١١٣٣٦ ٨٩٣٤٧

ترجمه تاریخ قرون دمشقی



فصل اول

اکتشافات بحری و تأسیسات استعماری، اروپا و مغرب زمین

در اواخر قرن پانزدهم و اوائل قرن شانزدهم دنیا برای اروپائیان بزرگتر شد
در جنوب یعنی در اقیانوس اطلس، افریقای جنوبی و در شرق سواحل اقیانوس هند و در
مغرب قطعهٔ جدید امریکا را کشف کردند و بیشتر اکتشافات را مردم پرتغال و اسپانیا
انجام دادند. بحرپیمای بلند نامی [illegible] بعضی نقاط آسیا و افریقا [illegible]
واسکو دو گاما (۱) و افتخار [illegible] امریکا نصیب کریستف کلمب (۲)
[illegible] شد. [illegible] راه جدیدی بود که با هندوستان که سرزمین
معادن و ادویهٔ گرانبها بشمار میرفت. ترقیات فن دریانوردی، بیداری حس
کنجکاوی در مسائل علمی و جغرافیائی و شناسائی قطب نما کشف اراضی را ممکن
ساخت و نتیجه آن شد که آلبوکرک (۳) برای پرتغال و فرنان کورتز (۴)
و پیزار (۵) برای اسپانیا مستعمرات عظیم تسخیر کردند و این دو دولت در
قرن شانزدهم غنی ترین دول اروپا گشتند و موجب شدند که ممالک دیگر نیز ثروتی
بدست آورند.

تجارت شرق - علت اصلی اکتشافات بزرگ منفعت و علاقه تحصیل مال
بود. در قرون وسطی بعضی امتعهٔ کمیاب مانند ابریشم، مخمل، مروارید، عطریات
کندر، عود، مرمکی، احجار گرانقیمتی و ظرفهای چینی و مخصوصاً ادویه از قبیل
میخک، دارچین، جوز هندی، فلفل و زنجبیل برای تجار فوائد بسیار داشت و ادویه

1- Vasco de Gama 2- Cristophe Colomb 3- Albuquerque
4- Fernand Cortez 5- Pizarre

را در آن ایام [illegible] استعمال میکردند. این محصولات همه از آسیا می آمد و اروپائیان عموم
ممالک صادر کننده را باسم هندوستان می خواندند. سرزمین هند در نظر اروپائی بی نهایت پر
ثروت می نمود، آنرا کشوری پر عجایب می پنداشتند و بیگاه خود برای خرید ساخت [illegible] میکردند
متاع بوسیلهٔ بازرگانان عرب از دو راه خشکی و دریا باشان میرسید. راه بری یا راه ابریشم
که از آسیای مرکزی میگذشت و بدریای سیاه منتهی میگشت و راه بحری یا راه ادویه که
مسیرش اقیانوس هند و بحر احمر بود و بکشور مصر و شهر اسکندریه در کنار بحر الروم ختم میشد.
بارهائی را که کاروانها با شتر ببحر اسود میرسانند کشتیهای ژن (۱) حمل میکرد و محمولاتی را
که قایقهای اعراب بمصر میآورد سفاین ونیزی تحویل میگرفت. بنابراین رشتهٔ تجارت شرق
بدست ساکنان شهر ژن و ونیز (۲) افتاده بود و [illegible] که آن دو جمهوری ایتالیائی
در قرون وسطی از حیث سوداگری قدرت سیاسی به مرتبهٔ ثروت فراوان
~~[illegible] کوچک آورده [illegible]~~. عاقبت
توانگری و اقتدار آنها حسد سایر دول را برانگیخت و چون مردم این دو شهر [illegible]
یکی یکی مراکز خرید و فروش و راههای تجارت را باختیار خود داشتند لازم آمد که سایر
ملل بحر پیما نیز برای رسیدن بهندوستان که منبع اینهمه مال و متاع بشمار میرفت
در جستجوی طریق دیگری باشند.

منظوری که ذکر شد

اطلاعات جغرافیائی در قرون وسطی — انجام [illegible] مغلوط بود
که اول قواعد راجع بشکل زمین تغییر کند و معلومات جغرافیائی وسیعتر و دقیقتر
~~[illegible]~~
شود. [illegible] اروپائیان [illegible] جغرافیائی از یونانیان قدیم [illegible]
~~[illegible]~~ و از خارج مملکت خود جز [illegible] میتوانند [illegible]
معلومات اروپائیان قرون وسطی در باب مسائل جغرافیائی نسبت به یونانیان و رومیان بسیار ناقص

1- Gênes 2- Venise 3- Méditerranée Méditerranée

مراکش و الجزیره و تونس و طرابلس و دلتای نیل و مصر و شام و فلسطین و آسیای
صغیر جائی را نمی‌شناختند و این سواحل و بنادر هم روی نقشه‌هائی موسوم به پرتولان (۱)
برای ملاحان رسم شده بود. اروپائیان بکرویت زمین معتقد نبودند زیرا میگفتند در
چنین صورت باید [illegible] تکه دیگر هنگام راه رفتن سرشان بسمت پائین باشد و این
نامعقول [illegible] و غیرممکن است. زمین را گاهی بشکل مربعی بزرگ و زمانی دائره‌ای
میکشیدند و بیت المقدس را همیشه در مرکز آن رسم می‌نمودند. خشکیها را در دریائی
بزرگ محصور میکردند و این اقیانوس بدیوارهائی منتهی میشد که محیط بر دنیا و نگاهبان
آسمان بود. سرما و یخ را در شمال و گرما و موجهای جوشنده را در جنوب مانع عبور
خود می‌پنداشتند و بدین سبب جز راههای معلوم آن عصر طریقی دیگری بجای رسیدن
بهند تصور نمیکردند.

۳ - ۴ [illegible]

بسط اطلاعات جغرافیائی، مارکوپولو (۲) — با وجود این احوال از آغاز قرن
سیزدهم اطلاعات جغرافیائی فزونی یافت. اروپائیان قسمتی چند از آسیا را
کشف کردند پاپ اینوسان (۳) چهارم در سال ۱۲۴۶ و سن لوئی (۴)
در سال ۱۲۵۴ مبلغینی را که برضد مسلمانان مالک بیت المقدس با مغولها
متفق شوند چندین سفیر به قره قوروم (۵) فرستادند شهر مذکور که در دامنه کوههای
جنوبی دریاچه بایکال (۶) واقعست در آن ایام پایتخت خان مغول بود.
کمی بعد یکی از اهالی ونیز موسوم به مارکو پولو سفری بیست ساله بآسیا کرد [illegible]
(از ۱۲۷۱ تا ۱۲۹۱) [illegible] او تا کام بالو (۷) (خانبالغ) [illegible]
[illegible]

1- Portulan 2- Marco Polo 3- Innocent 4- Saint-Louis
5- Karakorum 6- Baïkal 7- Cambalu

رفت و هفده سال در کاته (۱) (ختا) یعنی در ملک چین اقامت گزید، آنگاه از راه هند و چین
و هندوستان و ایران باروپا بازگشت و سه سال پس از مراجعت سفرنامهٔ خویش را بنام کتاب عجایب
بیان و نوشته منتشر ساخت .

شروحات و توصیفات کتاب او در برانگیختن حرص و آز اروپائیان بی نهایت مؤثر
افتاد . در سفرنامه اش مینویسد : بلادی هست که تنها حقوق گمرکیشان در سال از پانزده ملیون و
هفتصد هزار لیره زر میگذرد و در آنجا هر روز متجاوز از هزار ارابه ابریشم وارد میشود و نیز
بندری وجود دارد که بیش از پنج هزار سفینه در کنارش لنگر انداخته است و بجای یک
کشتی فلفل که باسکندریه میآید صد کشتی فلفل و شاید بیشتر آن بندر داخل میگردد
و در وصف رودی بزرگ میگوید که این نهر کبود رنگ از شهرهای بیشمار گذر میکند
و بیشتر از آنچه در ممالک عیسویان و دریاهای آنان یعنی مدیترانه سفاین و اموال بار
بر روی این شط کشتی و متاع هست . و هم او مینویسد که مروارید و الماس و فیروزه
و یاقوت و قند و عود و ادویه و سایر محصولات بعضی ایالات از فراوانی شگفتی
می کنند . و در زیپانگو (۲) (ژاپن) طلا چندانست که قصر پادشاه را
درست بقدر دو انگشت از زر ناب پوشیده اند .

در همان ایام که ... پیشرفت میکرد عقاید راجع بشکل زمین نیز
تغییر یافت و این موضوع که از نتایج جنگهای صلیبیه و رابطه با عرب را چنین
برابر کرده بود . اعراب گذشته از آنکه سفران و سیاحانی بزرگ بشمار میرفتند قسمتی
از معلومات قدیم را هم ... هستند و اروپائیان معلومات جغرافیائی را که ایشان از

۱- Cathay ۲- Zipangu

یونانیان فرا گرفته بودند اخذ کردند.

یونانیان بکرویت زمین معتقد بودند پس گردش دور آن امکان داشت و همین
عقیده لازم می آورد که اگر کسی از اروپا حرکت کند و پیوسته بطرف مغرب پیش گیرد به
سرانجام به آسیا میرسد. در اواخر قرن چهاردهم پیر دائی (۱) رئیس دانشکده و مدیر
دار العلم پاریس بود کتابی موسوم به «تصویر دنیا» منتشر ساخت و در آن نوشت که بین دو
انتهای مملکت اسپانیا و هندوستان نباید مسافت بسیار موجود باشد.

و هم از عقاید جغرافیائیان قدیم حدود آسیا و اروپا و افریقا را فقط یک دریا فرا گرفته
و بر طبق این عقیده رسیدن بهندوستان بوسیله گردش دور افریقا ممکن می نمود و همین فکر در آغاز
قرن پانزدهم پرتغالیها را بسفرهای اکتشافی ... باعث ... گردید.

پیشرفت فن دریانوردی کاراول (۲) — هنگامیکه ترقی معلومات جغرافیائی عالم مسیحی
دامنه العلوم را در مغزها می پخت پیشرفت فن کشتی سازی و دریانوردی ادوار معاصر را آسان
کرده بود. ترقیات مذکور هم از ثمرات جنگهای صلیبیست زیرا ملاحان بعد قطب نما و
اسطرلاب میتوانستند کشتی رانی کنند و وضع و موقع خود را حتی در وسط دریا تخمین بزنند.
در قرون وسطی کشتی رانان اروپائیان تقریبا دریای مدیترانه انحصار داشت و
دو نوع کشتی شناخته شده یا گالر (۳) و دیگری نف (۴).
طول گالر پنجاه متر میرسید و دویست و پنجاه یا سیصد پاروزن بایستی تا
آنرا بحرکت آورند. این کشتی دراز و باریک و سریع بود اما بیش از یک متر و نیم
از سطح آب تجاوز نمیکرد و بکار کشتیرانی در اقیانوس نمی آمد چرا که ارتفاع و

۱- Pierre d'Ailly ۲- Caravelle. ۳- Galère ۴- nef

عظمت امواج پیوسته آنرا در خطر می انداخت .

معذلک کالی کشتی نفیس در جنگهای صلیبی بکار رفت؛ کشتی سنگین و دارای دیواره بلند بود و یک دکل و یک بادبان مثلث شکل بیشتر نداشت و بدین سبب کند حرکت میکرد .

سن لوئی با چنین کشتی هفتاد روزه از فرانسه بفلسطین رسید که مسافت مذکور را امروز ~~توسط یک هفته می پیماید~~ یک کشتی با سرعت متوسط در یک هفته می پیماید .

در قرن چهاردهم ، هنگامی که ونیزیها نمی توانستند از فواصلی که در اثر جنگهای صلیبی بود عبور کنند و ناچار اشیاء را از راه اقیانوس به فلاندر (۱) حمل میکردند نوع تغییر شکل یافت ، از سنگینیش کاسته شد و دارای سه دکل و پنج بادبان مربع یا مثلث گردید واین تغییرات بنوع کشتی جدیدی بوجود آمد که آنرا کاراول میخواندند . حداکثر طول کاراول ۳۰ متر بود و برابری با کوچکترین تور پس لعنت امروز هم نمیرسید (۱) بصورت ... لیکن و بالنسبه در آن عصر کشتی سریعی بشمار میرفت و در هر ساعت ده کیلومتر طی میکرد و نیز بسبب کناره بلند خود بهتر میتوانست با امواج مرتفع اقیانوس مقابله نماید . کشتی سیاحان پرتغالی که افریقای جنوبی را کشف کردند و کشتی کریستف کلمب که امریکا را یافت از نوع کاراول بود .

پرتغالیها

سیاحان مقدم بر پرتغالیها

~~پیشقدمان سیاحان پرتغالی~~ مردمان بی پروای ژن و فرانسه در اقیانوس اطلس و سواحل افریقا بر پرتغالیها سبقت جستند . بر روی نقشه ای که در سال ۱۳۳۹ طرح گشته و تازه پیدا شده است دماغه بوژادور (۲) و جزایر آسور (۳)

1- Flandre ۲- Bojador ۳- Açores

اتمام فرم اول کتاب

و مادِر (۱) و خالدات نایافت و نیز در سال ۱۴۰۲ نیکنو نرمانزی موسوم
به ژان دو بتان کور (۲) که از ساکنان سرزمین کو (۳) بشمار میرفت جزایر
خالدات را مسخر ساخته در آن دولتی ایجاد کرده بود. شک نیست که در حوالی سنهٔ ۱۳۶۰
ملاحان دیپ (۴) و بعد از آن ملاحان روان (۵) بنیع گینه (۶) رسیده و در عهد
سلطنت شارل پنجم و حتی از دورهٔ پادشاهی شارل ششم - از تاریخ ۱۳۶۴ تا ۱۴۱۰ -
نیز برای تحصیل اشیاء گرانبها و جمع آوری عاج و گرد طلا به نقاطی از ساحل که بعدها
بنام ساحل طلا [۱۲] و ساحل عاج [۱۳] خوانده میشد میرفتند ولی سوانح جنگ صد ساله و تفرقه
شاهان فرانسه بتوسط انگلیسیها رشتهٔ این ارتباط افریقائی را از هم گسیخت.

خط سیر پرتغالیها

~~مراحل مسافرت پرتغالی~~ — در اواخر سلطنت شارل ششم پادشاه فرانسه
اکتشافات پرتغالیها شروع شد (۱۴۱۹) اول دماغهٔ بوژادور (۱۴۳۳) و
بعد دماغهٔ ابیض و ~~[illegible]~~ اخضر رسیدند (۱۴۴۱). در سال ۱۴۷۱ از خط استوا
گذشتند و از آن پس در ۱۴۸۵ مصب کونگو (۷) را کشف کردند. در سال ۱۴۸۷
طوفانی بارتلمی دیاز (۸) را بسمت جنوب کشیده تا ناتال (۹) در
اقیانوس هند برد و او در وقت بازگشت کوه تابل (۱۰) و نوک جنوبی افریقا را
باز یافته آنرا دماغهٔ امید نیک (۱۱) نام نهاد. سرانجام در ۱۴۹۸ یعنی در
سالی که شارل هشتم زندگی را وداع گفت واسکودوگاما راهی را که
بارتلمی دیاز طی کرده بود پیش گرفته و در طول ساحل شرقی افریقا بالا رفت تا

۱- Madère ۲- Jean de Béthencourt ۳- Caux ۴- Dieppe
۵- Rouen ۶- Guinée ۷- Congo ۸- Barthélemy Diaz
۹- Natal ۱۰- Table ۱۱- Bonne-Espérance

مصب رود زامبز (۱) و موزامبیک (۲) و بحر زنگبار رسید و از آنجا بهدایت
ملاحی عرب در کالی کوت (۳) واقع در سواحل هندوستان پا گذاشت.

پرنس هانری (۴) — راهبر اکتشافات پرتقالیها پرنس هانری (۱۳۹۴ –
۱۴۶۰) پسر چهارم ژان اول پادشاه پرتقال بود و پس از آنکه در محاربات با
مسلمانان مراکش شرکت کرد بسال ۱۴۱۵ در دماغه سن وان سان (۵) که جنوبی‌ترین
و غربی‌ترین دماغه پرتقال است مستقر گشت و آن وقت بیست سال بیشتر نداشت.
پرنس هانری کم کم در جوار مقر خویش یعنی در ناحیه ساگرس (۶) بنای تعلیم
دریانوردی و نجوم و جغرافیا مدرسه‌ای ساخت و بر آن شد که نقشه‌ها و [illegible] گرد آورد
نباید تصور کرد که منظور وی در آغاز از این کارها که بیکره مسائل مربوط بفنون لشکرکشی
بود و منظور [illegible] برای حمله بردن بمسلمانان مراکش که دشمنان دیرین پرتقال بشمار میرفتند
در سواحل افریقا وسیله‌ای بیابد ولی [illegible] او منجر بکشف راه هندوستان شد.

نتایج [illegible] — پرنس هانری اکتشافات پرتقالیها را [illegible]
بر اساس قرار داد زیرا [illegible] که او علمی [illegible] بود با روش و اسلوب معین انجام میگرفت و در رساله
[illegible] که از جدیدترین اطلاعات آگاهی داشت [illegible]
ولیکن [illegible] که جا [illegible] بان رسیده است تجاوز کنند
[illegible] و [illegible] بود [illegible]
برای رسیدن بدماغه بوژادور چهارده سال وقت صرف کردند (۱۴۱۹ – ۱۴۳۳) و

1- Zambèze 2- Mozambique 3- Calicut 4- Prince Henri
5- Saint-Vincent 6- Sagrès 7-

و بیست و چهار سال پس از وصول به دماغهٔ خضرا از خط استوا گذشتند (۱۴۴۷-۱۴۷۱)
و بین عبور از خط استوا و کشف خلیج کونگو نیز چهارده سال فاصله پیدا شد (۱۴۷۱-۱۴۸۵)
و این مسافت از پانصد و شصت کیلومتر یعنی از راه میان پاریس و بوردو(۱) بیشتر نیست.
از زمان کشف دماغهٔ امید نیک توسط بارتلمی دیاز تا عزیمت واسکو دوگاما و
ورود به هندوستان نیز یازده سال طول کشید (۱۴۸۷-۱۴۹۸) از نخستین سفر
پرتغالیها تا آخرین پیشرفت آنان شصت و چهار سال گذشت.

دفع موهوم پرستی کارکنان کشتی و نابود ساختن بیم و هراس آنان از مستقبل دریاهای
نامعلوم خود کاری صعب و دشوار بود. ملاحان میگفتند در اعماق آهن ربائیست
که کشتیها را بجانب خود میکشد و غرق میکند و نیز چنان می پنداشتند که در خط استوا منطقهٔ آب
جوشنده هست. وقتی به دماغهٔ امید نیک نزدیک شدند وحشت و اضطراب آنان افزایش
گرفت زیرا شنیده بودند که در این جا سرچشمه قوی که ارتفاع آن پانزده متر بلندی
یک خانهٔ چهار یا پنج طبقه است دیده میشود. پس عجب و هولی را که شاید ملاحان
بارتلمی دیاز برای آنان وصف کرده بودند در دل خویش باز یافتند. در آن روز
که میخواستند کشتیهای واسکو دوگاما را آماده سفر نمایند ناچار برای کامل ساختن عده
کشتی ده نفر محکوم باعدام را که بآنان وعدهٔ رهائی از مرگ داده بودند انتخاب کردند
و باز شمارهٔ کارکنان کشتی از یکصد و شصت نفر نگذشت. سرانجام
که ملاحان پرتغالی از خط استوا عبور کردند دیگر ممکن نبود راه خود را باز شناسند
زیرا نمیتوانستند ستارهٔ قطبی را ببینند و دیدن ستارهٔ قطبی برای حساب ارتفاع جغرافیائی

1- Bordeaux

قطب‌نما که در آن دوره ضرورت داشت و نیز نقشه‌ها و اسطرلاب جدید لازم می‌نمود و آنرا یک آلمانی موسوم به مارتن بهائم (۱) که از مردم شهر نورمبرگ (۲) بود در ۱۴۸۲ بوجود آورد

تشکیل امپراطوری پرتغال، نزاع با ونیز

— چون پرتغالیها طرق بحری هندوستان را یافتند برای تجارت ادویه هند را بخود منحصر داشتند از آن راه به منافع سرشار رسیدند پس بقدرت ناوها را تصرف کردند و رفتاری وحشیانه پیش گرفته و کوشیدند تا رقیبان خود را از میدان برانند، هر سفینه غیر پرتغالی یا آنکه از جانب پرتغالیها اجازه داشتند کشتی دیگری را نگذاشتند در سواحل هندوستان دریا نوردی کند. واسکو دوگاما که فرمانده بیست کشتی بود در سال ۱۵۰۲ در مقابل کالیکوت سفاین اعراب که بار برنج داشت برخورد و فرمان داد تا دست و گوش و بینی عده و کارگران کشتی را که مسافر کشتی بودند قطع کنند، آنگاه بقیه بیچارگان را بکشتی بازگرداندند و آنرا آتش زدند.

پیشرفت پرتغالیها در هندوستان تجارت عرب را ورشکست کرده منافع سلطان مصر و رفاه و آبادانی ونیز را در خطر انداخته بود و این پیش آمد ایجاد اتحادی را باعث گشت یعنی ونیزیها برای سوداگران عرب و سلطان مصر پول و لوازم جنگ و سرباز و صاحب منصب آماده ساختند و کشتیها در بحر احمر مجهز و مسلح شد اما سفاین مذکور پس از کمی پیشرفت در دیو (۳) شکست خورده از میان رفت. چون کار بدین جا کشید ونیزیها مصمم شدند که در سوئز (۴) کانالی حفر کنند و اکتشاف طرق کاپ (۵) را بیفایده نمایند ولیکن چون لوئی دوازدهم پادشاه فرانسه به ونیز حمله برد منظورشان انجام نپذیرفت و عاقبت فرانسویان در قرن نوزدهم این امر خطیر را بپایان رساندند. یکی از جانشینان واسکو دوگاما موسوم به

۱- Martin Behaim ۲- Nüremberg ۳- Diu ۴- Suez
۵- Cap

آل بوکرک در سال ۱۵۱۴ سوکوتورا (۱) و عدن را در مدخل بحر احمر و هرمز را
در مدخل خلیج فارس تصرف کرد (۱۵۱۵) و نتیجه این دو طریقی که تجارت شرق با
بهم تراه بیرسته در دست گرفت.

مؤسس حقیقی مستعمرات پرتقال آل بوکرک میباشد. وی قبل از آنکه در مغرب جادهٔ
هندوستان را کشف کند اختیار آورده در سمت شرق راههای میان هندوستان و چین را تصرف نمود و
در سال ۱۵۱۱ مالاکا (۲) را تسخیر کرد و این ناحیه در تنگه‌ای واقع است که خلیج بنگاله
را به دریای چین متصل میسازد. جانشینان آل بوکرک از این جا نیز پیشتر رفته
جزایر ادویه - جاوه (۳) - و باندا (۴) - و جزیره جوز در مجمع الجزایر
ملوک (۵) رسیدند آنگاه بشهر کانتون (۶) در سواحل چین آمدند (۱۵۱۷) و تا
سال ۱۵۲۰ سفرای پرتقالی در شهر پکن پذیرفته شدند.

نتیجتاً امپراطوری استعماری عظیم پرتقال تقریباً در مدت
پنج سال تشکیل یافت. در این وقت که امپراطوری پرتقال پنج هزار فرسخ سواحل را از
اقیانوس اطلس تا اقیانوس کبیر و از ابتدای دماغه بوژادور واقع در افریقا تا
مجمع الجزایر ملوک را در فاصله بیست سال فرا گرفت و هر روزه نیز بسط مییافت، اسپانیولیها
جز جزایر آنتیل (۷) جای را در تصرف نداشتند و هنوز برای استقرار در امریکا
بکاری دست نزده بودند. امپراطوری پرتقال یک قسمت از امریکای جنوبی یعنی
مملکت برزیل (۸) را هم شامل میگشت و سواحل این مملکت را آل وارز کابرال (۹)
که پس از مراجعت واسکودوگاما نائب اولین مسافرت بهندوستان شد در سال ۱۵۰۰

1- Socotora 2- Malacca 3- Java 4- Banda 5- Moluqu[es]
6- Canton 7- Antilles 8- Brésil 9- Alvarez Cabral

آنجا را کشف کرده بود

خصائص ~~مختصات~~ امپراطوری پرتغال — امپراطوری استعماری پرتغال شباهتی بمستعمرات امروزی اروپا نداشت، اراضی بهم پیوسته وسیع نبود و مهاجرنشینی مانند الجزایر و استرالیا که فلاحان و کشاورزان بقصد ایجاد وطن ثانوی بدانجا آمده باشند در متصرفات جدید نیست. پرتغالیها مانند فنیقیان و کارتاژیهای ایام قدیم بودند و هرگز بجای نفوذ در داخل متملکات خود نکوشیدند و فقط در سواحل نقاط چندی را تسخیر میکردند. مستعمرات ایشان مهاجرنشینهای یک ملت تاجر یعنی توقفگاه بحری و بمنزلهٔ دارالتجاره‌ای بود. در نواحی مذکور استعمار را که باید به لیسبن (۱) پایتخت پرتغال بفرستند جمع می‌آوردند و برای تحصیل ثروت سه چهار سال بیشتر در آن مراکز تجارت نمی‌ماندند و چون توانگر میشدند بمملکت خویش بازگشت میکردند. نظر بکمی جمعیت پرتغال، نگاهداری قلمروی چنین وسعت دشوار بود لذا قدرت استعماری آن سرزمین مدت قلیلی یعنی پنجاه و پنج سال که بقدر عمر انسانست طول کشید. در اواخر قرن شانزدهم هلندیان گرانبهاترین مستعمراتشان را که سوماترا (۲) و جاوه و جزایر ادویه باشد از ایشان گرفتند.

~~اسپانیولها~~ اسپانیائیها

هنگامی که پرتغالیها از طریق جنوب در جستجوی طریق هند بودند و دور افریقا میگشتند کریستف کلمب که از طرف اسپانیائیها مسافرت میکرد و میخواست راه نزدیکتری ~~با~~ هند از سمت مغرب بیابد ~~[illegible]~~ [illegible]

۱- Lisbonne ۲- Sumatra

یعنی امریکا را کشف کرد ولکن ~~آخر~~ خود این اکتشاف متوجه نبود.

کریستف کلمب - کریستف کلمب در سال ۱۴۵۱ در شهر ژن تولد یافت و پسر تاجر کم سرمایه بود. هرچند تا بیست و یک سالگی در کارخانه پشم ریسی آن شهر کار میکرد ولی بیگمان از چهارده سالگی بکشتی نشسته است. عاقبت ملاح شده و سفر بسیار کرده. به ایزابل[۱] و فردیناند[۲] ملکه و پادشاه اسپانیا مینویسد: «من بنقاطی که تا امروز کسی بپایان رفته اند کشتی برده ام» وی مشرق را دیده و بانگلستان و ایسلاند[۳] و چندین بار بسواحل گینه رفته بود. در سال ۱۴۷۸ بشهر لیسبون رفت و در آنجا اقامت گزید و مطالعات خود را در علم جغرافیا و نجوم دنبال کرد و دختر یکی از اشراف پرتغال را که بجسارت و بی پروائی در دریا نوردی مشهور بود بزنی گرفت.

خیالی که کریستف کلمب در سر داشت در مدت اقامت در پرتغال قوت یافت در بیان منظور خویش گفته است که باید: ۱) از راه مغرب تحقیق مشرق رفت و از طریق مغرب باراضی ادویه خیز رسید. ۲) در افکار او در باب کرویت زمین مع الخصوص مطالب کتاب پیر دایی و دیرا بدین که معاصر او بفضل عصر نیز همعقیده او بودند. وقتی یکی از علمای فلورانس موسوم به توسکانلی[۴] که با کریستف کلمب مکاتبه داشته است همین مطلب را در سال ۱۴۷۴ به پادشاه پرتغال تفسیر و تشریح کرده بود. بعد جغرافیای بطلمیوس و بعضی از آنچه بیست (?) می پنداشتند و بشهادت کره های مارتن بهائم که کره نمای سواحل اروپا و چین و ژاپون (کاتای و سیپانگو باصطلاح مارکوپولو) فاصله بسیار کمی قرار میداد. بنا بر این فکر کریستف کلمب

۱- Isabelle ۲- Ferdinand ۳- Islande
۴- Toscanelli

او نشانه‌ای بنظر نرسید. پیدایش جزایر مادر و آسور و خالدات هم مسافت پیمودنی را کوتاه‌تر جلوه میداد.

رفتن کریستف کلمب باسپانیا — چون کریستف کلمب نتوانست پادشاه پرتقال را با پیشنهادهای خود همراه کند در سال ۱۴۸۴ باسپانیا نزد فردینان و ایزابل پادشاه و ملکه آراگون(۱) و کاستیل(۲) آمد تا منظور خویش را با آنان باز گوید. قریب هفت سال در انتظار جواب قطعی گذشت و عاقبت در اواخر سنهٔ ۱۴۹۱ قرار شد که بجانب سرزمین فرانسه رهسپار شود اما فردینان و ایزابل که تازه غرناطه را بتصرف درآورده و قدرت مسلمانان را درهم شکسته بودند این بار بگفته‌هایش توجه کردند و در سال ۱۴۹۲ در سانتافه(۳) با وی عهدنامه‌ای بستند و بموجب آن لقب موروثی امیرالبحر اعظم و نیابت سلطنت جزائری که کشف میشود و انحصار تجارت و امتیازات دیگری باو دادند و همچنین کشتی و کمک خرجی بالغ بر سیصد و پنجاه هزار فرانک برای او معین کردند و بقیه سرمایه این کار را که تقریباً هفتصد هزار فرانک بود شخص موسوم به مارتن پن زون(۴) که در شهر پالوس(۵) کارخانهٔ کشتی سازی داشت مهیا ساخت، مقداری قلیل را نیز خود کلمب فراهم آورد.

نقشهٔ کره‌ای

۲۴ درس [illegible]

سفر اول — کریستف کلمب در روز سوم ماه اوت ۱۴۹۲ با سه کشتی کاراول و صد و بیست کس از پالوس بیرون رفت، در جزایر خالدات توقفی نمود آنگاه در روز نهم سپتامبر از آنجا نیز حرکت کرد. ملاحان

1- Aragon 2- Castille 3- Santa-Fé 4- Martin Pinzon
5- Palos.

در مدت سی و سه روزی که مسافرت طول کشید چندین بار از درازی راه هراسیدند و از که

بترسیدند مبادا بازگشت باسپانیا نتوانند، اما بخلاف آنچه شهرت یافته هیچ

سرکشی و عصیانی اتفاق نیفتاد. (شاید نتیجه غیرت کریستف بیشتر از این بود)

روز چهارشنبه دهم اکتبر همراهان گفتند ~~[illegible]~~ که کریستف

کلمب در جواب گفت چون قصد رسیدن بهندوستان است سفر خویش را دنبال خواهم کرد

تا بدانجا برسم. در سفرنامه اش نوشته است فردای آن روز یعنی پنجشنبه یازدهم اکتبر

~~حوالی~~ در حدود ساعت ده بعد از ظهر کریستف کلمب که در قسمت مقدم کشتی بود از دور

روشنائی دید و آنرا بیکی از همراهان خود نشان داد و گفت: در روشنی ~~[illegible]~~ بشمعی میماند

که گاهگاه آنرا بالا و پائین می برند. چون کارکنان کشتی ها از این پیش آمد آگاه شدند

و ایشان را تکلیف دادن گماشتند، ساعتی چند گذشت و روز جمعه دوازدهم اکتبر در

ساعت دو صبح، زمین، بفاصله کمتر از دو فرسنگ نمایان گشت. آنگاه کریستف

کلمب بزانو درآمد و اتباعش ~~[illegible]~~ بخواندن سرود مذهبی ته دئوم[1]

مشغول شد

کریستف کلمب گوانا هانی[2] یعنی جزیره ای را که باهلش نزدیک بینید

سان سالوادور[3] - نجات بخش مقدس - نامید و آن جزء مجمع الجزایر

لوکه[4] میباشد که در جوار امریکای شمالی و در مدخل تنگه فلوریده[5] واقعست

کلمب چنان می پنداشت که بسواحل هندوستان رسیده است و میتواند پس از اندک زمانی

اعتبارنامه های خود را که پادشاه اسپانیا خطاب بسلطان زی پان گو و امپراطور

1- Te Deum 2- Guanahani 3- San Salvador 4- Lucay

5- Floride

کاتِه - ختا - نوشته باشان تقدیم نماید. سه ماه در جستجوی ممالک و بنادر آن بود تا
عاقبت به کوبا[1] و سن دومینگ[2] رسید اما از حرکت همراهان و از دست دادن
یکی از سه کشتی خویش تمام کارها را بوقتی دیگر گذاشت و راه اسپانیا را پیش گرفت تا خبر
اکتشافات خود را بدان دیار برد پس در پانزدهم مارس ۱۴۹۳ که هفت ماه پس
از عزیمت او بود به پالوس بازگشت و با احترامات و اکرام پذیرفته شد.

آخرین مسافرتهای کلمب - کریستف کلمب سه سفر دیگر کرد (۱۴۹۳ - ۱۴۹۸
- ۱۵۰۲) اول آنتیل یعنی مجمع الجزایری که پیش از امریکا واقعست کشف نمود. در
سفر سوم بیافتن ساحل شمالی امریکای جنوبی و مصب رود اورنوک[3] موفق آمد و
در سفر چهارم قسمتی از ساحل امریکای مرکزی را پیموده تا بتنگه پاناما[4] پیش رفت
از آن پس باسپانیا بازگشت و پس از چندی [illegible] ۱۵۰۶ درگذشت.

از سفر دوم اشتهار و محبوبیت او نقصان یافت زیرا نوشتهای مارکوپولو و گفتهای خود
کلمب مردم را بانتظار ادویه و طلا نشانده بود و این اکتشافات منتظران را آرزومند نه
السعد سن دومینگ و کوششهائی که در آن بکار رفت بی نتیجه ماند و عاقبت مشکلات
و پیش آمدهای بد کلمب را مؤاخذ ساخت، فردینان و ایزابل نیابت سلطنت اراضی
کشف شده را بدیگری سپردند و جانشین کریستف کلمب اگرچه مأمور تحقیق کردن نبود ولی
او را دستگیر نموده مقید باسپانیا فرستاد. وقتی فردینان و ایزابل این رسوائی را شنیدند
کردند بجبران کوشیدند اما قدرت نخستین را دیگر باو باز ندادند. شاید اینکه میگویند کاشف
~~[illegible]~~ در فقر و تنگدستی مرده است راست نباشد لیکن مسلمست که از [illegible] کلمب فردینان بر

1- Cuba 2- Saint-Domingue 3- Orénoque 4- Panam

سر که قسمت از امتیازاتی که بموجب معاهده سان تافه حق او بود نزاع میکرد.
کلمب تا آخر عمر خویش چنان می پنداشت که بآسیا رفته و جزایری نزدیک هندوستان
کشف کرده است. بهمین سبب امروز هم نواحی مکشوفه را جزایر هند غربی و بومیانشان
را هندی مینامند.

ماژلان(۱) و گردش دور دنیا - کم کم مردم بفکر افتادند و اراضی کشف شده را
جزو آسیا نمی انگاشتند و چون بال بوا(۲) در سال ۱۵۱۳ ببرزخ پاناما رسید و
از کوه گذشته اقیانوسی بیکران را کشف کرد این گمان مبدل بیقین گشت و پس
از مسافرت ماژلان دیگر جای هیچگونه تردیدی نماند (۱۵۱۹ - ۱۵۲۲).
ماژلان راهی جست که بوسیله آن بتوان بممالک حقیقی ادویه رسید پس در
طول امریکای جنوبی کشتی رانی کرده پائین آمد و تنگه ای بدرازی ۶۰۰ کیلومتر کشف کرد که
اکنون بنام او خوانده میشود. بعد در طرف مغرب اقیانوسی را پیمود و آنرا اقیانوس
آرام گفت چراکه آب و هوا در آن ایام دریا موافق افتاد. سرانجام بجزایر فیلیپین(۲)
رفت و در جنگی که با بومیان کرد مقتول شد. با وجود این پیش آمد مسافرت
دور دنیا در سایهٔ جد و جهد یکی از ملاحانش موسوم به دل کانو(۳) انجام یافت
و او از راه دماغهٔ امید نیک باروپا مراجعت کرد.

از دویست و شصت و پنج کسی که با پنج کشتی از اسپانیا رفته بودند فقط بیست و
یک نفر با سفینه ای که ویکتوار(۴) (= ظفر) نام داشت بازگشتند. کشتی را
در جزایر ملوک از ادویه بار کردند و فروش آن تمام مخارج جبران شد. این نخستین سفر

۱- Magellan ۲- Balboa ۳- Del Cano ٤- Victoire

دور دنیا را کافی بود.

تشکیل امپراطوری اسپانیا — اسپانیائیها در آغاز کار غیر از جزایر آنتیل و کوبا و سن دومینگ جائی را تصرف نکردند و مهاجران در آن نواحی طلا را که تنها منظورشان بود بسیار کمیاب دیدند ولی از گفته‌های بومیان دانستند که فلزات گرانبها در بر جدید فراوانست. پانزده سال بعد از وفات کریستف کلمب مردم اسپانیا بتصرف امریکا همت گماشتند. در تاریخ این مملکت گیری دو واقعه شهرت یافته یکی فتح مکزیک(۱) بدست فرنان کورتز [illegible] و دیگری تسخیر پرو(۲) بدست فرانسوا پیزارو [illegible].

سرزمین مکزیک و پرو — فلات مکزیک از سمت مغرب باقیانوس کبیر و از جانب مشرق بخلیج مکزیک محدود است، بنابرین مملکت مکزیک قسمت اعظم امریکای مرکزی را شامل میشد. پرو بیش از امروز وسعت داشت و در امتداد اقیانوس کبیر و کوههای آند(۳)، اراضی کونی اکواتور(۴) و پرو و بولیوی(۵) و شیلی(۶) را فرا میگرفت.

وقتی ~~اسپانیولها~~ اسپانیائیها جزایر آنتیل را تصرف نمودند در آن نواحی هنوز ملتی بوجود نیامده بود و مردم قبیله قبیله در کلبه‌ها زندگی میکردند و ~~[illegible]~~ تشکیلات ساده‌ٔ ایشان بوحشت عشایر زمینی در قدیم و سیاهان افریقای مرکزی امروزی شباهت بیشتر ~~[illegible]~~ ولی در مکزیک ملت آزتک(۷) و در پرو امپراطوری اینکا(۸)ها ~~قبل از اسپانیولها~~ [قبل از] اسپانیائیها جلوه گرشد. درین دو مملکت دولت واقعی و حقیقی ~~[illegible]~~

۱- Mexique ۲- Pérou ۳- Andes ۴- Équateur ۵- Bolivie
۶- Chili ۷- Aztèques ۸- Inca

وجود داشت و کارها بر اساس نظم و تدبیر قرار گرفته بود و سکنهٔ آنها علی الخصوص
اهل مکزیک مردمانی متمدن بشمار میرفتند

اسپانیائیها ~~اسپانیولیها~~ در تعجب ماندند زیرا در سرزمین مکزیک شهرهائی مشاهده
کردند که در نظرشان از معروفترین بلاد اسپانیا عالیتر می‌نمود. فرنان کورتز در وصف
مکزیکو(۱) با بهت آنجا به شارل کن(۲) بگوید «شهر در میان دریاچه‌ای واقعست
خانه‌هایش بزرگست و دلپسند و کلیساهائی زیبا و قشنگ و در آن قصور و معابدی
هست که برفرازشان از سنگ تراشیده اهرامی را بارتفاع برج کلیسای اشبیلیه(۳)
ساخته و تخته‌بندهای منقش و نیکو بکار برده‌اند» و هم او نوشته است: «ما
هر روز چیزهائی می‌بینیم که از بس شگفت‌انگیز است نمی‌توانیم دیدنشان را خود باور کنیم.
شهر در عظمت باشبیلیه و قرطبه(۴) می‌ماند، خیابانهایش وسیع و مستقیمست.
چندین میدان بزرگ دارد که بمنزلهٔ بازار محل داد و ستد میباشد. یکی از آنها از شهر
سالامانک(۵) بزرگترست و در آن ایوانها و رواقها ساخته‌اند و پیوسته بیش
از شصت هزار نفر بکار خرید و فروش مأکولات و امتعهٔ بلاد مختلفهٔ عالم
مشغولند، جمعی گیاه و نباتات طبی میفروشند، گروهی داروگرند و بیماران را
دوای آماده و مهیا میدهند، دلاکها موی سر و ریش میتراشند و صاحبان
مهمانخانه‌ها خوردنی و نوشیدنی می‌آورند.»

اگرچه تمدن در سرزمین پرو بدان جلوه نبود ~~...~~ ولی باز دیدنی
است که مخصوصاً یکی از بهترین اعمال دیانت پادشاهی جاده‌های خوب ساخته بودند

1- Mexico 2- Charles - Quint 3- Séville 4- Cordoue
5- Salamanque

و همواره در نگاهداری آنها کوشش می‌نمودند.

فتح مکزیک - تسخیر مکزیک که چهار برابر فرانسه است چهار سال انجام یافت. آغاز آن سال ۱۵۱۹ و پایان آن در ۱۵۲۳ بود.

در آوریل ۱۵۱۹ فرنان کورتز از کوبا مراجعت کرد و با ششصد نفر در ساحل پیاده شد و هم در آنجا حفاظتگاهی مستحکم بنام وراکروز[1] (صلیب حقیقی) ایجاد کرد. پنج ماه بعد یعنی در ماه اوت با سیصد پیاده و پانزده سوار و ده توپ بسمت مکزیکو روان شد و در ماه اکتبر بدانجا رسید. مونتزوما[2] امپراطور مکزیک را که هر بامداد بیش از ششصد نفر از بزرگان و اعیان در دربارش خدمت می‌کردند نتوانست پیشرفت فرنان کورتز را مانع شود پس از در صلح و آشتی درآمد و او را دوستانه پذیرفتار گشت. چون شش روز بگذشت کورتز بدین بهانه که مکزیکیها بچند نفر اسپانیائی حمله برده اند مونتزوما را محبوس نمود و پس از یک ... تحت الحمایگی پیش آورده. تو یک یکسال بواسطه امپراطور در سرزمین مکزیک با ... و ... آرامش حکمرانی کرد.

در ژوئن سال ۱۵۲۰ هنگامی که فرنان کورتز غایب بود یکی از صاحب منصبانش بعلت بدون جواز امر داد تا در مجلس ضیافت چند صد نفر از اشراف آزتک را که بی سلاح آمده بودند بقتل رسانند. این رفتار شورش همگانی را باعث آمد، نزاع گشت درگرفت و پس از روزها زد و خورد کار بر اسپانیائیها تنگ گردید ناچار از شهر بیرون رفتند. کورتز درین باب می‌نویسد:

1- Vera Cruz 2- Montezuma

«دیگر سواری که بتواند بازوی خود را دراز کند و پیاده‌ای که قدرت جنبش داشته باشد در میان نبود.» وی بعد از یک سال شکست را جبران کرد، در ~~[illegible]~~ سیزدهم اوت ۱۵۲۱ بعد از محاصره طولانی شهر مکزیکو را گرفت و از آن پس قسمت امپراطوری مکزیک تا سالها بسیار آرام بود در سال ۱۵۲۸ که کورتز به اسپانیا بازگشت صلح و آرامش از شبه جزیره کالیفرنی (۱) تا برزخ داریین (۲) برقرار بود.

علل فتح کورتز — کورتز چند صد نفر بیش همراه نداشت، پس با وجود عظمت امپراطوری مکزیک و ~~[illegible]~~ کمی وسائل اسپانیائیها چنین فتح کاری خرق العاده بنظر می‌آید ولی باید گفت به پیش آمدها نیز موافق افتاد. آزتکها سکنه مکزیک را که از نژادهای گوناگون بتازیانه بضرب شمشیر ولی از مدتها پیش فرمانبردار خود ساخته بودند بنابرین فقدان وحدت در کشور وسیع ~~[illegible]~~ ضعف دولت را باعث آمد. مکزیک در آن زمان با امپراطوری ایران در ایام حمله داریوش بیونان شباهت داشت یعنی مغلوب شدگان بار سنگینی که [illegible] ملکان را بسختی تحمل میکردند.

یکی دیگر از علل فتح، پیشگوئیها بود که حتی خود مونتزوما نیز از آنها آگاهی داشت. از پیش گفته بودند که از جانب شرق نجات بخشی ظهور خواهد کرد و او ~~[illegible]~~ فرستاده خداوند است. مکزیکیها اسب ندیده بودند، پس کورتز را که با اسب و توپ و تفنگ آمده بود فرستاده آسمانی پنداشتند و ~~[illegible]~~ اسب را [illegible]

۱- Californie ۲- Darien

موجودی عجیب و غریب تصور کردند و خدایانی انگاشتند و بعد مطیع [illegible]

می‌گویند کورتز هنگام ورود ملت مغلوب را آمادهٔ شورش و آنها که [illegible] فاتح را وحشت‌زده و نگران یافت. اضطراب و هولی که بدیدن اسب و توپ و تفنگ در دلها پدید گشت پایدار نماند و پیشرفت اسپانیائیها را بیشتر بسبب آن بود که رعایای سرکش و ناراضی امپراطور مکزیک با آنان مدد رساندند. چنانکه وقتی فرنان کورتز بسمت مکزیکو حمله برد شورشیان هفت هزار کس را در صف لشگریان او جا دادند و تا پایان فتح نیز در تهیهٔ لوازم جنگ و حاضر آوردن هزاران معاون و مددکار کوتاهی نکردند.

فتح پرو — تقریباً ده سال بعد از فتح مکزیکو دو مرد ماجراجو یکی پیزارو و دیگری آلماگرو[1] که بحقیقت سر دستهٔ دزدان و راهزنان بشمارند بقصد تسخیر پرو رفتند و از آنان هر یکی با صد و پنجاه کس و تفنگ قریب صد اسب تحت اختیار بود. [illegible] سکنهٔ پرو و نزاع میان دو شاهزادهٔ خاندان امپراطوری کار فتح را آسان کرد. اسپانیائیها در سال ۱۵۳۲ بحوالی [illegible] شدند، آنگاه خیانت ورزیده اینکا یعنی امپراطور را که آتاهوآلپا[2] نام داشت هنگام ملاقات دستگیر کردند. هر چند حرص و طمع ایشان سبب آمد که مردم همه مسلح شوند و بجنگ برخیزند ولی [illegible] کوزکو[3] پایتخت مملکت را متصرف در آوردند و پیزارو در آنجا پایتخت جدیدی بنام لیما[4] بنا کرد.

سرانجام صفای پیزارو و آلماگرو بنفاق و کدورت مبدل گشت و کار بجنگ و جدال کشید. آلماگرو که در جنگ پیزارو اسیر بود در سال ۱۵۳۸

1- Almagro 2- Atahualpa 3- Cuzco 4- Lima

هلاک شد و سربازان آل‌ماگرو نیز پی‌زار را در ۱۵۴۱ کشتند و تا روزیکه شارلکن حاکمی فرستاد و پرو را تحت اختیار مستقیم خود قرار داد آتش فتنه و آشوب فرو ننشست.

مختصات فتح اسپانیائیها — فاتحان طماع و درنده خوی اسپانیائی در سرزمین مکزیک و پرو رفتاری وحشیانه پیش گرفتند و با حرص و آز بسیار در جستجوی طلا بودند. در اوراق گذشته نگاشته آمده چگونه یکی از سرداران دزد و یغماگر سپاه کورتز برای ربودن جواهر وسیله انگیزی و دام گستری کرد. چون مکزیک دوباره بتصرف اسپانیائیها درآمد گواتیموزین(۱) جانشین مونته‌زوما را در آتش افکندند بدین جرم که از نشان دادن محلی که در آنجا جواهر و دانه‌های طلا پنهان کرده بود خودداری کرده بود. یکی دیگر از صاحب منصبان او امر داد یکباره چهارصد و شصت نفر مکزیکی را زنده در آتش بسوزانند.

یکروز در دست پرو، آتاهوآل‌پا بی‌سلاح باردوگاه اسپانیائیها رفت. کشیشی که همراه پی‌زار بود کتابی بامپراطور داد و گفت بگفته‌های این کتاب ایمان آوری. این کتاب را نزدیک گوش برد و چون چیزی نشنید آنرا بزمین انداخت. پس اسپانیائیها فریاد برآوردند و بکوشش آشوب کردند و باو حمله‌ور شدند. امپراطور برای رهائی خویش بدادن خونبهای بسیار راضی گشت. اسپانیائیها از او دویست بار طلا و چهارصد بار نقره گرفتند اما پس از دریافت شدن خونبها او را رها نکردند بلکه بخیانتش تهمت زدند و بمحاکمه کشیدند و بسوخته شدن محکوم کردند چون امپراطور قبلاً تعمید تن داده بود با او

۱- Guatimazin

در ملاطفت درآمدند یعنی زنده‌اش نسوختند و پیش از سوزاندن او را خفه کردند و بدین لطف سرکاری چیدند و برای آسایش روحش دعا خواندند!

یکی از صاحب‌منصبان پیزارو در کی‌تو(۱) امر داد تا اول مردها را خفه کنند و بعد شهر را آتش زد.

از میان بردن ~~[illegible]~~ بومیان – رفتار فاتحان ستمگر چه در جنگ و چه پس از فتح وحشیانه و زشت بود و در ایامی که بومیان امریکا مطیع و فرمانبردار شدند باز اسپانیائیها از بیداد دست برنداشتند، ساکنان آن سرزمین را میان کسانی که بقصد زراعت آمده بودند قسمت کردند و ایشان ناگزیر برای مهاجران بی اجر و مزد کار میکردند و با وجود منع پادشاهان اسپانیا عاقبت عبید کارفرمایان شدند. کار استخراج طلا و نقره و زحمات معدن را که از همه سخت‌تر بود، این کارهای صعب و دشوار و شکنجه‌ها رنجها هزاران هزار کس را از پا درآورد. بطوریکه وقتی در سال ۱۴۹۲ کرستف کلمب جزیرهٔ سن دومنگ را کشف کرد در آنجا بیشتر از یک میلیون نفر ساکن بود. از این جمع پس از هفده سال (۱۵۰۹) چهل هزار و پنج سال بعد از آن سیزده هزار کس مانده و بقیه تلف شده بودند.

برده‌فروشی – چند تن از کشیشان بحمایت بومیان برخاستند و یکی از ایشان که لاس کاساس(۲) نام داشت عمر خود را بشرح مظالم اسپانیائیها و دادخواهی برای ستمدیدگان صرف نمود چندانکه شارل کن را نیز تحت تأثیر ساخت.

این اقدامات بدبختی جدیدی را باعث آمد زیرا اسپانیائیها بر آن شدند که از جای دیگر کارگر بیاورند، پس سیاهان افریقا را خریداری کرده با مریکا بردند و

۱ - Quito ۲ - Las Casas

برده فروشی که در ایام قدیم رسم بود دوباره رونق گرفت. این تجارت وحشتناک تا قرن نوزدهم دوام یافت و چهارصد سال موجب جلوگیری پیشرفت سیاهان افریقا گشت زیرا که با یکدیگر می جنگیدند تا جمعی را اسیر کرده باروپائیان بفروشند.

مختصات امپراطوری اسپانیا — وضع امپراطوری استعماری اسپانیا و پرتغال با یکدیگر تفاوت بسیار داشت. پرتغالیها تاجر بودند و اسپانیائیها مملکت گیر. اسپانیائیها با تسخیر اراضی و نقاط مهم سواحل قناعت نکردند و پس ترلند(۱) یعنی نواحی دورتری را هم بتصرف خویش در آوردند چنانکه مکزیک و پرو دنباله اسپانیا در ماوراء اقیانوس [illegible] گرفت و آنها را اسپانیای جدید و کاستیل جدید نام نهاده اند و مهاجران اسپانیائی در میان گروه [illegible] خطرناک و پرآشوب به خیال بازگشت بدین نواحی رفته بلکه کلیساها و شهرها ایجاد کردند و اساس ملتی جدید را استوار ساختند. بنابراین اسپانیائیها بخلاف مردم پرتغال کارهائی پاینده انجام دادند و با وجود خطاهای بسیاری که مرتکب گشتند امپراطوری اسپانیا تا قرن اخیر برقرار بود. اکنون آن امپراطوری از میان رفته اما در امریکای مرکزی و امریکای جنوبی نژاد و زبان و تمدن اسپانیائی یادگار مانده است. [illegible] ۲۴ [illegible]

نتایج اکتشافات بزرگ — اکتشافات عظیم تنها بتجارت پرتغال و اسپانیا تعلق نیست بلکه بسلسله نتایج اقتصادی و سیاسی و علمی و مذهبی که داراست مربوط بتاریخ عمومی دنیا است. از این نتیجه‌ها برخی زود آشکار شد و بعضی دیرتر اثر بخشید و شاید هنوز هم تمام آثار کشف اراضی جدید پیدا نشده باشد. مهمترین نتایج اکتشافات را

1- Hinterland

غیر از آنچه راجع به زوال قدرت اسپانیا و پرتغال است در اینجا می‌نویسیم :

جاده‌ی بزرگ تجارتی تغییر یافت زیرا دماغه‌ی امید نیک مسیر اقتصادی گشته و سابقاً از مصر می‌گذشت و بدین سبب دریای مدیترانه که از قدیم مرکز تجارت بود بی اهمیت شد و راه اقیانوس اعتبار یافت. اسکندریه، ژن، ونیز و مارسی جزو بنادر درجه دوم درآمده و حفر ترعه سوئز در عصر اعمران و آبادی گذشته آنها را باز آورد که در مقابل بنادر ممالک اسپانیا و پرتغال و فرانسه و هلند[1] و کمی بعد بنادر انگلستان و آلمان اهمیتی را که بنادر مدیترانه از دست داده بودند کسب کردند.

سیم و زر بسیار از امریکا استخراج و در اروپا منتشر شد. طلا و نقره اروپا را در اواسط قرن شانزدهم به اندازه برابر شصت سال قبل از آن حد متوقع نخستین سوفلمر باشد تخمین می‌کنند. سرزمین مکزیک و پرو از زمان پیزار و کورتز تا امروز ۵ میلیارد طلا و بیست و چهار میلیارد نقره حاصل داده است. این سیم و زر فراوان به مردم پرتغال و اسپانیا سودی چندان نبخشید و ایشان فقط وسیله انتقال شدند زیرا وقتی خود را مالک آنهمه پول دیدند از کار کردن تن زدند و دیگر به صنعت نپرداختند و آنچه را بدان محتاج بودند از ممالک مجاور خریدند، پس طلا و نقره به دست پیشه‌وران و سوداگران و بورژواها[2] یعنی مردم شهرنشین متوسط الحال افتاد. تا آن زمان که ثروت زمین بود مرد با شرف اقتصادی داشت ولی در قرن شانزدهم پول طبقه بورژوا را [illegible]

1 - Hallande 2 - Baurgeois

بهروش تجارت و از این ببعد اهمیت اقتصادی و نفوذ سیاسی ایشان رو
بافزایش نهاد.

علم و دانش نیز ترقی بسیار کرد زیرا بر اثر کشف اراضی نامعلوم نژاد و
تمدن و حیوانات و نباتات و ستارگان جدید پیدا شد و این چیزهای تازه
حس کنجکاوی را برانگیخت و افکار را جنبش داد و فرضهای علمی قدیم و عقاید کهن
را واژگون کرد.

هرچند نواحی کشف شده برای پیشرفت دین مسیح عرصهٔ پهناوری بوجود آورد
و مذهب عیسی انتشار یافت ولی همین اکتشافات باعث آمد که خلق کثیر
از روحانیان روگردان شوند و حس عقیدت نسبت بایشان و احترام تعالیم
مذهبی را از دست بدهند زیرا جمعی از کشیشان بودند که در حقیقت بی تأمل
و سطحی بسی از حقایق را که عاقبت محققان مدلل و ثابت شده مانند
کرویت زمین را امری محال و نامعقول و مخالف علم و مذهب میخواندند. باری
اکتشافات بزرگ تا اندازه‌ای مقدمات بحران مذهبی که منتهی به رفورم[1] - اصلاح
مذهب - گردید و همچنین جنبش فکری دوره رنسانس[2] - عهد بازگشت
علم و هنر - را فراهم آورده است.

۱- Réforme ۲- Renaissance

فصل دوم

رنسانس (۱) ـ هنرمندان ـ ابنیه و عمارات

— در هر شهر بزرگ که بناها یا موزه‌ای است باید تماشای یادگارهای دوره رنسانس رفت. در شهر پاریس آثار اعلای هنرمندان فرانسوی و خارجی را در موزه لوور(۲) میتوان یافت و در تالار قالب گچی کارهای استادان فرانسوی که اصلشان در دو ولایت در موزه تروکادرو(۳) هست. در موزه صنایع مستظرفه نیز و همچنین نقاشی و معماری ایتالیائی را که بدین عصر ذکر شود دیده میشود.

I

مبادی عهد رنسانس

تعریف رنسانس — در پایان قرن پانزدهم و نیمه اول قرن شانزدهم صنایع و ادبیات را رونق شگفت آوری پدید آمد. این شکفتگی را که در عالم صنعت و ادب روی نمود رنسانس نامند و هر چند معنی چندان رسا نیست ولی مراد از آن بازگشت عهد هنر و ادب است.

رنسانس که از بهترین وقایع تاریخ دنیاست نخست در ایتالیا پدید گشت و از آن پس در فرانسه و آلمان و اسپانیا و هلند بسط و انتشار یافت و هنرمندان آن دوره شاهکارهائی بوجود آوردند که تا امروز از آنها عالیتر و شکوهتر اثری پدیدار نشده است. جنبش انتقادات بجای میدان معنی و عمر را در کارهای مادی وسعت داد رنسانس هم عرصه فکر بشر را فراخی بخشید

2- Louvre 3- Trocadéro
1- La Renaissance

علل پیدایش رنسانس — ظهور و ترقی ادبیات و صنعت در قرن شانزدهم علت بسیار داده و ما مهمترین آنها را در اینجا یاد میکنیم.

یکی آنکه در قرون سابق و مخصوصاً در قرن چهاردهم و پانزدهم هنرها و هنرمندانی چند که بنام پیشروان رنسانس خوانده میشوند کمال یافته بودند.

علت دیگر کشف یادگارهای قدما و جمع آوری و نشر آثار ادبی بود که در قرون وسطی کسی از آنها خبر نداشت. این آثار بیدار مردم و نویسندگان و منبع الهامات و اقتباسات گشت و چاپ جز افکار و معلومات را انتشار داد صنعت و علم و ادب را در دسترس همه خلق گذاشت. و بالاخره افزونی ثروت و مال و رفاهیت و تشویقی که در هر کشور از طرف دارایان میکردند که از موجبات شمار میرود. مردم، پادشاهان و امیران و پاپها و بزرگانی را که مروج ادبیات بودند با مسن(۱) که حامی ویرژیل(۲) و هوراس(۳) و دولت اوگوست(۴) امپراطور روم تشبیه کرده مسن میخواندند.

پیشروان رنسانس — از کلمه رنسانس نباید در بادی امر چنان پنداشت که قبل از قرن شانزدهم و در قرون وسطی صنایع و ادبیات کلیه از میان رفته بودند تا در اواخر قرن پانزدهم یکباره جنبشی روی کرده است. رنسانس ناگهان بوجود نیامد بلکه بر اثر تبدیلات و تغییرات چند آشکار گشت. قرون وسطی خود دارای هنر و اسلوب مخصوص و اساسی جداگانه بود که در ایل دو فرانس(۵) مایه گرفته و سبک اوژی وال(۶) میرفت. در قرن سیزدهم و چهاردهم معمارهای بی نظیر

1 - Mécène 2 - Virgile 3 - Horace 4 - Auguste
5 - Île-de-France 6 - ogival

ساخته شد. از جمله کلیساهای فرانسه که سرمشق اروپا شده بود و حتی زیبائی
بناهای عهد رنسانس هم نتوانست از آن بگذرد.

نثر مردان ادب و فضلای عهد خود را جاذب و لطیف می‌نمودند. در حکومت
فرانسه شاهزادگان دودمان والوا(۱) مخصوصا شارل پنجم و برادرانش و دوکهای
بورگونی(۲) و در ایطالیا عهد فرمانروائی مدیسی(۳) یعنی حکام متمول فلورانس که اداره
امور آن شهر را به دست داشتند مروج هنرمندان بودند. علمی نویسندگان
بزرگ و استادانی زبردست در پیشروان حقیقی رنسانس هستند راه را باز کردند و
فضل و ادب و صنعتگران قرن شانزدهم تنها از این طریق میسر گردید.

(پیشروان فرانسه، نویسندگان و هنرمندان) — در حکومت فرانسه سه نفر منبع
ادبی مهم هستند که در قرن سیزدهم و چهاردهم نخستین سرمشق نثر زبان فرانسه را به یادگار
گذاشته‌اند یکی ویل‌هاردوئن(۴) (۱۱۶۰ – ۱۲۱۳) مؤلف وقایع جنگ
صلیبی قسطنطنیه و دیگر ژوان‌ویل(۵) (۱۲۲۴ – ۱۳۱۹) که شرح زندگی
سن‌لوئی را نوشته و سومین فرواسار(۶) (۱۳۳۷ – ۱۴۱۰) یکی که
در نثرات خود حوادث جنگ صدساله را نگاشته است.

بدبختانه هنرمندان بزرگ قرون وسطی در فرانسه یعنی معماران و حجاران و نقاشان
بیشتر نام خود را پنهان داشته‌اند. شگفت نیست که کدام حجار زبردست مجسمه‌های تماشائی
نوتردام دو رنس(۷) را به وجود آورده است و همچنین معمار اکثر کلیساهای سبک فرانسه
را معلوم نیست و کار سرمشق به یادگار مانده اما اثری در میان نیست.

1- Valois 2- Bourgogne 3- Médicis 4- Ville-Hardouin
5- Joinville 6- Froissart 7- Notre-Dame de Reims

باری با تمام این احوال نام و آثار بعضی از مجسمه سازان و نقاشان معتبر قرن چهاردهم
و پانزدهم هنوز باقیست. از آن جمله یکی کلوس اسلوتر(۱) همیشه در خدمت از آلمان یا
از هلند بود و بامر فیلیپ جسور(۲) دوک ولایت بورگونی(۳) در چهار سال ششم در
شهر دیژون(۴) رهبر قسمت چند دیوار برای فیلیپ جسور (از ۱۳۸۹ تا ۱۴۰۵) مجسمه
میکرد و مجموعهٔ بدیع چاه موسی(۵) از شاهکارهاست که در این دست بوجود آمده است
تقریباً همین ایام نقاشی از مردم فلاندر موسوم به ژان وان ایک(۶) پیدا شد و او
همیشه در دربار بورگونی ~~[illegible]~~ زندگی میکرد. ژان وان ایک در طرز استعمال رنگ
و روغن طریقهای جدید بدست داد و صنعت نقاشی را منقلب کرد و بواسطه وسیله
رنگ درخشنده که رنگ جلوهٔ دیگری یافت و تصحیحات و پرداخت ممکن شد و بر
اثر این تغییرات شاهکارهای قرن شانزدهم پدید آمد. دیگر از نقاشان
نیکولا فرمان(۷) و ژان فوکه(۸) (۱۴۱۵ - ۱۴۸۱) میباشند. فوکه
نقاش معروف قرن پانزدهم بود و گویند شهرتش به سرزمین ایطالیا هم رسیده و
پاپ او را برای کشیدن تصویر خویش دعوت کرد و در همه وقت کوشش
آثارش بطبیعت شبیه و نزدیک باشد و در ترسیم تصاویر کوچک کتابها و کتب
خطی گرانبها نیز همین نکته را مراعات میکرد.

پیشروان ایطالیا، نویسندگان و هنرمندان — تمام نویسندگان ایطالیا
در قرن چهاردهم از تمام نویسندگان و [illegible] عصر [illegible]. در ایطالیا در
شاعر ظهور کرد یکی دانته(۹) (۱۲۶۵ - ۱۳۲۱) که نخستین و بزرگترین شاعر

1- Claus Sluter 2- Philippe le Hardi 3- Bourgogne 4- Dijon
5- Puits de Moïse 6- Jean Van Eyck 7- Nicolas Froment
8- Jean Fouquet 9- Dante

کمدی الهی[1] آن سرزمین است و کتاب ~~[illegible]~~ از اوست. دیگری پترارک[2] (۱۳۰۴-۱۳۷۴) که غزلیات و سرودهای او را شهره ساخته است و دیگر بوکاس[3] (۱۳۱۳-۱۳۷۵) مصنف کتاب دکامرون[4] که مجموعه حکایات و داستانهاست نثر ایتالیائی را موجد گشت.

هنرمندان ایتالیائی قرن چهاردهم و پانزدهم از دیر زمانی معروفند ولیکن هم صاحب نبوغ بزرگ و بلند و هم پیشروان دوره رنسانس بودند کمتر کسی پیدا است زیرا بیشتر آنان را تازگی شناخته اند. ما در این جا نمیتوانیم تمام هنرمندان ایتالیا را بشماریم ولی پنج استاد از فلورانس برخاسته اند که در تاریخ هنر صنعت نقاشی مقامی دارند اول ژیوتو[5] که در آغاز قرن چهاردهم میزیست و دیگر برونلسکو[6] و گیبرتی[7] و دوناتلو[8] و لوکا دلاروبیا[9] که صد سال بعد ظهور کردند و معاصر کلاوس اسلوتر و وان ایک بودند.

ژیوتو (؟۱۲۶۶ - ۱۳۳۶) معاصر و دوست دانته بود و در نقاشی و معماری هر دو دست داشت. برج ناقوس کلیسای فلورانس را او بنا کرد و تصاویر آذین کاری دیوارهای کلیسای سنت ماری[10] که در ناحیت پادو[11] نیز از اوست. آثار این استاد ~~[illegible]~~ نقاشان قرن چهاردهم تحت تأثیر آثار او واقع شدند.

برونلسکو (۱۳۷۵ - ۱۴۴۴) در شهر فلورانس پا به گاه

1- Divine Comédie 2- Petrarque 3- Boccace 4- Décaméron 5- Giotto 6- Brunellesco 7- Guiberti 8- Donatello 9- Luca della Robia 10- Sainte-Marie 11- Padoue

اطفال را بنا نهاد و بنا را مرشد کلیسائی که بسیار زیبا است از ذوق ال[illegible] خاتمه

~~[illegible] بودند بپایان رسانید و او درکار گنبد [illegible] در هرچند [illegible]~~

~~[illegible] صورت داده [illegible] او [illegible] بود.~~

گیبرتی (۱۳۷۸ – ۱۴۵۵) برای محل غسل تعمید شهر فلورانس دو در شگفت آور ساخت (از مفرغ) و برای یکی بیست و یک سال و برای دیگری بیست و هشت سال کار کرد. میکل آنژ[1] بزرگترین هنرمند ایتالیا گفته است در این درها شایسته بهشت هستند.

دوناتلو (۱۳۸۴ – ۱۴۶۶) و لوکا دلا روبیا (۱۴۰۰ – ۱۴۸۲) با فن مجسمه و تصاویر برجسته که زینت بخش کلیسا و ناقوسگاه است همدوش گیبرتی شدند. علم لوکا دلا روبیا از سال ۱۴۳۳ ببعد مجالسی موسوم به کودکان خواننده و رقصنده را بوجود آورد و هیچیک از هنرمندان دوره رنسانس آثاری با روح‌تر و خوش ترکیب‌تر از آنها نیافریده است.

تأثیر آثار قدیم در هنر و صنعت – برونلسکو و گیبرتی و دوناتلو و لوکا دلا روبیا و دیگر هنرمندان ایتالیائی با ابتکار و زیبائی و فداکاری بسعی خود این تفاوت را داشتند که با آثار قدیم یونان و روم آشنا بودند.

در ایتالیا عمارات ویران رومی بسیار بود. این بناهای خراب سرمشقی بدست میداد و مردم ایتالیا آنها را ملک شمرده بالطبع برسرمشقی که از فرانسه

1- Michel-Ange

می آمد و فقط هرچه مطلوب بود برتری می نهادند. رافائل[1] سرمشق و الگوی را
کهن و ناهنجار و خشن میخواند. در اواخر قرن ... اول قرن پانزدهم قوس شکسته که
مخصوص معماری گوتیک بود و همچنین سبک اوژیو[2] از میان رفت و باز
رومیهای نیم دایرهٔ تمام رونق یافت و بجای ستونهای مرکب از چند
ستون کوچک یا مخروطی ستونهای مدور معمول گشت. ستونهای مربع و سرستونهای
سبک قدیم و دوریک[3] و ایونی[4] و کورنتی[5] دوباره پیدا شد و نماهای
شلوغ آنقدر و تزئینات سبک یونانی و روم و مانند آن دوباره روی کار آمد
و بعوض شکل برگ پیچک و بلوط و گل و خار که از مختصات معماری اوژیو
بود برگ آکانت[6] را انتخاب کردند و همین جزئیات سبک
معماری ایتالیا را در دورهٔ رنسانس مشخص و ممتاز میکند.

ویرانه‌های عمارات رومی تنها سرمشق معماران نشد بلکه طاقهای
نصرت و از همه مشهورتر طاق تیتوس[7] و ستون تراژان[8]
در روم برای حجاران و مجسمه‌سازان و نقاشان نیز سرمشق بدیع گردید، کاوشها
و حفریات هم مجسمه‌هائی از قبیل آپولون معروف به آپولون بل ودر[9]
و مجسمه لائوکون[10] (۱۵۰۶) را آشکار کرد و هنرمندان هرچه را بدیده
بیننده بچشم دقت می‌نگریستند. دوناتلو و بعد از او میکل آنژ از
تمام آثار قدیم که در روم باز یافتند پیروی کردند. قواعد تناسب اندام
را خوب یاد گرفتند و همه بدن را بدقت کامل و بدقت بنگرند

1- Raphaël 2- ogive 3- dorique 4- ionien 5- Corinthien
6- acanthe 7- Titus 8- Trajane 9- Apollon Belvédère
10- Laocoon

درون کلیسا می‌نمودند و به شکل و هیأت و زیبائی و صباحت چهره توجه
نداشتند. این حال در قرون وسطی پایدار ماند زیرا نقاشان و مجسمه‌سازان نیز
رعایت حجب و حیای مذهبی بدن را یکباره می‌پوشاندند و چهره مجسمه‌ها
و عواطف را بنمایند و آنچه را که می‌دیدند بسازند زشتی و زیبائی هر دو را
نمایان میکردند. [illegible] هنرمندان ایطالیا در قرن شانزدهم رسم
قرون وسطی را درهم شکستند و روش قدما را پیروی کردند تا بین هیکل و شکل و
حالت هم مخصوص دوره شد و قهراً مستحب بود در آثار ایشان هویدا شد.
دوره قدیم با هنرمندان سرمشق شد و موضوع جدید هر دو را فراهم
آورد. در قرون وسطی صاحب هنران یا حواریون [illegible] مسیح و مناظر روز
محشر و شهادت بزرگان دین را تصویر میکردند و یا وضع زندگی روزانه مانند
سوداگرانی در دکان نشسته و یا روستائی مشغول کار را در آثار خود
ظاهر میکردند. نمونه اول پیکرهای کلیسای بورژ[1] و نمونه دوم حجاریهای کلیسای
آمین[2] است. هنرمندان دوره رنسانس نیز از ترسیم و تصویر وقایع
مذهبی رو گردان نبودند ولکن موضوع ما هم از کتب مقدس و هم از
داستانهای قدیم و اساطیر و تاریخ و نوشته‌های هومر[3] و ویرژیل اقتباس
میکردند مثلاً فتح ژول سزار[4] یا ولادت ونوس[5] را نقاشی
میکردند ولی غیر موضوعات که مولود فکر کهنه (عقیده عیسویان) رابطه حتی در تزئین کلیسا
بکار رفت چنانکه حجاریهای در منبر کلیسای لیموژ[6] نمونه هرکول[7]

۱- Bourges ۲- Amiens ۳- Homère ۴- Jules César
۵- Vénus ۶- Limoges ۷- Hercule

و اعمال دوره گذشته او را هم یافته است.

تاثیرات ادبی دوره قدیم — تاثیر عهد قدیم در سایر رشته‌ها و کارها چندین برابر بیش از تاثیر آن در کارهای صنعت یا تجارت کلی بود. این آشنائی گذشته‌ی ادبی و تاریخی و فلسفی و لاتینی و یونانی را در قرن چهاردهم و قرن پانزدهم باز یافتند. بسیاری کتب لاتینی و نامه‌های شخصی و رسائل سیسرون[1] و قسمتی از مؤلفات تاسیت[2] را در قرن چهاردهم در کتابخانه‌ها صومعه‌ها پیدا کردند. رهبان کاتبان کتب را از خطر بدخواندگی حفظ نمودند و بسبب گرانی قیمت کاغذها بسیاری اوقات آنچه روی آن نوشته بود محو ساختند تا بتوانند بار دیگر دعا بنویسند و کتاب دعا بدان بفروشند و علت نابودی بسیاری از مصنفات نویسندگان همین است. میان کسانی که کتب خطی قدیم را باز می‌جستند پترارک و بوکاس بیشتر مشهورند و توفیق بازیافت بیشتر داشتند.

در قرن پانزدهم بوجود فضلا و نویسندگان یونان پی بردند و پیش از آن دانشمندان یونانی و مع الخصوص افلاطون هم تقریباً در اروپای غربی گمنام بودند وقتی در دارالعلمها حروف یونانی را نمی‌شناختند. ابتدا سعی و جد و جهد کاردینال بساریون[3] و شناسائی آثار یونان مؤثر افتاد (۱۳۹۴ — ۱۴۷۲) مرد یونانی بود اما در ایطالیا رحل اقامت افکند و بیشتر از سه کرور فرانک خرج کرد تا نسخه جدید کتب خطی یونانی را در کتابخانه‌ای جمع کرد. چون در سال ۱۴۵۳ ترکها اسلامبول را گرفتند

۱- Cicéron ۲- Tacite ۳- Bessarian

جمعی از علمای قسطنطنیه بکمک ایطالیا پناهنده شدند و ذوق مطالعه و
دقت در علوم یونانی را پرورش دادند. در همین اوان (۱۴۵۷) اختراع
فن چاپ نیز با انتشار کتابهائی که تازه بدست آمده بود خدمتی بسزا کرد.
کسانی را که در این کتب تتبع نموده، معاصران خود را با آثار نویسندگان
یونانی و لاتنی آشنا کرده‌اند اومانیست(۱) میخوانند. این مردم تحقیق
زیادی در مصنفات فضلا و دانشمندان قدیم پرداختند و از آنها اقتباس
فراوان کردند ولی نوبت به تقلید و پیروی آنان کوشیدند و بدین وضع
روح ابتکار و آثار کهن بازگشت کرده عهد رنسانس را بوجود آوردند.

مسن‌ها — یکی از علل عمده ظهور رنسانس آن بود که پادشاهان
و امرا و سنیورها(۲) یعنی صاحبان اراضی و املاک بصنایع و ادبیات توجه نموده
و نویسندگان و هنرمندان را حمایت و پشتیبانی کردند. بدستور این مردم
هنرپرور که مسن نامیده میشوند قصر و کلیسا و پرده نقاشی و مجسمه‌ها
و کتابهای بعضی برافراشته شد و آنان همواره بزرگان فضل و هنر را جاه
و مال و مقام میدادند و اومانیستها و صنعتگران را بدولت خویش
میطلبیدند تا در صحبت آنان زندگی بسر برند و مردم صاحب هنر را
از بهترین اشخاص مملکت عزیز و محترم میداشتند و آنها را مانند رجال
دولت در هر کار با ذوق و امتیازی می‌پنداشتند. لوران دومدیسی(۳)
سکه آنرا زمانی که مجسمه ساز جوانی بیش نبود ندیم فرزندان

1 — Humanistes ۲ — seigneur ۳ — Laurant de Médicis

و برادرزادگان خویش کرد. پاپ لئون[1] دهم نیز آثار رافائل را عالی‌ترین
نقاشات مذهبی ارتقا داده بود و تهیه کار دنبال گرفته. بن ونوتو سلینی[2]
که حکاک و فلزکار مشهور بود متهم بقتل گشت و با وجود این اتهام نزد پاپ پل سوم[3]
حاضر آوردند ولی پاپ گفت «کسانی که مانند سلینی در هنر خود یکتا
و بیهمتا شوند نباید مطیع قانون باشند.»

اعضاء خاندان مدیچی در ~~شهر~~ فلورانس و اکثر پاپها در صف کریمترین
و بخشنده ترین ~~[illegible]~~ هنرپروران ایتالیا جا دارند.

در فلورانس، لوران دومدیسی (۱۴۴۸ – ۱۴۹۲) ملقب
به اعظم که نوادهٔ «کوسم»[4] (۱۳۸۹ – ۱۴۶۴) و حامی و پشتیبان
برونلسکو و گیبرتی بود طریقه جد خویش پیش گرفت و کاری از فیلسوفان
و فضلا و هنرمندان را گرد خود جمع آورد. لوران آثار قدیم یونان را
چنان محترم میداشت که چون بارها در قصرش بیاد افلاطون جشن گرفت و مجسمه
او را در باغ خویش نصب کرد.

در شهر رم پاپ نیکولای پنجم[5] (۱۴۴۷ – ۱۴۵۵) بتأسیس کتابخانه
واتیکان[6] که امروز یکی از گرانبهاترین کتابخانه‌های دنیاست پرداخت و در آنجا
پنجهزار کتاب خطی گرد آورد. ژول[7] دوم (۱۵۰۳ – ۱۵۱۳)
میگفت: «ادبیات عامه خلق را سیم و نجبا و اشراف را زر و
امیران و پادشاهان را بمنزله الماس باشد.» وی تجدید بنای

۱- Léon ۲- Benvenuto Cellini ۳- Paul ۴- Cosme
۵- Nicolas ۶- Vaticane ۷- Jules.

کلیسای معروف سن پیر[1] که نیکلای پنجم پایه‌اش را ریخته بود ناتمام گذشته بود
برامانت[2] و میکل آنژ و رافائیل را بنای ساختن و آراستن آن دعوت
کرد و نیز لئون دهم (۱۵۱۴ - ۱۵۲۴) جانشین او که یکی از
اعقاب خاندان مدیسی بود آن کار شروع شده را دنبال نمود.

در مملکت فرانسه فرانسوا[3] اول هنرپرور حقیقی و دوستدار و مروج
فضل و صنعت و ادب بود و به کمک دانشمندان مزبور و کلژ دو فرانس[4]
را ایجاد کرد. درین دارالعلم اول لاتینی و یونانی و عبری و ریاضیات
تدریس میشد ولی بعد تعلیم جغرافیا و طب را هم افزودند. چون آن
پادشاه پشتیبان و حامی صنایع نیز بود بنای عمارت لوور[5] و قصور
شامبور[6] و آمبواز[7] و فونتن بلو[8] را هم بنا نهاد و از
نقاشان بزرگ ایتالیائی مثل رافائیل و لئونار دو ونسی[9] پرده‌های
نقاشی خرید و به آنها دستور ساختن پرده‌های دیگری داد و آن دو را
بفرانسه دعوت کرد و همچنین هنرمندان و صنعتگرانی مانند پریماتیس[10]
و بن ونوتو سلینی ایتالیایی که شاگردان رافائیل و لئونار دو ونسی بودند به
مملکت خود خواند.

۱- Saint-Pierre ۲- Bramante ۳- François
۴- Collège de France ۵- Louvre ۶- Chambord
۷- Amboise ۸- Fontainebleau ۹- Léonard de Vinci
۱۰- Primatice

II

رنسانس در ایتالیا

نویسندگان بزرگ — سرزمین ایتالیا در قرن شانزدهم چهار نویسنده را پرورد. دو شاعر یکی آریوست[1] و دیگری تاس[2] و دو نثرنویس یکی ماکیاول[3] و دیگری گیشاردن[4].

آریوست (۱۴۷۴ — ۱۵۳۳) در سال ۱۵۱۶ مجموعهٔ شعر رزمی و عشقی بنام رولان خشمگین[5] تصنیف کرد و در آن اشعار بذله‌گو و خنده‌آور حوادث جنگ شارلمانی[6] را با سارازن‌ها[7] برشتهٔ نظم کشید. تاس (۱۵۴۴ — ۱۵۹۵) تصنیف‌های بسیار (۱۵۷۵) در کتاب اورشلیم نجات یافته تاریخ جنگ‌های صلیبی را منظوم ساخت. ماکیاول (۱۴۶۹ — ۱۵۲۷) و گیشاردن (۱۴۸۲ — ۱۵۴۰) هر دو از اهل فلورانس و منشی دولت بودند و در سیاست هم دستی داشتند. گیشاردن محاربات ایتالیا را که خود شاهد بوده شرح داده[8] و ماکیاول که معتبرترین نویسندگان دورهٔ رنسانس و بزرگترین نثرنویس ایتالیا میباشد تاریخ فلورانس را تصنیف کرده است. و در رسالهٔ معروف خود موسوم به شاهزاده حقایق زندگی سزار بورژیا[9] را شرح داده و فلسفهٔ سیاسی عصر او را به ایتالیا مینگارد.

هنرمندان — هنرمندان ایتالیا تقریباً بیشمارند و ما فقط نام مهمترین آنها را بترتیبی که تولد یافته‌اند در اینجا یاد میکنیم: برامانت معمار

1- Arioste 2- Tasse 3- Machiavel 4- Guichardin
5- Roland furieux 6- Charlemagne 7- Sarrasins
9- César Borgia

۸- بفصل چهارم این کتاب رجوع شود

و لئونار دووَنسی نقاش و حجار و میکل آنژ نقاش و حجار و معمار و تیسین[1] و
رافائل و کورژ[2] و پول ورونز[3] که هر چهار نقاشند تا دوران تغییر یافته
بشمار میروند.

برامانت (۱۴۴۴ - ۱۵۱۴) بزرگترین معمار دوره رنسانس ایتالیا است
و او راهی را که برونلسکی پیش گرفته بود دنبال کرد. آثارش اقتباساتی از
معماری رومی شمرده میشود و قرینه سازی و نظم و ترتیب و سادگی بارزی که در
کارها(ی) او دیده میشود با تنوعات و تفننات معمار فلورانسی تفاوت بسیار دارد.
ژول دوم ویرا بشهر روم دعوت کرد و برامانت در آنجا چندین قصر ساخت و
طرح عمارت واتیکان - قصر پاپها - و کلیسای سن پیر را ریخت ولکن کاری که
او کرد بعد از وفاتش تغییر یافت.

میکل آنژ (۱۴۷۵ - ۱۵۶۴) از مردم فلورانس بود و ابتدا تحت
حمایت لوران دومدیسی زندگی میکرد. از زمان ژول دوم و لئون دهم پاپها کارهای
صنعتی را بدو محول نمودند و او کاملترین و تمامترین واجد دوره رنسانس و یکی
از بزرگترین نوابغ دنیا است. هرچند میکل آنژ مجسمه سازی شهرت یافت اما
بکیفیت این کار نقاشی و معماری و مهندسی و شاعری همه را بیاموخت و در هر
فنون مذکور بدرجه کمال رسید. از جمله معروفترش یک مجسمه عیسای جان سپرده
و مریم است که بنام پیه تا[4] مشهور شده و دیگر مجسمه عظیم موسی که آنرا برای
مقبره ژول دوم ساخته و اثر هر دو در شهر روم است. در موزه لوور مجسمه

۱- Titien ۲- Corrège ۳- Paul Veronèse ۴- Pieta

دو عالم نیست میشد و آن نیز اول بمقبرهٔ ژول اختصاص داشته است . در شهر
فلورانس از آثار مهمّ او مقابر خاندان مدیسی با شش مجسمه یعنی دو مجسمه نشسته
لوران دو مدیسی و ژولین[1] دو مدیسی و مجسمهٔ خدایان سپیده دم و روز
و شفق و شب بیادگار باقیست . از معماریهای مهم گنبد عظیم و شگفت انگیز
کلیسای سن پیر را در شهر روم باید شمرد و آن بتقلید گنبدی که برونلسکی در
فلورانس ساخته بنا شده است ولی گنبد سن پیر بزرگتر است زیرا ۴۲ متر عرض
و ۱۲۳ متر ارتفاع دارد که دو برابر ارتفاع برجهای کلیسای نتردام[2] پاریس
میباشد . میکل آنژ که نقاشی نمیدانست بخواهش ژول دوم در کلیسای
سیکستین[3] واتیکان تصاویر پیغمبران و زنان غیب گو و پیروان آنها
سرمشقها را از کتاب مقدس انتخاب کرده بود بوجود آورد . تصاویر
عظیم و وحشت انگیز روز محشر نیز آفریده قلم اوست و روزی که
مردم شهر روم تماشای این تصاویر بدیوار آمدند بدیدن آنها بحیرت
و هیجان شدند .

میکل آنژ در هشتاد و نه سالگی جهان را بدرود گفت و پاپ خواست وی
در کلیسای سن پیر بخاک بسپارد ولی فلورانسیها بر آن بودند که هموطن عالیمقام شان
در وطن خود مدفون شود لیکن جسد او را دزدیدند و میان بار کالای سوداگران بفلورانس فرستادند
و جنازهٔ وی را با احترامی که سزاوار ملوکست بگورستان بردند .
دهاء و هنرپردازی میکل آنژ با توانائی و متانت شخص و قناعت توأم

1- Julien 2- Notre - Dame 3- Sixtine

در آثار او آثار قدرت و بیشتر اندوه و غم هویداست . تناسب اندام
اشخاصی که او تصویر کرده بیش از تناسب وجود انسانیست زیرا اکثرشان عضلات زیاده
از حد برجسته و قوی و سیمای باوقار حزن آور دارند و علت آنست که میکل آنژ
خود همیشه سودائی وطنی بود و اندوهی که داشت هردم افزایش میگرفت چرا که فلورانس
وطن خویش را زیر دست و سرزمین ایطالیا را پایمال فرانسه‌ها و آلمانها و اسپانیائیها
میدید .

لئونار دو ونچی (۱۴۵۲ - ۱۵۱۹) همزمانه میکل آنژ از شهر
فلورانس و چون او هنرمندی ذوفنون بود و در معماری و حجاری و مهندسی و نقاشی و
علوم ریاضی سرآمد صاحب نظران گشت . چون مهندسی ایطالیا [illegible] از ۴ ال
راهب تا بجایی شکفت لومباردی[1] را آگاه و لوازم و دگرگونی از هر کس سبقت
یافت ، نیز همت هر چیزی را بداند و در هر مطلبی تحقیق کند . از او کتابهائی
منفصل یادگار مانده که دارای تصاویری بیشمار است . از مطالعه این آثار چنان بر
می آید که لئونار دو ونچی در صدد ساختن [illegible] از قبیل هواپیمائی یعنی شتر پرنده در
آسمان پرواز کردن هم که امروز باهمت بال [illegible] از همت [illegible]
آن استاد بزرگ لزوم تأمل و تدقیق و تجربه را در مباحث علمی نیز یاد آورده است
و بدین نظر وی را باید یکی از پیشروان علوم جدیده شناخت .
اما اعتبار نقاش بیشتر به دیگر نقاشیست . وی از حیث تاریخ
اولین نقاش بزرگ ایطالیائی و نخستین کسی بشمار میرود که در آثار خویش تناسب

۱- Lombardie

دیوار را مراعات کرده است . زیباترین و عالیترین یادگارش نقاشی «شام»[1] به سن

می‌باشد در شهر میلان[2] که در اثر رطوبت [illegible] این یادگار از میان رفته است

در موزهٔ لوور چند قطعه از آثار نقاشی او هست از قبیل تصویر مریم بر فراز سنگ

و تصویر زنی بنام ژوکوند[3] که مشهور دنیاست . در چهرهٔ ژوکوند خنده‌ای

پر اسرار و تمسخرآمیز بر لبان زن نمایان است .

برخلاف سایر هنرمندان دورهٔ رنسانس وینچی در روم هنرمندان قدر و قیمت

نمی‌دانستند و فرانسوای اول موفق گشت که او را بدربار خویش بیاورد . لئوناردو

وینچی کمی بعد از ورود بدربار فرانسه جهان را بدرود گفت .

رافائل (۱۴۸۳ – ۱۵۲۰) پسر نقاشی بود که در شهر کوچک اوربن[4]

زندگی میکرد . رافائل تواناترین نقاش و سرآمد اقران خود شد و آثار قلمش

از آثار دیگران دلنشین‌تر است . هرچند روزگار بر لئوناردو داوینچی سخت گرفت

با او مهربان و موافق بود . در بیست و پنج سالگی بشهر روم آمد و در آنجا برامانت

همشهریش ویرا بپاپ ژول دوم معرفی کرد و او از سال ۱۵۰۸ تا ۱۵۱۴

کاملترین آثار خود را که نخستین تصاویر دیواری کاخهای واتیکان باشد بوجود

آورد در آنها ۴ [illegible] از مدرسه آتن که مظهر حکمت و فلسفه و پارناس[5]

مظهر [illegible] شعر و دیگر تصویریست بنام مجادله بر سر نان و شراب مقدس

که مظهر تاریخ کلیسیاست و درباره آن گفته‌اند که این تصویر را عالیترین

نماینده جهات سبک در فن نقاشیست و مقام آن برتر از ...

1- Cène 2- Milan 3- Jocande 4- Urbin

5- Parnasse

شاهکار صنعت زیرا خود یکی از مبادی تاریخ توسعه فکر بشر است.

از این وقت باز رافائل را جاه و جلال دیگران حاصل آمد و مردم او را وجود الهی میخواندند. در زمان پاپ لئون دهم در دربار پاپ سمت وزارت صنایع مستظرفه یافت و در همین ایام در قرابت در ساختمان کلیسای سن پیر و واتیکان بود، کار نقاشی را همیشه دنبال میکرد. آثار وی عظیم و بسیار است زیرا در همان ایامی که نقاشی بر دیوارها را میکشید برروی پارچه‌هائی که برای پوشش دیوارها میرفت نیز نقشها رسم میکرد و پرده‌های بیشمار تابلو حمل و نقل را بوجود می‌آورد. موضوع این پرده‌ها گاه مذهبیست از قبیل پرده خاندان مقدس که آنرا لئون دهم به فرانسوای اول بخشید و اکنون در موزه لوور است و دیگر پرده مریم بر سر صخره که در شهر فلورانس هست و باز تصویر دیگری از مریم معروف به مادون دو سن سیکست[1] در شهر درسد[2] و گاه موضوع از افسانه‌های قدیم اقتباس شده مانند پرده فتح گالاته[3] که در شهر رم است. رافائل که از بسیاری کار ضعیف و ناتوان شده بود در اوج عظمت و جلال هنرش در سی و هفت سالگی تب کرد گرفتار آمد و پس از چند روز درگذشت.

زیبائی، لطف و دلربائی و مراعات فن ترکیب مشخصات آثار وی قلم رافائل است. دیگر از رنگ او در وجود انسانی تأثیراتی که از خودگذشتگی و کارهای خاص آید بر می‌انگیزد. کمتر از هنرمندان دوره قرون وسطی که رئالیست[4] بودند یعنی نیز استند هر چیزی را چنانکه می‌بینند تصویر نمایند،

1 - Madone de Saint-Sixte 2 - Dresde 3 - Galatée
4 - Réalistes

رفائیل چو صورت خوب صورتی کشید و هر وقت موضوعی دلپسند بدست می آورد
آنرا اختراع میکرد و چنانچه خود او گفت: «لابد بجای این فکری مخصوص که در
کله خویش داشت کار میکرد.» او بزرگترین نقاش ایده آلیست(1) و استاد کامل سبک اولیت
دلفضا دیر مکتبش که در حسن و جمال بدین پایه رسیده نشد در تعداد نقش
لبته است. هیچ نقاشی در فن ترکیب چون او نیست یعنی کسی نتوانسته است
بهتر از او اشخاص که در یک پرده یافت میشوند بطرز معقول و مناسب جمع
آورد. فی الجمله اگر نقاشی چند بعد از رفائیل شده باشند ولکن تا امروز
هیچکس از او برگذشته است.

کورژ و تیسین و پول ورونز نقاشان بزرگ شمال ایتالیا بودند
و شهر رم آنان را بخود جلب نکرد. کورژ (۱۴۹۴ - ۱۵۳۴) بیشتر
ایام زندگانی را در پارم(2) و در کورجو(3) مسقط الراس خویش بسر برد. این
نقاش بسیاری از آثار خود و نه همه در پرده عروسی مجازی سنت کاترین(4)
و پرده خواب آن تی یوپ(5) که در موزه لوور جا دارد با رافائل همسری
میکند. وی در فن سایه روشن بصیرت داشت یعنی که با اثر سایه و روشنائی
را میشناخت.

تیسین (۱۴۷۷ - ۱۵۷۶) و پول ورونز هر دو ونیزی
بودند و بدان شهر دلبستگی بسیار داشتند و هر دو در فن رنگ آمیزی صاحب
نقاش بزرگ شدند و آثار بیشمار بوجود آوردند. تیسین در

(1)- Idéaliste
2- Parme 3- Correggio 4- Sainte Catherine
5- Antiope

... سالگی وفات یافت و از میکل آنژ بیشتر زندگی کرد - تی‌سین ... در

تمام عمر از چهار هزار پرده تصویر کشید. موضوع بیشتر آثارش مذهبیست مانند پرده

دفن مسیح در موزهٔ لوور. تی‌سین را قول عطا و کشتن پاپ لئون دهم خصومت دارد گرد

ونزاندن اول تن رد کرد ولی عاقبت شارل کن او را نزد خود برد و او در صدر مکری

مشهور عالمست.

پول ورونز (۱۵۲۸ - ۱۵۸۸) دیوارهای قصور و کلیساها و

... شهر ونیز را از نقشهای خود فرو پوشاند. یکی از نیکوترین آثار او پرده

موسوم به عروسی کانا[1] که در موزه لوور میباشد و آنرا برای سفره‌خانهٔ یکی از صومعه‌های

ونیز کشیده بود.

عالیترین و بهترین هنرمندان ایطالیا را نام بردیم ولی باید دانست که نقاشان

و معماران دیگری با این نوابغ کار میکردند هرچند باستادی همدوش آنان نبودند

اما چنان ... زبردستی داشتند که عظمت هنر ایطالیا را مسلّم کنند و

لاقل اولویت آنرا در فن نقاشی بر سایر ممالک مبرهن سازند.

(ریزه کاری - (صنایع خرد)) - بهنگام ظهور و رواج صنایع عظیم یعنی نقاشی

و حجاری و معماری، در یک قسمت دیگر از هنر که آنرا صنایع خرد ...

میتوان نام نهاد از قبیل حکاکی و قلمزنی و زرگری نیز ترقیاتی شد. در دورهٔ رنسانس بر

شمعدانها که بدیوار قصر نصب میکردند و برعود و جوشن و سپر و قبضهٔ

شمشیر خنجر و ظروف و جام و نمکدان و ظروف بلورین ساخت و نیز

1- Cana

و اثاثه و کشت خواب و رختدان و گنجه نیز آثار صنعت هویدا بود. آنها را
با مرصع کاری و منبت کاری می آراستند و با نقاشی زینت میکردند و در تابوت
هم هنر بکار میبردند. میان استادان صنایع خرد بن ونوتو سلینی مرتبهٔ
بزرگ دارد. وی در حجاری چندان عالیمقام نیست ولی حکاکی و تلمذ بسیار داشت،
در روم برای پاپ و در پاریس برای فرانسوای اول کار کرد و گذشته از آنکه قلم
حکاکی او بوجود آورده در نوشته‌ها و زندگینامهٔ ظریف خود نیز تصاویری
یادگار گذاشته است و زندگی عهد رنسانس را در ایتالیا آشکار میکند.

اخلاق مردم در دورهٔ رنسانس — تمدن این رشد و زندگی با چندان زشتی و
تیرگی همراه بود که گفته‌اند: «لامسیحیت در عهد ایتالیائی مشهود»
رفتار مردم نیز مثل صنعت و هنر بدورهٔ شرک بازگشت کرد. همه تشنهٔ ملاهی
و لذات جسمانی بودند، از هیچ چیزی رو نمی گرداندند، خیانت، ستمگری
در همه جا حکمروائی میکرد. با وساطت پارتی و نیرنگ پیشرفت کردن نیز پسندیده
بود. عامهٔ خلق در سم دادن و خنجر و تفنگ بکار بردن شرکت می جستند. سزار
بورژیا یکی از فرزندان پاپ الکساندر ششم نظیر تام آداب و رسوم و عجیب
و خرافات این عصر میباشد. قتلهائی که بدست یا بفرمان او انجام یافته
از حساب بیرونست. هر کس را که بر خلاف خود می پنداشت و یا ثروت
آنان را سودمند میدید مسموم میکرد، تیغ میکشید، سر میبرید
خفه میزد و یا در آب می انداخت. از کشتن مقصودش آن بود که هم

معماری و صنعت

دشمن را از میان بردارد و هم از اعمال دیگر او چیزی جست آگرد. همیشه
به دنبالش یک اسپاداسن[1] یعنی کسی که وظیفه‌خوار او و مردم‌کش بود راه میرفت
و هرگز پا از خانه‌ی دوستان خود هم نمی‌گذاشت. بفرمان او در وسط قصر
پاپ برادر زنش را که یک روز پیش اسپاداسن او را مجروح کرده بود به بستر خفه
کردند. شبی با برادر خویش بمهمانی رفته بود، هنگام بازگشت امر داد تا برادرش
را با خنجر کشتند و نعشش را در رود تیبر[2] انداختند. مرتبه دیگر در
جستجوی مقتول سرآمد، عاقبت صیادی شب آن واقعه که در کنار آن
هنگام در قایق خویش پنهان بوده است مشهودات خود را شرح داد و چون از او پرسیدند چرا
زودتر خبر نیاورده است گفت من بیشتر از صد نعش دیده ام که در همین
مکان انداخته‌اند و بجهت چنین کرداری هیچ اضطرابی را باعث نشده بود.

III

رنسانس در سرزمین فرانسه

فرانسه در قرن شانزدهم مانند ایطالیا نویسندگان و هنرمندان بزرگ و معتبر
و مهمی داشت ولی در آن سرزمین نقاش ایطالیائی بوجود نیامد فقط از کلوئه[3]
نامی باید نام برد و هرچند این شخص در صورت سازی ماهر بود و دقت بسیار
بکار میبرد اما با استادان ایطالیائی هیچ قابل مقایسه نیست.

نویسندگان — از نویسندگان معتبر فرانسه کلمان مارو[4] (۱۴۹۷ - ۱۵۴۴) و رونسار[5] (۱۵۲۴ - ۱۵۸۵) و ژوآشن دو بله[6] (۱۵۲۴ - ۱۵۶۰)

1- Spadassin 2- Tibre 3- Clouet 4- Clement Marot
5- Ronsard 6- Joachim du Bellay

شاعرانی هستند که موجد شعر فرانسوی شده اند و دیگر سه نثر نویسند بنام رابله[1]
(۱۴۹۵ – ۱۵۵۹) مصنف دو کتاب گارگانتوا[2] و پانتاگروئل[3]
و کالون[4] (۱۵۰۹ – ۱۵۶۴) نویسنده تعالیم دین مسیح و مونتنی[5]
(۱۵۳۳ – ۱۵۹۲) نگارنده چندین رساله. اما آثار این نویسندگان هرچند مهم و
ارزنده هست باز بپای نوشته های ادبای ایتالیائی هم عصر آنان از قبیل آریوست
و ماکیاول و تاسو نمیرسد زیرا این اشخاص در ادبیات مقام نویسندگان
قرن نهم و دهم فرانسه را دارند و ادبای فرانسه در قرن شانزدهم [illegible]
بیش نیستند.

معماران و حجاران – پیر لسکو[6] (۱۵۱۰–۱۵۷۸) و
ژان بولان[7] (۱۵۱۲ – ۱۵۷۸) و فیلیبر دو لورم[8] (۱۵۱۵? –
۱۵۷۰) معمار و ژان گوژون[9] (۱۵۱۵? – ۱۵۶۷) و ژرمن پیلون[10]
(۱۵۳۵ – ۱۵۹۰) مجسمه ساز بزرگترین هنرمندان فرانسه بودند و آثار آنان
بیشتر متعلق بزمان هانری دوم و کاترین دومدیسی میباشد. تاریخ زندگانی
اشخاص که مشهورترین سازندگان فرانسه بشمار می آیند توأم با معلومات است اما کسان
دیگری هم باشند که مقامی عالی دارند و آنان را فقط با آثارشان میشناسند
مانند پیر نوو[11] معمار و میشل کلمب[12] (۱۴۳۰ – ۱۵۱۲) و
پیر بونتان[13] و لیژیه ریشیه[14] (۱۵۰۰ – ۱۵۶۷) حجار و مجسمه ساز.

1- Rabelais 2- Gargantua 3- Pantagruel 4- Calvin
5- Montaigne 6- Pierre Lescot 7- Jean Bullant
8- Philibert de l'orme 9- Jean Goujon 10- Germain Pilon
11- Pierre Nepveu 12- Michel Colombe 13- Pierre Bontemps
14- Ligier Richier

چنانکه معماران بیشتر آثار قرون وسطی معلوم نیست پدید آور اغلب عمارات رنسانس
استادان عالیترین بناها را نمیتوان بیقین معین کرد، فی المثل هیچکس نمیداند مقبرهٔ
کاردینالهای آم بواز[1] را که یکی از شگفتیهای هنری عظیم روان[2]
باشد کدام هنرمند زبردست بوجود آورده است.

آثار — نمیتوان دراین جا هم تمام بناهای قرن شانزدهم فرانسه را نوشت،
پس فقط بذکر عماراتی که هنوز پا برجا و مشخصات واقعی آنها واضح است
اکتفا میشود.

دستهٔ اول این عمارات قصرهائیست معروف بقصرهای لوار[3] که در تورن[4] بنا
شده و این سرزمین از خرمی و دلکشی بنگارستان فرانسه مشهور است. شام بور[5] که
پیر نوو[12 ایضا] آنرا ساخته و بلوا[6] که لوئی دوازدهم و فرانسوای اول بعمارتش پرداخته اند
و آم بواز قصر خاص انتم و شنونسو[7] که بر روی یک پل رود شر[8]
قرار گرفته و آزه لوریدو[9] قصر ناحیه تورن بشمار میرود. عمارات دیگر
عبارتست از قصر آنه[10] در اطراف پاریس و آن تنها اثر عظیمیست که از
فیلیبر دولورم[12 ایضا] باقیست و با وجود حریق پاریس در سال ۱۸۷۱ که قصر تویلری[11]
را سوخت هنوز قسمتی از آن بجاست و قصر سن ژرمن[12] و قصر
اکوان[13] که معمار ژان بولان[12 ایضا] بپایان رسید ولی کمکی در ساختن قصر
تویلری نیز با فیلیبر دولورم همراهی کرده است و هم در این قرن قسمتی از

۱- Amboise ۲- Rouen ۳- Loire ۴- Touraine ۵- Chambo[rd]
۶- Blois ۷- Chenonceaux ۸- Cher ۹- Azay-le-Rideau
۱۰- Anet ۱۱- Tuileries ۱۲- Saint-Germain ۱۳- Écouen

قصر فونتن بلو[1] مقر دلپسند فرانسوا اول و در ناحیهٔ روان عمارت هتل دوبورترولد[2]
و عمارت عالی دیوانخانه و در پاریس کلیسای سن تدتین دومون[3] و سن توستاش[4]
و لاتورسن ژاک[5] و عمارت زیبای لوور معروف به لوور پرلسکو برجود آمده است و
ساختمان لوور که زاویهٔ جنوب غربی حیاط مربع را تشکیل میدهد بفرمان فرانسوا اول شروع
شده است و دیگر بناهایت مجلل و دلفریب مرسوم به گالری دوبورد دولو[6] — رواق
لب آب — که آنرا بامر کاترین دومدیسی برکنار رود سن[7] ساخته‌اند.
نخستین حجار دوره رنسانس فرانسه از حیث تاریخ میشل کلمب است. وی از
اهل برتانی[8] و مقیم تور[9] و معاصر لوئی یازدهم و شارل هشتم بود و در شهر
نانت[10] مقبرهٔ آذین رای فرانسوا دوم دوک برتانی را حجاری کرد.
ژان گوژون بهترین آثار زیبای خود را قریب صد سال پس از حجاریهای
میشل کلمب فراهم ساخت. وی از تمام حجاران قرن شانزدهم فرانسه بیشتر کار کرده
است و گذشته از تزیینات خارجی لوور پرلسکو که ده سال وقتش را گرفت
(۱۵۵۰ - ۱۵۶۰) مجسمه‌های زیرستونی تالار سال ده گارد[11] — تالار
قراولان — و مجسمه دیان[12] دوگوژن (دیان ربة النوع شکار و دختر ژوپیتر
است) که برای قصر آنه حجاری شده و مجسمهٔ نمفها[13] — فرشتگان — که
در فونتن دزنی نوسان[14] — چشمهٔ بیگناهان — میباشد نیز یادگار او است.

1- Fontainebleau 2- Hôtel de Bourgtheroulde 3- Saint-Etienne du-Mont 4- Saint-Eustache 5- la Tour Saint-Jacques
6- Galerie du bord de l'eau 7- Seine 8- Bretagne
9- Tours 10- Nantes 11- Salle des Gardes 12- Diane à la [illegible]
13- Nymphes 14- Fontaine des Innocents

مقبرهٔ عالی لوئی دو برزه[1] در کلیسای روآن هم بدو منسوب است.

معروفترین آثار ژرمن پیلون هشت مجسمهٔ برنجیست که در کلیسای سن دنی[2]
بر سر مقبرهٔ هانری دوم قرار دارد. مجسمهٔ شانسلیه دو بیراگ[3] در موزهٔ لوور
و مجسمه‌های مشهور ورتو تئولوگال[4] - ~~مجسمه~~ صفات الهی - که آنرا به مناسبت
تروا گراس[5] - الطاف سه‌گانه - خوانند نیز آفریدهٔ اوست.

پیر بونتان برای مقبرهٔ فرانسوای اول که طراحش فیلبر دولورم بود نقوش
برجسته‌ای راجع بجنگهای مارینیان[6] و سه ری زول[7] ابراز وجود آورد و این حجاریها
را میتوان با آثار گیبرتی که در شهر فلورانس بیادگار مانده تشبیه کرد. لیژیه ریشیه از اهل
ناحیهٔ لورن بود و زیباترین اثر او حجاری شورانگیز دفن مسیح است در کلیسای
~~سن میهیل~~ سن میهیل[8].

مختصات رنسانس فرانسه - در عهد رنسانس ایطالیا نقاشان بجبران و
اعتبار از صاحب‌نظران دیگر برگشته اما در قرن شانزدهم سرآمد هنرمندان فرانسه
معمارانند که جدیدترین صنعت فرانسوی شده اند. رنسانس فرانسه بیشتر جنبهٔ
معماری داشت و اکثر بناهای آن عصر عمارات غیرمذهبی و شهریست. در قرن شانزدهم
فرانسه چیزی نمی‌ساختند و میان آثار مذکور بزحمت نام سه کلیسا را میتوان یافت.
وضع ساخت بناهای آن عهد یک سبک نیست زیرا که هنرمندان مملکت
یعنی حجاران و معماران را دو چیز مشغول داشت و ایشان پیرو دوگونه اسلوب
بودند، گروهی دنبالهٔ کار معماران و حجاران قرون وسطی را گرفتند

1- Louis de Brézé 2- Saint-Denis 3- Chancelier de Birague
4- Vertus Théologales 5- Trois Grâces 6- Marignan
7- Cérisolles 8- Saint-Mihiel

وجمعی بصنایع قدیم و هنرهای ایطالیائی متوجه شدند و بهمین علت در آثار قرن
شانزدهم اختلاف روش و تنوع شکل و منظر بسیار است . بعضی از عمارات
را در آغاز و برخی را در اواسط قرن شانزدهم بپایان برده اند و از آنها بسیاری
مطابق معماری گوتیک قدیم و دسته دیگر نماینده صنعت ایطالیائیست .

قصر آزه لوریدو و لوور — قصر آزه لوریدو و شام بور و لوور
نمونه های گوناگون معماری قرن شانزدهم فرانسه را نمایان میسازند .

آزه لوریدو از خارج درست بقصرهای قرن شانزدهم و قرن پانزدهم می ماند
و دارای خندق و برجهای ایوان دار و کنگره و مخروط سقف خاص میباشد . فقط دیوارها
روزنه هائی دارد مربع شکل که منو[1] یعنی میله عمودی و افقی سنگی آنها را بچهار
قسمت تقسیم کرده است . درین عهد ایوان کوچک و کنگره بپنجره مبدل شده و بنابرین
آنچه وسیله دفاع بوده بکار زینت عمارت رفته است . در قصر شام بور این
تغییر و تبدیل بهتر آشکار است چه اگر در آن برج هست اما کنگره ای نیست .

لوور پاریس کوشک قلعه قدیم فیلیپ اوگوست[2] و شارل پنجم و در محل
همان قلعه واقعست ولی عمارت از آثار قصرهای قرون وسطی چیزی ندارد و
بنائیست منظم مرکب از ساختمان مرکزی و دو قسمت که در دو طرف بقرینه هم
قرار گرفته و هرکدام در نوع تزئینات و شماره و وضع و شکل پنجره شبیه دیگریست .
این قرینه سازی و مراعات نظم و ترتیب از مختصات دوره رنسانس فرانسه بشمار میآید .
در قسمتی از عمارت در برابر سطح زینت پنجره ها روی دیوار میساختند که

۱ — meneaux ۲ — Philippe Auguste

ستونهای مدور طرز یونان آنها را از یکدیگر جدا میکرد، ستونها شیار داشت و قسمت
فوقانیشان شبیه سرستونهای کورنتی[1] بود. در طبقه اول بر فراز پنجره‌ها تزئینات
مثلث شکل شبیه تزئینات یونانی قرار میدادند و بالای آنها گرداگرد روزنهای مدور
مجسمه‌ها که میوه و گل بدستشان بود حجاری میکردند.

وضع کلی بنای این عصر تناسب و ظرافتی ساده و بی پیرایه دارد که تا امروز
بی نظیر مانده است اما در آن چیزی که صنعت قرون وسطای فرانسه را بیاد آورد هیچ
نیست. بیشتر اتفاق می افتد که تأثیر هنر فرانسه و ایتالیا هر دو در یک عمارت نمایانست
مثلاً قصر بلوا که در عهد سلطنت لوئی دوازدهم و فرانسوا اول ساخته شده
نمونه و مظهر معماری فرانسه در قرن شانزدهم میباشد. قسمتی که در زمان لوئی
دوازدهم بنا گشته سبک اوژیوال و قسمت دیگر که در عصر فرانسوا اول بپایان
رسیده مطابق سبک ایتالیائی است.

[illegible]

اسلوب دوگانه حجاری — حجاران و مجسمه سازان نیز پیرو دو سبک بودند. در
وجود ژان گوژون و ژرمن پیلون یادگارهای قدیم و صنایع ایتالیا مؤثر اما از مجسمه‌هائی
که ایشان ساخته‌اند یا عریانند و یا بوضع مردم یونان جامه‌ای گشاد بر دارند.
سلاح و شمشیر و سپری که ژان گوژون در عمارت لوور حجاری کرده حالتی است
که گوئی از طاق نصرت روم اقتباس گشته است. این حجاریها و مجسمه‌ها جنبه خاصی
را دارا نیست و موضوعشان از عهدها و ملتهای گوناگون انتخاب شده است لاجرم
نمیتوان مختصات آن عصر و خصائص کسانی که بساختن چنین آثاری فرمان داده‌اند

[illegible]

1 - Corinthien

داشت که چیست.

میشل کلمب و پربون تان و لیژیه ریشیه یکی در پیروی سبک حقیقت نمای[2]
فرانسوی باقی ماندند. پربون تان در مجسمه‌های مارن یان و شارل نول با
دقتی کامل سرداران عصر خویش یعنی شوالیه‌های غرق آهن و فولاد و سربازان سویس
را با کلاه‌خود و نیزه و توپ و تفنگ و جای باروت مجسم کرده است و همچنین مجسمه‌هائی
که میشل کلمب و لیژیه ریشیه ساخته‌اند همان لباسی که در قرن شانزدهم مردم
تورن[1] و لورن می‌پوشیدند در بر دارند.

نفوذ ایطالیائی — ویرانه‌های عمارات رومی در فرانسه کم بود و در آن سرزمین
هنری ملی وجود داشت بس زیبا و عالی که پیشرفت بنابرین فقط مملکت ایطالیا وسیله
نفوذ و تأثیر صنایع قدیم در کشور فرانسه گشته و نیز خود هم از ثمرات جنگهای ایطالیاست.
هنگامی که شارل هشتم و لوئی دوازدهم و فرانسوای اول و شوالیه‌های ایشان با ایطالیا
رفتند بدیدن آسمان آن مملکت خیره و تماشای عمارات که بچشمشان نظیر
نخورد شیفته شدند و چون بوطن باز گشتند بتقلید پرداختند و پادشاهان هنرمندان
ایطالیا را بدربار خود خواندند و فرانسوای اول در فونتن بلو از ایشان گروهی جمع
آورد. رعیت هم از شاه پیروی کرد و بدین وضع اسلوب صنایع ایطالیا مقبول
طباع گشت و در فرانسه باب شد و فرانسویان آنرا سبک جدید
قرن شانزدهم انگاشتند و بعضی از هنرمندان را از قبیل ژن و توتو سلینی که
در درجه دوم قرار داشتند چون ایطالیائی و خودنما بودند بهترین نوابغ تصور کردند

1 - Touraine 2 - Réaliste

باری هرچند وضع صنایع ملّی از میان رفت و جای خود را با سلوب مشتق از سبک یونان و روم سپرد. ولی باز مختصات خودبینی و ضیع و سادگی و ظرافت را از دست نداد.

ریزه کاری (صنایع خرد) — صنایع خرد در فرانسه رونق و اعتبار از ایتالیا کمتر نبود مردم برای اثاثه خانه طرزی جدید انتخاب کردند که با سبک اوژیوال هیچ شباهت نداشت و بدین ترتیب اسلوبی نو معروف با سلوب هانری دوم ایجاد شد و مختصاتش اشکال هندسی و ستونهای مدور و مربع کوچک بود و بر فرازشان سرستونهائی مانند سرستونهای یونانی قرار میدادند. برنار پالیسی[1] چینیهائی بافت و بر روی آنها شکل حیوانات و طیور و سوسمار و قورباغه و صدف و مار را برجسته نقش کرد بعضی از افراد خانواده پنی‌کو[2] و لیموزن[3] نیز مینائی برنگهای درخشنده از کار در آوردند که بنقاشیهای ظریف می‌ماند.

رنسانس در آلمان — از دوره رنسانس آلمان نام کسی را بیشتر یاد نمیکنیم بجز اراسم[4] (۱۴۶۷ - ۱۵۳۶) که از مردم روتردام[5] و فاضلترین اومانیست یعنی مروج علم و ادب قدیم در مملکت آلمان بشمار می‌آید ولیکن چون مصنفاتش بزبان لاتینیست در تاریخ ادبیات آلمانی از او بسیار در میان نیست. دیگر آلبر دورر[6] (۱۴۷۱ - ۱۵۲۸) از اهل نورمبرگ[7] و هانس هولبین[8] (۱۴۹۷ - ۱۵۴۳) از شهر اوگسبورگ[9] که هردو نقاش عالیقدر و گراورساز و در فن صورتگری

۱- Bernard Palissy ۲- Pénicaud ۳- Limosin ۴- Erasme
۵- Rotterdam ۶- Albert Dürer ۷- Nüremberg
۸- Hans Holbein ۹- Augsbourg

آثار ایشان

استادی زبردست بودند. ~~آثارشان~~ از حیث بردباری و دقت و ~~[illegible]~~ نازک کاریشان
در کار نقاشی تا آنجاست که آلبرت دورر در پردهٔ پرستش مغان دانه‌های روی پوست
و برگهای کوچک گلدسته گیاه را یکایک رسم کرده و هولباین نیز در پردهٔ معروف
به تصویر اراسم موی گرگ و پشم لباس را نمایان ساخته است. یادگار نخستین
در شهر فلورانس و شاهکار دومین در موزهٔ لوور هست.

فصل سوم

اروپای غربی در پایان قرن پانزدهم

فرانسه، انگلیس، آلمان، اسپانیا، ایتالیا

در اواخر قرن پانزدهم که اروپای غربی دارای دو مملکت پادشاهی یعنی فرانسه و انگلیس و یک مملکت امپراطوری یعنی آلمان بود. از اسپانیا و ایتالیا فقط اسمی در میان بود هر یک از آن دو به چند قسمت منقسم میگشت. دول اسپانیا پرتقال، کاستیل، آراگون و ناوار[1] و دول ایتالیا سیسیل[2]، ناپل[3] دول کلیسا، جمهوری فلورانس، جمهوری ونیز، دوک‌نشین میلان[4] و دوک‌نشین ساووا[5] بود.

فرانسه، حدود آن — در سال ۱۴۹۸، لوئی دوازدهم در سرزمین فرانسه پادشاهی میکرد. وی نبیرهٔ شارل پنجم و نوادهٔ دوک اورلئان[6] بود و دوک اورلئان برادر شارل ششم، هنگامیکه به دست ژان سان پور[7] ژان بی باک کشته شد. چون شارل هشتم وفات یافت و فرزندی نداشت لوئی دوازدهم پسر عموی او بسلطنت فرانسه رسید. نخستین شعبه‌ای از فرعی خاندان والوا[8] که شعبهٔ والوا - اورلئان موسوم است با او شروع شده هم با او ختم میگردد.

هرچند فرانسه در آغاز قرن پانزدهم با هزار زحمت برای تحصیل استقلال خود نبرد میکرد ولی از معاهدهٔ تروا[9] (۱۴۲۰) نیز جان میخورد که هرچند

1- Navarre 2- Sicile 3- Naples 4- Milan 5- Savoie
6- duc d'Orléans 7- Jean Sans Peur 8- Valois

9- Troyes

بیت الکلیسه خواهد بود ولیکن باز در پایان لیر قوی‌ترین دولت اروپای غربی فرانسه بود.
مملکت فرانسه از طرف جنوب و شمال غربی یعنی از مصب بیداسوا[1] تا مصب
اسکو[2] با [illegible] دریای شمال و دریای مانش محدود بود، از سمت مشرق و شمال
مشرق تقریباً مسیر رود اسکو و موز[3] و سون[4] حدود آن کشور بوده و
از ابتدای شهر لیون بعد بسلسله ناحیه دوفینه[5] و پرووانس[6] بجبال
آلپ[7] و از جنوب بکوههای پیرنه[8] محدود میگشت.

بنابرین فرانسه از طرف شمال وسیعتر بود و قسمتی از فلاندر[9] که اکنون
متعلق ببلژیک است و بروژ[10] و ایپر[11] را شامل میشد اما هنو[12] و والانسین[13]
و کامبره[14] جزو آن نبود و مع الحضر از جانب مشرق کوچکتر محسوب میگشت زیرا
لورن و آلزاس[15] و فرانش کونته[16] و برس[17] و بوژه[18] و کنت نشین
ژکس[19] و کنت نشین نیس[20] و ساووا را در تصرف نداشت و از سمت
جنوب هم در دو انتهای جبال پیرنه از طرف مدیترانه روسیون[21] و سردانی[22]
و از طرف [illegible] اقیانوس اطلس ناوار[23] را فاقد بود و [illegible] آوینیون[24]
و کنت ونسن[25] واقع بر ساحل رود رون[26] تحت [illegible] پاپ و [illegible]
کاملاً بیت الکلیسه اداره میشد.

فیفها ~~اقطاعات~~ و قلمرو شاه — نقاطی که حدودشان ذکر شد همه باطاعت
مستقیم شاه نبود و [illegible] مملکت قلمرو او شمارش آمد زیرا که [illegible] در چندین ناحیت

1- Bidassoa. 2- Escaut. 3- Meuse. 4- Saône. 5- Dauphiné
6- Provence 7- Alpes 8- Pyrénées 9- Flandre.
10- Bruges. 11- Ypres. 12- Hainaut. 13- Valenciennes. 14- Cambrai.
15- Alsace. 16- Franche-Comté. 17- Bresse. 18- Bugey. 19- Gex
20- Nice. 21- Roussillon. 22- Cerdagne. 23- Navarre. 24- Avignon
25- Comtat Venaissin. 26- Rhône

(فئودالیته)

وضع ملوک الطوایف استوار داشت. این نواحی را فیف[1] می‌نامند

و مهمترین آنها کنت‌نشین فلاندر و آرتوا[2] یعنی باقیمانده متصرفات

شارل جسور بود. این دو قسمت را ماکسی میلین[3] بواسطه وصلت

با ماری دو بورگونی[4] متصرف و جزئی در آورده بود. در مرکز فرانسه نیز املاک

خاندان بوربون[5] یعنی دوک‌نشین بوربون و دوک‌نشین اوورنی[6] و در جنوب

متصرفات خانواده دالبر[7] جزء فیفها بشمار میرفت. چنانکه در عهد سلطنت هانری

هانری پلانتاژنه[8] لوئی نهم مملکت بحران در نورماندی[9] نفوذی نداشت

در این هنگام نیز بسبب قدرت ماکس میلین ناحیهٔ فلاندر و آرتوا فقط

ظاهراً از پادشاه فرانسه اطاعت میکرد.

در عوض، پادشاه فرانسه در سایر فیفها حکمروائی و اقتدار حقیقی

داشت، از آنها مالیات و سرباز میگرفت و قضات او در آن نواحی بحل و عقد

امور می‌پرداختند و احکام قطعی و غیر قابل استیناف صادر میکردند.

هر چند قلمرو شاه تمام خاک فرانسه نبود ولکن بیشتر شش باشی نگذشت.

متصرفات پادشاه در نیمهٔ دوم قرن پانزدهم وسعت بسیار یافت. لوئی یازدهم

بورگونی و مین[10] و آنژو[11] و پرووانس را بآن افزود و بواسطه وصلت

شارل هشتم با آن[12] ناحیهٔ بروتانی هم به آن اراضی ملحق شد. شارل

هشتم در سال ۱۴۹۸ جان را بدرود گفت. فرزندی نداشت و اگر لوئی

1- fief 2- Artois 3- Maximilien 4- Marie de Bourgogne
5- Bourbon 6- Auvergne 7- d'Albert 8- Henri Plantagenet
9- Normandie 10- Maine 11- Anjou 12- Anne

دوازدهم [illegible] نی او را نگرفت ممکن بود بروتانی مستقر گردد.

قدرت پادشاهان فرانسه – وضع ملکداری در مملکت فرانسه از تشکیلات سایر دول کاملتر و عالیتر بود و بیشتر بسبک جدید می‌ماند. در آن سرزمین ادارات منظم و مالیه مرتب و قشون همیشگی یافت میشد. پادشاه تمام نقاط قلمرو خویش عمال پیوسته و عزل و نصب ایشان با خود او بود. برگزیدگان وی با کمال فرمانبرداری کار میکردند و دقیقاً دستورش را انجام میدادند. نوکران شاه را در نواحی شمالی بائی[1] و پرووه[2] و در جنوب سنشال[3] و بل[4] که مترادف با حاکم یا نایب الحکومه امروزیست میخواندند. عواید املاک سلطنتی و مالیاتهائی که برای خرج دولت پرداخته میشد بخزانه پادشاه میرفت و این مالیاتها که از عواید و اجناس و نمک میگرفتند در عهد جنگهای صدساله برقرار کرده بودند. شاه قشون دائم و منظم و سواران تعلیم یافته و آزموده و آماده جنگ داشت که در قصرها و قلعه‌های سلطنتی زندگی میکردند. عده توپ و سرعت حرکت آن نیز از توپهای دیگر بیشتر و بهتر بود.

اما بیشتر قدرت پادشاه را پیوستگی و نزدیک بودن اراضی بیکدیگر باعث گردید. از نظر جغرافیائی که در سرزمین فرانسه وحدت وجود یافته بود و از این گذشته فرانسویان از اوائل جنگهای صدساله [illegible] دارای ملت واحدی شدند و حس وطن‌پرستی و یگانگی که اکنون در نظر ما امری طبیعیست و بی آن نیز ایجاد ملت قوی ممکن نیست، در آن ایام چیزی تازه و نوظهور بشمار می‌آمد.

۱– Bailli ۲– Prévôt ۳– Sénéchal ۴– Baile

چنین احساسی در هیچ جا بقدر فرانسه نبود و در بعضی ممالک از قبیل ایطالیا و آلمان
تقریباً نابود میشود. فی الجمله چون لوئی یازدهم خاندان بورگونی یعنی آخرین دودمان
بزرگ دوره ملوک الطوایف را برانداخت صلح داخلی در مملکت مستقر شد و
از این ببعد، دولت فرانسه که در داخل قدرت و آرامش یافته بود میتوانست بامور
سایر دول توجه کند و در فتح سرحدهای خود کارها انجام دهد.

[illegible]

انگلیس - با نزاع نهفت در سال ۱۴۸۵ قلمرو انگلستان و شریس
سلسله‌ای شد موسوم بنام تودور[1] که اعضای آن در قرن شانزدهم صاحب تخت
و تاج بودند. سرنوشت انگلیس در قرن پانزدهم درست مخالف فرانسه بود زیرا که
در آغاز فیروزمند و در پایان مغلوب گشته و با آنکه در سال ۱۴۲۰ نیز هنگام
انعقاد معاهده تروا مالک نصف فرانسه بودند در سال ۱۴۵۳ کارشان بجائی
کشید که حتی گوین[2] را هم که سه قرن در تصرف داشتند رها کردند و از
همه فتوحات فقط بندر کاله برای آن باقی ماند. بنابرین مستقرفاتشان بجزیرهٔ
بریتانیا منحصر آمد و تمام آن سرزمین نیز باختیار ایشان نبود چه
اسکاتلند - (اکوس[3]) واقع در شمال انگلیس مستقل بشمار میرفت، اما انگلیسها در ناحیهٔ
ایرلاند[4] قسمتی چند بدست آورده بودند.

انگلستان کم کم از جنجال آشوبهای هولناک داخلی یعنی منازعات معروف
به جنگ دوگل[5] منحرف میرفت. علت اصلی پیدایش این جدال شکست
یافتن انگلیس از فرانسه میباشد. سی سال (۱۴۵۵ - ۱۴۸۵) آتش

1- Tudor 2- Guyennes 3- Écosse 4- Islande
5- Guerre des Deux-Roses

فتنه روشن بود، خونها ریخت و خانوادهای مقتدر بسیار از میان رفت. این نزاع
خانگی پادشاهان را سودمند افتاد چرا که ایشان با نکدر و ایتالیائی که به صاحب ملک
غنی شدند و نجبا و اشراف ضعیف و تنگدست گشته از پا درآمدند. پادشاهان که در
زمان جنگهای صدساله با استظهار قدرت خود، در امور دولت دخالت میکرد
درین عهد اقتداری نداشت و با آنکه صدسال پیش ادوارد[1] سوم فاتح کاله و کرسی[2]
و پواتیه[3] ناگزیر بود هر سال وکلای ملت را احضار کند، هانری هفتم در سیزده
سال آخر عمر خویش فقط یکبار مجلس نمایندگان را تشکیل داد، از آنجمله قدرت شاه انگلستان
نیز مانند اقتدار فرمانروای فرانسه روز افزون بود و سرانجام در قرن شانزدهم حکومت
استبدادی در آن کشور پدید آمد.

هانری هفتم برای توانگر شدن خود و مملکت خویش میکوشید تا رعیت
به صنعت و تجارت مشغول شود. هنگام مرگش بیش از پنجاه میلیون در خزانه او موجود
بود و چنین وجهی در آن ایام مبلغی عظیم به شمار میرفت و هم او ملوانان را بسوی
کشف زمین جدید در مغرب فرستاد و بنای سیاست بحری و تجارتی که موجب عظمت انگلستان گشته
در عهد او قوام یافته است.

انگلیس نگران حوادث اروپا نیز بود، هنوز نتوانسته چشم داشت و چیره
تصرف بندر کاله لنگرگاه بدان سرزمین را همواره ممکن جلوه میداد، در سراسر
قرن شانزدهم پادشاهان فرانسه از طرفی و دشمنان آن از طرف دیگر خواستند که
با انگلیس متحد شوند و بدین سبب از دو جانب دست اتحاد و حمایتی بسمت

1- Edouard 2- Crécy 3- Poitiers

انگلیس دراز بود آن مملکت می‌توانست تا [وقتی که] بندر کاله را در تصرف دارد سیاست تعادل
را پیش بگیرد و هر دم با یکی متفق شود و پیوسته یگانه دولت صاحب نفوذ اروپای غرب
باشد و رفتار انگلیس خود همیشه این بود.

۲۲ اردیبهشت

آلمان، حدود آن — آلمان را آنزمان مملکت امپراطوری مقدس میخواندند
از نظر وسعت فعلاً قدیم‌ترین دول اروپا بشمار میرفت. از شمال دریای بالتیک[1] و
تنگه دانمارک[2] و دریای شمال و از مغرب بوسیله رودهای راین و موز و
سون بکلی از فرانسه محدود میگشت. از طرف جنوب، کوه ژورا[3] و رود رن[4] و
دریاچه کنستانس[5] و جبال آلپ و دریای آدریاتیک[6] آنرا از خاک [illegible]
سویس و دول ایتالیا جدا میکرد. در سمت مشرق میان آلمان و سرزمین هنگری و
لهستان یک خط مرزی وجود داشت که تقریباً از فیوم[7] واقع در کنار دریای
آدریاتیک شروع میشد و به دانتزیگ[8] واقع در ساحل دریای بالتیک ختم
میگردید. باید گفته شود که آلمان ممالک دیگری نیز شامل بود: قسمت
بیشتر آلمان امروزی، مملکت پی با[9]، قسمتی از بلژیک، لوکزامبورگ[10]
آلزاس، لورن، فرانش کونته، بوهم[11] و اطریش. امپراطوری آلمان
در آن عصر از وسط اروپا میگذشت و از بحر شمال تا دریای مدیترانه را میگرفت.

۲۴ اردیبهشت

طرز تشکیلات آلمان و ضعف آن — هرچند دولت آلمان وسیع‌ترین
دول اروپا بود ولی بسبب وضع تشکیلاتش که هیچ مرکزیتی نداشت یکی از ضعیف‌ترین [illegible]

1- Baltique 2- Danemark 3- Jura 4- Rhin 5- Constan[ce]
6- Adriatique 7- Fiume 8- Dantzig - 9- Pays - Bas.
10- Luxembourg 11- Bohême

ممالک ~~مستقل~~ اروپا بشمار میرفت. برای دریافت این نکته باید اوضاع بالنصب سال ~~بعدا~~ پیشتر فرانسه و آلمان را در

سنوات بین ۹۰۰ و ۱۰۰۰ را که تقریباً سلطنت پادشاهان اخیر سلسله کارولنژین[۱] و

در آغاز حکمرانی خاندان کاپسین[۲] پایان یافت در نظر آورد. در آن زمان فرانسه با قطعه‌های بسیار

تقسیم گشت و دوکها و کنتها در قلمرو خود کاملاً مانند پادشاهان فرمانروائی داشتند. اما آلمان بیشتر از

فرانسه قطعه قطعه بود و شمارش دولتهای آن از چهارصد هم میگذشت و عبارت بود از

دول اشرافی و دول روحانی و متصرفات اسقفی اعظم و اسقفی و اراضی شوالیه‌ها

و شهرهای آزاد. میان این نواحی دول بزرگ پرثروت نیز یافت میشد. برکنار

رود رن و موزل[۳] سه دولت روحانی تریو[۴] و کولونی[۵] و ماینس[۶]

و ناحیه پالاتینا[۷] و در ساحل رود الب[۸] دوک‌نشین ساکس[۹] و مملکت

بوهم و برکنار رود ادر[۱۰] و ناحیه براندبورگ[۱۱] مارک‌نشین یعنی

اشرافی که حکمروایان آن حق انتخاب امپراطور را داشتند تشکیل میدادند. برلب

شط دانوب[۱۲] دوک‌نشین باویر[۱۳] و آرشیدوک‌نشین اطریش نیز جزء دول آلمان

شمرده میشد. اما دولتهای دیگر یعنی اراضی شوالیه‌ها یک بورگ[۱۴] بیش نبود و بورگ

برجی بود دارای استحکامات و میان چند وجب زمین. صاحبان آنها از دزدی و راهزنی

زندگانی میکردند.

یکی از آلمانیها آن عصر ~~یک آلمانی در همان ایام~~ گفته است: همه تاجرزادگان و شوالیه‌ها و

امیران انتخاب کننده بمعتقد دیو چنین میدیدند یعنی لااقل جان دول استقلال یافته باشند

۱- Carolingiens ۲- Capétiens ۳- Moselle ۴- Trèves

۵- Cologne ۶- Mayence ۷- Palatinat ۸- Elbe

۹- Saxe ۱۰- Oder ۱۱- Brandebourg [۱۲- Danube

۱۳- Bavière ۱۴- Burg

وسایل اطاعت و فرمانبرداری نداشتند. و از این گذشته هیچ کس هم بر آن نبود که امرا و شاهزادگان
آلمان را بزبان ضعیف کند. هر چند امپراطور بر دیگران ریاست داشت اما چون
او را باید انتخاب کنندگان [illegible] با انتخاب کنندگان ملزم میشد. فرمان زرین شارل چهارم [1]
(۱۳۵۶) که قانون اساسی آلمان محسوب میگشت نیز اقدامات امپراطور را محدود
کرده بود و بموجب آن هفت امیر انتخاب کننده در ملک خود استقلال داشتند و دیت [2]
یعنی پارلمان آلمان که از امرا تشکیل میشد با امپراطور شرکت میجست ولی مجلس از پارلمان
آلمان قدرت و نفوذ بیشتر یافت. به رضای انجمن سه گانه یعنی انجمن
امرای انتخاب کننده و انجمن شاهزادگان و انجمن شهرها امپراطور نه میتوانست جنگ را
اعلام [illegible] و یا صلحی بدون رضایت کند و نه سرباز و مالیات بگیرد. بنابرین آلمان
دولتی واحد تشکیل نمیداد بلکه مجمعی بود مرکب از دولتهای کوچک که تحت نظر امپراطور اداره میشد
ولایات بسیار مترقی و چون هر ایالتی [illegible] خود استقلال و حیثیت نفعی خاص بود
و در طلب آن میکوشید بجهت نبودن منافع مشترک وحدت پیدا نمیکرد. پس امپراطوری
آلمان با بودن دولتهای مترقی و پرجمعیت و با داشتن مردان کاری و دلیر اسمی
بیش نبود و امپراطور قدرتی هیچ نداشت.

خاندان اطریش — در اواخر قرن پانزدهم یعنی در سال ۱۴۹۳ ماکسیمیلین
را بامپراطوری برگزیدند وی از خاندان هابسبورگ [3] بود و اعضای این خانواده
در پایان دوره [illegible] قدرت گرفتند (۱۲۷۳) نخستین بار تخت و تاج امپراطوری
را بدست آورده و تا سال ۱۹۱۸ نیز در اطریش فرمانروائی داشته اند. امپراطوران

1- Bulle d'Or   ۲- Diète   ۳- Habsbourg

انتخاب کننده از بیم تشکیل یافتن سلسلهٔ موروثی سلطنتی چندین دفعه امپراطور را از خانوادهای
مختلف انتخاب کردند ولکن در سال ۱۴۳۸ دوباره یکی از اعضای خاندان هابسبورگ
را امپراطور خواندند و این کشور دیگر را برانگیخت که پیش از وفاتش پسرش را که
لقب « امپراطور رومیان » اختیار کند که بعد بجانشینی او انتخاب کنند. در مملکت
فرانسه نیز تا عهد فیلیپ اوگوست ~~[illegible]~~ پادشاهان سلسلهٔ کاپسین
فرزندان خویش را در امور حکمرانی شرکت میدادند و در زمان حیات ~~[illegible]~~ تشریفات
مذهبی برای ولیعهد خود بانجام میرسانیدند و بالجمله در سایهٔ این نوع احتیاط
که پادشاهان هابسبورگ پیش گرفتند مقام امپراطوری با آنکه انتخابی بود
هیچگاه از خاندان ایشان بیرون نرفت.

ماکس میلین در ساحل دانوب آرشیدوکنشین اطریش و در دامنهٔ جبال
آلپ دوکنشین استیری[1] و کورنتی[2] و کارنیول[3] و کنتنشین تیرول[4]
و ناحیهٔ جنوب آلزاس واقع بر کنار رود رن را از پدر ارث میبرد و این اراضی
را که در جنوب و جنوب شرقی آلمان واقعست دول ارثیه[5] مینامند. وی در
سال ۱۴۷۷ ماری دو بورگونی[6] دختر شارل جسور را بزنی اختیار کرد و بدین
راه ~~[illegible]~~ فلاندر[7] و آرتوا[8] واقع در خاک فرانسه و فرانش کونته و
لوکسامبورگ و قسمت اعظم بلژیک و پی با را مالک شد ولی بتصرف فلاندر
و آرتوا که متعلق بفرانسه بود واسال[9] یعنی تابع پادشاه فرانسه بشمار میرفت.
ماکس میلین پیوسته در فکر بود که متصرفات جدیدی بدست آورد پس

۱- Styrie ۲- Corinthie ۳- Carniole ۴- Tyrol
۵- Etats Héréditaires ۶- Marie De Bourgogne ۷- Fland[re]
۸- Artois ۹- Vassal

چون زنش وفات یافت بر آن شد که آن دو برتانی[1] را بزنی بگیرد
در خصوص عروسی فرزند و نواده خویش نیز همین سیاست وصلت کردن با خاندانهای
ثروتمند را بکار برد. ژان لافول[2] (ژان دیوانه) - وارث تخت و تاج اسپانیا
را بپسر خویش فیلیپ لوبو[3] (فیلیپ زیبا) داد (۱۴۹۶) و وارث
تخت بوهم و اونگری را برای نواده خود فردیناند اول تزویج کرد. بسبب این
وصلتها ماکسیمیلین قدرت خاندان اطریش را چندان افزود که در نیمهٔ اول
قرن شانزدهم حتی تخت فرانسه را هم در خطر انداخت. شعار پدر ماکسیمیلین
چنین بود: «امپراطوری دنیا حق اطریش است»[4] گرچه فرزندش نتوانست مفهوم این
گفتار را بصورت خارجی کشد.

[illegible]

اتحاد ایالات سویس - در جنوب غربی تخت امپراطوری آلمان و
در دامنهٔ جبال مرکزی آلپ چندین ناحیت که اول بخاندان هابسبورگ تعلق
داشت استقلال یافته اتحاد ایالات سویس را تشکیل داده بود. سکان ایالات
هشتگانه سویس در سال ۱۴۷۶ شارل جسور را در گرانسون[5] و موراً[6] دو
بار درهم شکسته دلاوری خود را ظاهر ساختند. بدین سبب پادشاهان و امرای
ممالک مجاور بر آن شدند که ایشان را مزدور گرفته جزء لشکر خویش آورند و
چون سویسیها فقیر و تنگدست بودند بمیل و رضا در قشون شاهزادگان و امیران
خدمت میکردند چنانکه لشکر سویس در قرن شانزدهم [illegible] سپاه بود
و بهترین سربازان پیادهٔ صحنهٔ جنگهای ایطالیا را آماده کارزار نمود.

۱- Anne de Bretagne ۲- Jeanne la Folle ۳- Philippe le Beau ۴- A. E. I. O. U : Austria est imperare orbi univers[o]
۵- Granson ۶- Morat

اسپانیا - هرچند اسپانیا در اواخر قرن پانزدهم هنوز بدولتهائی چند منقسم بود اما در همین ایام مقدمات وحدت یافتن آن نیز شروع شد. این مملکت در سال ۷۱۱ بر اثر جنگ ژرس[۱] بتصرف اعراب درآمد و از آن وقت تا ۱۴۹۲ تاریخ آن جز یک سلسله جنگهای مذهبی مشتمل بر چیز دیگری نیست. عیسویها در تمام این مدت برای بیرون کردن مسلمانان و بدست آوردن استقلال می جنگیدند. شدت حس مذهبی اسپانیائیها و نفوذ بسیار روحانیان از همین محاربات [illegible] بازمانده عیسویان که اول در قسمت شمالی یعنی در کوههای آستوری[۲] مسکن گزیده بودند کم کم مسلمانان را بسمت جنوب راندند و چون در اکثر نقاط مملکت جبال مرتفع یکدیگر را قطع کرده چندین ناحیت بوجود می آورد دولتهای عیسوی ناوار[۳] در شمال و پرتغال در کنار اقیانوس اطلس و کاستیل در مرکز و آراگون در ساحل بحر مدیترانه تشکیل یافت. از اواسط قرن چهاردهم متصرفات مسلمانان بقسمتهای کوهستانی جنوب یعنی بغرناطه منحصر شد و ایشان یک قرن در آنجا ماندند ولی عاقبت اتحاد دو دولت عیسوی یعنی آراگون و کاستیل کارشان را بجائی کشانید که ناچار از سرزمین اسپانیا بیرون رفتند و درافریقا رحل اقامت افکندند.

فردینان و ایزابل - دو تاج بوسیله یک وصلت [illegible]: در سال ۱۴۶۹ فردینان وارث مملکت آراگون، ایزابل وارث تاج کاستیل را بزنی گرفت و زن و شوهر دو مملکت [illegible] (۱۴۷۹).

۱- Xérès ۲- Asturies ۳- Navarre

رسیدند. این دو شاه (که او مرد و دیگری زن بود سزاوار است که آنها را دو شاه
بخوانند) بی درنگ با آخرین دولت اسلامی اسپانیا بجنگ پرداختند و سرانجام
در سال ۱۴۹۱ غرناطه را محاصره کردند و چون اردوگاه ایشان آتش گرفت
بجایش شهری بنام سانتافه[1] - ایمان مقدس - ساختند که بفهمانند
تا غرناطه را متصرف درنیاورند از آن دست برنمیدارند. ۲ ژانویه پس از ۹
ماه محاصره غرناطه که گرفتار قحط و غلا بود تسلیم گشت و مسیحیان کار فتح
اسپانیا را بپایان رساندند و فردیناند و ایزابل به پادشاهان کاتولیک ملقب
شدند.

این دو حکمروا برای افزایش قدرت اسپانیا کوششها نمودند. هرچند اشراف
مملکت در طول جنگهای پیشین که قرنها طول کشیده بود بیش از جاهای ممالک
دیگر جنگجو و استقلال خواه ~~بیشتر~~ بار آمده بودند ولی فردیناند و ایزابل از
طرفی باستظهار توانگران شهرها جمعی از آنجا را نابود کردند و از نفوذ باقی ماندگان
نیز بسیار کاستند و از طرف دیگر بیشتر امتیازات اشراف فوئروس[2] یعنی امتیازات
بلاد را کم کردند و شهرهائی که قبل از ایشان آزاد و مستقل بودند به اطاعت
عمال شاه درآوردند.

انکیزیسیون[3] یعنی اداره تفتیش مذهبی هولناکترین و قویترین وسیله‌ایست
که برای استوار قدرت پادشاهان بکار رفته است. در قرن سیزدهم
مقارن اوان جنگهای ~~...~~ معروف جنگهای صلیبی آل بی ژوا[4] انکیزیسیون

1- Santa - Fé 2- fueros 3- Inquisition 4- Albigeois

هیچ در فرانسه برقرار گشت تا در احوال مرتدان تحقیق بشود. اسپانیا هم از فرانسه
پیروی نمود اما این اساس جابگه در آن سرزمین زود از میان رفت. در اسپانیا هم
دیری نماند ولکن فردینان در سال ۱۴۸۰ م، آنرا از نو بنام اداره مقدس[1]
تشکیل داد و بصورت محکمه سلطنتی در آورد و مخالفین را خود او انتخاب میکرد.
این مؤسسه به اسم مذهب وسیله اجرای مقاصد سیاسی شده بود یکی از
ننگین ترین دستگاههای بشری بود. وظیفه انکیزیسیون ایجاد اتحاد و
وحدت روحی اسپانیا بود یعنی باید هرکس را که از نژاد اسپانیائی
و یهودی فردیناند و ایزابل نباشد بفرمان ابناوده بسوزاند و نیست و نابود کند
و این اشخاص جز مسلمانان و یهودیان نبودند و از اینجاست که
گفته اند: «انکیزیسیون استبداد را بنام هدف ساختن یگانگی کرده
نگاهبان مذهب و ملیت هر دو بود.» احکام محکومیت از طرف
این مؤسسه مایه ثروت پادشاه گشت چه که اموال محکومین را ضبط میکرد.
افواج یهودیان نیز او را سودمند بود زیرا آنها را محکوم میکرد که
در مدت کمتری اسپانیا را ترک گویند و پادشاه اجازه نمیداد که طلا و نقره و جواهر با خود ببرند.
نتیجه که اسپانیا را از بسط نفوذ شاه و محو آثار مدنیت مسلمانان
حاصل آمد در مدت نظر همان ترتیب که بسبب پس گرفتن گویین از انگلیس
و نابود شدن آخرین فرمان ملوک الطوایفی در فرانسه هویدا گشت یعنی ازین
بعد دولت اسپانیا نیز قدرت خود را در دفاع مملکت بکار برد.

۱- Saint Office

این فعالیت عظیم در مغرب و مشرق پدیدار آمد. در سمت مغرب تا اقیانوس
اطلس میدان عمل آن بود و چنانکه کریستف کلمب به تشویق ایزابل در سال ۱۴۹۲
راه امریکا را کشف کرد. و در طرف مشرق قدرت تجارت ایتالیا شد و دریای مدیترانه
جولانگاه آن گشت. از اواخر قرن سیزدهم و اوائل قرن چهاردهم سلطنت سیسیل[1]
(۱۲۸۲) و ساردنی[2] (۱۳۲۶) با پادشاهان آراگون بود و ایشان
چون جزیره بزرگ جنوب ایتالیا را بدست آوردند میکوشیدند تا
در مملکت ناپل یعنی در خود سرزمین ایتالیا نیز دست
یابند اما در این جا با رقابتهای پادشاهان فرانسه روبرو شدند.

ایتالیا — در پایان قرن پانزدهم ایتالیا بچندین دولت قسمت شده بود لیکن
در همین اوان کار وحدت یافتن آن نیز شروع شد. چندین شهر از بلاد ناحیه
لومباردی[3] مانند شهر پیز[4] در قرون وسطی مستقل و آباد بودند از میان
رفتند و شهرهای دیگری از قبیل میلان و ونیز و فلورانس دولتی یافته
حاصل کردند و با قسمت دولتهای چند شدند اما هنوز دوک نشینها و چندین ناحیه
متعلق به مارکیها[5] و سنیورها وجود داشت.

دوک نشین ساووا — دوک نشین ساووا قسمتی که بهم پیوسته بود که
در دامنه جبال آلپ میان فرانسه و میلان قرار داشت. قدرت
دوک از سرحدات امروزی ساووا هم تجاوز میکرد، در شمال غربی قلمرو او
از ساحل یمین رودرون تا ناحیه آن[6] و دوک نشینهای ژکس[7] و بوژه[8]

۱- Sicile ۲- Sardaigne ۳- Lombardie ۴- Pise
۵- marquis ۶- Ain ۷- Gex ۸- Bugey

را شامل شده برود سوئن نهی نگشت و سرزمین برس[1] را هم فرا نگرفت.
فداحی ... همه قره و ... است. در سمت شرق در دامنه جبال
آلپ و طول جلگه پو[2] قسمت پیه مون[3] را که بوسیله کنت نشین نیس[4]
تا بحرالروم امتداد می یافت مالک بود. بنابراین دوک ساووا بعنوان فرمانروای
راه بیلاق تجارت خیلی زیادی داشت و سزاوار بود که اورا دربان جبال آلپ بخوانند.

دوک نشین میلان — دوک نشین میلان یا میلانه تقریباً در مرکز
جلگه پو و در طول دو رود تسن[4] و آدا[5] میان کوههای آلپ و
آپنن[6] واقع بود و لوسیس و رونسی[7] ودوک نشین ساووا محدود
میگشت و مساحت آن با مساحت دوفینه و پرووانس برابر میشد.

خانواده ویس کونتی در قرن چهاردهم دولت میلان را تشکیل داد.
بعضی از این خاندان اول حکومت میلان را بدست آورده و از آن پس
شهرهای مجاور را مطیع خود ساختند. در پایان قرن چهاردهم (۱۳۹۵)
یکی از ایشان مبلغی به ژان گالئاس وسیله ... برانگیخت تا امپراطور وی را
بعنوان دوک میلان شناخت و دوک نشین میلان بدین وضع تشکیل یافت.
ژان گالئاس شخصی مقتدری شد و اکنون دوک اورلئان برادر شارل ششم
پادشاه فرانسه جد لوئی دوازدهم دختر او والانتین را بنکاح
خویش درآورد.

خاندان ویس کونتی در سال ۱۴۴۷ از میان رفت و زمام امور شهر

۱- Bresse ۲- Pô ۳- Piémont ۴- Tessin
۵- Adda ۶- Apennin ۷- Vénétie

میلان بدست فرانسوا اسفورزا[1] افتاد و او کندوتی یره[2] یعنی رئیس
سربازان مزدور بود. یکی از فرزندانش موسوم به لودوویک[3] را بسبب
سیه چردگی عرب مغربی[4] میخواندند از سال ۱۴۸۹ فرمانروای میلان شد اما
چون پادشاه ناپل اورا تهدید میکرد شارل هشتم شاه فرانسه را بمدد طلبید (۱۴۹۲)
و همین [illegible] یکی از موجبات جنگهای ایطالیا است.

ونیز — ونیز از تمام دول ایطالیا اقتدار بیشتری داشت. در دورهٔ
گذشته نوشته شده است که ثروت آن چه بود و چگونه تجارت و مع الخصوص
تجارت شرق و داد و ستد ادویه جمهوری ونیز را غنی ترین شهرهای اروپا
ساخت و طلا و سیم و زر همه ممالک مغرب را نزد سکنهٔ آن جمع کرده.
ونیزیها در قسمت شمالی ایطالیا قطعه‌ای را که بین دریای آدریاتیک
و دریاچهٔ گارد[5] و رود پو و جبال آلپ واقع بود در تصرف داشتند
و این قسمت مملکت باسم ونیسی معروف است. در خارج ایطالیا هم
سواحل شرقی آدریاتیک و در بحر مدیترانه جزایر کرت[6] و قبرس را نیز مالک
بودند. ثروت ایشان در داخل و خارج مملکت باعث رشک و حسد دیگران
شد و چون ونیزیها این مطلب را احساس میکردند در حفظ و حراست خود
میکوشیدند و برای جلوگیری از حوادث ناگوار بکشورهائی که ممکن بود از
آنها زیانی رسد سفیر میفرستادند. فرستادگان مامور بودند که در
اوضاع و احوال آن سرزمین دقت کامل کنند و هنگام پیدایش خطر

1- François Sforza 2- Condotierre 3- Ludovic
4- Maure 5- Garde 6- Crête

هرچه زودتر ونیزیها را خبر دهند و یا در صورت امکان برفع آن کوشند. سیاست ونیزی که از حیث تجربه اندوزی و آگاهی از سیاستهای دیگر برتر بود مدتها برقرار ماند.

۲۴ اردیبهشت

فلورانس — جمهوری فلورانس مشرف بر توسکان[1] بود و تقریباً همان ناحیه اتروری[2] را که از سمت مشرق بجبال آپنن و از جانب مغرب بدریا محدود میگشت ~~[illegible]~~ شامل میشد.

فلورانس بعد از ونیز غنی ترین جمهوری ایتالیا بشمار میرفت. در تاریخ قرون وسطی چگونگی افزایش ثروت آن سرزمین از راه پارچه بافی و داد و ستد نقره و همچنین پیشرفت و رواج صنایع و ادبیات مذکور افتاد. تمدن فلورانس در میان دول ایتالیا از همه درخشنده تر بود و جا داشت که آنرا آتن ایتالیا بخوانند.

فلورانس در وضع حکومت جمهوری اداره میشد و هرچند رؤسای اصناف و تجار بزرگ شهر بیشتر در عقد امور می پرداختند و اکثر مردم مطیع و فرمانبردار خاندان مدیسی بودند. کنت کوسم دومدیسی[3] حکمران فلورانس گشت اما هیچ یک از شغلهای عمومی را بعهده نداشت و مانند پریکلس[4] که در آتن صاحب جاه و جلال شد وی نیز بسبب لطف و بخشندگی بی پایان و عشق بکارهای اجتماعی در شهرت بدین مقام رسید و خلق او را پدر وطن نام نهاده بودند. نواده اش موسوم به لوران رفتار خاندان خویش پیش گرفت و بحمایت صنعت و پرورش علم و ادب همت گماشت و مردم او را معظم لقب دادند. با تمام این جلال

1- Toscane 2- Étrurie 3- Cosme de Médicis
4- Périclès

جاه و مقام خاندان مدیسی اهالی فلورانس را ناراضی ساخت چنانکه بعد از وفات
لوران (۱۴۹۱) و هنگام ورود شارل هشتم به ایتالیا اعضای آن خانواده را
از فلورانس بیرون کردند.

قدرت سیاسی فلورانس ظاهری و صوری بود و علاوه که مسخّر می کند. [illegible]
مانند شهر پیزا تسلط آنرا برخود نمی پسندیدند و می خواستند مستقل باشند. بدین
سبب جمهوری فلورانس که در صنایع و ادبیات جلوه ای داشت در حرکت رنسانس
قرن شانزدهم تأثیر و نفوذی خاص کرد.

۲۴ درس

دول کلیسا - هرچند پاپها پس از مرگ بونیفاس هشتم[1] (۱۳۰۳) [illegible]
از جاه طلبی خود کاستند ولیکن مانند دولتهای میلان و جمهوری ونیز بر آن شدند
که قلمرو خود را وسعت دهند. سرزمینهائی که به دول کلیسا خوانده میشد از دریای
آدریاتیک تا دریای تیرنین[2] بسط داشت و از سمت شمال به مصب رود پو
محدود میگشت. امّا پاپ در همه جا اقتدار کامل نبود. پاپهای آخر قرن پانزدهم
بیشتر میکوشیدند که ثروت خود و خویشاوندان را بیفزایند و این رسم را راه
[illegible] نپوتیسم[3] - قوم و خویش پرستی - گویند. الکساندر ششم (۱۴۳۲-۱۵۰۳) معروف به
بورژیا بیش از دیگران پیروی این رسم کرد و مقام پاپ در زمان او
پست و ننگین شده بود بیشتر از پیشتر اعتبار خود را از دست داده اما ژول دوم
در آغاز قرن شانزدهم به سیاست ایتالیا از جنگ خارجیان کوشش کرد و
سعی کرد آماده ساخت تا آن سرزمین در زیر اطاعت پاپ وحدت یابد

۱- Boniface ۲- Tyrrhénienne ۳- Népotisme

و اهمیت مقام پاپ بار نخستین باز آید.

مملکت ناپل — دولت ناپل که قریب نصف ایتالیا یعنی قسمت جنوبی آنرا حکومت از اواخر قرن پانزدهم شاهزادهٔ اسپانیائی آراگون تعلق داشت.
دودمان آراگون ناپل را از خاندان والوئی آنژو[1] گرفته بود اما بایستی دانست که این خانواده که شارل دانژو[2] برادر سن لوئی (۱۲۶۶) تشکیل داده نیست بلکه خانوادهٔ جدیدیست که از لوئی دانژو برادر شارل پنجم (۱۳۸۰) و فرزند ژان لوبون[3] — ژان خوب — منشعب شده است. شاهزادگان آنژو بارها بتسخیر ناپل همت گماشتند ولیکن بمقصود نرسیدند. آخرین شاهزادهٔ آنژو در سال (۱۴۸۱) حقوقی را که در ناپل داشت بلوئی یازدهم واگذاشت و شارل هشتم خواست از این حقوق که بلوئی یازدهم انتقال یافته بود بهره‌مند شود.

شاهزادگان آراگون بسیار بیدادگر بودند و مخصوصاً آلفونس[4] دوم که در ۱۴۹۴ سلطنت میکرد بنهایت منفور خلق گشت. کومین[5] مورخ و وقایع نگار لوئی یازدهم و شارل هشتم در حق او گفته است: «هیچکس در خونریزی و زشتخوئی چون او نبود و فساد و اخلاق و شکمبارگی چون او نبود» پس مردم که آن جور و ستم دیده بودند شارل هشتم را نجات‌بخش خود می پنداشتند.

ایتالیا و دول مجاور آن — در پایان قرن پانزدهم ایتالیا امپراطوری

1- Anjou 2- Charles d'Anjou 3- Jean le Bon 4- Alphonse
5- Commines

آلمان می‌ماند ولکن رابطهٔ صوری دراز برتر وجود امپراطور حاضر بود در آن وجود داشت.
دول ایطالیه با کمال دقت مراقب و نگران یکدیگر بودند، نسبت بهم عداوت
میورزیدند و برای حمله رسیدن و جنگیدن خود را آماده می‌ساختند. با وجود این جدال
روح سلحشوری ایطالیائی مرده بود و امور لشکری بچشم مردم پست و حقیر می‌نمود. دولتها
لشکر ملی دائمی ترتیب نداشتند و کمتر دولتی پیدا میشد. روسای سربازان مزدور
را بدنام خود می‌گماشتند. این اشخاص امور جنگ را مقاطعه میکردند و چنانکه
مقاطعه‌کاران بنای عمارتها از خود بنّا و عمله و مصالح می‌آورند ایشان نیز سرباز
مزدور خویش را باختیار هر آنکس که بیشتر پول میداد میگذاشتند.
بنابراین ایطالیای پر ثروت بی مدافع که بواسطهٔ [illegible] آب و هوا [illegible]
درختان [illegible] ساکنان قسمت شمال بود طعمهٔ [illegible] استیلا [illegible]
~~نیز آن بطور [illegible]~~
[illegible] چون فرانسویها و اطریشیها و اسپانیائیها [illegible] چشم دوخته بودند در اواخر قرن
پانزدهم و نیمهٔ اول قرن شانزدهم ایطالیا میدان جنگ و جدال ایشان گشت.

فصل چهارم

نزاع خاندان فرانسه و اطریش - امپراطوری شارلکن

دول اروپای غربی شصت و پنج سال یعنی از ۱۴۹۴ تا ۱۵۵۹ میلادی مسلح بودند
ولی پیوسته نمی‌جنگیدند بلکه گاهی بجدال بر میخاستند و گاهی بصلح رضا میدادند،
چنانکه مدت نزاع و آشتی تقریباً با یکدیگر برابر است. ایام صلح بمنزلهٔ دورهٔ فترة
بود و هر یک از دول آنرا برای تهیهٔ قوی و یافتن متحد و فراهم آوردن تمهیدات
جنگ دیگر بکار میبرد.

نخستین سبب این محاربات که شمارهٔ آن متجاوز میشد آن است که پادشاهان فرانسه
خود را در دو دولت ایتالیائی یعنی ناپل و میلان صاحب حق میدانستند
و چون ایتالیا سالها میدان کارزار بوده بهمین جهت این محاربات را بنام جنگهای ایتالیا خوانده‌اند.
از سال ۱۵۱۹ ببعد هر چند ایتالیا عرصهٔ نبرد بشمار میرفت اما نزاع بر سر ناپل
و میلان نبود و باعث دیگر داشت یعنی روابط و وصلتها و میراثها در اروپای مرکزی
و غربی دولتی عظیم و مقتدر تشکیل یافته و استقلال سایر دول را تهدید میکرد و
آن دولت شارلکن [illegible] رئیس خاندان اطریش بود. در این جنگها پادشاهان
فرانسه پیشقدم شمرده میشوند تا از قدرت بی پایان خانوادهٔ سلطنتی اطریش بکاهند.
بنابرین محاربات را از ۱۴۹۴ تا ۱۵۵۹ بیان کرده بدو دوره تقسیم کنیم
یکی جنگهای ایتالیا از ۱۴۹۴ تا ۱۵۱۹ و دیگری نزاع خاندان فرانسه و اطریش
از ۱۵۱۹ تا ۱۵۵۹.

این محاربات طولانی با عهد سلطنت شارل هشتم و لوئی دوازدهم و فرانسوای اول و هانری دوم پادشاهان فرانسه مقارن است.

I — جنگهای ایطالیا

علل جنگهای ایطالیا — علت بروز جنگهای ایطالیا وصیتنامه‌ای بود که بموجب آن رنه دانژو[1] در سال ۱۴۸۰ لوئی یازدهم پادشاه فرانسه را بجانشینی خود برگزید و گذشته از پرووانس و من[2] و آن ژو، حقوق خود را هم که بر تخت و تاج دولت ناپل داشت نیز بوی بخشید.

لوئی یازدهم هیچگاه بفکر استفاده از این حقوق نیفتاد زیرا که پادشاهی عاقل و کاردان بود و در گذشت عمر خود نیز تجربها اندوخته داشت و میدانست تصرف ملکی که بیشتر از هشتصد کیلومتر از سرحد دور است خرج فراوان دارد و بر قدرت و استحکام چیزی نمی‌افزاید.

از جانشینان او، شارل هشتم در سن کمتر از بیست سال [illegible] فرزندی طبعی جنگجو داشت. سرگذشت شوالیه‌ها و شرح فتوحات افسانه‌وار شارلمانی[3] همواره در آئینه خیالش مجسم بود. پیوسته در مغز خود سودای جنگ با ترکها و تصرف قسطنطنیه را می‌پخت، میخواست تاج امپراطوری بر سر گذارد و عنوان امپراطوری شرق را از نو بنا نهد و بیت المقدس را از چنگ مسلمانان بیرون کند. برای اجرای این فکرهای دور و دراز هیچ چیز مفیدتر از تصرف ناپل بنظر نمیرسید زیرا این شهر در حقیقت منزلی بود بر سر راه مشرق که برای تجهیز لشکر و تهیه

1 — René d'Anjou 2 — Maine 3 — Charlemagne

سلاح می کند از زمان شارل هشتم معتقد شد از حقوق خود بموجب وصیتنامه رنه دانژو باید استفاده کند پس خصائص ذاتی او و دو تن سبب جنگهای ایطالیا شمرده میشود.

بعد از جلوس لوئی دوازدهم (۱۴۹۸) علت دیگری ظهور کرد یعنی چون دوک اورلئان جد پدری او و برادر شارل ششم والانتین ویسکونتی دختر ژان گالئاس ~~[illegible]~~ اولین دوک میلان را بزنی اختیار کرده بود لوئی خود را در آن ناحیه صاحب حق می پنداشت(۱) و میلان در این ایام تحت تصرف یکی از اعضای خاندان اسفورزا موسوم به لودوویک سفورچا بود. لوئی دوازدهم حتی روز جلوس خود را دوک میلان هم نامید. بنابرین پادشاه آن وقت گذشته از ناپل میلان را هم از خود میدانستند.

---

(۱) — نسب اعضای خاندان والوا اورلئان و والوا آنگولم.

[illegible] پاورقی است [illegible]

شارل پنجم (۱۳۶۴ – ۱۳۸۰)
- شارل ششم (۱۳۸۰ – ۱۴۲۲)
  - شارل هفتم (۱۴۲۲ – ۱۴۶۱)
    - لوئی یازدهم (۱۴۶۱ – ۱۴۸۳)
      - شارل هشتم (۱۴۸۳ – ۱۴۹۸)
- لوئی دورلئان که والانتین ویسکونتی را بزنی گرفت
  - شارل دورلئان
    - لوئی دوازدهم (۱۴۹۸ – ۱۵۱۵)
  - ژان دانگولم
    - شارل دانگولم
      - فرانسوای اول (۱۵۱۵ – ۱۵۴۷)

اما تنها جاه طلبی والسه حمله‌ی ایطالیا را باعث نگشت و علل دیگری وجود داشت
فی المثل چنانکه مسطور افتاد لودوویک اسفورزا شارل هشتم را برای جنگ با
پادشاه ناپل بسوی خویش طلبید و نیز اگر به تصاحب پادشاهان والسه فرانسه
ناپل و دوک میلان منازع شود جدال نموده تا فوت میرسید و لکن فرانسویان
ناچار شدند بر سر ناپل با پادشاه سیسیل یعنی فردینان کاتولیک که خود
بدان سرزمین چشم دوخته بود بجنگند. گرفتن میلان هم دشوار بود زیرا
ماکسیمیلین خود را سوزرن[1] یعنی صاحب اختیار و مطاع میلان
میدانست و بمخالفت برمی‌خاست و چون نفوذ و استقرار سلطان متعدی
مانند شاه والسه در ایطالیا، استقلال ونیز و فلورانس و پاپ را در خطر
میانداخت دول ایطالیا باتفاق و اتحاد گرائیدند اما ائتلاف آنها
پاینده نبود بارها عهد بستند و پیمان شکستند و بدین سبب تاریخ جنگهای ایطالیا
بسیار درهم و پیچیده است. اینک حوادث پس از آن گذشته میشود.

نخستین لشکرکشی بناپل – در ماه سپتامبر سال ۱۴۹۴ شارل
هشتم بایطالیا وارد شد. از استرای جبال آلپ تا سرحد مملکت ناپل بیشتر
قشون بمنزله گردش و تفریح نظامی بود. شاه والسه را در میلان و فلورانس و
روم دوستانه پذیرفتند. پس از اندک نزاع در سرحد، لشکر ناپل فرار کرد
و پادشاه آن مجبور شده به سیسیل گریخت. پنج ماه بعد از این جنگ شارل
هشتم بناپل رسید (۲۲ فوریه ۱۴۹۵). پادشاه فرانسه تاج امپراطوری

۱ – Suzerain

سرافراشت و عصا و کره ارض بدست گرفت و ردائی ارغوانی در بر ... بدان بسته
بود برنشسته با شکوه و جلال بسیار بشهر درآمد. لشکریان و سایر خلق ویرا امپراطور
قسطنطنیه و پادشاه بیت المقدس می خواندند. اما چون سه ماه برین بگذشت شارل
از بیم محاصره شدن شهر را ترک گفت (۲۰ مه ۱۴۹۵) زیرا که ونیز و
لودوویک اسفورزا و پاپ الکساندر بورژیا و ماکسیمیلین و فردینان
و ایزابل همه بدشمنی او با یکدیگر متحد و متفق شده بودند و شنیده بود که
فورنو[1] سپاه تنگ کوه آپنن را سد کرده راه بازگشت را بگیرند ولیکن
شکوهی دهشت آور سربازان فرانسوی که مردم ایتالیا آنرا خشم فرانسوی گفته اند
راه را بر شاه باز کرد (۵ ژوئیه) و شارل هشتم پس از یکسال بفرانسه باز آمد.

سربازانی که در ناپل ماندند پس از یکسال در اواخر ۱۴۹۷ در آن
سرزمین اقامت گزیدند. در این هنگام شارل هشتم در ایتالیا جائی را در تصرف
نداشت. در سال ۱۴۹۸ جان سپرد و پسر عموی دوک اورلئان بنام لوئی دوازدهم
جانشین او شد.

فتح اول میلان — لوئی دوازدهم در سال ۱۴۹۹ بفتح میلان پرداخت
و بمدت ماهه این کار انجام یافت. سربازان مزدور سوئیسی لودوویک اسفورزا را
رها کردند و او در محبس ... در حبس مرد. لوئی دوازدهم چهارده سال آن شهر را
متصرف بود.

نخستین لشکرکشی بناپل — پس از فتح لوئی دوازدهم خواست که ناپل را

1- Fornoue

به تصرف خویش درآورد ولکن مدتی نپایید که بارها فردینان پادشاه آراگون راه را
بر او گرفته بود و یک سوم پسر عم خود که پادشاه ناپل بود مدد رساند. پس قسمت
کردن آن سرزمین را به فردینان پیشنهاد کرد و لوئی که خائن‌ترین امیر عصر خود بود
به این کار رضا داد و به بهانهٔ مساعدت با فردینان سپاه خود را وارد ناپل
کرد و در سال ۱۵۰۰ م. فتح میسر گشت و لوئی دوازدهم لقب پادشاه ناپل گرفت.
لکن بعد فردینان برآن شد که ناپل را خاص خود کند و لشکریان لوئی
را از آنجا براند و در سال ۱۵۰۴ م. به مقصود رسید و لوئی دوازدهم به موجب
عهدنامه ترک حق ناپل را به او داد.

ژول دوم، اتحاد بر ضد ونیز – ممکن بود که جنگهای ایتالیایی به پایان
رسد ولکن ژول دوم که در سال ۱۵۰۳ م. به مقام پاپی رسیده بود برای آنکه
تسلط پاپ را در دول ایتالیا مستقر سازد دوباره آتش فتنه را روشن کرد. انجام
یافتن خیال او لازم آورده که قدرت ونیز درهم شکند و خارجیان که ژول دوم
آنان را وحشی میخواند از ایتالیا بیرون روند. مردم بیگانه ایتالیا و پلیدان
و دیوانه‌ها [illegible] بودند و اول افواج فرانسه [illegible] شد.
مردم با چشم حسادت به ونیزیها نگاه میکردند. یکی از معاصرین آنان
میگوید: ونیزیها بیشتر کشورگشایی [illegible] مانند [illegible] سیری ندارند. بالاخره در سال ۱۵۰۹
در ناحیهٔ کامبره[1] پیمان نامهٔ اتحاد بر ضد ونیز تشکیل یافت. لوئی دوازدهم
و ماکسیمیلین و فردینان و زمامداران امور فرانسه همه با پاپ ژول دوم متحد

1 – Cambrai

شدند و لشکر ونیز که زودتر آماده کارزار گشته بود در آگنادل[1] ونیزیها را شکست
داد. (۱۴ مه ۱۵۰۹)

اتحاد بر ضد لوئی دوازدهم — مردم ونیز بی درنگ از ژول دوم درخواست
صلح کردند و از این ببعد پاپ کوشید که اتحاد ضد ونیز را بضد فرانسه با پادشاه
نگاه دارد و در سال ۱۵۱۱ باین مقصود نائل آمد. این اتحاد که نام آن به سنت لیگ[2]
— اتحاد مقدس — بر آن شد و سویسیها و انگلستان و پادشاه انگلیس هم بعدها
گوین را بگیرد بر ضد فرانسه دست اتفاق دادند.

در آغاز جنگ اول با لوئی دوازدهم همراه داشت. برادرزاده وی گاستون
دوفوا[3] که سرداری جوان و دلیر بود با تدبیر سرعت و چالاکی بسیار خصم
ناگهان حمله برد و ایشان را در بولونی و برسیا[4] و راون[5] درهم شکست
(۵ فوریه و ۱۱ آوریل ۱۵۱۲) ولیکن از بدبختی لوئی دوازدهم گاستون دوفوا
در پایان جنگ راون کشته شد و از آن پس بدبختی از هر سو باو روی آورد.
سویسیها در نوار[6] سپاهیان او را شکست دادند (۱۵۱۳)، سپس انگلستان
نیز، از طرف شمال انگلیسیها که در بندر کاله پیاده شده و از طرف مشرق
سویسیها که تا دیژون[7] پیش آمده بودند سرزمین فرانسه را فرا گرفتند و عاقبت
لوئی دوازدهم بوسیله دادن پول از هجوم کنندگان جلوگیری نمود و آنگاه خود
ترک جنگ گفت با لئون دهم جانشین ژول دوم و امپراطور و
فردینان پادشاه آراگون آشتی کرد و اندکی بعد جان سپرد (اول ژانویه ۱۵۱۵)

1- Agnadel 2- Sainte-Ligue 3- Gaston de Foix
4- Brescia 5- Ravenne 6- Novare 7- Dijon

فرانسوای اول ، دومین فتح میلان – چون لوئی دوازدهم فرزندی نداشت تخت و تاج مملکت فرانسه بفرانسوای اول کنت آنگولم[1] داماد و پسرعم او برسید.
فرانسوای اول هم که مانند لوئی دوازدهم از اعقاب والانتین ویسکونتی بود پس از اتحاد با ونیزیها بفتح میلان همت گماشت و پس از دو روز جنگ در مارینیان[2] بر دشمن ظفر یافت و دوک نشین میلان را متصرف خویش درآورد (از ۱۳ تا ۱۴ سپتامبر ۱۵۱۵).

اثر این فتح چنان بود که دشمنان فرانسه نه تنها ترک جنگ بلکه بصلح تن دردادند. پاپ لئون دهم زودتر از دیگران عهدنامهٔ صلح یعنی کونکوردا[3]ی سال ۱۵۱۶ را امضا کرد — معاهده پاپ را با شاه فرانسه کونکوردا میگویند — و از آن پس روابط بصلح گرائید که تا انقلاب ۱۷۸۹ برقرار ماند راضی شدند و هم چنین امپراطور آلمان و پادشاه اسپانیا هم میلان را در تصرف فرانسوای اول شناختند و در عوض شاه فرانسه ناپل را بپادشاه اسپانیا واگذاشت و بدین وضع ایتالیا میان فرانسه و اسپانیا تقسیم گشت، آن یک مالک شمال و این یک صاحب جنوب آن شد.



در سال ۱۵۱۸ که جنگهای ایتالیا بسر آمد و تمام اروپای غربی آرامش برقرار بود لوئی دوازدهم — اگرچه سیاست خارجی لوئی دوازدهم پیشرفت نداشت ولکن محبوبیتش همچنان بجا ماند زیرا با وجود لشکرکشیهای بمملکت ایتالیا امور مملکت را با دانائی و تدبیر حفظ و تنظیم مینمود. در وضع خزانهٔ ملت راه صرفه جوئی پیش گرفت و تعدادی از مالیات ها را

1- Angoulême 2- Marignan 3- Concordat.

کشور کرد و بترویج صنعت و تجارت پرداخت چنانکه در عهد سلطنت هفده سالهٔ او سرزمین فرانسه
ولو در هجوم های ایتالیائی هم آبادان و پرثروت بود. بار دیگر تأمین قضائیه
و نگاهداری نظم و ترتیب و جلوگیری از غارت و تاراج لشکریان سرکش بسیار
سعی کرد و بشهادت معاصرانش «دیگر پیشینیان ما خویش کرده بودند که [illegible]
ایشان بخیزید و سپاهیان و راست آن که نشنوم از روستائی تخم مرغ بستانند و
بالشش را ندهند.» میانه روی او را در خرج کردن بخت مسند سبک [illegible] تمسخر مینمودند
ولی شاه این گفته‌ها التفاتی نکرد و گفت: «اگر درباریان بخت بر من کنند
بهتر از آنست که مردم بخاطر خرجهای من ننگ بر زنند.» ساده‌دلی و دانائی لوئی
دوازدهم در تعقیب عملیات چندان مؤثر افتاد که اورا در سال ۱۵۰۶ لقب
زینهٔ «پدر ملت» ساختند.

ژول دوم — پاپ ژول دوم که مردی سیاست‌شناس و جنگی بود نیز
همین لقب داشت. در خصائص ذاتی خویش را در یک جملهٔ مفصل آشکار گفت (اظهار)
کرد: «آن پیکرتراش عالیمقام [illegible] مجسمه‌اش را ساخت اما کتاب بدست او چون
ژول آنرا دید [illegible] گفت: «من کجا و کتاب کجا. من اهل تصوف و ادب
نیستم، بدستم قداره بده.»

ژول دوم بارها خود بسرنیزه‌ها، [illegible] درین کار [illegible] پرداخت و از
[illegible] دیوار و سنگر [illegible] تسخیر شده رفت. در شصت و دو سالگی بمقام پاپی
رسید و [illegible] در مدت ده سالی که بر آن مسند بود (۱۵۰۳ - ۱۵۱۳)

بی شک وی

زنده دلی و جلادت و هوی و هوس جوانان را از خود ظاهر میساخت . ~~بی شک وی~~ یکی از مردان با اقتدار قرن شانزدهم ایطالیاست . در هر چیز ، چه در صنعت و چه در سیاست خواستار عظمت و جلال بود . در اوراق گذشته (1) شرح کارهای او در عهد رنسانس نوشته شد . سفورزی و بنتی نوشته است که وی در سیاست مخواست دنیا را بازیچه خود کند . شاید جاه طلبی او چنین پایه شد ولکن مسلم است که بکوشید تا خطه ایطالیا وطن خویش را از چنگال بیگانه بیرون آورد و مقدمات وحدت که در این عصر صورت خارجی یافته فراهم کند ، و بهمین خود منظوری بزرگ و پسندیده است .

قشون - جنگهای ایطالیا از نظر فنون لشگری شایسته دقت و توجه بسیار است زیرا طریقه‌ای که در آن محاربات پیروی شد بحقیقت حد فاصل میان روش جنگهای قرون وسطی و قرون جدیده است . جنگجویان هنگام نبرد هم سلاح پولادین که لشگری و اسب او را سراپا می پوشید و هم سلاح نوین مانند توپ و تفنگ بکار میبردند . و چون گلوله سلاح نو از خود و جوشن و بازو پوش و ران پوش میگذشت سلاح قدیم بی فایده ماند . فی الجمله هرچند هنوز سواران یعنی قوه اصلی عساکر قرون وسطی اعتبار داشتند ولکن اهمیت قسمت پیاده یا بگفته ناپلئون ملکه جنگ که قدرت اساسی قشون جدید بشمار است نیز افزایش میگرفت .

میان اسلحه آتشی فقط توپ کاملتر و وحشتناکتر گشت و چون گلوله از سنگ میگشت از حیث ترکیب بکار رفت . آنرا بالا بردن و پائین آوردن جدید قرار دادند و بوسیله آلتی موسوم به توریون (2) کار تعادل و نشانه کردن را آسان ~~[illegible]~~ کردند .

(1) - بصفحه ... رجوع شود

(2) tourillon

هم توپ نیز افزوده شد ولی نوع آن رسم به گراند کولووین[1] از بعض توپهای
امروز فرانسه هم سنگین‌تر بود و اگر چه شش‌تر طول و ۲۰۰ تا ۳ کیلوگرم وزن داشت
و چهار اسب او را تا آخر جنگ میکشیدند و باین سبب هنگام کارزار توپخانه
همان جائی که اول بود میماند و در صورت شکست بدست دشمن می‌افتاد. پر کردن
تفنگ که سلاح دستی بود سه دقیقه و خالی کردن آن دو دقیقه وقت میخواست
و تیرکش این سلاح و شلیک هر تیرش پنج دقیقه طول میکشید از پناه تیر می‌انداخت
نیکرد و هنوز تیر کمان سافتی بیشتر میجهید آنرا رسم قرون وسطی بکار میبردند.
(فتح و ظفر نیز برایش هک تن تن تن نگشت.)

سواران فرانسه نگری منظم و هیشیخ و ملی لباس میرفتند و بیشتر شوالیه‌ها
زره و تبر و گرز و جوشن هشتاد و هشت کیلوگرمی و نیزه بلند سنگین داشتند.
قشون پیاده از سربازان مزدور لشکر می‌یافت. در فرانسه پیادگان را از
سکنه بروتانی و گاسکونی[2] و پیکاردی[3] میگرفتند، اما بیشتر این قبیل
لشکریان از آلمان و سویس می‌آمدند و سربازان این دو سرزمین را لانس کونه[4]
می‌نامیدند پیاده [illegible] سلاح ظاهر و نیم جوشن داشتند ولکن او را زانوبند
و سپر نبود و بجای خود [illegible] آهنی [illegible] آن کلاه‌خود
بزرگ بر سر مینهادند. سلاح دفاعی غیر از شمشیر [illegible] دو دسته و تبر و نیزه‌ای
بود تقریباً بطول شش متر. و جای سواری در جنگ نزدیک یکدیگر و شکل
[illegible] قرار میگرفتند. نیزه داران در جلو پیش و تیرداران با طبل و شیپور

1- grande Couleuvrine 2- Gascogne 3- Picardie
4- lansquenet

در عقب جا داشتند. هنگامی که نیزه داران بلشگر خصم رخنه میکردند و یا سواران
سپاه دشمن صف جدال را از هم می‌گسستند، تب داران با سلاح کوتاه خود که برای جنگ
تن به تن مناسب تر بود بقتال می‌پرداختند.

جنگ آزمایان: بایار — در محاربات ایتالیا دو سردار [illegible]
شدند یکی بایار[1] و دیگری گاستون دوفوا[2]. بایار آخرین یادگار عهد شوالیه ها
و گاستون دوفوا نخستین سردار جنگی قرون جدید است.

بایار در سال ۱۴۷۶ نزدیک گرنوبل[3] بدنیا آمد. لقبش بهترین
معرف اوست که ویرا «شوالیهٔ بی باک و بی نقص» می‌خواندند. [illegible] او
می‌نویسد: «بایار که قلبی صاف چون مروارید داشت ~~[illegible]~~ همیشه می‌خواست
خود سپر بلا باشد». آن دلاور مردی نیک و بخشنده بود و ~~[illegible]~~
رحم می‌آورد. در تمام حوادث مهم جنگهای ایتالیا از واقعهٔ فورنو[4] تا ماریان یان[5]
نبرد میکرد و در این جنگ اخیر ~~[illegible]~~ فرانسوای اول ~~[illegible]~~ بر آن شد تا بدست بایار
بمقام شوالیگی برسد. بایار هنگام جدال با شارلکن نیز از قلعهٔ مزیر[6]
دفاع کرده آنرا از چنگ دشمن نجات داد، اما در عقب نشینی سال ۱۵۲۴ م
کمرش بجراحتی رسید و در رومان یان[7] وفات نمود. بایار در میدان
کارزار دلیریها می‌نمود چنانکه در روایتی لشگرکشی بناپر [illegible]، خود تنها
~~برابر دولت اسپانیائی که می‌خواست~~ در کنار رود گاریگلیانو[8] یک
ساعت و نیم برابر دولت اسپانیائی که می‌خواستند پل را بتصرف

1- Bayard
~~Gaston de Foix~~
2- Gaston de Foix
3- Grenoble
4- Fornoue
5- Marignan
6- Mézières
7- Romagnan
8- Garigliano

درآورد و سینه سپر کرد.

بایار که چندین بار سپهسالار لشگر داشت هیچگاه با خود نمی اندیشید که وی باید جان خویش را برای نگهداری سربازان خود حفظ کند؛ چه بیشتر کوشش که از شوالیه‌های عهد فیلیپ لوگوست بود زیرا وقتی سرداران سپاه خصم او را بجنگ می‌طلبیدند خود بنبرد آنان میرفت. سه دفعه با یک صاحب منصب اسپانیائی دوئل[1] (دوئل جنگی تن بتن است که با مراسم خاص انجام می‌یابد) کرد. در جدال یازده نفره[2] شرکت جست و آن یک نوع جنگ آزمائی بود که در روزی معین میان یازده شوالیه فرانسوی و یازده شوالیه اسپانیائی در میدانی محصور برابر ده هزار تماشائی وقوع یافت. شهرت همین کارها بنظاره‌ای که او را بعدم قدرت وطن شبیه می‌نماید در سراسر اروپا مشهورش کرد و پاپ ژول دوم و ماکسیمیلین و هانری هشتم پادشاه انگلیس برای جلب وی کوشیدند و وعده‌های بسیارش دادند اما بایار هرگز از انجام دادن تکلیفی که بر خود فرض میدانست سر نپیچید. مؤلف شرح حال او می‌نویسد: «بایار همیشه گفت که من در راه حفظ مصالح وطن خویش جان خواهم سپرد.»

گاستون دوفوا — گاستون دوفوا در هیجده سالگی سرداری بزرگ شمرده میشد. عمش لوئی دوازدهم در موقعی خطرناک یعنی در سال ۱۵۱۱ که ژول دوم و اسپانیائیها و ونیزیها بمیلان حمله آوردند وی را مأمور دفاع این شهر کرد. دوره خدمت عسکری او سه ماه بیش طول کشید،

---

۱ - duel

۲ - combat des onze

اما در همین مدت قلیل، در کار لشگرکشی چندان زبردستی نمود که او را باید پیشرو دانایان و سرکردگان فنون سپاهی از قبیل تورن ۱ و ناپلئون شمرد، چنانکه گوئی این مرد بیش از صد سال بر عصر خود پیشی گرفته بود. در ایامی که قشون به نهایت کند حرکت میکرد و در زمانی که سرداران آهسته به جنگ و جدال از آلپ تا سرحد ناپل پنج ماه در راه می ماند، و قراولان اول نیز پیمودن دویست و بیست کیلومتر فاصله میان آرژانتیر ۲ و ماردیان را یک ماهه بانجام میرساند، گاستون دوفوا بواسطهٔ چالاکی و دلاوری خویش خصم را متعجب میساخت. و تنها با سه دشمن مقابله کرد. در ماه فوریه ۱۵۱۲ م با آنکه جاده‌ها خراب و از برف پوشیده بود، با سربازان خود را چهارده روزه دویست کیلومتر راه برد و در همین مدت سه فتح نصیبش گشت، در پنجم فوریه شهر بولونی ۳ را از محاصرهٔ پاپ نجات داد و در روز شانزدهم ونیزیها را در شمال مانتو ۴ درهم شکست و در نوزدهم ناحیت برسیا ۵ حمله کرد و آنرا متصرف گرد. دو ماه بعد در یازدهم آوریل که روز عید فصح بود، در عین فتح و ظفر، در پایان جنگ خونینی نزدیک راون کشته شد. یکی که شاهد آن واقعه بوده است میگوید: «هرگز کسی بقدر اسپانیائی‌ها در دفاع نکوشیده است زیرا سربازان اسپانیائی که دست و پا نداشتند دشمنان خود را بدندان می گرفتند». بر میدان قتال شانزده هزار کس بیجان شدند و به گاستون دوفوا هجده زخم رسید. وقایع نگار این جنگ می نویسد: «از چانه تا پیشانیش چهارده یا پانزده زخم برداشت و از این رو هویداست که آن شاهزاده بزرگوار پشت بدشمن نکرده بود.»

۱- Turenne ۲- Argentière ۳- Bologne

۴- Mantoue ۵- Brescia

ماری‌نیان — واقعهٔ ماری‌نیان معروفترین و ظریفترین جنگهای ایتالیاست، اما عبور از کوههای آلپ بوسیلهٔ راه جدیدی که پیش از آن کاوش [crossed out] اتفاق داده، از نظر فنون لشکری خود از جنگ مهمتر است.

در آن زمان در اواسط جبال آلپ راه کمیاب بود و دو جاده بیشتر وجود نداشت یکی طریق مون سه‌نی[1] و دیگری طریق مون ژنور[2]. چون سوئیسیها این جاده‌ها را تصرف کردند فرانسویان ناچار شدند که راه دیگری برای [crossed out] عبور جستجو کنند. در جنوب گردنهٔ آرژانتی‌یر راه که امروز گردنه لاروش[3] موسوم است یافتند ولکن از آن راه چهارپای هم بزحمت می‌گذشت، پس سه هزار حفار و راه‌ساز بکار پرداختند و راهی ساختند که پنج روزه، از نهم تا چهاردهم اوت ۱۵۱۵ سی هزار پیاده و ده هزار سوار و هفتاد و دو توپ بزرگ از آن عبور کرد. فرانسوای اول که در آن هنگام بیست و یکسال داشت خود فرمانده سپاه بود.

[illegible] در عبور از آلپ [illegible] ۹۳ [illegible]

روز پنجشنبه سیزدهم سپتامبر، فرانسوای اول در جادهٔ شمال غربی دهکدهٔ ماری‌نیان و پانزده کیلومتری شهر میلان در دشتی قرار داشت [crossed out] پر کاریز و گودال که فقط سواران می‌توانستند از راههای آن بگذرند. پنج ساعت بعد از ظهر سوئیسیهائی که از میلان می‌آمدند نمایان شدند و فرانسوا توپخانهٔ قشون را در جاده و پیادگان را در دشت جا داد. لشکر دشمن سخت حمله کرد، آنگاه آتش جنگ بالا گرفت و تا نزدیک نیمشب که ماه ناپدید شد جنگجویان میان گرد و غبار نبرد میکردند. شاه فرانسه بمادر خود می‌نویسد برای جلوگیری سوئیسیها در سی دفعه شلیک کامل «لازم» [illegible]

1- Mont - Cenis
2- Mont - Genèvre
3- Laroche

و اینها خود نیز در مقدمه لشگر قرار داشت سلاح خویش را برابر قلب خصم بر
میکرد. در جای دیگری می نویسد: «سویسیها چنان با ما نزدیک بودند که در میانه خندق
بیش نمانده. شب را همه شب نیزه در دست و خود بر سر در فاصله زین
جا گرفتیم و سربازان ما پیوسته آماده قتال بودند. فی الجمله بیست و هشت ساعت
بی آب و نان بر پشت اسب نشستیم.»

صبح چهاردهم سپتامبر، اندکی پیش از برآمدن خورشید، قشون فرانسه متوجه
ماریان شد و متقابل دشمن، لشگر بادزنی صف آراست. فرماندهی قلب لشگر
با شاه بود. هنگامی که آفتاب درخشیدن گرفت سویسیها حمله ور گشته و چون شلیک
توپ قلب سپاه ایشان را از پیشرفت مانع آمد کوشش خود را بلوک دو جناح
قشون فرانسه بکار بردند. فرماندهی جناح راست و جناح چپ لشگر فرانسه با
کونتابل دو بوربون[1] (کونتابل لقب صاحب منصب درجه اول فرانسه بوده است) و
دوک دالانسون[2] برادر زن فرانسوای اول بود. شاه هشت ساعت آتشبار
توپخانه سویس «که بی شک سربازان لیبار را از تن جدا نموده است» دچار
بود. کونتابل دو بوربون و دوک دالانسون نیز که در جناح یمین و یسار لشگر بودند
«جز گلوله های توپ بگراز آتشین می مانند چیز دیگری حس نکردند»
اما نزدیک ظهر ساعت یازده یک فوج ونیزی بمیدان کارزار آمد و از آن پس هزیمت
سویسیها مسلم گشت. مخصوصاً در این جنگ چهارده هزار سویسی و دو هزار فرانسوی
کشته شدند.

۱- Connétable de Bourbon

۲- duc d'Alençon

یکی از مردم آن عصر واقعهٔ ماری نیان را جنگ پهلوانان نامیده است. اگرچه در ماری نیان توپ هم بکار می‌بردند ولیکن میان آن جنگ و بووین[1] که ۳۰۰ سال پیشتر بزمان فیلیپ اوگوست اتفاق افتاد تفاوتی نیست و وضع جنگ تن بتن و ترتیب کارزار در سال ۱۵۱۵ و ۱۲۱۵ هر دو یکسان بود. و از بیرون نخستین جنگ بزرگ قرون جدید بیشتر از ممیزات قرون وسطی می‌ماند.

بموجب صلح ابدی[2] (۱۵۱۶) که بعد از جنگ ماری نیان اتفاق افتاد، سویسیها متعهد شدند که هرگز در قشون دشمن پادشاه فرانسه خدمت نکنند، اما پادشاه فرانسه حق داشت در عوض مبلغی معین که هر سال بایشان می‌پرداخت از ایالات سویس سرباز بگیرد. فرانسویان و سویسیها پیوسته این عهدنامه را محترم شمرده‌اند و آنرا رعایت نمودند و تا سال ۱۷۸۹ همیشه در لشگر فرانسه چندین هزار سرباز سویسی بود.

II — نزاع خاندان فرانسه و اطریش

صلحی که با هزار زحمت در سال ۱۵۱۸ واقع شد دو سال هم پایدار نماند. در ۱۵۲۰ دولت فرانسه باز جنگی آغاز کرد اما دیگر از ایطالیا و تصرف ناپل و میلان بحث در میان نبود بلکه قدرت بی پایان شارل کن (شارل پنجم) امپراطور اطریش که هستی فرانسه را نیز در خطر انداخته بود باعث جدال شد.

متصرفات شارل کن — بیشتر قدرت شارل کن را وصلت و میراث بوجود آورد. در ۱۵۱۹ ارث چهار خانوادهٔ بورگونی و اطریش و آراگون و کاستیل به ترتیب از شارل جسور و ماکسی میلین و فردینان و ایزابل بوی رسیده بود باو رسید. شارل کن از طرف پدر نوادهٔ ماری دوبورگونی و ماکسی میلین

1 — Bouvines
2 - La Paix perpétuelle

امپراطور اتریش و از طرف مادر نواده فردینان و ایزابل بود.

پی با[1] ، آرتوا[2] ، فلاندر ، فرانش کونته و باقیمانده متصرفات [illegible]
جزو املاک خانواده هابسبورگ یعنی آرشیدوکنشین اتریش و ناحیت استیری[3]
و کارن تی[4] و کارنیول[5] و تیرول[6] را از اجداد پدری ارث میبرد. مملکت
آراگون و ساردنی و سیسیل و کاستیل و امریکا از اجداد مادری باو انتقال
یافت و کولونها کورتز و پیزارو بامریکا رفته بودند تا امپراطوریهای آن سرزمین را
مطیع و مسخر او کنند

قلمرو شارلکن امروز نواحی پی با ، بلژیک ، دوک نشین بزرگ لوکزامبورگ[7]
و ایالات شمالی فرانسه و پادوکاله[8] و سون علیا و دو[9] و ژورا[10] و سرزمین اسپانیا و
نصف ایطالیا و همه اتریش و چکوسلواکی و نصف امریکا را شامل است. تا آن وقت
هیچکس وارث چنین سلطنتی نشده بود چنانکه شارلکن خود بمنزله چندین پادشاه با یکدیگر متحد
شمرده میشد و مردم میگفتند «خورشید هرگز در ممالک پادشاه غروب نمیکند».

در ماه ژوئن سال ۱۵۱۹ امپراطوری آلمان هم بر سایر متصرفات او افزوده شد. چون
ماکسی میلین وفات یافت و هفت امیر انتخاب کننده آلمان ناگزیر بایست یا فرانسوای اول
و یا شارلکن را بمقام امپراطوری انتخاب کنند. [illegible] امرای آلمان شارل را
برگزیدند و او که در این موقع جوانی بیست و یکساله بود خود را شارلکن یعنی شارل پنجم نام نهاد.

۲۴ [illegible]

شارلکن و فرانسه — قدرت شارلکن تمام دول و مع الخصوص فرانسه را در وحشت

1- Pays-Bas 2- Artois 3- Styrie 4- Carinthie

5- Carniole 6- Tyrol 7- Luxembourg 8- Pas-de-Calais

9- Doubs 10- Jura

انداخت و چون متصرفات وی فرانسه را احاطه میکرد. این سرزمین تا بعد از
می ماند که از هر طرف محصور دشمن گشته. با هیئت شارل و کشتن فرانسه وضعیت امروز
نبود و در آن دو خط قطعی بنظر نمیرسید. آرتوا و فلاندر و فرانش کونته تبادل
تعلق بود و پیکاردی و شامپانی و بورگونی در سرحد قرار میگرفت. پاریس پایتخت
مملکت از خاک دشمن صد و پنجاه کیلومتر بیشتر فاصله نداشت و هیچ مانع طبیعی از
قبیل کوهی بلند یا نهری عظیم نبود تا آنرا در مقابل حمله‌ای ناگهانی حفظ کند.

برای خطری که از وضع سرحدی فرانسه پیدا شده بود خطر جاه طلبی شارل که
بر افزوده گشت. در نتیجه شارل چندی بعد متصرفات پیکاردی و بورگونی یعنی قسمتی
از متصرفات جدش را که لوئی یازدهم بقلمرو خود ملحق ساخته بود باز ستاند و
نیز چون رئیس امپراطوری مقدس روم و ژرمن مقرر شده بود عزم کرد تمام حدودی
را که پیش از او از امپراطوری آلمان جدا کرده بودند و من جمله ایتالیا را زیر
حالت قدیمی آورد. پس میلان و شاید مملکت قدیم آرل[1] یعنی دو ایالت
ولایات دوفینه و پرووانس هم منظور نظر او گشت.

بنابراین نزاع با شارل که برای فرانسه امری لازم می‌نمود. از سال ۱۵۲۰
ببعد جنگهائی که فرانسوای اول و هانری دوم کردند بمحاربات شارل هشتم و لوئی دوازدهم
شباهت نداشت یعنی دیگر مقصد فتح و از سر جاه پرستی نمی جنگیدند و نبردهای
ایشان را باید جنگهای سیاست ملی دانست و آنکه برای استقلال و امنیت در میان
بود.

1- Arles

مختصات عمومی جنگ – از جنگهائی که در سال ۱۵۲۰ شروع شد تا ۱۵۵۹ یعنی سی و نه سال طول کشید. فرانسوای اول و شارلکن پایان آنرا ندیدند. آتش جنگ در عهد سلطنت فرزندان ایشان یعنی فیلیپ دوم اسپانیا و هانری دوم پادشاه فرانسه نیز روشن بود و در همین دوره بسر آمد. محاربات مذکور به شش جنگ تقسیم میشود. چهار جنگ در زمان فرانسوای اول و دو جنگ در ایام هانری دوم اتفاق افتاد و میدان کارزار هم ایتالیا و هم ... فرانسه بود. این منازعات جنگ صورت بین‌المللی داشت زیرا که فقط دو پادشاه با یکدیگر نمی‌جنگیدند بلکه شارلکن و فیلیپ دوم و فرانسوای اول و هانری دوم هر یک متحدینی یافتند. شاه انگلیس، امرای آلمان، دول ایتالیائی، پادشاه سوئد، پاپها و حتی ترکها نیز در این نزاع میان خاندان فرانسه و اتریش در گرفت شرکت کردند تا اینکه جنگ فرانسه بصورت جنگ اروپائی در آمد.

جنگ اول – واقعهٔ نخستین (۱۵۲۰ – ۱۵۲۶) از سایر محاربات بعد در جنب جنگهای دیگر مهم‌تر بشمار می‌آید زیرا که جنگ بشکست فرانسه در ایتالیا ختم شد و مملکت فرانسه بصلح زیان‌آوری تن در داد. در آغاز جنگ ... شمال فرانسه را گرفت و مزیر را محاصره کرد و کمی بعد بایار (۱۵۲۱) آنرا نجات داد. کمی بعد میلان از دست رفت و سپاه خصم بجنوب فرانسه راه یافت و مارسی هم مثل مزیر محاصره شد اما این شهر نیز محصور نماند و محاصره‌کنندگان ناچار عقب‌نشینی اختیار کردند (۱۵۲۴). چون کار باین جا کشید فرانسوای اول بجلو رفت و به ایتالیا رفت و باز میلان را بتصرف در آورد. با مرواز او در ناحیت پاوی[1] شکستی جبران‌ناپذیر دست آمد (۲۴ فوریه ۱۵۲۵) و مانند ژان لوبون در جنگ پواتیه[2] مجروح و گرفتار شد و فرانسوا نیز زخم

1 – Pavie

2 – Poitiers

برداشت و اسیر گشت آنگاه وی را بمادرید بردند و بیش از شش ماه در زندانش نگاه
داشتند و تا بانعقاد معاهدهٔ مادرید رضا نداد شارل کن او را رها نکرد. بموجب آن عهدنامه
پادشاه فرانسه از حقوق خود بر ناپل و میلان و آرتوا و فلاندر چشم پوشید و
بورگونی را بپادشاه اسپانیا واگذاشت. آرتوا باین طریق از سرزمین فرانسه
جدا شد چندی بعد دوباره بتصرف فرانسه درآمد ولی هنوز تمام فلاندر بمملکت
فرانسه ملحق نگشته است.

چنین قراردادی حتی در حکم عهدنامهٔ ترک جنگ هم نمی‌توانست بود و اگر تعقیب
را زیان نباید داشت، باین سبب تا فرانسوا رهائی یافت بر آن اعتراض کرد و گفت من
نمی‌توانم شرائطی را که بزور و عنف برگردنم گذاشته‌اند محترم دارم و اجرا کنم ولی
بهانه از تسلیم کردن بورگونی خودداری نمود و بقیت عمر را هم بجبران شکست پاوی
صرف کرد.

فرانسوا بتنهائی تاب مقاومت با شارل کن نمی‌آورد پس عزم کرد که بیاری خارجی متحدی
جذب نماید و در این کار بمقصود خویش رسید زیرا که قدرت شارل کن دولتهای اروپا را
بوحشت انداخته بود. کمی بعد از شکست پاوی سلطان سلیمان با او عقد اتحاد
بست و پس از معاهدهٔ مادرید هنری هشتم پادشاه انگلیس و پاپ باو پیوستند
و اندکی بعد امرای پروتستان آلمان نیز با فرانسوا متفق شدند.

ربط

جنگ دوم وسوم وچهارم — مدت اتفاق ده ساله و مع العرض بلاطائل
بیرای ترک که در ۱۵۲۹ شهر وین را محاصره کردند در جنگ اول (۱۵۲۶ - ۱۵۲۹)

عهدنامه کامبره بسته شد (۱۵۲۹) و بموجب آن شارلکن از بورگونی چشم پوشید ولیکن
بعد از آن دیگر چیزی بدست فرانسوا نیامد.

در جنگ سوم (۱۵۳۶ - ۱۵۳۸) و جنگ چهارم (۱۵۴۲ - ۱۵۴۴)
بیشتر فتوحات چند روزی نمود. در ۱۵۳۶ ساووا و پیه‌مون تسخیر شد و بیست و سه سال
(۱۵۳۶ - ۱۵۵۹) در تصرف فرانسه ماند و در سال ۱۵۴۴ در سریزول[1]
فتح درخشانی نصیب او گشت اما هر قدر در فیروزمندی دست داد شکست هم ~~[illegible]~~
پدید آمد. در ۱۵۳۶ باز سپاه دشمن پرووانس را حمله کرد و در ۱۵۴۴ شارلکن
در ولایت شامپانی تا ناحیت مو[2] رسید و پاریس را تهدید کرد و اتفاقات پیش رفت
و در همین ایام پادشاه انگلیس هم که با شارلکن متحد شده بود بولونی را گرفت. ناچار هر چند
پس از ترک فرانسه ترکها در هنگری، معاهده‌ای در کرپی[3] نزدیک لان[4] انعقاد یافت
ولکن هیچ‌یک آرتوا و فلاندر از فرانسه مسلم شد. فرانسوا اول اندک زمانی بعد از
این پیش آمدها درگذشت (۱۵۴۷).

[illegible]

(هانری دوم، جنگ پنجم) - هنگامی که در عهد سلطنت هانری دوم آتش جنگ
پنجم روشن شد (۱۵۵۲) فرانسویان موقتاً ایتالیا را گرفتند و حدود مرزهایشان بسمت
شمال و باختر موزل و گرفتن ... بسبب تسخیر تدفیه گشت. در این ایام متحدان
اصلی فرانسه امرای پروتستان آلمان بودند نه ترکها و ایشان هم از چندین سال پیش با
شارلکن می‌جنگیدند. از هانری دوم مساعدت خواستند و بوی حق دادند که سه
شهر امپراطوری آلمان یعنی متس[5] و تول[6] و وردن[7] را که نژاد و زبان آنان فرانسوی بود

1- Cérisoles　２- Meaux　３- Crépy　４- Laon
5- Metz　６- Toul　７- Verdun

تصرف کند. فرانسوی این بلاد را که بنام تروازوشه[1] (سه اسقف نشین) معروفند در ۱۵۵۲
گرفته و هانری دوم تا استراسبورگ هم پیش رفت. شارل کن هرچه کوشید متس را تسخیر کند
موفق نشد بجائی نرسیده و دو ثلث لشکرش دو ماهه در پای دیوار قلعه از دم فرانسوا دوگیز[2] مدافع
آن بر کشته شد. (۱۵۵۲)

در شماره بعد ضبط

استعفای شارل کن — این پیش آمد شارل کن را بسیار متأثر افکند و چون
بیماری از پایش در آورده و عمر را در ممالک و دفاع از متصرفات وسیع، او را بیشتر از
سن او بیفایتی علم گذاشته بود برآن شد که از سلطنت کناره جوید پس در اکتبر
۱۵۵۵ امپراطوری را در ژانویه ۱۵۵۶ فرمانروائی کشته و اسپانیا و ایتالیا و
امریکا را بفرزند خویش فیلیپ دوم[1] واگذاشت و اطریش ارثی خاندان هابسبورگ
آلمان و تاج امپراطوری را ببرادر خود فردیناند[1] که پادشاه بوهم[3] و هنگری بود
تفویض کرد (سپتامبر ۱۵۵۶) و خود در اسپانیا گوشه نشینی گزید و دو سال
بعد جان داد.

استعفای شارل کن و تقسیم شدن متصرفات او برای فرانسه پیشرفتی بزرگ بود
زیرا که خاندان اطریش دو قسمت گشت که خانواده هابسبورگ اطریش و دیگری خانواده
هابسبورگ اسپانیا و هرچند هر دو خصم فرانسه بودند و مجموع وسائل شارل کن را هم
بدست داشتند ولیکن این وسیله‌ها دیگر در اختیار یکنفر نبود.

در شماره بعد ضبط

جنگ ششم — جنگ ششم را کار دوران اقتدار هانری دوم پیش گرفت.
فیلیپ دوم بسبب وصلت با ماری تودور ملکه انگلستان دختر شارل هشتم موجب

1- Trois Évêchés
2- François de Guise
3- Bohême

وحشت و اضطراب شد زیرا که این زناشوئی قشون انگلیس را کمک و پشتیبان او قرار داد.

فتح سن کانتن[1] (اوت ۱۵۵۷) راه پاریس را بر فیلیپ دوم باز کرد اما او

نتوانست پیشرفت خویش را دنبال کند. ولی دوک دوگیز این شکست را

جبران نمود یعنی بندر کاله را که انگلیس مدت دو قرن متصرف بودند گرفت (ژانویه ۱۵۵۸)

و لوکزامبورگ را نیز مسخر نمود.

۲ درس از وسط

صلح کاتو کامبرزی — مذاکرات ~~صلح~~ صلح خواهی در پی این وقایع

بمیان آمد با انعقاد عهدنامهٔ کاتو کامبرزی منتهی گشت (۳ آوریل ۱۵۵۹). بموجب

معاهدهٔ مذکور پادشاه اسپانیا و فرانسه و انگلیس و امپراطور آلمان که در آن شرکت جستند

شاه فرانسه از ادعای خود بر ایتالیا دست چشم پوشید و دیگر ~~[illegible]~~ جز قلعه‌ای

چند در دامنهٔ کوههای آلپ چیزی را مالک نبود و لکن در قسمت شمال سه شهر متس

و تول و وردن را برای خود نگاه داشت. انگلیس نیز بندر کاله را باو واگذاشتند.

اما پادشاه اسپانیا هم در عوض ناپل و میلان را بتصرف خویش در آورد و جانشینان

وی آن دو ناحیه را مدت دویست سال در دست داشتند و هم بموجب صلح کاتو کامبرزی

برای بقای صلح و آشتی فیلیپ دوم دختر هانری دوم را بزنی گرفت و هنگام عروسی

در پاریس بساط عیش و سرور بسیار چیده شد و در جشنی از جشنها [illegible] هانری

هم در آن شرکت داشت نیزهٔ حریفش شکست و یک پاره چوب بچشمش خورد

و شاه فرانسه چند روز بعد از این واقعه که [illegible] درگذشت.

۳ و ۲ درس از وسط

فرانسوای اول — طبع و خوی فرانسوای اول و شارلکن و هانری دوم

1- Saint-Quentin

و فیلیپ ششم یعنی پادشاهی که در آتش رقابت خاندان انگلیس و آنان را دامن میزدند
با یکدیگر تفاوت بسیار داشت. و [illegible] اول بزرگوار و ظریف و با مهابت بود بعضی
می نویسند فرانسوا اول سیمای پادشاهی داشت چنانکه هر کس فیلیپ را می انگاشت هر چند ندیدی
او و نه تصویر او را دیده بود گفت این پادشاهست.» چهره پسر روشن و خندان
بود و در دلیری و ذوق حشمت و جدال با اجداد خود فیلیپ دووالوا و شارل لوبول
می ماند. ویرا پادشاه شوالیه[1] — خوانده اند و هیچ گاه لقبی چنین بجا
و درست بکار نرفته است. در میدان کارزار جنگ آزمائی لایق و در عین حال [illegible]
بود. وضع رفتارش در واقعه ماران [illegible] نوشته شد و او
در آن هنگام بیست سال بیشتر نداشت. ده سال بعد هم که در پاوی شکست
یافت بی باکی و دلیری باعث برگشت کار شد و اگر توپخانه فرانسوا در برابر
پیاده اسپانیا رخنه ای پدید آورد و چون شاه سپاه خصم را طعمه باران گلوله دید
ویرا همان حالت پدید آمد که در کرسی بتقارب [illegible] به فیلیپ دو والوا
دست داد یعنی «خون در رگهایش جوشیدن گرفت» پس حمله
آورد و جلوی توپهای خود قرار یافت و بدین سبب توپخانه از کار باز ماند.
در این میان اسپانیائیها بهم پیوستند و فرانسوا در محاصره افتاد و اسیر گشته
شد. وی مردانه از خود دفاع میکرد و تا دو بار زخم برنداشت اسلحه خویش را
تسلیم نکرد. فردای روز شکست بمادرش نوشت: «خانم من، اگر خدای از
تیره بختی من آگاه شود باید بدانید جز شرافت و حیات برای من چیزی نمانده

1- Le roi chevalier

ذوق صنعت و هنری که داشت او را حامی و پشتیبان صنعتگران و هنرمندان ساخته و در اوان
گذشته اهمیت و اعتبار این پادشاه در عهد رنسانس سرمایه افتخار حقیقی او است نوشته
شد. (۱) اما همین جهل بزرگ فرانسوا هم او را باعث گشت که بیشتر در آغاز سلطنت
خود سعی کرد که بر مقام امپراطوری آلمان را بدست آورد و برای فرمان روائی ایران
[illegible]
انتخاب کنندگان مبالغ زیاد رشوه داد. اما اتفاقاً پادشاه و ملکه [illegible] و از سال اول
پادشاه اسپانیا نیز پول رشوه پرداخت کردند و سرانجام این یکی را بمقام امپراطوری
برگزیدند. کمی بعد از این واقعه فرانسوا اول را با هانری هشتم پادشاه انگلیس
ملاقاتی اتفاق افتاد و شاه فرانسه بطوری که چشم مهمان خود را بثروت خود خیره
خیره سازد وی را در اردوگاهی پر از خیمه های زربفت پذیرائی کرد. خرج و اسراف
گردش چنان بود که بعضی از رعایا می گفتند دست فرانسوا سوراخ است و
بند دلبستگی ندارد و حقیقت در جای لوکس ندارد هم صرف جلوه پیشه داشت
که از پادشاهان مسرف فرانسه بشمار بوده بطور عاقبت این فرمانروا بجاعت
نتیجه ها بدگشته و بارها لشکر فرانسه بواسطهٔ نرسیدن مواجب سربازان و نبودن
پول برای تهیهٔ وسائل جنگ شکست یافت.

فرانسوا پادشاهی بخشنده و تیزهوش بود ولی در وجودش تلون رسوخ داشت
و درباره او گفته اند که ثبات و پایداری هرگز در او نبود، وقایع ایام
او را باختیار خود در می آورد و او نمی توانست بر حوادث حکمروا باشد».

(۱) — صفحه ۵۵ «» رجوع کرد

با وجود این احوال در کشمکش با شارل کن فعالیت و پشتکار داشت خود را ناکام کرد و هرچند در اثر جنگ پاوی باید از عهده بر نیامد ولی در مقابل عهدنامه‌ای سودمند منعقد ساخت. بوسیله حمله‌های پیاپی رقیب را از میان برد.

شارل کن - شارل کن در نوزده سالگی پادشاه شد و متصرفاتش چنان وسیع بود که هیچگاه خورشید در آنها غروب نمی‌کرد ولیکن با چنین سلطنتی که داشت راضی نبود و میگفت «همواره باید پیشتر رفت» و این گفتار شعار جاه‌طلبانه او بود. شارل می‌خواست تمام قسمتهائی که از امپراطوری آلمان جدا کرده بودند از قبیل ایتالیا و دوک‌نشین بورگونی را باز متصرف آورد و بر پادشاهان حکمروا باشد و از پیروی بگفتند. شارل کن آرزو مسند سلطنت روی زمین است. ویرا قدرت کتمان بسیار بود و پیوسته جاه‌طلبی خود را پنهان میداشت. و در آغاز امر اول عزم کرده هنری هشتم پادشاه انگلیس را در قضیه‌های زن‌گرفتن تکیه وصال خود خیره کند و با او متحد شود ولیکن از این کار هم که نتیجه‌ای نرسید. اما شارل کن چنانکه گوئی میخواهم عنایت پادشاهی مقتدر را بخود جلب کند با یک وزیر و جمعی چند از ملازمانش گذشت و بانگلستان رفت و هنری هشتم را با خویش متفق ساخت. شارل مردی صاحب اراده و با فکر بود و حساب کارها را بخوبی میدانست و هیچگاه عنان خشم خود را از کف رها نمیکرد وقتی هم خبر فتح ناگهان پاوی را آوردند در او تأثیر بسیار روی ننمود و در جواب کسانی که ویرا باین پیشرفت تبریک گفتند چنین گفت: «ما هرگز باید فقط هنگامی که

برکاران غالب میشوند خرم و شادمان باشند. ه شارلکن پادشاهی دیندار بود.
روزی چندین بار در مجلس نماز و دعا حضور می‌یافت و برای عبادت و توجه بدرگاه
خدا ، اطاقی که آنرا سیاه پوش کرده بودند میرفت و مدتی دراز در آن بسر میبرد.
دینداری او هرگز در سیاستش تأثیر نبخشید. چنانکه وقتی پس از واقعهٔ پاوی
پاپ کلمان هفتم با فرانسوا اول متحد شد شارلکن بروم لشکر کشید و آن شهر را بتصرف
درآورد و غارت کرد (۱۵۲۷) شارلکن مردی سختگیر و خشن بود ، هنگامی
که [illegible] پسر او بیرگشت ~~[illegible]~~ تعظیم نکرد که باو گفته در حضور تمام
سلطنت است یعنی برادرانه رفتار خواهم نمود اما پادشاه اسپانیا چنین کرد ~~[illegible]~~ او را
برجی که در حوالی مادرید بود فرستاد و در اطاقی تاریک محبوس ساخت و آن اطاق
تنها یک پنجره آهنی میله داشت. از عطوفت و الطاف بر خود داری کرده
تا وقتی پادشاه فرانسه بشرطهای گرانی عهدنامه مادرید تن درنداد از سختگیری
چیزی فرو نگذاشت.

دوران شارلکن
۱۵۰۵ [illegible]

فعالیت و کارکردن او حیرت انگیز بود. روزی که از سلطنت پا بکناره
گرفت و آنرا بپسرش فیلیپ دوم سپرد در میان مردم شرح زندگانی خود را
بیان کرد و گفت که چگونه در مدت چهل سال ۹ دفعه بآلمان و شش مرتبه باسپانیا و
هفت بار بایتالیا و ده دفعه به ~~[illegible]~~ فلاندر و دوبار بانگلیس و دوبار
بافریقا و چهار مرتبه بفرانسه مسافرت کرده و هشت مرتبه از مدیترانه و سه
دفعه از اقیانوس گذشته است. فی الجمله زندگی او یک سفر جاودانی بوده از

1- Clément

میدان جنگ بمیدان جنگ دیگر میرفت. پادشاه فرانسه و متحدهای او یعنی فرمانروایان دولتهای
ایطالیا و پادشاه انگلیس و ترکها باو حمله آوردند و از این گذشته ناچار بایستی با جنگهای
مذهبی که در آلمان برخاسته بود مقابله نماید. با وجود این احوال دوبار با مسلمانان
~~جنگید~~ او تنها جنگید یکی جنگ تونس (۱۵۳۴) که بیست هزار اسیر عیسوی را
نجات بخشید و دیگر جنگ الجزایر (۱۵۴۱) و در این جنگ طوفانی روی نمود و نزدیک
بود شارل کن خود گرفتار شود.

پس از این همه مجاهدت و کوشش، با آنکه پنجاه و شش سال بیش نداشت خود را
خسته و ناتوان دید و از سلطنت کناره کرد و در قصری نزدیک صومعه سن ژوست[1]
در اسپانیا عزلت گزید. در آن جا بوضع کشیشان و صومعه نشینان زندگانی نمیکرد
بلکه درباری باشکوه داشت و خدمتگزاران بسیار بخدمت خویش گماشت و هم از آن
جا نگران اوضاع جنگ فیلیپ دوم با هانری دوم بود. هنگامی که از فتح
سن کانتن خبردار شد گفت: «آیا فرزند من در شهر پاریس است؟» اما
وقتی دانست که فیلیپ دوم نتوانسته است از پیش آمد استفاده کند باشتباه خود
پی برد زیرا گمان کرده بود که بعد از این فتح پاریس بدست پسرش خواهد افتاد.
چون یکسال بر این گذشت شارل کن جان سپرد (۲۱ سپتامبر ۱۵۵۸)
عدم پیشرفت شارل کن — در سال ۱۵۲۰ که جنگ با فرانسوای
اول شروع شد شارل گفت: «در اندک زمانی یا من امپراطوری بینوا فقیر
خواهم شد و یا او پادشاهی بیچاره خواهد گشت.» شارل کن سی سال جنگید و کوشش

1 - Saint-Just

واوان کرد و عاقبت فتحی حاصل در تونس بهمان می نمود خاصی نیاورد زیرا قدرت او
که بسبب متصرفات عظیم شمرده میشد بحقیقت کمتر از آن بود که در ظاهر جلوه داشته
میان ممالک او رابطه ای نبود و ممالکش جدا جدا در چهار گوشهٔ خاک واقع متفرق
بود. در آنها نژاد و زبان یکی نبود و چه بسا که اگر شارلکن می خواست بی
واسطه مترجم با رعایای خود سخن گوید بایست لااقل پنج زبان فرانسوی و فلاندری
و اسپانیائی و ایتالیائی و آلمانی را بداند.

شارلکن در هیچ یک از متصرفات خود صاحب اختیار مطلق نبود و اکثر در
همه جا قدرت پادشاه نظر بوجود آداب و رسوم چند و امتیازات و تشکیلات خاصی
محدود میگشت و بهمین جهت ها نمی گذاشت که پادشاه بمیل خود از آن ممالک سرباز
و مالیات بگیرد چنانکه در اوائل سلطنتش اسپانیائیها برای حفظ حقوق و امتیازات
خود که بنام فوئرو[1] معروف است شوریدند (۱۵۱۹ - ۱۵۲۰) و کمی بعد
در فلاندر نیز اهالی ناحیت گان[2] بهمین بهانه سرکشی نمودند (۱۵۳۹)
اما قسمتهای مختلف وابسته که چهار یک یا پنج یک دولت اسپانیا شمرده میشد چون
بیکدیگر مستقر بود هر یک از آنها هم یک مملکت بشمار میرفت و در آن سرزمین هیچ چیز
تابع اراده شاه استبدادگر نبود. نجبا و اشراف از جان و بورژواها از دول
بیگانه نفرت داشتند. مثل دوران عقیدهٔ جمعی آن بود که پس از عهد شاه ماریه
سه گانه بورگوند اعتراض کردند زیرا که می خواستند تحت اختیار خود باقی بمانند
هرچند این مطلب درست نیست ولیکن مسلم است که احساس ملیت قوت گرفته بود

1- Fueros ۲- Gand

در سال ۱۴۲۰ یعنی صد سال پیش از جنگ پاوی دوک بورگونی در تروا با پادشاه انگلیس
بر ضد فرانسه قرار دادی بست. کمی قبل از واقعهٔ پاوی (۱۵۲۳) نیز امیر بوربون
که یکی از پهلوانان جنگ ماری‌نیان بود به مملکت خود خیانت کرد و به شارل کن پیوست اما
در سال ۱۴۲۰ زیردستان دوک بورگونی او را پیروی ننمودند و با شارل هفتم جنگیدند ولی
در سال ۱۵۲۳ در دوکنشین بوربون و اوورنی هیچکس از جای خود نجنبید و اگرچه
این خیانت یکی از حوادث مهم نزاع خاندان والوا و اتریش است نتیجهٔ آن قدر مهم
نیست و شارل کن از آن سودی نبرد. [illegible] در سال ۱۵۵۲
که ژرمنی‌ها می‌خواستند متس و تول و وردن را بتصرف آورند هویدا شد.
یکی از معاصران آنان نوشته [illegible] جوانان داوطلبانه فوج فوج در آمدند و از
شهر بیرون رفتند و دکانها بسبب نبودن استاد و کارگر بسته شد. تمام خلق مایل
بودند در جنگ دفاع شرکت جویند و براثر پیدایش همین احساسات وطن‌پرستی
فرانسوای اول و هانری دوم توانستند پس از هر شکست قوای جدیدی فراهم کنند و
این نکته خود در برگشت کار شارل کن بی تأثیر نبود.

فوجهای ایالتی — از سال ۱۵۲۰ تا ۱۵۵۹ تغییرات امور لشکری که
از آغاز جنگ ایتالیا در کار بود همواره وسعت می‌یافت. عده پیادگان مزدور
افزوده میشد و فرانسوای اول بجای [illegible] فوج سوار [illegible] توپ بزرگ
داران فوج پیاده هم پرداخت و در سال ۱۵۳۴ فرمان ایجاد هفت فوج ایالتی
را صادر نمود. وجه تسمیهٔ فوج ایالتی آن بود که هر فوجی را از یک ایالتی می‌گرفتند.

از شش هزار سربازی که در هر فوج داوطلبانه خدمت میکردند هزار و پانصد نفر تفنگدار بودند و هر فوج تحت اختیار سرهنگی قرار داشت. فرانسوای اول میخواست باین طریق چهل و دو هزار پیاده مهیا کند تا دیگر بسربازان سویسی که پول زیادی میخواستند احتیاج نباشد و از این گذشته عدد تفنگداران ~~[illegible]~~ سویسی نیز در هر فوجی بهزار و پانصد کس میرسید. استعمال سلاح آتشی که هنوز ثقیل بود روز بروز رواج بیافت اما اسپانیائیها در این کار سبقت جستند و [illegible] (فتیله) تفنگ سپاهیان در جنگها [illegible] پیشرفت نمیشد. (۲۰) فرانسوای اول در سال ۱۵۲۰ چندین صد تفنگدار بیشتر نداشت ولی در حوالی سال ۱۵۴۰ شماره تفنگداران او به دوازده هزار بالغ شد. در عهد سلطنت هانری دوم تفنگداران سوار و سواران سبک اسلحه که سلاحشان طپانچه بود پدید آمدند و در همین اوان فوجهای ایالتی بفوجهای پیشاهنگ که نخستین سپاه دائم فرانسه بود تبدیل گشت.

اعمال جنگ بی هیچ نقشه و اسلوبی انجام میگرفت و روش کار تابع حادثات و پیش آمدها بود و بدین سبب در شرح آن فایده‌ای نیست.

گفت و شنیدهای سیاسی و اتحادها — مذاکرات سیاسی و اتحادهای دوره جنگهای ایطالیه سزاوار دقت بسیار است زیرا هیچگاه گفتگوی سیاسی باین اندازه نبوده و از آن ببعد نیز کمتر وقتی چنین شور و شوری در سیاست بروز نموده است. مقصود از این گفت و شنیدها بیشتر از آنست صلح خواهی نبود بلکه میخواستند بوسیلهٔ اتحاد و اتفاق دوباره آتش جنگ روشن کنند. پادشاهان فرانسه حضرتها از شارل هشتم پادشاه

انگلستان و سلیمان ۲ سلطان عثمانی و امرای پروتستان آلمان باب مذاکرات مفتوح ساختند.

روش انگلستان — هانری هشتم مردم با یک متحد بود و بعکس بر وفاداری او
اطمینان نمیتوان داشت: و کسی در سن مدافع او باشم صاحب اختیار و محرم (ولسی) واین
شعار او بود. وی گاهی با شارلکن و زمانی با فرانسوا اول می پیوست و مقصودش این
بود که تعادل میان امپراطور و پادشاه فرانسه را بنفع خود محفوظ نگاهدارد ولی
با وجود کوشش فرانسوا اول که او را در خیمه‌های زربفت با تشکیلات خویش خیره ساخته بود
بعلت دیدن آن ثروت و جاه و جلال در ابتدای جنگ اول با شارلکن
متحد گشت (۱۵۲۰) ولی دو سال بعد با فرانسوا اول که در پاوی شکست خورده
بود متفق شد. هانری هشتم در سراسر دوره سلطنت خود سیاستی را
که از آن وقت به سیاست تعادل معروف است پیش گرفت. عاقبت دخالت
انگلستان در نزاع خانواده والوا و اتریش آن شد که پس از مرگ هانری هشتم و در عهد
همسر دختر او ماری تودور، دوک دوگیز بندر کاله را پس گرفت (۱۵۵۸) و
والوا انگلیسها را از مملکت خود بیرون کردند.

اتحاد ترک — اتحاد با ترکها و امرای پروتستان آلمان نتیجه‌اش مهم داشت و
فرانسه را سودمند بود ولیکن بعضی از نتایج زودتر و برخی دیرتر آشکار شد و آنها
که بعد ظاهر گشت بیشتر پاینده ماند.

نصف قرن قبل از این جنگها یعنی در ۱۴۵۶، ماتیا کوروَن[1] پیشرفت
لشکر ترک را مقابل شهر بلگراد متوقف ساخت اما در عهد سلطنت سلطان سلیمان ۲

۱- Mathias Corvin

ترکها از تعرض برداشتند و در سال ~~۱۵۲۲~~ ۱۵۲۱ که نزاع شارلکن و فرانسوا

اول شروع میشد پس از دوازده بار حمله بلغراد را بتصرف درآوردند و آنگاه عبور از

شط دانوب ایشان را میسر گشت . تقریباً در این جنگ پاوی سلطان سلیمان خان

با دویست هزار مرد جنگی بهنگری تاخت و قشون عیسوی در موهاک (۱) شکست یافت

و لوئی ژاژلون (۲) پادشاه جوان آن مملکت در میدان کارزار جان سپرد و سلطان

عثمانی بود اپست (۳) را تسخیر کرد . در این هنگام سفیری از فرانسوا نزد سلیمان خان

آمد و او را بکار جنگ با شارلکن بیاری شاه فرانسه خواند . سه سال بعد پادشاه

عثمانی با دویست و پنجاه هزار سرباز و سیصد توپ بسمت وین ~~[illegible]~~ تاخت

و بیم و هراسی که از حملهٔ او پدید آمد شارلکن را بعقد صلح کامبره ناگزیر ساخت

(۱۵۲۹) و سپاهیان ترک تا راتیسبن (۴) در قلب سرزمین آلمان تاراج‌کنان

پیش آمده بودند .

پس از این پیروزی سلطان سلیمان خان که فرانسوا اول دنبالهٔ مذاکرات با او (همراه)

را از دست نداد و عاقبت در سال ۱۵۳۵ عهدنامه‌ای تجارتی و از آن که بعد معاهده‌ای

در خصوص دفاع و تعرض برضد شارلکن بسته شد . سلطان سلیمان خان چهار

بار دیگر در هنگری جنگید و آخرین حرب وی در ۱۵۴۲ [illegible] با

حملهٔ بازمین دوم ~~[illegible]~~ بحیثیت میش بود .

ترکها و فرانسویها در حقیقت دست یکی نموده و با هم کار میکردند چنانکه در

سال ۱۵۴۲ کشتیهای عثمانی به مارسی آمد و بفرمان فرانسه ملحق گشت ~~[illegible]~~

۱- Mohacs. ۲- Louis Jagellon. ۳- Buda - Pest

۴- Ratisbonne

و بعد هم لشگر ترک و فرانسه متفقاً بندر نیس(۱) حمله بردند و آنرا گلوله باران کردند و
مدتی نیز بندر تولون(۲) برای آنها کار و تجهیز گشته ترکها داده شد.

نتایج اتحاد ترک — اتحاد و فرانسوا اول یعنی پادشاه بسیار عیسوی و فرزند ارشد
کلیسا با مسلمانان باعث رسوائی اروپا گشت. و فرانسوا هنوز خجلت میکشید و
میخواست آنرا پوشیده دارد ولیکن مسلم است که چنین اتحادی در نجات فرانسه تأثیر داشت
و باین سبب باید آنرا یکی از وقایع مهم قرن شانزدهم شمرد و هم از این جا
میتوان دانست که چگونه اعتبار افکار مذهبی کم کم کاسته میشد که
زیرا فرانسه که در جهاد با مسلمانان بر سایر ممالک پیشی گرفته بود خود بهمگان آموخت
که نباید در امور سیاست خارجی بمذهب توجه نمود. باری ترکها تا آن وقت بیگانهٔ
اروپا بشمار میرفتند بواسطهٔ فرانسویان در سیاست عمومی اروپا شرکت یافتند و با مطامع
سیاسی دیگر دولتهای اروپا داخل شدند و این خود یکی از نتیجه های پایدار
و با دوام اتحاد فرانسوا اول و سلطان سلیمان قانونی باشد.

اتحاد با ترکها فرانسویان را نتایج سودمند دیگر داشت و آنکه بموجب عهدنامهٔ تجارتی
فقط کشتی های فرانسه میتوانستند در سواحل عثمانی تجارت کنند و بیشتر از
یک قرن جز کشتیهای فرانسه هیچ سفینه‌ای را اجازهٔ ورود به بندرهای مملکت عثمانی نبود و
این وضع بازار فرانسه را در مدیترانه [illegible] مخصوصاً مارسی را رونق یافت و هم بموجب
عهدنامهٔ مذکور نگاهداری مقدس اورشلیم و تمام کاتولیکهای مقیم ترکیه تحت حمایت
فرانسه قرار گرفتند و بوسیلهٔ این امتیازات در زمان سلطنت لوئی چهاردهم

۱- Nice   ۲ - Toulon

و عهد انقراض هم تا آنجا ترقی داشته اثر دولت فرانسه توانست در مراکز شرقی و مصر و
قسمت اروپائی و آسیائی ترکیه صاحب نفوذ شود. مقدمهٔ تقدم سیاسی و رشتهٔ رقابتهائی
که تا اوائل قرن نوزدهم در شرق بکار بوده و هنوز هم در ~~[illegible]~~ سوریه پا برجاست
نتیجهٔ مستقیم نزاع خاندان فرانسه و اطریش میباشد که بی هیچ انتظار بکمک آمده است.
اتحاد با پروتستانهای آلمان — اتحاد فرانسوا اول با امرای پروتستان آلمان
که مرتد و دشمن پاپ و مخالف مذهب کاتولیک بودند نیز شگفت آورد و اهمیت و
اعتبارش از اتفاق با ترکها کمتر نبود و هرچند توفیقی بدو دیری زیاد دوام نگرفت (۱۵۳۲)
ولی فرانسه بیست سال بعد (۱۵۵۲) یعنی در ایام پادشاهی هانری دوم از منافع
اتحاد با پروتستانها بهره‌مند شد. چون امرای پروتستان آلمان از شارل کن و پشتیبان مذهب
کاتولیک، شکست یافتند و آزادی مذهبی و سیاسی خود را در خطر دیدند ترسیدند مبادا
روزی یکباره محو و نابود شوند پس از پادشاه فرانسه مدد خواستند و در فریدوالد(۱)
واقع در ~~[illegible]~~ ناحیهٔ هس(۲) عهدنامه‌ای امضا کردند (۱۵۵۲) و هانری دوم
متعهد گشت که همه ماه مبلغی بسیار برای خرج جنگ شاهزادگان پروتستان بپردازد تا
ایشان با شارل کن بجدال پردازند و در مقابل این مساعدت قرار بر آن شد که اجازه
فرانسه چندین شهر را بتصرف درآورد. عبارت عهدنامه چنین بود: «لازم افتاد
که شاه فرانسه هرچه زودتر شهرهای تول و متس و وردن یعنی بلادی که
زبانشان آلمانی نیست و امپراطور مدتیست آنها را تحت اختیار خود داشته است تسخیر
کند.»

۱- Friedwald   ۲- Hesse

این ماده معاهده فرید والد که سیصد و پنجاه سال پیش نوشته شده است امروز
هم برای فرانسه اهمیت بسیار دارد چه که آلمانها هنوز در ۱۵۵۲ تصرف کرده اند
تول و میتس و وردن شهرهای فرانسه را نه آلمانی و نیز بعضی و رضای آلمانیها
با هیچ اجبار و اکراهی شهر میتس در زمان سلطنت فرانسه بود فرانسه شد بنابراین
آلمانیها آن عصر تعدی اعقاب خودشان در سال ۱۸۷۱ شهر فرانسه میتس را
بدون میل ساکنینش از فرانسه جدا کرده از کاری اصواب جلوه داده و الحاق
عادلانه آنرا بوطن اصلیش فرانسه در باشد تا ۱۹۱۸ آنان که بهت از پیش تصدیق
و تصویب کرده اند.

اهمیت معاهده کاتو کامبرزی — معاهده کاتو کامبرزی یکی از تعدی
عهدنامه‌های تاریخ مملکت فرانسه محسوب زیرا که در حقیقت نخستین دستور یک سیاست
خارجی جدیدیست که در دویست سال هم پادشاهان و هم زمامداران انقلاب فرانسه ~~[illegible]~~
بآن رفتار کرده اند.

در پایان جنگ‌های که در جنوب شرقی برای تصرف میلان [illegible] معاهده کاتو کامبرزی
بسته شد و بموجب آن بندر کاله واقع در کنار دریای شمال را بفرانسه پس دادند و نیز مملکت
فرانسه تول و میتس و وردن را که نقاط [illegible] شرقی یعنی سه شهر ساحل نهر موزل را
که در سرحد آلمان بود بخود ملحق ساخت. اما این نتیجه ~~[illegible]~~ در ظاهر امری غیر منطقی می نمود
زیرا نتیجهٔ طبیعی محاربات آن دوره در ناحیه ~~[illegible]~~ ترو وا [illegible] تجزیه فرانسه
گردید.

هنگامی که فرانسه در سرزمین ایتالیا با حادثات روبرو بودند سرحدهای شرقی فرانسه سه بار
بدست دشمن افتاد: شارلکن اول به [illegible] و پس از آن به [illegible] رسید و فیلیپ دوم سن کانتن
را گرفت و از این پیش آمدها مسلم شده که پاریس یعنی قلب مملکت نزدیک سرحد واقعست
پیوسته دستخوش حمله دشمن خواهد بود. پس لازم آمده از راه وسعت بخشیدن مملکت، پایتخت
را از سرحد دور کنند و برای این کار فرانسه تول و مس و وردن را تسخیر کردند.
مارشال دو وی یی ویل(1) در سال ۱۵۵۲ به هانری دوم گفت: «[illegible] تول و
مس و وردن را آرامی تصرف کنید زیرا که این شهرها برای شما بیانی حصاری باشند
که هرگز تسلیم دشمن نشوند و از این گذشته برای رسیدن [illegible] لوکزامبورگ و پیشرفت
تا بروکسل خود راهی باز و نیکوست و شما را مالک شهرهای بزرگ و قشنگ خواهد کرد
از مملکت جدا شده و بدین وسیله سلطنت فلاندر را از دیرزمانی و شاید بیش از هزار
سال بجا دنبال آن فرانسه تعلق داشته و بنیرنگ و حقه بازی بدست دیگران افتاده است
باز نصیب شما خواهد شد.»

گفته مارشال دو وی یی ویل دستور سیاست هانری چهارم و ریشلیو(2) و لوئی چهاردهم و
انجمن نجات ملی شد و همه بکوشیدند در عقیده او را صورت خارجی بخشند. اما برای
پیروی این سیاست لازم بود که فرانسه تمام ناحیه هائی که در دورانهای سابق جزء فرانسه
بوده یعنی فرانسی(3) شرقی و فرانسی غربی را که محدود بود تا رن را که سرحد
طبیعی گل(4) محسوب است بمملکت خویش ملحق کنند. خلاصه عمده [illegible] کامیابی
نخستین بهر سیاست رسیدن بسرحدهای طبیعی [illegible] است و در تاریخ [illegible]

1- maréchal de Vieilleville. 2- Richelieu 3- France
4- Gaule.

خاندان فرانسه را اطریش بواسطهٔ تصرف چند جبهه و وجود مملکت اطریش نقاط
فرانش کونته، آرتوا، فلاندر، هلند با وجود ناحیه آلزاس را متصرف داشت،
فرانسه ناچار در قرن شانزدهم و هفدهم برای تسخیر حدودی که از آن جدا شده بود با شورش تمام
جنگ با شعبهٔ اسپانیائی و شعبهٔ اطریش خاندان هابسبورگ پرداخت.

فصل پنجم

اصلاح مذهب (رفورم[1])

در نیمهٔ اول قرن شانزدهم یکی از مهمترین نهضتهای مذهبی که در تاریخ دنیا مشهور است
روی نمود. باعث این جنبش و جوش در مملکت آلمان لوتر[2] و در سرزمین فرانسه کالون[3]
بود. در اثر ظهور این هیجان وحدت مسیحیت در اروپای غربی از میان رفت و از آن نتیجه‌ها
بسیار حاصل گشت و مذهبهائی چند مانند طریقت لوتر و کالون و مذهب انگلیکان در
مقابل آیین کاتولیک ایجاد گردید.

در مذهب کاتولیک نیز اصلاحاتی پدیدار گشت و در انجمنی بزرگ موسوم به کنسیل دو ترانت[4]
- مجمع ترانت - اصول عقاید و تعلیمات آن تعیین و مشخص شد.

گذشته از نتایج مذهبی نتیجه‌های سیاسی نیز حاصل آمد. چنانچه اول در آلمان و بعد در نیمهٔ
دوم قرن شانزدهم در مملکت فرانسه آتش جنگ داخلی روشن شد و دول جدیدی مثل دولت
پروس و مملکت سوئد و جمهوری ولایات متحده تشکیل یافت.

علل اصلاح مذهب - در میان علما و روحانیان بسیار اصلاح مذهب بود
سبب از همه مهمتر یکی وضع کلیسا (خود مذهب) در آغاز قرن شانزدهم و دیگر انتشار کتب مقدس
بوسیلهٔ فن چاپ. کار اوضاع کلیسا (دینی) در ابتدای قرن شانزدهم بجائی کشید که اصلاح آن
و تغییر آن لازم آمد.

ثروت بسیار و تعلقات کلیسا، [illegible] و فساد اخلاق [illegible] عیبهائی بود
که پانصد سال پیشتر یعنی در قرن یازدهم، اصلاحات پاپ گرگوار هفتم را ضروری ساخت،
باز در روحانیان راه یافت و در این قرن، روحانیت را ننگین‌تر از [illegible] وضع روحانی

1- la réforme 2- Luther. 3- Calvin
4- Concile de Trente.

قرن یازدهم کرد چرا که در عهد گرگوار هفتم [illegible] و مالکیت روحانیون رفتار ناپسند داشتند و مقام
پاپ از آلودگی برکنار بود اما در قرن شانزدهم شهر رم خود سرچشمهٔ عیوب و بدیها شده
زندگانی پاپ الکساندر ششم ملقب به بورژیا همه با فسق و فجور گذشت. ژول دوم کلاه‌خود
بر سر نهاد و بر رأس سپاه میرفت. لئون دهم [illegible] بیشتر از کمال روحانی
توجه داشت که همه پاپها میکوشیدند تا به عایدات خود بیفزایند و بدین وسیله خانوادهٔ
خویش را توانگر سازند و به جاه و جلال برپاکنند و کلیسا [illegible] میپرداختند.

یکی از منفورترین منابع عایدات پاپ انتخاب روحانیون مملکت آلمان بود. کارهای
روحانی آن سرزمین یا بکسی که منظور نظر پاپ بود سپرده میشد و یا بآنکه برای تحصیل مقام
از دیگران بیشتر پول میداد. [illegible] با صبر و ثبات فریاد شکر توجه نمیکردند [illegible]
که یک کلمه آلمانی نمی‌دانستند و به طبقاتی که بعضی «اعتبارنامه‌ها و اوراق را جمع کرده‌شان
را هم نمی‌فهمیدند کارهای مهم روحانی گماشته میشدند.» چنین کشیشی بواسطه رفتار ناپسند
داشتن و بیگانه بودن در انظار پست و حقیر و محسود مردم بود و چون برای بازیافت
پولی که شغلش را با آن [illegible] میخرید خلق را [illegible] نفور میگشت. یکی از
مردم آن عصر در این باب میگوید: «کلمه از چرانیدن [illegible] چیدن پشم گوسفندان
خود اندیشه دیگر نداشت خسته شده.» و نیز [illegible] سبب در اموال روحانیان
آلمان بسیار بود امرا و شهزاده‌ها که بیشترشان در تنگدستی زندگی میکردند بچشم
حسادت بایشان مینگریستند و این حسد یکی از موجبات پیشرفت سریع جنبش
مذهب در آلمان گردید.

در حکومت ژولیوس دوم مفاسد روحانی که نزد [illegible] در ابطال عهدنامه‌ای که فرانسوا اول در

سال ۱۵۱۶ با پاپ لئون دهم بست فساد بیشتر شد زیرا شاه حق انتخاب [illegible] ولی

عالی روحانی را در مقابل اعطای عطایای معنوی مذهبی داشت. یکی از دلایل ترقی مذهبی در این اواخر

[illegible] اجرای عهدنامهٔ مذکور در قسمت اعظم قرن شانزدهم [illegible] اشخاص فاسد صاحب

کلیساهای روحانی شدند و همچنین با هم [illegible] و [illegible] مردان و زنان محبوب شاه سپرده شد و

حتی در بسیاری از اسقف‌ها و در دیرها و صومعه‌ها نیز زن و شوهر میان دیرنشینان زندگانی کردند

و نفرت و انزجار مردم را باعث گشتند. جمع کثیری از کشیشان پیوسته در دربار

پادشاه بسر می‌بردند و در سلک درباریان و سیاستمداران و [illegible] بعضی در صف

لشکریان قرار داشتند.

بنابراین مردم دیندار با تقوی و بیدار دلی از روی بیان وجع [illegible] گروهی از

کشیشان و [illegible] آرزومند آن شدند که این مفاسد از میان برخیزد. چنانکه پیشتر یعنی

در سال ۱۴۳۶ کاردینال ژولین سزارینی(1) هم در نامه‌ای ~~به پاپ نوشت~~ که

نزد پاپ فرستاد پیش‌بینی کرده و نوشته بود ~~[illegible]~~ باید رؤسا و اعضای کلیسا همه

را اصلاح کرد.

علت دیگر ظهور(؟) جنبش مذهبی آن بود که اختراع فن چاپ کتاب مقدس یعنی

سفر عهدین و سرگذشت مسیح را در دسترس خلق گذاشت و از سال ۱۴۵۷ تا ۱۵۱۷

اکثر چهارصد بار بطبع رسید. ~~[illegible]~~ مسیحیان تا این عهد و زمان جز بعض قطعات آنرا نمی‌دانستند

و بمتن کتاب دینی خود آشنائی نداشتند اما ~~[illegible] کتاب مقدس~~ بوسیلهٔ انتشار کتاب مقدس

1- Julien Cesarini

کلام عیسی بدست عموم پاک و چون گفته های مسیح چشم پوشی از عظمت دنیوی، فقر و مسکنت، زهد و فروتنی و فداکاری می آموخت، لیکن کثرت تجمل و ثروت روحانیان در انظار بیش از پیشتر ناپسند آمد. پس بواسطه تأثیر کلمات عیسی مسیر اصلاح مذهب قوت یافت و همه خواستار آن شدند که وضع کلیسا و مذهب به سادگی نخستین [اولیه] باز گردد. بنابراین گذشته از ناراحتی جمعی از کشیشان که خود موجب اصلاح مذهبی گردیدند، قوت ایمان و احساسات پاک و بیدار شدن مردم را نیز باید یکی از ارکان این انقلاب دینی شمرد.

شناسایی انجیل به گروهی نتیجه بخشید که از نتیجه کار دیگر مهمتر بود. برای ادراک این نکته باید دانست که پایه مذهب کاتولیک و اصول آن یعنی جمیع عقاید تا تاریخ بر کتاب انجیل نهاده است روایات و تعابیر و تعبیرات و تفسیرات پاپها و انجمنهای مذهبی که به نظر پولس و حواریان بسیار بیرونی و در درجه دوم قرار دارد. در قرن شانزدهم ?
جماعتی که کتاب مقدس را بسیار مهم پنداشتند با خود اندیشیدند که چون کتب مقدس خداوند است باید به آن اکتفا کرد و [آیات] شرح و تفسیرها که ثمره فکر بشری بود در نظر آنان بی قدر و قیمت گشت. و نیز تفسیر پاپها و انجمنهای مذهبی را با تعبیرات دیگران فرقی نمی نهادند. پس هر کس عقیده داشت کتاب مقدس را مطابق وجدان خویش تفسیر کند. اصول عقاید لوتر و کالون چنین بود و این طریقه یکی از موجبات

~~نابودی شدن وحدت مسیحیت گشت~~

نابود شدن وحدت مسیحیت گشت.

I

لوتر و کالون - آنگلیکانیسم (1)

لوتر - (لوتر مارتن) ۱۴۸۳ در ایسلبن (2) یکی از شهرهای ساکس، بدنیا آمد.
پدرش کارگر معدن بود. لوتر در آغاز تحصیل با چه کوشش مانند بیشتر طالبان علم آن عهد بخوانندگی
و گدائی از خانه‌ها لقمه‌ای نان برای زندگانی بدست آورد، اما اندکی بعد پدرش خیرخواه مخارج
او را در دارالفنون ارفورت (3) بعهده گرفت و لوتر در آن مدرسه بتحصیل فلسفه و حقوق
و الهیات و موسیقی پرداخت. (کتاب گاندی لوتر صفحه ۱۱۶ [illegible])
در بیست و دو سالگی روزی هنگامی که گردش میکرد ناگهان هوا طوفانی گشت و صدای رعد و
برق هویدا شد. لوتر در آن حالت وحشت و اضطراب صمیمانه نذر کرد که اگر از خطر نجات
یابد صومعه‌نشین شود و پس از تغییر عقیده (۱۷ ژوئیه ۱۵۰۵) بصومعه اوگوستین‌ها (4) در
ویتمبرگ (5) رفت و در آنجا با جد و جهد کتب مقدسه را مطالعه کرد تا آنکه رتبه
کشیشی گرفت و علم و فضیلتش او را بمقام مدرسی حکمت الهی در دارالفنون ویتنبرگ
رسانید. لوتر مردی حساس و بلندفکر بود اما همیشه اضطرابی درونی داشت و پیوسته از
گناه و شیطان و از [illegible] عدل خداوندی ترسنده و بیمناک بود و در تمام دوره زندگی
گوئی وجود شیطان را گرداگرد خویش حس میکرد. کتبی که قرائت او را [illegible]
میکردند تا خاطر شوریده‌اش را آرامش بخشد. او را بعقیده [illegible] عیسی امیدوار
میساخت و میگفت مسیح [illegible] بخشنده است و [illegible] و لیکن کلام
سن پول (6) که میگوید: «انسان عادل و با انصاف [illegible] ایمان خویش است»

1- Anglicanisme 2- Eisleben. 3- Erfurth.
4- Augustins 5- Witemberg 6- Saint Paul

از گفته‌های دیگر در او بیشتر مؤثر افتاد و چون او بمسیح مؤمن بود بنجات خویش مطمئن گشت.

عفوگاه — در سال ۱۵۱۱ لوتر را بشهر رم فرستادند. شکوه و جلال دربار پاپ
و بوی فجرهٔ روحانیان ایتالیا اورا سخت برآشفت. چندسال بعد پاپ لئون دهم که برای
تمام کردن بنای کلیسای سن پیر پول کافی نداشت برآن شد که بفروش عفوگاهها
دست برد. مقصود از عفوگاه آنست که مؤمنان نقد اینست صدقه ای بدهند
و آنرا کفارهٔ گناهان خود بشمارند. پس پولی که برای ساختن کلیسای سن پیر
دلیل پیشه سبب آمرزش معصیت بود و نیز ... داشت روح اموات را که در برزخ
بغضب خدائی گرفتارند از این راه شاد و خشنود کرد. دلال این وظیفه در
مملکت آلمان کشیشی از دومینیکن[1] نام داشت ... بود.

در سال ۱۵۱۷ لوتر اول با فروش عفوگاهها و اندکی بعد با رسم و آداب گناه‌بخشی مخالفت
ورزید. انجمن دومینیکن‌ها و اوگوستن‌ها نیز شدید حملهٔ او گشت. چون پاپ
از واقعه آگاه شد آنرا فقط دعوای میان کشیشان انگاشت ولی آخر لوتر از حکم
پاپ سر پیچید و از فرمانبری ... دست برداشت و کشیدن ... اصول
معتقدات آنرا جزو اعتقادات خویش نخست. مگر فقط انجیل بایستی معتبر شمرد
در بارهٔ نجات ... چنان بس ... ایمان مسیح ... و دیگر انجام اعمال مذهبی
یعنی روزه‌ها و ریاضتها برای نجات جاودانی ... لوتر فقط بسته
... غیر تقلید و ... توبه و استغفار معتقد بود. عاقبت
پاپ اورا تکفیر کرد و روزی که تکفیرنامه باو رسید لوتر آنرا در میدان کلیسای

1- Dominicain

وی تم بزرگی جمع آورد و متقابلاً پیمان تکفیرنامه را در آتش انداخت و بدین طریق رشته‌ی ارتباط پاپ و لوتر از هم گسست (۲۰ دسامبر ۱۵۲۰)

محکوم شدن لوتر — این پیش آمد با جلوس شارلکن مقارن افتاد. بیداری فقط دینی را برای خود خطرناک دید چه او هم بمذهب کاتولیک ایمان راسخ داشت و هم میترسید که مبادا در سرزمین پراکنده‌ی آلمان این جنبش باعث ضعف قدرت امپراطور شود. بدین سبب لوتر را مجمع نمایندگان مملکت در شهر وورمس (۱) احضار نموده محاکمه کرد. لوتر که امان نامه‌ای از شارلکن با خود داشت بی آنکه از توقیف شدن بهراسد با تمام دلیری رفت. او خطاب کردند از گفته‌های خویش بازگردد اما لوتر با کمال پایداری امتناع کرد و گفت تا از عقیده‌ی خویش پشیمان نیستم نمیتوانم برخلاف وجدان خود چیزی بر زبان آورم. پس از آنکه دیت یعنی مجمع نمایندگان او را محکوم ساخت (مه ۱۵۲۱) چون لوتر را بجرم ارتداد محکوم کردند ممکن بود که بعد از سر آمدن مدت امان نامه او را بگیرند و در آتش بسوزانند. بدین سبب هنگامی که از وورمس بیرون رفت امیری که یکی از هواخواهانش بود به سواران خویش دستور داد تا او را پنهانی بقصر وارتبورگ (۲) ببرند. لوتر قریب یکسال در این جا ماند و در آن مدت کتاب مقدس را بزبان آلمانی ترجمه کرد. ترجمه او قابل فهم عامه است و برخلاف ترجمه‌های پیشتر نزدیک بفهم مردم A دلپذیر و روشن بود و از نوشته‌هایش سرمشق زبان آلمانی جدید گشت.

اعلام نامه اوگسبورگ — هنگامی که لوتر از وارتبورگ خارج شد شاگردان و پیروانش چندان زیاد بودند که دیگر امکان نداشت حکمی که بر ضد او صادر شده بود اجرا کنند.

1- Worms ۲- Wartbourg

بسیاری از سینیورها و شهرها معتقد ماندند امیر ساکس و امیر براندبورگ عقیده لوتر را پذیرفته بودند
دراز مدتی شارلکن بواسطه جنگ با فرانسوا اول فرصت نداشت ولکن با وجود این چهار سال
که قرار اعضای مجلس به کامبره دیت را در شهر اسپیره (1) منعقد یافت و قرار بر آن گشت
که در دو جا مذهب جدید در بلاد شرقیتش واقعه لوتر حوالی نمیشد، نفوذ یافته آن
پیروانش را ~~تعقیب نشد~~ تعقیب نکنند اما تنفذ آن را در سایر نواحی مانع آیند (۱۵۲۹)
پنج امیر و چهارده شهر باین تصمیم اعتراض کردند و از این جهت پیروان مذهب جدید
را پروتستان (2) یعنی «اعتراض کن» نامیده اند.

سال بعد شارلکن کوشش‌ها کرد تا آنها را به صلح و ~~[illegible]~~ مدارا پروتستانها را بمذهب
کاتولیک بازآورده و برای تهیه اسباب صلح و آشتی مجمع نمایندگان در اوگسبورگ انعقاد
یافت (۱۵۳۰). این کار بجائی نرسید ولکن دو نتیجه مهم از آن ظاهر شد.

نتیجه اول آنکه نظر بمباحثات و مشاجرات پیروان لوتر ناگزیر بودند که عقیده
خودشان را ~~[illegible]~~ معین و محقق کنند. لوتر ملانشتون (3) که از شاگردان خود و از دیگران
بیشتر راه اعتدال میرفت مامور شد تا اصول عقیده‌شان را تدوین کند. ملانشتون تحت اسم مذهب
لوتر را در ۱۸ ماده کتابی ساخت و اعتراف اوگسبورگ در بنیاد گذاشتن مذهب اصلاح شده جدید
جایش هنوز اهمیت.

اتحادیه مذهبی اسمالکالد (4) — چون دیت اوگسبورگ احکامی را که در
باب محکومیت لوتر و هواخواهان او و رد مذهب پروتستان در ورمس صادر شده بود
تجدید کرد پروتستانها برآن شدند که برای دفع خطر جمعیت سیاسی تشکیل دهند. پس در

~~۱- Spire~~ ~~۲- Protestant~~ ۳- Mélanchton
۴- Smalkald

اسمالکالد با یکدیگر پیمان بستند (۱۵۳۱) و با پادشاه فرانسه باب گفت و شنید مفتوح کردند.
اتحاد مذهبی (اسمالکالد) مملکت امپراطوری را بدو قسمت تقسیم نمود و این اولین نتیجه بزرگ سیاسیست
که از جدیدات مذهبی لوتر حاصل گشته است.

نزاع شارلکن با پروتستانها — نتیجه دوم آن بود که شانزده سال پس از تشکیل اتحاد
اسمالکالد جنگ مذهبی و داخلی [illegible]. چون شارلکن با فرانسوای اول و ترکها مشغول بود
ناچار ادوار اعلام دیت اوگسبورگ را بتعویق انداخت اما بعد از صلح کرپی [illegible] که
در اتحاد اسمالکالد پیمان بسته بودند حمله برد (۱۵۴۶) و مقارن این ایام لوتر فوت کرد
لکن قشون [illegible] پروتستانها در موهلبرگ[1] شکست خورده و
دو سال بعد آن اسیر گشته و سبب [illegible] شان آن بود که
موریس دوساکس[2] از عقیده خود برگشته و
شارلکن بپاداش این عمل دولت انتخاب ساکس را بوی داد ولی اندکی بعد موریس بار دیگر
بمخالفت او برخاست. معترضین پروتستانها باز گرد هم آمدند و با هانری دوم پادشاه
فرانسه متحد شده و از نو آتش نزاع بالا گرفت و در اینسبروک[3] نزدیک بود
شارلکن گرفتار آید (۱۵۵۲). سه سال بعد (وقتیکه) شارلکن بتدریج از سلطنت کناره گیری
کوشید تا مگر صلح مذهبی را در آلمان مستقر کند. بسال ۱۵۵۵ بموجب دیت
اوگسبورگ بامیران پیرو لوتر آزادی مذهب داد و املاکی را که ایشان بناحق از
متعلقات کلیسا جدا کرده بودند بملکیت آنان شناخت ولی تقسیم اموال کلیسا را
از آن بعد ممنوع کرد.

1- Mühlberg 2- Maurice de Saxe
~~Innsbruck~~ 3- Innsbrück

انتزاع املاک کلیسا — یکی از نتایج جدی عقاید لوتر توانگر شدن جمعی از امرای آلمان بود زیرا
وقتی ایشان بر رعیت خود سلطه و اقتدار مذهبی یافتند بهانهٔ دیگری برای شکنجه و آزار خلق
بدست آوردند. فردریک پادشاه پروس میگوید: «اگر علت پیشرفت این نهضت را با صول
ساده‌ای منحصر کنند واضح خواهد شد که باعث نفوذ آن در سرزمین آلمان منفعت‌جوئی بوده
است». هنگامی که لوتر با پاپ مخالفت آغاز کرد عزم کرده برای خود متحدینی چند بیابد
پس بیانیه‌ای منتشر ساخت بنام «دعوت نجبا و اشراف ملت آلمان» و در آن نوشت که
برای اصلاح مذهب و بازگشت وضع نخستین باید اموال و املاک کلیسا را گرفت و آنها را صرف
کارهای غیر مذهبی کرد.

از سال ۱۵۲۲ این دعوت تاراج دیگرا را فقیرترین اشراف یعنی شوالیه‌های نظامی
که دشمنیهای دیرینه در دل داشتند اجابت کردند و چنانکه یکی از مورخان ایشان میگوید شوالیه‌ها
مذهب جدید را وسیلهٔ کینه‌ورزی و کسب اراضی کردند و نخست بتصرفات اسقف اعظم
تریر حمله بردند لکن اشراف درجهٔ اول ایشانرا در هم شکستند (۱۵۲۳).

در ۱۵۲۵ این شور در دهقانان پیدا شد و چون روستائیان ترحمت بسبب
مالیاتها و جریمه‌ها و بیگاریها از پا در آمده بودند بر روحانیان و اشراف حمله ور شدند.
ایشان در آئینهٔ خیال حکومت مسیح را نقش میبستند یعنی آینده‌ای سلطنتی بوده که دیگر
در آن پادشاه و کشیش نباشند و مردم بدین انجام شمشیر نگیرند و املاک و اموال عمومی و
مشترک گردد». لوتر این حرکت را در ابتدا بحمایت و پیروان خود را بجنگ
با ایشان تحریض میکرد و میگفت «اگر دهقانان گناهکار و بیدادگر باشند زیردستان

نباید بر آنان غالب شوند.) خصوصاً در آلزاس پنجاه هزار و در سواب(۱) ده هزار دهقان
را خفه کردند.

آن قدرت‌ها نتوانستند؟ و دهقانان را از تصرف املاک کلیسا مانع میشد در سرنوشتهای
بزرگ تأثیر نداشت. بنابراین امرای ساکس و براندبورگ و پالاتینا متصرفات کلیسا را
که در قلمروشان بود مالک شدند. معروفترین اصلاحی که در این طریق بدست آمد راجع به آلمان
بود. آلبر دو براندبورگ(۱) رئیس فرقهٔ توتونیک(۲) متصرفات جماعت مذکور را بنفع خود
بدوک‌نشین ارثی پروس که هستهٔ مملکت پروس جدید شد تبدیل کرد. (۱۵۲۵ میلادی)

لوتر و آزادی مذهبی — لوتر منکر قدرت و سلطهٔ پاپ بود و استیلا هر کس را
مجاز میدانست که انجیل را برحسب ضمیر و وجدان خود تفسیر کند اما پس از تغییر زمان
عقیده‌ای مستبدانه در او پیدا شد چنانکه اندکی بعد از آغاز قیامش در وارتبورگ میگوید:
«اگر بتوانیم نباید بگذاریم که در یک دولت چندین مذهب مخالف یکدیگر عمومیت داشته
باشد برای جلوگیری از عیبهای بزرگ لازمست کسانی را که معتقد نیستند در مجلس وعظ
و دعا حاضر آورند تا لااقل بظاهر اطاعت و انقیاد نمایند.»
نظر به این عقیده امرای پروتستان آلمان هم مانند کاتولیکها خویش را محق و مکلف
دیدند که مذهب خود را بر رعایا تحمیل کنند و این موضوع خود یکی از مبانی دولتهای
حقوقی آلمان گشت و این اساس را که بسال ۱۵۵۵ در صلح شهر اگسبورگ
قید کرده‌اند کاردینال دوریشلیو اصل «شیطانی» نامیده است و برحسب آن
رعیت باید پیرو دین امیر خویش باشد. باری طریقهٔ لوتر باعث آزادی مذهب نگشت بلکه

۱- Albert de Brandebourg ۲- Teutonique

دول ممالک پروتستان

گفته: لاویس[1] دو شاه که مملکت پروتستان نبوده اسقف اعظم و کتاب جمع شده بود.

آلمان کاتولیک و آلمان پروتستان — اصلاح مذهب در آلمان نتیجه‌ای که بخشید
چونکه مردم را دو دسته تقسیم کرد یکی توده کاتولیک و دیگری جماعت پروتستان. بعد از این پیش آمد امپراطور
کاتولیک آلمان ناچار دیگر پروتستانها را نپذیرفته و چون پروتستانها مخصوص بودند و قدرت دنیوی نداشتند
از طرح مردمی طلبیدند و [illegible] واقع آلمان واحد نشد و [illegible] امپراطوری
و قدرتش از میان رفته و برای جنگهای خانگی از پا درآمده بود دیگر نمیتوانست در اروپا کاری از
پیش برد. این جهت سرزمین آلمان در [illegible] قرن نوزدهم بصورت ایالات [illegible]
در آغاز قرن شانزدهم در [illegible] بعد [illegible] شد.

اصلاح مذهبی در ممالک اسکاندیناوی — مذهب لوتر با سرعت از سرحدهای آلمان
گذشت و در ممالک اسکاندیناوی یعنی دانمارک و سوئد و نروژ رسید و [illegible]
سیاسی ~~[illegible]~~ در آنجا پیشرفت نمود.

از اوائل قرن پانزدهم سوئد و نروژ مطیع و منقاد دانمارک شده. اشراف سوئدی با استعداد
از دست رفته تاسف میخوردند. کریستیان[2] دوم پادشاه دانمارک از ایشان چندان کشت
که وی را نرون[3] شمال نامیدند. پس در سال ۱۵۲۲ یکی از اعقاب [illegible] قدیم سوئد
موسوم به گوستاو وازا[4] روستائیان را بشورانید و خود را شاه خواند (۱۵۲۳).
پاپ بهواداری کریستیان برخاست و چون گوستاو وازا ~~[illegible]~~ در مقابل روحانیان قوا لازم
خود را مجبور دید بمذهب لوتر گروید و اموال کلیسا را توقیف کرد و رعیت را نیز بقبول آن
طریقت مجبور ساخت (۱۵۲۷). از این رو اصلاح مذهبی در سرزمین سوئد یکی از وسائل ~~[illegible]~~

۱- Lavisse. ۲- Christian ۳- Néron
۴- Gustave Wasa

حفظ استقلال نائل گشت. نفوذ سوئد در دانمارک اثر کرد، کریستیان از سلطنت معزول شد و شاهزاده‌ای که مذهب لوتر پذیرفته بود بجانشینی او بتخت سلطنت نشست. پادشاه جدید اول فقط بپیروان لوتر آزادی مذهبی عطا کرد ولکن بعد در ۱۵۳۶ بامر او اموال روحانیان ضبط گردید و پیروی مذهب کاتولیک در دانمارک و نروژ ممنوع گشت.

کالون — در اوقاتی که قسمتی از آلمان با اصلاحات مذهبی لوتر بیکرویه گشت و اندر مردم آن کالون بتبلیغ اصلاحاتی اساسی‌تر پرداخت و طولی نکشید اول مردم شهر ژنو پذیرفتند شدند. کالون که اسم اصلیش کووَن(1) است در نوئیون(2) یکی از شهرهای پیکاردی، تولد یافت (۱۵۰۹) و در جهت دانش کوچکتر از لوتر بود. پدرش شغل منشیگری اسقف نوئی‌یون داشت و کالون بپشتیبانی اسقف مزبور از دوازده سالگی بمنافع روحانیت برخوردار بود. هنگامی که در دارالفنون اورلئان و بورژ(3) درس میخواند بعقاید لوتر آشنا گشت و پیرو طریقه او شد و بدین سبب در سلک کشیشان در نیامد و چون در سال ۱۵۳۴ فرانسوا اول بآزار معتقدان مذهب جدید پرداخت وی از پاریس گریخت.

کالون بشهر بال(4) پناهنده شد و در آنجا کتابی موسوم به «تعالیم دین عیسی» بنام فرانسوا اول نوشت و خلاصه آراء و عقاید خویش را در آن شرح داد. وی مانند لوتر فقط کتاب مقدس چیزی را سند نمیدانست و میگفت که انسان را تنها ایمان او نجات بخش است و هم از تعلیمات اوست که پروردگار «پیش از آفرینش گیتی» مردمانی را از عالم ابدیت برگزید و بایشان ایمان و بنابراین نجات عنایت کرد، پس هیچ چیز

1- Cauvin 2- Noyon 3- Bourges 4- Bâle

عقیدهٔ او [illegible] حرکت و شوار

نه گناه و نه پرهیزکاری نمیتواند سرنوشت خداوندی را تغییر دهد و این [illegible] ملکوت [illegible]
[illegible] جبر شده و بالنسبه [illegible] بسیار نزدیک است. فقط تناول نان و شراب
که جنبهٔ یادگاری مذهبی داشت و بغیر تعمید معتقد بود. مراتب و درجات کشیشان و ترتیب
کلیسا و تشریفات مذهبی همه را منسوخ کرد و دعا و وعظ و مناجات را جانشین آنها نمود و بموجب
عقیدهٔ او روحانیان را نیز مردم باید انتخاب کنند.

دعوت کالون بشهر ژنو — کالون را از شهر بال برای آموختن حکمت الهی بشهر ژنو
دعوت کردند و او در این هنگام بیست و شش سال داشت. او مردی صاحب اراده و مستقیم رای
و ثابت قدم بود پس مصمم شد که مردم ژنو را پیرو طریقهٔ خود سازد و اخلاق و مذهب ایشان هر دو
را اصلاح کند.

[illegible] دو سال بعد [illegible] سکان ژنو کالون را از شهر بیرون کردند اما هواخواهانش وسایل
انگیختند تا باز وی را در ۱۵۴۱ بژنو خواندند و او در آن شهر با جبروت تمام حکمروا شد.
کالون هم در اخلاق و هم در مذهب سخت میگرفت. درباره ژنوها مینویسد: «او لازم است که نظم
و درستکاری خلق را [illegible] هرچند [illegible] ایشان هم بسبب
وادار کند» و مقصودش آن بود که [illegible] باید اسباب
نجات مردم فراهم شود اگرچه مطابق دلخواه ایشان نیز نباشد. بدین جهت کالون زندگانی خصوصی
هرکسی را نیز مراقب بود و حتی سر و وضع لباس را مرتب و منظم میکرد و آنان را که
بزبان لاتین دعا میخواندند و یا طاسبازی میکردند و یا در مجلس وعظ سخن بهرزه میپرداختند
جریمه محکوم میشدند. کسی که با او مخالفت میکرد و یا بمعقیده [illegible] نمیشد شربت مرگ مینوشید.

یکی را که ژاک گروئه (۱) نام داشت سر بریدند چون گفته بود کالون مغرور است و میخواهد معبود
خلق شود. میشل سروه (۲) طبیب اسپانیائی کتابی نوشته و در آن الوهیت مسیح را انکار
کرده بود. کالون بتوسط دسیسه‌ای انگیخت تا سروه از وین رخت بربست و بژنو
آمد آنگاه ویرا دستگیر کرد و زنده در آتش سوخت (۱۵۵۳) (تا دیگر دنیا را گفته‌های
کفرآمیز خود نیالاید). کالون نیز مثل لوتر و کاتولیکها آزادی فکر را محترم نمیداشت
عقیده داشت آنکه بودن باید مرتدان را از دم تیغ بگذرانند). مینویسد «هر کس بر گشتن
تنبیه کردن مرتدان و کافران منع یافتن حقوق ثالث خود شریک جرم و مقصر
باشد) زیرا پروردگار نخواسته که بر وقتهای دفاع جاه و جلال او در [illegible] انسانیت
حس بشر دوستی [illegible] نیز از یاد ببرند)».

شهر ژنو که بناچار به بهانه‌ای فرانسه شده بود تحت اداره کالون مانند شهر روم مذهبی
مرکز مذهبی گشت و انجمن هر او در آن تنظیم داد مجمعی دینی بود و مبلغان پروتستان و فرانسوی طریقه
جدید از آنجا بیرون میآمدند. این مذهب پروتستان بوسیله شهر ژنو در فرانسه و هلند و
انگلستان انتشار یافت ولی در آلمان تاثیر آن چندان نبود. در سال ۱۵۶۴ که کالون
جان سپرد شاگردان و تربیت یافتگانش بیشتر از دو هزار کلیسا در ممالک فرانسه تاسیس
کرده بودند.

اصلاح مذهبی در انگلستان — اصلاح مذهبی را در سرزمین فرانسه و آلمان نه از [illegible]
معنی [illegible] داد مردم دانا در انگلستان شروع شد و رونق بخشید این کار
را پادشاه خود برعهده گرفت. پادشاه هانری هشتم پادشاه انگلیس رابطه خود را

1- Jacques Gruet ۲ - Michel Servet.

را با کلیسای کاتولیک قطع کرد و فرقه‌ای را که به نام کلیسای انگلیس یا مذهب انگلیکان معروف است ایجاد نمود.

هانری هشتم — هانری هشتم (۱۵۰۹ - ۱۵۴۷) طبعی قدرت‌طلب داشت. از نخستین روزی که به تخت سلطنت نشست مستبدانه رفتار کرد و بگفتهٔ یک مورخ انگلیسی «استوار سلطنت استبدادی را هیچ مانعی نبود مگر روحانیان که ثروت بسیار و انجمن‌های مخصوص و محکمه‌های مستقل داشتند». پس هانری هشتم بر آن شد که روحانیان را در سلک مستخدمهای دولت درآورد تا فرمانبردار و مطیع ارادهٔ شاه باشند و تصمیم‌های او را قانون و دستور کار خود شناسند و بآنها معتقد گردند. «خلاصه شاه میخواست روحانیت را [illegible] کرده و پاپ مملکت انگلستان شود».

بهانهٔ قطع رابطهٔ او با پاپ و کلیسای رومی چنانکه خواهیم دید [illegible] است. هانری هشتم که میخواست زن خویش کاترین داراگون[1] را طلاق گوید و آن بولین[2] یکی از دختران حاشیه‌نشین ملکه را بزنی بگیرد ناچار بسبب از پاپ تقاضا کرد که کاترین را طلاق دهد ولیکن وی این کار نکرد.

فرمان تفوق — پس از گفت و شنیدهای بیهوده و بسیار عاقبت هانری هشتم خود بطلان ازدواج خویش را با کاترین اعلام کرد و او را طلاق گفت و آن بولین را بعقد درآورد و بعد پارلمان انگلیس را بر آن داشت که فرمان تفوق را تصدیق کند (۱۵۳۴). بموجب این فرمان پادشاه را «تنها رئیس عالیمقام مذهب انگلیس در روی زمین» خواندند و لاحق تحقیق و تفحص و تصحیح و رد و اصلاح خطاها و

1 - Catherine d'Aragon   2 - Anne Boleyne

تجاوزها و پیشرفتها و عقیده های کفرآمیز ... البته آنچه که باید یادآوری کرد
اختلافات روحانی ... هم و قصر شد و سرانجام پاپ) نیز باو واداده شد.

چون دو سال بر این بگذشت هانری هشتم فرمان داد که سر آن بولین را از تنش جدا کنند و چهار بار دیگر عروسی کرد. از این چهار تن اندکی بعد از زائیدن ادوارد ششم وفات یافت. دومین را هانری طلاق گفت ... بعد زن سوم بر سر دار جان سپرد و زن دیگر نیز هم چنین هم بدین بلا گرفتار آمد و هانری هشتم در ۲۸ ... ۱۵ ... درگذشت.

ستم و آزار — هرچند هانری هشتم از کلیسای رومی جدا شده بود اما هنوز معتقد بود که بمذهب کاتولیک معتقد است. پیش از قطع رابطه خویش با پاپ بر ضد لوتر رساله‌ای نوشت و پاپ او را «مدافع دین» لقب داد و هانری باین لقب بسیار دل بسته بود. قانون شش ماده (۱۵۳۹) معروف عقایدیست که هانری بخود بست و برخلاف خود تحمیل کرد و بدانست بیشتر عقاید کاتولیکهاست. بموجب آن هر کس بعدی شاه ... میبود در خطر مرگ می افتاد.

دو گروه یعنی کاتولیکها و پروتستانها نمیتوانستند پیرو این آئین باشند زیرا کاتولیکها جز پاپ کسی را رئیس روحانی نمیدانستند و پروتستانها نیز ... عقاید هانری هشتم را منکر بودند. هانری هشتم کاتولیکها را باسم خائن بدار آویخت و پروتستانها را بنام مرتد در آتش سوخت. بیگزینه ... شماره محکومین بپنجاه هزار رسید و بموجب رای محکمه ای که برای توقیف اموال کلیساها تشکیل یافت متصرفات صومعه‌ها توقیف و ضبط شد. و اسم با مسمای آن «محکمه افزایش عواید سلطنتی» بود.

جانشینهای هانری هشتم — در مدت پانزده سال بعد از وفات هانری هشتم عقاید
مذهبی او تغییر یافت. وی را سه فرزند بود که پیاپی بر تخت سلطنت نشستند و از ایشان هر یک
سیاست مذهبی خاصی داشت. ادوارد ششم (۱۵۴۷ - ۱۵۵۳)
در نه سالگی بپادشاهی رسید. وی در تربیت یافته و همدم پیروان کالون بود قانون
شش ماده را نقض کرد و بر آن شد که بوسیله قدرت و نفوذ انگلستان را بمذهب
کالون درآورد. ایام پادشاهی ادوارد ششم دوره بیدادگری و جباری
پروتستانها محسوب میشود.

ماری تودور (۱۵۵۳ - ۱۵۵۸) دختر کاترین داراگون و زن فیلیپ
دوم پادشاه اسپانیا، مذهب کاتولیک داشت و میخواست انگلستان را بآن مذهب باز
گرداند. چون دست این زن بخون جمعی آلوده بود او را ماری خونریز نامیدند.

الیزابت (۱۵۵۸ - ۱۶۰۳) دختر آن بولین (بهترین زنان و بزرگترین
پادشاهان) یکی از بهترین حکمرانان مملکت انگلستان است. وی در باب مذهب رای
مستقیم نداشت و خودپسند و حیله گر و در فن سیاست چیره دست بود. در آغاز سلطنت
خود از ترس آنکه مبادا شورشی برخیزد و یا مداخلات خارجی پیش آید با تمام قدرتکار
مذهبی رفتاری احتیاط آمیز پیش گرفت و در سال ۱۵۶۲ پارلمان را بر آن داشت تا
قانون سی و نه ماده را که مبنای مذهب انگلیکان است تصویب کند.

مذهب انگلیکن — اساس این مذهب از اصول مذهب کاتولیک و مبانی
طریقه کالون مرکب است. الیزابت که طرفدار حشمت و جلال و تظاهر مذهب کاتولیک

یعنی تشریفات آن از قبیل دعاها و مناجاتها و درجات و مراتب کشیشها و وضع لباس ایشان

و اقتباس کرد ولکن دعاها بزبان انگلیسی ترجمه شد ... مذهب کالون

~~...~~ الزابت

لقب رسمی عالی مذهب چنانکه گفته شد حکومت کلیسا در دست اسقفها بوده با شکنجه و آزار ،

کاتولیکها و پیروان حقیقی کالون را به مذهب «قانونی» درآورد .

نتایج سیاسی اصلاح مذهبی – اصلاح مذهب در مملکت آلمان و دول

اسکاندیناوی و انگلستان چندین نتیجهٔ مهم سیاسی داشت . یکی آنکه چون پادشاهان متعلقات

کلیسا را غصب کردند انتقال یک دارائی موجود کرد ، دیگر افزایش دائمی قدرت

پادشاهان بود که گذشته از قدرت سیاسی تسلط روحانی هم بدست آوردند و در آن

واحد سلطان و پاپ هردو بودند . خلاصه میتوان گفت که اصلاحات مذهبی

قرن شانزدهم ~~...~~ آزادی مردم نه تنها

نبخشید بلکه سلطنت استبدادی را سودمند افتاد .

۲۴/.

- II -

اصلاح مذهب کاتولیک

انجمن ترانت[1] – سربازان مسیح ~~(...)~~ (یسوعیین)

جنبشی که لوتر برانگیخت مذهب کاتولیک را دو نتیجه داد اول آنکه رؤسای

مذهب کاتولیک انجمنی عمومی در شهر ترانت دایر کردند و این انجمن اصول

عقایدی را که تا آن روز مسلم بود تصدیق کرد و با صلاح شاخ و برگها

۱- Trente

پیدا شد. دیگر آنکه مجمع و فرقه‌های قدیم را باز منعقد ساخت و برای جلوگیری از کفر و ارتداد انجمن‌ها و هیئت جدید بوجود آورد و مشهورترین آنها هیئت ژزوئیت[1] است در بنا[ی] انجمن سربازان مسیح [آموزگاران] هم خوانده میشود.

انجمن ترانت) - لوتر در آغاز مخالفت خود با پاپ تشکیل انجمن را خواستار شده بود. کاتولیکهای آلمانی و شارل کن از این فکر پشتیبانی کردند و از سال ۱۵۲۳ بعد پاپ آدرین[2] ششم پیوسته در اندیشه تشکیل انجمن بود و وظیفه‌اش محو کفر و ارتداد و اصلاح مذهب باشد. حوادث گوناگون و مخصوصاً جنگ میان فرانسوای اول و شارل کن تا ۱۵۴۵ یعنی مدت بیست سال انجام یافتن این مقصود را مانع گشت

امور انجمن مذکور دو بار یکی از ۱۵۴۹ تا ~~۱۵۴۵ و دیگر~~ ۱۵۵۱ و دیگر از ۱۵۵۲ تا ۱۵۶۰ بواسطه محاربات تعویق یافت و با آنکه میان جلسه اول و آخر آن هیجده سال فاصله پیدا شد مدت برقرار بودن آن از هشت [illegible] تجاوز نکرد. عده حاضران به دویست و پنجاه رسید و در آن انجمن که نماینده مجمع عمومی مذهب کاتولیک بود تمام ممالک کاتولیک نماینده داشتند اما بواسطه واقع بودن شهر ترانت در سرحد ایتالیا و آلمان بیشتر حضار کشیشان ایتالیائی و آلمانی بودند.

پروتستانها را چندین دفعه بانجمن مذکور دعوت کردند ولکن ایشان هرگز در آن مجمع حاضر نگشتند و کوشش امپراطور فردیناند برادر شارل کن برای آشتی و صلح دینی بجائی نرسید.

کارهای انجمن ترانت - تصمیمات مهم در آخرین دوره (۱۵۶۰-۱۵۶۳)

1- Jésuite 2- Adrien

انجمن ظاهر شد و بر دو نوع بود بعضی اصول عقاید را لازم داشت که تمام دول کاتولیک
[illegible] بنظامات و تشکیلات کلیسا و روش زندگی روحانیان و روابط آنان راجع بود
که در همه جا مجری نشد و حتی مدتی دراز در مملکت فرانسه آن را مخالفت کردند.

انجمن ترانت اول متن کتاب مقدس را که قرار بود کاتولیکها بپذیرند تعیین و
تصریح ساخت و آن متن وولگات[1] یعنی ترجمهٔ لاتینی معروفی است که سن ژروم[2]
در قرن چهارم بترجمهٔ آن پرداخته است. انجمن مذکور نظریات مهمتری که مذهبی را که پروتستانها
میرفتند معتقد بودند آن عقیده را [illegible] تصدیق کرد [illegible] مسیح را در رهائی بشر کتاب مقدس
نیز تصحیح نمود و نیز موضوع را که لوتر کاملاً انکار کرده و پیروان لوتر هم تمام آن معتقد
نیستند و نیز اهمیت داشت که عقاید مذهب کاتولیک بر اساس کتاب مقدس نهاده است
و اخبار و روایات و سنن متمم و مکمل آن شمرده میشود، کلیسای روم از سایر کلیسا؟
برتر است و هر کاتولیک مکلف باشد که در کارهای مذهبی و روحانی پاپ که
جانشین سن پیر و نائب عیسی است اطاعت کند و نیز در انجمن ترانت اصول عقاید
هم (اظهار عقیدهٔ انجمن ترانت) تدوین یافت.

این انجمن زبان لاتینی را که زبان عمومی شناخته بود مخصوص خواندن دعا و
مناجات کرد و زن گرفتن کشیشان را که از زمان گرگوار هفتم ممنوع و بعقیدهٔ پروتستانها
مشروع بود نیز مردود شمرد و مقرر کرد هیچ کشیشی نمیتواند چنین [illegible]
[illegible] بلکه [illegible] در هر حال [illegible] خود را [illegible] دارد. مخصوصاً بموجب تصمیمات
انجمن هر روحانی و کشیشی باید در قلمرو مذهبی خویش اقامت گزیند و لااقل

1- Vulgate 2- Saint Jérôme

بمقرر اینکه به برای تعلیم کشیشان وعظ کنند و هیچ کس نباید قبل از سی سالگی اسقف و پیش از بیست و چهار سالگی کشیش شود و چون انجمن ترانت وجود روحانیان نادان و دانشمند را تأسیس مدرسه را برای پرورش روحانیان لازم دیده بود چندین سیمینر[1] یعنی پرورشگاه نیز تأسیس یافت.

پاپها هم بکمک کارهای انجمن ترانت پرداختند و جمعی را مأمور کردند تا از کتابهای گمراه کننده که باید خواندنشان ممنوع شود فهرستی درست کنند و جماعت مذکور را بهمین مناسبت جمعیت فهرست نامیده اند. انگیزیسیون باز در شهر رم برقرار گشت و وظیفه اش آن بود که در باب مذهب تحقیق کند و قدرت داشت بر ضد هر کسی حتی کاردینالها نیز تحقیقات و اقدامات درست دهد. پاپها خود پیش از دیگران رفتار خود را تغییر عرض کردند، چنانکه دستگاه دربارشان از شیوه زندگی پی[2] پنجم (۱۵۶۶ – ۱۵۷۲) شرایط پاپان عهد رنسانس بر خلاف شکل گرفت و پاپ بر خلاف پاپهای جاه طلب و دسته های مذهبی در کوچه های رم راه میرفت. رفتار پاپ سرمشق دیگران شد و این تغییرات که در روحانیان کاتولیک پدید آمد در جلوگیری از پیشرفت اصلاح مذهبی آلمان بی نهایت مؤثر افتاد.

مختصات اصلاح مذهب کاتولیک — اصلاح مذهبی پروتستان باعث شد که فرقه ها و طریقه های خاصی بوجود آید و اروپا تجزیه گردد ولیکن شعار عبادات کاتولیک نگاه داشتن پایه وحدت دیانت و محکم یافتن رشته مؤانست مردم هم عقیده و همدین بود و بنا بر این دعا خواندن بزبانهای محلی ممنوع گشت و لاتینی

1- Séminaire 2- Pie

بعد از آن مشترک باقی ماند و تفرقه پاپ و سر کلیسا پدید شد و چون بموجب
مذهب کاتولیک کلیسا جسمی واحد است و باید فقط یک سر و سرور داشته باشد لکن
ترازات پاپ را لا حافظ و پشتیبان کلیسای دنیا و صاحب اختیار آن [illegible] و دیگر اول
روحانیان و یگانه مفسر کتب مقدس و رئیس الجمهور مذهبی شناخت و اول و آخر کارهای
کلیسا را بدست او داد. مردم فرانسه این عقیده را که از نظر مخالف بود آنرا طریقه ماوراء جبال
یعنی مسلک آنانکه ماوراء کوههای آلپ اند نامیده اند.

اینیاس دو لویولا[1] - جماعتی مذهبی نیز برای انتشار از عقاید و جلوگیری
با مسائل مذهب پروتستان در پایان قرن شانزدهم پیدا کردند. نکته دانستنی اینکه
پیوسته نهضت کاتولیک نتیجه اش بازگشت حیات مذهبی و تکثیر یافتن فرقه های مطیع
پاپ بوده است. گرگوار هفتم در قرن یازدهم صومعه نشینان کلونی[2] را بهمکاری
خود برگزید و دولت مال به یعنی در قرن سیزدهم اینوسان سوم فرقه
فرانسیسکن و دومینیکن را بخویش همراه کرد. در قرن شانزدهم نیز
انجمن جمعیت مذهبی قدیم نظام کار خود را از نو بنا نهاد و آنرا دشوار تر
ساختند. از سال ۱۵۲۲ تا ۱۶۰۰ پانزده جمعیت تأسیس شد و
از همه مهتر مجمع سربازان مسیح بوده که اینیاس دو لویولا آنرا تشکیل داد.

اینیاس دو رکالد[3] (۱۴۹۱ - ۱۵۵۶) را چون در
قصر لویولا بدنیا آمده است اینیاس دو لویولا نجیب زاده و از خاندان بزرگ
بانک و پرورش یافته دربار فردینان کاتولیک بود. در آنجای جنگ باو زخم

1- Ignace de Loyola 2- Cluny 3- Ignace de Recal[de]

ساق پای او زیر ضرب صاحب‌منصب دیگر درهم شکست (۱۵۲۱) و از خود خیال [illegible] برداشت
که دیگر نتواند در صف سپاهیان خدمتگزار باشد و در این وقت روی به کتاب برد. [illegible]
لویولا از بستر بیماری به خواندن سرگذشت سن فرانسوا داسیز[1] و
سن دومی‌نیک[2] پرداخت. ترجمهٔ حال این دو که مؤسس فرقهٔ بزرگ قرن سیزدهم
هستند در روح پرهیجانش چنان شور افکند که عزم کرد پیروی آنان کند و چنانکه اول
نخواسته در سپاه پادشاهان خدمتگزار باشد بر آن شد که سرباز عیسی شود. نخستین روزی
که توان راه رفتن یافت سلاح خود را وقف قربانگاه مریم ساخت آنگاه جامهٔ
زائران پوشید و راه بیت‌المقدس پیش گرفت. وقتی که بار دیگر برگشت ۳۳ ساله
بود و دانست بی‌سن دومی‌نیک به رغم دانش و حکمت پرداخت؟ با خود اندیشید که نخست
باید خویشتن را علم و معرفت آموخت. پس اول به دارالفنون اسپانیائی سالامانک
و بعد به دارالفنون پاریس رفت (۱۵۲۸) و در آنجا به تشکیل جماعتی [illegible]
اقدام کرد - دیگری - سپس (۱۵۳۴) در روز ۱۵ اوت ۱۵۳۴ با
شش تن از همراهان که معروف‌ترین ایشان فرانسوا گزاویه[3] از اهل ناوار و [illegible]
و یک هلندی و یکی از مردم ساووا که بعدها به رتبه رسیده و امروز کلیسای
کوچک سن پیر دو مونمارتر[4] در محل آن واقع است. در آن جا [illegible]
رفیق سوگند یاد کردند که خود را وقف خداوند سازند و برای مسیحی ساختن
مسلمانان بیت‌المقدس روند و گمراهان را هدایت کنند و مخصوصاً در هر کاری فرمانبردار
پاپ باشند.

1- Saint François d'Assise 2- Saint Dominique
3- François Xavier 4- Saint Pierre de Montmartre

تشکیل مجمع - از اقدام سوم مارتر مجمع [illegible] کرد . پاپ تشریفات به

تأسیس آنرا تصویب و اینیاس نظامنامه آنرا تدوین کرد (۱۵۴۰). مجمع بزرگ

برای جنگیدن و نبرد کردن ایجاد گشت و از این جهت تشکیلات لشکری میافت. [illegible]

مانند ارتش تعالیم سپاه بر اطاعت بی چون و چرا نهاده بود هرکس بخواست

ژزوئیت یعنی سرباز مسیح شود باید از دل و جان بی‌هیچ تعللی مطیع پیشوایان خود

گردد و در اساسنامه‌اش نوشته بود که ژزوئیت باید «مانند چوب دستی» در اختیار

کند و در دست رؤسای خود و مثل جسد بی‌روح » باشد .

همینکه در هنگام عضو گرفتن دقت زیاد میکرد کسی را نمی‌پذیرفت این مجمع

نیز از قبول اشخاص بی‌عزم و ضعیف و دودل خودداری میکرد و غیر از فضلا

و کسانیکه از عهده امتحانات گذشته و دشوار برآمده باشند کسی را ~~بعضویت~~

بعضویت نمی‌پذیرفت . هر داوطلب باید شانزده سال در مجمع حضور یابد

و از این مدت ده سال را بکسب علم بگذراند تا در صف کشیش درآید آنگاه

چنین کسی را اجازه میدادند با مجمع عهد و میثاق کند و تعهدات آنرا تا آخر

عمر بگردن گیرد .

هیئت عمومی یکی را باسم ژنرال[1] - سرتیپ - برگزیده و او در تمامی مدت حیات

عزیز شمرده بود . مجمع به پرووَنس[2] یعنی ایالات تقسیم گشت و ژنرال

هر ایالتی را بیک نفر پرووَنسیال[3] - والی - فرمانده میسپرد و

این نفر مسئول او بود .

۱- Général ۲- Province ۳- Provincial

انتخاب ژنرال و پروتستانها نزدیک از [illegible] آمد. با همت جمع سربازان مسیح
، لشکریت بلافاصله شروع میشود. اینجا میگوید: «نه آنکه من کاردینالی را
ترک گفته باشم بلکه در صف سربازان فقط خدمت میکنم.»

اعمال ژزوئیتها - جمع مسیح، وحدانیت و دستورات [illegible] هرچه زودتر دارای عضو
شد و بصورت قشونی کوچک درآمد بطوریکه هنگام وفات ایگناس دو لویولا (۱۵۵۶)
یعنی شانزده سال پس از تشکیل هزار عضو داشت و اعضای آن بچاره دولت منقسم و
در صد خانه پراکنده بودند. چون مجمع برای دفاع پاپ و جنگ با ارتداد تشکیل شده
بود کوشش میشد در آنان [illegible] برای سایر فرق بیشتر و تعرض ارتداد بود. حربه
آنان وعظ و نصیحت بود مع الوصف [illegible] علم و معرفت. تعلیمات شرایط را آنان
ایجاد کرده و مدارس ترتیب، و حتی شاهزادگان را به کلژ ۱ یعنی مدارس خود جلب
نموده و آنان را از این راه بمذهب کاتولیک دلبستگی دادند. آنان چندی و حضرت
لویی و اولیز را پس ژزوئیتها از نفوذ مذهب پروتستان نگاه داشتند و در قسمتی از
پی‌ها که مملکت کاتولیک امروزیت نیز پیشرفت کرده از در سرزمین ولیز کاری
فنجان ازین نبرد. در ۱۵۶۴ در پاریس کلژ دو کلرمون ۲ را که دیر اتم
لیسه لوئی لوگران ۳ - معروف‌ترین - مدرسه میشود بنا کرد.

ژزوئیتها بادوپ آنکه گروه دیگر نتوانستند دین مسیح را با دیده [illegible] نشر سازند
در سرزمینهای نوکشف شده به آئین مسیح درآمدند. سن فرانسوا گزاویه رفیق
این یکی دو لویولا بهندوستان [illegible] و چین و ژاپون رفت تا مردم را بمسیحی گرواند.

۱- collège ۲- Collège de Clermont ۳- Lycée Louis-le-Grand

چیزی که تیغ نیز برای شاخه و جنبه و ترند .

مقصود ژزوئیت از این کار؟ که بگوید نام عمومی مذهب کاتولیک بود نه
مصالح خصوصی فرقه خودشان و نهایت جز اینکه و چونکه از سعادت ایشان هر دولتی را بالا و زیر
مجد خداوند[1] و پرداری کلیسای عمومی دنیا می جنگیدند و بحقیقت سربازان زیر
کلیسا یعنی پاپ بودند و بهمین سبب اکثر ممالک ایشان را دشمن گرفتند و بخالفت او
برخاستند .

1- ad majorem dei gloriam

فصل شش

جنگهای مذهبی

جنگ مذهب کالون در فرانسه - واقعه سن بارتلمی - اتحاد کاتولیک - قوانین
روش اسپانیا در عهد پادشاهی فیلیپ دوم

مملکت فرانسه در ۱۵۶۲ یعنی چهار سال بعد از انعقاد صلحنامه کاتو کامبرزی (۱۵۵۹)
در میان نزاع طرفین با خانواده والوا یک رشته جنگهای داخلی گرفتار شد که از سایر جنگها
خونین‌تر و پردوام‌تر بود. این جنگها که در سلطنت شارل نهم (۱۵۶۰-۱۵۷۴)
و هانری سوم (۱۵۷۴ - ۱۵۸۹) دو فرزند هانری دوم و نیز چهار سال اول پادشاهی
هانری چهارم اتفاق افتاده تا ۱۵۹۴ طول کشیده و بنام جنگ سی ساله فرانسه است که نیم قرن
به جنگ معروف شد تا آنکه تمام شد.

علت اصلی این جنگها مسائل مذهبی بوده است و بدین نظر آنها را جنگهای مذهبی خوانده‌اند.
در این تاریخ اکثر فرانسویان هم از جان و دل با سلطنت کاتولیک عقیده داشتند ولی جمع کثیری از
هموطنان هم به مذهب کالون گرویده و به هوگنوها[1] معروف بودند جنگ میکردند. جنگهای مذهبی
رنگ سیاست نیز داشت و به همین سبب باز اشتباه شد آشوب جنگهای ... شد و دولت
بیان اقتدار شاه را اول پروتستانها و بعد جمعی از کاتولیکها متعصب ... از جهت ...
بود وحدت مملکت نابود گردد و بیم آن میرفت که سرزمین فرانسه بار دیگر به شکل حکومت
ملوک الطوایفی در قرن نهم درآید و قطعه قطعه شود.

جنگهای مذهبی را سرمنشأ تغییرات سلطنتی در ... و پیچیده‌تر ساخت. در سال ۱۵۸۹

1- Huguenots

بعدها والوا از میان رفت و هانری چهارم پادشاه ناوار که به هانری دو بوربون معروف است
وارث حقیقی تخت و تاج گشت. چون این پادشاه مذهب پروتستان داشت اکثر مملکت
فرانسه کاتولیک با او مخالفت کردند و جنگهای داخلی بیشتر شد و فیلیپ دوم شاه اسپانیا
هم در امور مملکت فرانسه دخالت نمود. وقتی هانری چهارم در سال ۱۵۹۳ مذهب کاتولیک
اختیار کرد جنگهای مذهبی بسر رسید. صدور فرمان نانت (۱۵۹۸) نیز به پروتستانها
آزادی مذهبی داد و در تمام فرانسه صلح و آشتی پدید کرد و بنیان سیاست اغماض مذهبی
را که از نیکوترین سیاستهاست و در آن عهد ... اروپا بود در سرزمین فرانسه پابرجا کرد.

- I -

شروع جنگهای مذهبی فرانسه و چگونگی مذهب کالون در آن مملکت

۴ ۳ اکتبر

آغاز مذهب پروتستان در فرانسه، پیروان لوتر — فرانسه که «دختر ارشد کلیسا»
در ابتدای قرن شانزدهم مملکتی بود که بیش از سر حد دیندار و مذهبی بودند و رومیان
هم عموماً ... وظیفه خود ... میدانستند. از گروه نهضت طرفداران پروتستان که افراد
طبقه تربیت یافته و تحصیل کرده تحت محبوب شدند ... و وطن پرست بودند و در سایر
مذهبی جنبش بیشتر میکردند و بنظر مردم که تقوی پاپ‌پرست هیچ ... را
نداشتند و محبوب خلق بودند» با وجود این احوال ... در میان بود در
مردم شدید تر میشد و کم کم افکار را برای اصلاح مذهب آماده میکرد. لوفور دتاپل[1]
ریاضی دان معروف که در سایه حمایت لوئی دوازدهم و فرانسوا اول میزیست شش
سال پیش از لوتر گفته بود که باید کتاب مقدس را تقویت کرد و مذهب را بپاکی و سادگی

1- Lefèvre d'Étaples

نخستین بار کتاب مقدس و توریت را زمانیکه لوتر ترجمهٔ آلمانی کتاب مقدس را انتشار میداد
وی نیز طبع کرده ترجمهٔ فرانسوی انجیل بپرداخت و بهمین سبب عقاید لوتر بآسانی در مملکت فرانسه
شایع گشت و کاسب و پیشه‌وران از قبیل کفشگر، پینه‌دوز، نجار، ریسمان‌باف،
زرگر، خرده‌فروش و پیله‌ور که از شهری بشهری ~~[illegible]~~ و از ولایتی بولایتی میرفتند و بعض
نیز مدتی در آلمان بسر برده بودند طریقت لوتر را پذیرفته و جمعی از روحانیان هم بایشان
ملحق شدند.

در آغاز کار پیروان لوتر را دنبال نکرده تا سال ١٥٣٤ فرانسوای اول پادشاه فرانسه
هم میخواست که با ملانشتون[1] مکاتبه داشت و میخواست او را بدربار خود به فرانسه دعوت
کند و چندین بار نیز قضات را از تعقیب مرتدان منع کرد ولی پیروان کالون مجسمه‌های مریم
و اولیاء را در کوچه و بر در کلیسا می‌شکستند و این رفتار وحشیانه کاتولیکها را غضبناک
میکرد. در سال ١٥٣٤ یکروز در چندین شهر بزرگ و حتی نزدیک اطاق پادشاه در قصر آمبواز،
اعلاناتی بر ضد کلیسا و مذهب منتشر نمودند. چون شاه مرتدان را فتنه‌انگیز
دید بکوشش ایشان مصمم شد بیست و چند نفر تیره‌بخت محکوم به اعدام گشته و در آتش بسوختند.
در جنوب فرانسه دوپد[2] رئیس پارلمان اکس[3] مردم ایالت ووا[4] را که از
قرن سیزدهم هرگز وحدت را نپذیرفته بودند بیچاره و درمانده کرد و سه شهر و بیست و
دو دهکده را آتش زد و سه هزار کس را خفه نمود و هفتصد نفر را بسخره گرفت و حتی کودکان
را هم بنده و به بردگی فروخت (١٥٤٥)
از شکنجه و عقاب جمعی از روحانیان را خشمگین رفت. پس از کشیش پاپ را بر اعدام

1- ~~Mélanchton~~ 2- d'Oppède 3- Aix 4- Vaud
1 Mélanchthan

پیروان لوتر را در ۱۵۴۴ تا آخر [illegible] با عدالت مهیب و وحشت انگیز بسوزاند.
دوبله[1] اسقف اعظم پاریس، و سادوله[2] اسقف ناحیت کارپان تراس[3] چاره
قتل عام [illegible] را مانع شدند. سادوله می‌نویسد «[illegible] حافظ و نگهبان ایمان [illegible]
خطای مردم را حقیقت و [illegible] و مرحمت [illegible] خدا [illegible] نه [illegible] به
شکنجه و وحشت.»

دور بر ص [illegible]

پیروان کالون — شکنجه و آزار — گفت، سادوله که [illegible] مذهب [illegible] بود جمعی را
فرمان [illegible] گروه کشیش‌ها را بسبب [illegible] و خودداری در تعقیب مرتدان [illegible]
و سرزنش میکرد. [illegible] را نمی‌پسندید چونکه پادشاهی تندخو
و ستمگر بود و هرگز در تعقیب پیروان مذهب جدید دو [illegible] خود را نداشت. در
معتقدان اصلاح مذهب را [illegible] و دشمنی اقتدارات سلطنتی [illegible] به وجه [illegible]
نشست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
کالون از تمام نقاط [illegible] [illegible] راه می‌یافت و [illegible] مذهب لوتر [illegible]. از
۱۵۴۷ تا ۱۵۵۰ یعنی [illegible] کمتر از [illegible] یکی از محاکم پارلمان پاریس
که آنرا «محکمهٔ پرشور» [illegible] [illegible] نفر را محکوم کرد.

[illegible] [illegible] تفاوت داشت گاهی جریمه [illegible] بود، [illegible] ~~[illegible]~~ وضع
که محکوم [illegible] شمعی در دست بگیرد و [illegible] در کلیسا [illegible] و آنگاه برابر خلق
از کردهٔ خویش اظهار پشیمانی کند. محکوم [illegible] را [illegible] ~~[illegible]~~
[illegible] [illegible] و [illegible] در زندان بسر برد. حبس دائم و [illegible] [illegible] نیز [illegible]

1- du Bellay 2- Sadolet 3- Carpentras

مجازاتها بود. آنرا که میخواستند بسوزانند با زنجیری بالای آتش بدار میکشیدند و
اگر شفقتی میگشت به مردم [illegible] گوید ملک بود با او همراهی نمایند نفس او
را زنده آتش زنند و پیش از سوختن خفه کنند. اگر محکوم چنین شرطی را نگرده نمیگرفت
جلاد اول زنجیر را میبرید و بعد او را زنده در آتش میسوزانید. در آن اقلیم مردم
جانی را بهمین شکل مجازات میکردند.

۱۳ ایـ ۵

تشکیل پیروان کالون — این بیداد و ستم آسیب ایشان را ثابت عقیده کرد و سبب
شد که جمعی دیگر بمذهب جدید گروند. نتیجه سختگیری و ظلم هم همیشه این بوده است. یکی
از زندگاه [illegible] لا جرم پیروان عین آزار کالون را بر خود روا میداشتند
معتقدان کالون هم در تحمل شکنجه و عقاب پایداری میورزیدند. ریتی هم ایشان سبب فزونی
هواداران مذهب جدید شده و آتش که گرفتاران را میسوخت [illegible] پاک نهاد را
وعده را [illegible] آگاه کرد.

در سال ۱۵۵۵ عده تابعین کالون چندان بود که توانستند مطابق دستور
مذهب وی و بوضع کلیسای ژنو نظیر کلیسا بسازند. در سال ۱۵۵۹ ~~[illegible]~~ نمایندگان مختلف
تا آن وقت از هم مجزی بودند با یکدیگر متحد شده و در پاریس سینود[1] یعنی انجمن کلیسائی
که آنرا مقرران [illegible] انجمن تراست مجمع عمومی هواداران کالون تأسیس دادند. نتیجه
پیروان مذهب جدید هشتاد و دو کلیسا داشتند و چهار سال بعد شماره آنها از دو هزار هم گذشت.
در همین ایام جمعی از سینیورها و اشراف معروف در جنوب و مغرب بعقاید
جدید ایمان آوردند. قرار دولت [illegible] در دست [illegible] از [illegible] سلطنت

1- synode

یعنی دو نفر از اعقاب سن لوئی که آنتوان دو بوربون[1] در جمله برادرانند با ژان دآلبره[2] پادشاه ناوار شده بود و دیگری برادرش پرنس دو کنده[3] جزء هوگنوها گشته بود. از خاندانهای بزرگ هم چندین کس مذهب جدید در گرفتند و از همه معتبرتر کولینی[4] امیرالبحر و برادرزاده دوک دو مونمورانسی[5] و اول بارون[6] عالم مسیحیت بود (بارون که از القاب اشرافیت). چون اشراف و نجبا بمذهب جدید گرویدند طوایف کالون نوعی دیگر جلوه کرد. تا آن وقت پیروان کالون کسبه و مزدوران بی پشتیبان بودند و در مقابل شکنجه و آزار جز تسلیم و رضا چاره‌ای نداشتند ولکن اشراف جنگجو شمشیر کشیدند و فرقه کالون را بصورت جمعیتی سیاسی و نظامی در آوردند و جماعات مذهب جدید یکبک برافراشتند و ازین راه جنگهای مذهبی را باعث شدند.

(فتنه آم بواز) - آغاز وقوع جنگ و اشرافکشی [illegible] در عهد سلطنت فرانسوای دوم فرزند هانری دوم [illegible] بیمار شد. فرانسوای دوم ماری استوارت[7] برادرزاده فرانسوا دوگیز[8] فاتح شهر میتز و فاتح کاله را بزنی گرفت. دوک دوگیز بوسیله ماری استوارت در وجود فرانسوای دوم که [illegible] نفوذ بسیار یافت. پادشاه چون [illegible] مسئولیت [illegible] و دو برادر را [illegible] دیگر نشسته بود. فرانسوای دوگیز که در مذهب کاتولیک متعصب بود کار را بر پروتستانها سخت گرفت و از این سبب پروتستانها با یکدیگر عهد کردند که پادشاه را از قصر آم بواز بیرون ببرند تا دیگر دوک دوگیز را در او نفوذی نماند. اما پرده از روی کار برافتاد و کسانی که برای انجام این مقصود پیمان کرده بودند بمجازات شدید گرفتار گردیدند (۱۵۶۰). هر چند واقعه مذکوره به فتنه آم بواز

1- Antoine de Bourbon 2- Jeanne d'Albert 3- prince de Cond[é]
4- Coligny 5- duc de Montmorency 6- baron 7- Marie Stuart
8- François de Guise.

موجب نیستمانداد ولی قدرت پیروان کالون از این پس آرام آرام آشکار شد.

کاترین دومدیسی[1] و اغماض مذهبی — فرانسوای دوم پس از یک سال پادشاهی وفات یافت (دسامبر ۱۵۶۰). کاترین دومدیسی، مادرش، بعنوان نایب السلطنه شارل نهم دومین فرزند هانری دوم که ده سال بیشتر نداشت، بکار رتق و فتق امور پرداخت و سیاست معتدلی پیش گرفت. وی برادرزاده پاپ لئون دهم و از اعقاب خاندان بزرگ مدیسی بود و چهل و یک سال از عمرش میگذشت. شوهرش هانری دوم همواره او را از کارها دور نگاه داشته و لکن وی فرمانروائی میخواست. کاترین پابند چیزی نبود و در قصد آنکه از زبردستی ایطالیائیها میخورد. در امور سیاست و دولت بینا بود و چنان می‌پنداشت که شورش کاتولیکها و کالوینیها ~~[illegible]~~ هردو ممکن است قدرت شاه را یکباره در خطر افکند. خود در باب مذهب قیدی نداشت. گفته‌اند که کاترین میکوشید تا قدرت پادشاهی را از اقدامات فرقه‌های مذهبی بالاتر و برتر کند و آنرا وسیلهٔ صلح قرار دهد و بهمین لحاظ سعی میکرد که برای خیر و صلاح شاه و مملکت میان کاتولیکها و پروتستانها مودت و صفا بیاید و اغماض مذهبی پایدار شود.

دوران کاترین دومدیسی ص ۱۳۹

میشل دو لوپیتال[2] — میشل دولوپیتال، صدراعظم مملکت، در اجرای این سیاست با کاترین همراهی میکرد و او که مردی عاقل و زیرک بود و سختگیری عقیده نداشت میگفت در کارها [illegible] تدبیر فهم و ادراک ارزشی نیست و متخذ است در جنگ با کسانیکه بمذهب جدید گرویده‌اند سلاح محبت و احسان را بکار برده شود. میگوید از این اسامی زشت فرقه، حزب، دسته، معتقد کالون، پیرو لوتر، هواخواه پاپ

1- Catherine de Medicis ۲- Michel de l'Hopital

را از میان بردارم و در کلیه عمومی تغییر و تبدیل دهم.»

مجلس پواسی[۱]، فرمان ژانویه — چنانکه شارل کن در سرزمین آلمان کوشش کرده بود اوکس هم بزرگ بمیان مسالمت و آشتی ... کاترین دومدیسی و میشل دولوپیتال هم مانند او اول جد و جهد کردند در بین کاتولیکها و پروتستانها صلح افکند و باین عزم مجمعی از رؤسای کاتولیک و پروتستان تشکیل دادند که بنام مجلس پواسی معروف است. ولی این مجمع موافقتی روی ننمود (سپتامبر ۱۵۶۱). پس کاترین فرمان ژانویه را صادر کرد (۱۷ ژانویه ۱۵۶۲) و بموجب آن پروتستانها اجازه دادند در اطراف شهرها و در دهکده‌ها با آزادی مراسم مذهبی خود را بانجام برسانند.

قتل عام واسی[۲] — فرمان ژانویه ... صلح و آرامش را برقرار کند اما کاتولیکها و نه پروتستانها هیچیک باین عمل مذهبی عقیده نداشتند. در حقیقت برای کاتولیکها سخت بود که کاتولیکها را مجبور بمذهب جدید گردند. یکی از سران [illegible] پروتستانها در صومعه [illegible] ... کاتولیکها را کشتند. یکماه بعد از صدور فرمان ژانویه، روز یکشنبه اول مارس ۱۵۶۲ هنگامیکه دوک دوگیز از واسی عبور میکرد با عده‌ای از پروتستان در انبار گندمی به عبادت مشغول بودند. بین نوکران دوک و پروتستانها نزاع برخاست. پروتستانها از خود دفاع کردند و با سنگ ... کاتولیکها نیز دست بتفنگ کرده و کار نزاع بکشتار کشید و بعوض چند نفر کاتولیک مجروح شده عده‌ای از پروتستانها بیست و سه تن مقتول و بیشتر از صد نفر مجروح گشتند و بدین حال مقدمه جنگهای مذهبی شد.

1 - Poissy ۲ - Vassy ۳ - Montauban

۴ - Montpellier

جنگهای مذهبی - شمارهٔ جنگهای مذهبی هشت است و چهار جنگ در عهد شارل نهم (۱۵۶۲ - ۱۵۷۴) و چهار جنگ دیگر در ایام پادشاهی هانری سوم (۱۵۷۴ - ۱۵۸۹) و هانری چهارم اتفاق افتاده است.

جنگ اول - جنگ اول که با [illegible] قتل عام واسی بود تقریباً یکسال طول کشید. در این جنگ هر دو طرف از خارجیان مدد خواستند و در جنگهای دیگر نیز همین رفتار پیش گرفتند بطوریکه مملکت فرانسه مانند ایطالیا در ~~[illegible]~~ ابتدای قرن پانزدهم و آلمان در قرن شانزدهم میدان جنگ اروپا شده بود. کاترین از فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا و پرنس دوکنده و کولینیی امیرالبحر رؤسای پروتستانها از الیزابت ملکه ~~[illegible]~~ [illegible] انگلستان برای ایشان پول و لشکر فرستاد و در مقابل بندر هاور[1] را که فرانسوای اول بنا کرده بود باو واگذاشتند.
جنگ درو[2] در محاصره اورلئان باب صلح را مفتوح ساخت. یک نفر پروتستان متعصب موسوم به پولترو دومره[3] در زیر دیوارهای شهر اورلئان فرانسوا دوگیز را با طپانچه کشت. [illegible] دوگیز [illegible] پولترو را برگزیده کولینیی میدانست زیرا که این شخص اظهار کرده و در مکتوبی مرگ دوک را بخود بزرگی گفته بود. در جنگ [illegible] بصلح آمبواز تمام شده و بموجب آن در بعضی از نقاط فرانسه به پروتستانها آزادی داد ولیکن [illegible] این صلح را در فرانسه مستقر کرد و چون ایشان پروتستانها و کاتولیکها هیچ اتفاق برای آن نشده [illegible] از [illegible] برگیرند.

جنگ دوم و سوم - جنگ دوم (۱۵۶۷ - ۱۵۶۸) و جنگ سوم (۱۵۶۸ - ۱۵۷۰) در حقیقت یک جنگ بوده دو سال طول کشید.

۱ - Havre ۲ - Dreux ۳ - Poltrot de Méré

هانری ملقب به دوک دانژو[1] برادر شارل نهم، اول در ژارناک[2] و بعد در مونکونتور[3]
پروتستانها را شکست داد و پرنس دوکنده در جنگ ژارناک اسیر که بعد از تسلیم شدن مقتول
گشت. اما با اینکه پروتستانها شکست خورده بودند باز دولت آماده شد در سن ژرمن[4] صلح ایشان
تجدید شد (۱۵۷۰).

جنگ چهارم — صلح سن ژرمن دوامی پیدا نکرد و اوضاع چنان میشد که میان
کاتولیکها و پروتستانها مجدداً جنگ برقرار است. کولینیی عضو شورای سلطنتی شده و نزد شارل
نهم نفوذ بسیار یافت. کاترین چون این دید با او عداوت ورزید و بکوشید که
وسیله کشته شدن او را فراهم سازد ولی چون از انجام دادن این مقصود عاجز آمد فتوی قتل
عام پیروان کالون را که در ۲۴ اوت ۱۵۷۲ اتفاق افتاد فراهم آورد. با آنکه پروتستانها
پیشروان خود را کشته دیدند جرأت خویش از دست ندادند و در ایالات و ولایات بجنگ
برخاستند و اتحاد پروتستانها تشکیل نمودند و در ناحیه روشل[5] که حصارگاه و
بندرگاه پاتیستان بود پناه جسته دفع کردند. شارل نهم ناگزیر از در صلح درآمد
و ایشان را آزادی مذهبی داده (۱۵۷۳)

جنگهای دوره سلطنت هانری سیم — شارل نهم در ۱۵۷۴ مرد و
تنها یک دختر از خود گذاشت و سلطنت ببرادرش هانری سیم یعنی دوک دانژو رسید. یک
سال پیش از این واقعه هانری به پادشاهی لهستان انتخاب شده و بآن مملکت رفته و تخت
آنجا رفته بود ولی چون خبر مرگ برادر شنید گریخت و بمملکت خود بازگشت.
جنگهای دوره پادشاهی هانری سیم تنها اتفاق دیگر بعضی جنگهای مذهبی زمان

1- duc d'Anjou 2- Jarnac 3- Moncontour
4- Saint-Germain 5- Rochelle

تنها راه چاره بهتر بود یکی آنکه پیروان کالون گروهی جمع کردند و تشکیلاتی شبیه جمهوری (ایجاد کردند) که ثابت
و قشون و مالیاتی فوق داشت و ریاستش با هانری دوبوربون پادشاه جزء مملکت ناوار
بود و بعد از وفات آنتوان دوبوربون (۱۵۶۲) جانشین او شمرده میشد. دیگر آنکه
کاتولیکها دو دسته شدند جمعی از قدرت خانوادهٔ گیز و هم برکنار بودند و جنگهای داخلی را
موجب خرابی مملکت میدانستند بهمراه سیاست میشل دولوپیتال و طرفدار [illegible] مذهبی
و آزادی عقیده گشتند. بعضی از جهات به نام مالکونتان[1] - ناراضی - یا
پولیتیک[2] - سیاسی - معروف شدند دوک دالانسون[3] که برادر هانری سوم بود.
بعلاوه این گروهها که کاتولیک متعصب و از پیشرفت پروتستانها وحشتناک بودند میخواستند
مخالفین را شکست داده نابود کنند و بهمین سبب بتقلید اتحاد پروتستانها اتحاد مقدس[4] را
تشکیل دادند. پیشرو این جمع به سرحد عالیت شده بودند هانری دوگیز بود.

در آن ایام مملکت فرانسه به سه دسته منقسم میشد پروتستانها، ناراضیها و لیگورها[5]؛
(اتحاد مقدس را سنت لیگ و اعضای آن را لیگور مینامیدند) و هر یک از جهات
بورژوا قدرتی نداشت. عنصر آخرین علت پیچیدگی مبارزات وفات دوک دالانسون
بود زیرا که بعد از مرگ او هانری دوناوار رئیس پروتستانها وارث حقیقی تاج و تخت
فرانسه شد و لذا بعد از آن جنگ کاتولیکها و لیگورها بالا گرفت.

جنگ پنجم و ششم و هفتم - چون هانری سوم بتخت نشست جنگ پنجم شروع
شد و دو سال برپا بود (۱۵۷۴ - ۱۵۷۶). ناراضیها و هوگنوها با یکدیگر
متحد شدند و بالاخره هانری جنگ نکرده بلوف پذیرفتند. وقتی که هانری سوم

1- Malcontents 2- Politiques 3- duc d'Alençon 4- Sainte-Ligue 5- Ligeur

این پیش آمد دیری نپائید. در اتینی[1] نزدیک سانس[2] قراردادی که به نسبت برای
بولیو[3] معروف است منعقد گردید (۱۵۷۶). بموجب فرمان مذکور پروتستانها میتوانستند در تمام
خاک فرانسه بجز پاریس مراسم مذهبی خود را انجام دهند و محکمه‌هائی مخصوص تشکیل شده و هم
مناطق آن هشت قلعه برای سکونت ایشان محول شد. بعلاوه ناوار و کنده پسر عموی
نیز یک جزو ناراضیها بودند دیگر پی مغضوب گشتند و تا آن وقت هرگز چنین موافقتی با پروتستانها
نشده بود. بیشتر کاتولیکها اعلام شده را برخلاف نیت او نسبت بکشور و مذهب تلقی
کرده و برای حفظ دین و مملکت اتحاد مقدس را تشکیل دادند. عقیده مجمع عمومی طبقات[4] که در
در بلوا[5] انعقاد یافت (۱۵۷۶) آن بود که در مملکت فقط یک مذهب
باید حکمروا باشد و بر پادشاه است ~~[illegible]~~ که هر گونه اعمال اجتماعی و خصوصی را
از میان ببرد. لذا رای سبب شد که باز پروتستانها سلاح بردارند و جنگ
ششم (۱۵۷۶ - ۱۵۷۷) روی داد. تا جنگ ششم و هفتم (۱۵۷۷
- ۱۵۸۰) فقط بوجود شدن شرائط قرار بولیو نسخ گشت.

جنگ هشتم - مدت چهار سال در فرانسه صلح برقرار بود ولی وفات ~~دوک~~
دوک دالانسون (۱۵۸۴) در پروتستانها و کاتولیکها شوری بر پا کرد زیرا از طرفی
پروتستانها گمان میکردند هانری دو ناوار تخت و تاج فرانسه را بدست
کارشان رونق گرفته پیشرفت خواهد کرد و از طرف دیگر کاتولیکها باشتباه مترقب
بودند هانری چهارم را که بعد از واقعه سن بارتلمی مرتد کاتولیک شده و بعد
از آن برگشته بود بر تخت نشانند. در این ایام اتحاد مقدس بوجود [illegible]

1- Etigny 2- Sens 3- Beaulieu 4- Etats généraux
5- Blois

نتیجهٔ این سیاست خود رسید و پادشاه ناچار شد در ۱۵۸۵ با حق تشریفات مذهبی کالون را ممنوع
دارد و کشیش‌های پروتستان را اخراج کند (تدیه ۱۵۸۵). جنگ هشتمین از این جا برخاست
و آن آخرین جنگ از این دوره بود و هشت سال طول کشید. در جنگ هشتم دخالت بیگانه
روز افزون بود. فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا به لیگورها پول و قشون میداد و الزابت
ملکه انگلستان و پادشاه دانمارک و امرای پروتستان پالاتینا به هانری دو ناوار و پروتستانها
مدد میرساندند

روش دوک دوگیز — کشتن سردسته عمال هانری دوگیز بود. او را بالافره
— زخمدار[1] — میخواندند زیرا که در یکی از جنگها صورتش جراحت یافت و اثر آن
در سیمایش باقی ماند. هانری دوگیز یکی از کاتولیکهای جنگجو و مایه امیدواری لیگورها بود و
مع الصغر لیگورهای پاریس هم شاه را در نتیجه تساهل سیاستش با پروتستانها
مقصر انگاشتند و با او دل بسته بودند.

[illegible] که یکی از متحدان شاه بود در کوترا[2] از سلطان ناوار شکست یافت
(۱۵۸۷) دوک دوگیز در شمال پاریس دوباره پیشرفت کرد. این فیروزیها نفوذ
بزرگی نصیبش گشت و شهرت و محبوبیت او را افزود. باری دوک دوگیز و
لیگورها بر آن بودند که شاه را از تخت بزیر آورند و در روزی که به
روز سنگر — بارکاد[3] معروف است مردم شورشی پاریس شاه را در قصر لوور
محاصره کردند. پادشاه از آنجا فرار کرد ولی ناچار شد لقب
سپهبد مملکت[4] که در حقیقت معنی نایب السلطنه داشت به دوک دوگیز بدهد.

در حاشیه: روش دوک دوگیز

1- Balafré 2- Coutras 3- Barricade.
4- lieutenant général du royaume

در این اثنا قیام پاریس ... مجلس عمومی نمایندگان در بلوا[5] تشکیل یافت. دوک در آن
مجلس رفتاری شاهانه پیش گرفت. شاه در حضور نمایندگان گفته بود هر کس دیگر
بیکدام هیچ جائی که ... از حدود اوامر ما بگذرد برقرار نماند. بنگاری در
نطق چاپ شده دوک دوگیز اورا مجبور کرد تا این قسمت را حذف نماید. هنری سوم
جان خودش را در خطر دید یک شب پیش از عید میلاد مسیح در ساعت هشت صبح اورا
باطاق خود فرا خواند و ... دوک دوگیز از اطاق هانری سوم بگذشت
پشت در او را گارد کارانت سنک[1] اورا به خنجر کشتند (۲۳ دسامبر ۱۵۸۸)
کشته شد هانری سوم — هانری سوم پیش ملکه رفت دوک دوگیز ... : «پادشاه پاریس
اکنون با هست.» عصر ۲۴ دسامبر در شهر پاریس آشوب و فتنه برپا بود. نمایندگان
شانزده محله پاریس که به سیز[2] معروف بودند سوگند یاد کرده در خونخواهی دوک
دوگیز برخیزند پس عزل هانری سوم را اعلام کردند و دوک دومایین[3] برادر هانری
دوگیز را نایب السلطنه خواندند. قسمت اعظم فرانسه هم تبعیت آنرا پذیرفت.
چاره هانری سوم آن بود که با هانری دوناوار از ... در آشتی درآید
هانری ناوار با او صلح کرد و لشکرهای همراهی او بطرف پاریس شتافت در اوائل ماه ژوئیه
۱۵۸۹ محاصره اتفاق افتاد. اول ماه اوت، هنگام صبح کشیشی جوان
و متعصب بنام ژاک کلمان[4] ... پاریس آمده بود ... از شهر محصور
خبرهای تازه دارد ... ... قبل از وفات
هانری سوم، هانری دوبوربون پادشاه ناوار را بجانشینی برگزید و ... اختیار کرد

1- Quarante-Cinq ۲- Seize ۳- duc de Mayenne
۴- Jacques Clément ۵- Blois

هانری چهارم — هانری چهارم ناچار بود که قسمت بیشتر مملکت خود را فتح کند
و پایتخت خود را بگیرد. در این هنگام جمعی از سنیورهای کاتولیک او را ترک گفتند زیرا که
«هزار بار مرگ را بر فرمانبرداری پادشاه هوگنو» ترجیح میدادند و بعضی از پروتستانها
نیز او را رها کردند از آنکه هانری پیشنهاد کرده بود مذهب کاتولیک را حفظ و حمایت
خواهد نمود و حکومت شهرهائی را که متصرف شود به کاتولیکها خواهد سپرد. بنابراین لشکر شاه
ضعیف شد و او ناگزیر از محاصرهٔ پاریس دست کشید اما با همهٔ ضعف یعنی برخلاف قرار
اصلح بود قسمت رود [illegible] شده و در ناحیت [illegible] نزدیک پاریس بماند. قریب چهار ماه
هرچه قوا داشت برای تصرف پاریس کوشید چراکه پاریس پایتخت مملکت و بهترین حصارگاه دشمنان
او بود ولی لشکر آنجا پیشرفت بسیار و حدودی پیدا نکرد. دوک دومایین در خلال
این احوال تعقیبش میرفت و هرچند هانری ویرا در آرک[1] شکست داد (۱۵۸۹) و
گرفتن پاریس همت گماشت ولیکن باز کاری پیش نبرد. سال بعد پس از فتح دهات
ایوری[2] نزدیک اورو[3] هانری به محاصرهٔ پاریس موفق شد اما سکنهٔ پایتخت چهار ماه
پایداری کردند تا عاقبت لشکر اسپانیولی به امداد ایشان آمد.

و بنابراین وقایع تا ۱۵۹۳ گذشته شد. در [illegible] دوک دومایین و لیگورها برای
انتخاب پادشاه مجمع عمومی نمایندگان را در پاریس تشکیل دادند. فیلیپ دوم که
یک اردوی اسپانیائی را [illegible] کرده بود بکوشید تا دخترش ایزابل را که از طرف
مادر نوادهٔ دختری هانری دوم شمرده میشد به سلطنت فرانسه برساند ولی جماعتی از
بعضی از لیگورها بجوش آمد و اندیشه کردند که مبادا در [illegible] سلطنت ایزابل پادشاهی

1- Arques 2- Ivry 3- Evreux

فقط ولایت برتانیه و نانت بسبب مجمع عمومی اتحادیه شاه را بشناخته است.

در همین اوان هانری چهارم رسماً بدست اسقف اعظم بورژ[۳] در کلیسای

سن دنی[۲] توبه کرد (۲۵ ژوئیه ۱۵۹۳) و مذهب قدیم خود را ترک گفت.

این پیش آمد فیلیپ دوم را ناامید و خیال اکثر مقتدرین را متزلزل نمود.

اکثر فرانسویان پادشاه را که مذهب کاتولیک گرفته بود سلطنت شناختند و آنهائیکه [illegible]

پول قسمت دیگر را جلب کرد هنری در آخر ورود [illegible] راه بهتر از جمله لیره یعنی قریب

صد هزار کرور فرانک خرج کرد. حاکم پاریس لقب [illegible] داشت که در [illegible]

از او گرفت و پاریس را تسلیم نمود (۲۲ مارس ۱۵۹۴)

جنگ با اسپانیا — در ایامی که هانری چهارم مملکت را با پول مطیع خود میکرد

فیلیپ دوم که بعنوان حمایت از لیگ [illegible] بود لشکر آنها بود خود رسماً بجدال برخاست.

هانری چهارم باو اعلان جنگ داد و باین وضع جنگهای مذهبی هم بعلت نزاع خارجی

فرانسه و اسپانیا منتهی گشت. میدان این جنگ شمال کشور بورگونی بود که اسپانیولها

از قسمت فرانش کونته آن حمله آورده بودند و دیگری جهت پیکاردی. در این

مدت جنگ فونتن فرانسز[۳] که بسیار معروف است. در این جنگ هانری چهارم

شجاعت زیاد نمود و با سپاهی هیچ یک لشکر خصم حمله آورد و فتح حاصل کرد.

تا بالاخره در سال ۱۵۹۸ بعقد معاهده ورون[۴] صلح شد و سلطنت او تثبیت

معاهده کاتو کامبرزی[۵] (۱۵۵۹) متقرر گشت.

فرمان نانت — هانری چهارم که بالاخره در ممالک خود صلح میکرد

---

۱ - Bourges ۲ - Saint-Denis ۳ - Fontaine Française ٤ - Vervins. ۵ - Cateau-Cam

تجارت برای حق مسائل مذهبی نیز طریقی بیابد و لذا آنکه اهداء داخلی مملکت هم این و
آن را برقرار کند. پس با این نظر، دوره دوم آن دوره یعنی تقریباً یک ماه پیش از صلح
وستفالی فرانسه و بعد از آن پروتستانها تقویت شده و با آزادی مذهبی داشته
با کاتولیکها از حیث برابر شده و چند قسمتها دولتی داخل شوند و همچنین
مجاز بودند که برای شورا و مصالح خویش انجمنهای عمومی تشکیل کنند و همچنین
چند قلعه برای پناهگاه خود داشته باشند.

II

واقعه سن بارتلمی – انقلاب مقدس – فرمان نانت

مخاصمات جنگهای مذهبی – در دوره جنگهای مذهبی و مع الصعف
محاربات گشتن ظاهر شده اول اکثر بود. ... این سبعیت را باعث گشت
طبع مردم آن شاهزاده گشته رسمی ... و اعقاب آنان یعنی کسانی هم در دوران
نهضت زندگی ... نیز خونخوار بوده و شهر عبادت و بیرحمی امروزی که
بدون ... بزرگ تکیه ... از مردم کشی را کار ... میکردند.

در سال ۱۵۹۵ ... به جنگ و جدال دولانی[1] اتفاق نموده
بیشتر از چهار هزار نفر را خفه کردند. یکی از صاحبمنصبان آن گفته است «ما چه میتوانستیم،
اگر عده‌شان قلیلتر بود ناچار کمتر کشته میشدند»
پروتستانها و کاتولیکها هر دو بیرحم بودند. بارون دزادره[2] که از
اول پروتستانها در دو دفعه ... کار کرده به راه دو هفته ...

1- Doullens 2- baron des Adrets

چنانکه کولینی پی در پی و حیران فشنگ را خوانده است. بارون دزادره وقتی مذهبیت مونبریزون[1] را گرفت سربازان ساخلوی آنجا را مجبور کرد تا از بالای برجی خود را روی سرنیزه‌ها سرنگون بیفکنند. در ۱۵۶۹ کولینی پی به دل آرام و به استواب فرمان داد که یکی از تالارهای قصر شاپل گوشه[2] واقع در پریگور[3] دولیت و تقسیم‌گاه کاتولیک را خفه کنند. در شهر نیم[4] در ۱۵۶۷ در حیاط کلیسا بیشتر کاتولیک را با دم تیغ گذراندند، کشتگان و نیمه‌جانان را در چاهی انداختند و سر چاه را با گل گرفتند. خشم و غضب پیروان کالون بیشتر دامنگیر کشیش‌ها بود و آنها را گفت شکنجه و آزار می‌کردند.

پروتستانها معابد و بتها را ترتیب بسیار می‌زدند، کلیساها را غارت می‌کردند بقعه‌ها و تزیینات می‌بردند و صلیب و مجسمه‌ها را می‌شکستند. غالب خرابیهایی که امروز در کلیساهای بزرگ فرانسه هست و آنرا به عهده انقلاب منسوب کرده‌اند یادگار جنگهای مذهبیست و این قبیل رفتارها و خشونتها بود که بیشتر از مردم کشور کاتولیکها را خشمناک می‌ساخت.

برخی کاتولیکها از دسته فدائی پروتستانها کمتر نبودند. مونلوک[5] که یکی از دلاوران جنگهای مذهبیست در گوین سنگدلی بارون دزادره را از سر گرفت، چنانکه یک جاده‌ها زینت و شگفت مردم گذرگاه را از نعش‌ها و مرتدان آویخته است فراهم ساخت. روزی از پروتستانها صیدان در چاه انداخت که چاه پر شد.

1- Montbrison 2- Chapelle-Faucher 3- Périgord
4- Nimes 5- Montluc
Montluc

زینت را

واقعهٔ سن بارتلمی — واقعهٔ سن بارتلمی که شاید زشت‌ترین حوادث تاریخ و نهضت شنیع دیگر را فرو بنشید. در این چنین آمد به حیله یک زن یعنی کاترین دومدیسی، بیشتر از شور مذهبی سرزده داشت.

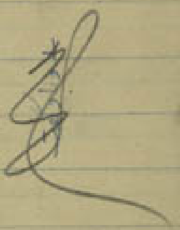
پیمان سن ژرمن (۱۵۷۰) دوباره امن و امان را در مملکت فرانسه برقرار کرد و چنان می‌نمود که کار جنگ کاتولیک و پروتستانها انجام یافته است و برای بقای این آشتی قرار شد که مارگریت دو والوا[1] خواهر شارل نهم را، به عقد امیر دوناوار که از جوانان کالون درآورند. چند از بزرگان پروتستان نیز لطف دربار را دریافتند؛ شارل نهم کولینی امیرالبحر را به شورای خود دعوت کرد و سخن هیچ کس را مانند گفته‌های او بسمع قبول نمی‌شنید و به پیشه ویرا پدر می‌خواند.

کولینی به پیوسته سفارش که باز باید به خلاف اطریش جنگ آغاز کرد و چنانکه در عهد هانری دوم مارشال دوویی‌ویل[2] سفارش کرده بود وی نیز عقیده داشت که فلاندر و آرتوا و بیرا، متصرفات اسپانیا، حمله برد و چون از سال ۱۵۶۶ مردم به ضد فیلیپ دوم شوریده بودند موقع هم برای جنگ مناسب می‌نمود.

شارل نهم پند او می‌پذیرفت شارل هواخواه جنگ بود و چون ... و به ... و [illegible] آرمان و این سبب غرم ... [illegible] اما کاترین دومدیسی همراه او نبود و از اجرای این فکر ممانعت کرد زیرا کولینی از جانب الزابت خاطر جمع داشت که پس از آنکه ملکهٔ انگلیس گفته بود با بوربن و انگلستان در جنگ با مخالفت خواهد کرد ولی ترس کاترین بیشتر از آن بود که مبادا قدرت

1- Marguerite de Valois   2- Vieilleville

از جنگش بیرون رود و نفوذی را که در فرزند خود دارد از دست بدهد.
عاقبت چاره جویی بی شمار او و گفتار دوستان و محرمانش و مع الخصوص نصیحتهای
گیز وی را برآن داشت که برای محو کردن کولینیی مرتکب جنایتی شود.
روز جمعه ۲۲ اوت ۱۵۷۲، چهار روز بعد از عروسی مجلل هانری
دو ناوار و مارگریت، کولینیی میان ساعت ده و یازده از قصر
لوور بخانهٔ خویش میرفت و در راه کتاب میخواند، ناگاه گلوله‌ای از
پنجرهٔ اطاقی باو رسید، یکی از انگشتان دست راست او را برد و بازوی
چپش را درهم شکست. چون این خبر را بشارل نهم آوردند بینهایت
خشمگین شد و بشتاب تا بخانهٔ کولینیی رفت و باو گفت: «ای محبوب
شمائید ولی درد و الم را من احساس میکنم، بخدا قسم که انتقامی بگیرم
که در پشتها باز گویند.»
شاه بیدرنگ بتحقیق پرداخت و نخستین مجرمی که معلوم شد
دوک دوگیز بود که اگر خود را پنهان نمیکرد گرفتار ~~[illegible]~~ میگشت.
کاترین از این تفتیش و کنجکاوی بیم داشت و تنها چاره‌ای که برای
رهائی خویش اندیشید قتل عام بود. پس، روز شنبه فرزند خود دوک
دانژو و دوک دوگیز را از قصدش آگاه کرد. میگویند عصر همان
روز نزد شارل نهم رفت و اقرار نمود که سبب قتل او بهم است و
این گفته شاه را به حیرت فرو برد، آنگاه رشتهٔ سخن را دراز کرد و گفت



اکنون هوگوها سلاح جنگ برداشته و از هیئت مملکت و زندگانی بورژوا را
دخالت داده رفته، پس اگر روزی بردوستان برجا مانند خلق الیق نهادند.
شاه مدتی با قصد او مخالفت کرد ولی عاقبت فرمانی برآورد و گفت: «از ایشان
را کشید اما همه را بیرون کشید تا دیگر برای مداخلت کردن کسی هم بر روی زمین
باقی نماند.» روز دیگر در حال تعقیب کار را تمام کرد و با موافقت
بقیه وزیر اوامر و احکام را ابلاغ کرد و در آن وقت شب از نیمه گذشته بود
و از بر آن شاه در قتل عام هم گیتی ۲۴ اوت روز عید سن بارتلمی
انجام یافت.

از کم زمانی پیش از سپیده دم سربازان سوئیسی در تعقیب قصر لوور صف
کشیدند، هنوز نوازش هوگوها که برای تماشا آمده بودند و از مردم شهر کالد تا
سکوت هفت کوله شدند و این واقعه قتل عام را آغاز کرد.
گیز در این میان به خانه کولینی شتافت. آنگاه یکی از نوکرانش که آلمانی
و موسوم به بسم[1] بود با شش نفر سوئیسی وارد اطاق شد. بسم پرسید:
«آیا تو خود امیرالبحری؟» وی گفت «آری منم» پس بسم خنجری بشکم
او زد. دوک دوگیز در پائین ایستاده و بیکر خدمتکاران در خدمتش بود فریاد کرد
که «ای بسم آیا کار خودش کردی؟» وی جواب داد که «آنچه باید انجام
رفت» و بعد جسد کولینی را از پنجره بکوچه انداخت. در این هنگام [illegible]
دو گار [illegible] بود. دوک دوگیز خم گشت و صورت امیرالبحر را با دقت نگاه
کرد و آنگاه لگدی بر او زد و خود بکشتن خلق رفت.



1- Besme

در قصر لوور بازی دو ماه از شوهر خواهر شارل نهم را آنجا شارل دید و یاد
گفته‌اند که پدر بزرگ و پایه مذهب کاتولیک بود را خبردار کند و وقتی که سینود پروتستان
را به آنجا خراب بازگشت دو والوا دنبال نمودند.

اول توار بزرگان بوده که فقط رهبران پروتستان را بکشند اما از که بعد ارازل
و اوباش نیز به ایشان پیوستند و قتل عام کردند که دکانها را هم از دم تیغ گذراندند.
بیش از دو هزار نفر را تباه کرده بودند. کشتارگاه لعنت و دزدان نیز می‌پرداختند.
چنانچه چند شهر و بعضی کارگران بلدیه که همه از این حالت در وحشت بودند به
فرمان کرده آتش فتنه بالا نرسید و کشتار تا مدت شش هفته ۲۷
ادامت طول کشید.

بعض از شهرهای بزرگ نیز همین کار کردند اما حکام چند دولت از
دول کاتولیک از وحشی رسیده بود اظهار امتناع نمودند و پروتستانها را از قتل و غضب
کاتولیکهای متعصب نجات بخشیدند.

پس از این واقعه جلادانه مذهب بر الخصوص انتشار یافت و هر روز به
ممالک خارج نوشته شد و در آنها به دروغ نوشته‌اند قتل عام کسی بارتل می
دارد کارها مذهبی داخل نیست بلکه جلو افزونی و تدبیری بود که اکثر فقهای
که ایرانی سخت روشن کند ظاهر گردد.) بر خلاف رهبران نه هیچ
دولتی و نه پاپ هیچیک از قصد شوم کاترین دو مدیسی آگاهی نداشتند و درباب
باب بد چیزی گفته بودند.

پایان کار شارل نهم — تضالات وجدانی هرچه زودتر به روح شارل نهم

[illegible]

غصه کرد . شبها از فرط غصه خوابش نمی‌برد . هر آنکه آشکارا میشنید ، [illegible] را چه
در خواب و چه در بیداری » گوئی « الان همه‌ی بی روح ولی [illegible] چشمک
خون آلود » را میدید . بهمین سبب نیکوکاری را خود را از فکر و خیال بیرون آورد
و خسته و ناامید [illegible] گاهی دوازده یا چهارده ساعت پیوسته بر اسب سوار
بود . [illegible] « نگاه شاه ، خون آلود و [illegible] » . در مجلس
با [illegible] خود [illegible] نمیشود ، [illegible] چشم میبندد و بعد از آن
دیده نمیگشاید [illegible] چگونه از ان حرکت کند [illegible] باز با شتاب چشم بر هم
نگذارد . دایه [illegible] زن پروتستانی بود [illegible] وفات [illegible]
میدید [illegible] آه میکشید . دایه با آرامی نزدیک گفت
خواب او [illegible] میگوید « ای دایه من ، ای عزیزم ، در این دو [illegible]
چه خونها که ریخته شد و چه فتنه که اتفاق افتاد . خودم را نصیحت بی‌جا
را پیروی کردم . خدایا گناهان را ببخش و اگر [illegible] مرا بیامرز »

اتحاد پروتستانها — [illegible] میشد در میان
کاتولیکها برای دفع گروهی جمع شوند و دیگر پروتستان را [illegible] کنند . این
اتحادیه [illegible] حکومت[1] تقسیم میشد و [illegible] هر یک از آنها [illegible] یک
رئیس جنگ[2] [illegible] شورای انتخاب بود . [illegible]
[illegible] مذهب [illegible] پروتستان و [illegible] کاتولیک
و [illegible] شورای انتخاب [illegible] میگشت . [illegible] کار [illegible] میشد

۱— Gouvernement ۲— chef de guerre

جنگ پروتستانها که در ایالت لانگ دوک [1] بیست هزار سپاهی آماده جنگ نموده.
مجمع عمومی را علیه حکومت تشکیل میرفت و این وضع یک نوع جمهوری تشکیل
داده گفته و بسیار کاردینال دو ریشلیو را دولتی در میان دولت به تمام معنی نیست.
تشکیلات پروتستانها که وحدت مملکت را در خطر انداخته بود مقدمات تأثیر
داشت که هانری سیم در آغاز سلطنت تقریباً صلح اتینی [2] منعقد داد.

استقلال تقدس — استقلال پروتستانها سرمشق استقلال تقدس و صلح
بولیو بهانه ایجاد آن گشت. امتیازات و تقاضاهای که بپروتستانها داده
شده چندان سودمند و محترم بود که کاتولیکها این تعهد بخشش شاه را قبول نداشتند
و چون دیدند که خطر و دولت مذهب کاتولیک را فرو گذاشته است خود
بدفاع برخاستند.

بموجب یکی از مواد صلح نامه بولیو، پرنس دو کنده یعنی فرمانده کل سپاه جنگ
زاندارک پیشنهاد به حکومت پیکاردی منصوب گشت و شهر پرون [3]
هم بعنوان حصار و پناهگاه باو محول شد. سکنه پرون که مذهب کاتولیک
داشتند از انتقال این شهر به پروتستانها برخود نمی پسندیدند و بهمین سبب
اول با یکدیگر و بعد با سایر پیکاردیها متفق شدند تا نگذارند کنده بمسند
حکومت بنشیند و تمام کاتولیکهای فرانسه را نیز برای تأسیس لیگ اتحاد
مقدس مسیحی برای حفظ عبادت خدا و اطاعت از شاه کمک بخواهند از
آن روز به دعوت کننده مردم این دعوت را پذیرفتند و در شهر و مشرق دارند

1- Languedoc 2- Etigny 3- Péronne

مجمع‌های شبیه مجمع پروتستان‌ها تشکیل میدادند و از جمعیت‌های مختلف نیز به هم دست اتحاد دادند.
دوک دوگیز را در کار تبلیغ نمایندگی کرده و فرمان میدادند که هرچه زودتر به ریاست ایشان همراه
رسید. اما هانری سوم ملتفت شد و هم از مقام را بدست آورده خود را اتحاد مقدس را
به رسمیت شناخت و خود را رئیس آن خواند (۱۵۷۷).

با وجود این اعضای اتحاد مقدس برای مقام سلطنت خطرناک بود. لیگورها یعنی
هواخواهان اتحاد مقدس از طرفی سوگند خورده بودند که فرمانبردار شاه باشند و از طرف
دیگر قسم یاد کردند که (آزادی و معافیت و حقوقی را که ایالات در زمان
کلوویس[1] اول داشته‌اند به آنها باز دهند) و مقصود ایشان ایجاد یک نوع حکومتی بود
که در آن بجای قدرت دیگری نایب ملت باشد و اراده‌ی این جماعت را نمایندگان
ملت بدست گیرند و چنین وضعی تا آنگاه در سرزمین فرانسه سابقه نداشت. مخصوصاً
مخالف هستند با سلطنت استبدادی که از زمان فیلیپ لوبل در فرانسه مستقر بود و حکومت
مشروطه‌ای شبیه مشروطه انگلیس در زمان حکومت صدارت ایجاد کنند و بنابراین اتحاد
مقدس فرقه‌ای مذهبی و سیاسی شده بود.

لیگورها تشکیلات نظامی داشتند، رؤسای لشکری را خود انتخاب میکردند و
سوگند میخوردند که هرگز از اطاعت پیشروان خود سر نپیچند. در نتیجه لیگورها
هم مانند پیروان کالون مقدس در دولت دولتی دیگر بوجود آوردند.
از روزی که پادشاه ناوار بسبب مرگ دوک دالانسون ولیعهد گشت و تاج هانری
سوم گشت، اتحاد مقدس قوی شد و مقام سلطنت در خطر افتاد. لیگورها با ...

۱- Clovis

«دفاع و حفظ مذهب کاتولیک و نابود کردن زندقه و ارتداد» . فیلیپ دوم عهد و پیمان کرده
و او تعهد نمود که هر ماه پنجاه هزار دینار بایشان بپردازد . کمی بعد لشکر هم بهدوش [illegible]
و نیز وسیله برانگیخت تا آنکه پاپ سیکست کن[1] — سیکست پنجم — هنری
چهارم دانست که بازی دو ناوار لایق پادشاهی فرانسه نیست . باری الیگر [illegible]
بمقصود نائل شده رفتار میکرد وقتی به وی گفتند در مملکت فرانسه و مذهب کاتولیک
هیچ مذهبی را آزادی نخواهد داد و لیکن پروتستانها را از اوام [illegible] و تبعید کند و
مرتدان را از همه کارهای دولتی برکنار دارد . هنری نیز هیچ خدا جوی ایشان را
نپذیرفت و جانکه پیش از پیروان کاتولیک عهد بسته بود با اتکاء بقشون نیز
قاطعانه منعقد کرد و برای خدمت آنها وعده آزادی مذهبی داد . پیرزن را برسم گرو گرفت
آن داد ولی کار به حکم بازگشت او به مذهب کاتولیک [illegible] انگلیس
اموال عمومی و نزاع آفرین روش دو دوک لورن [illegible] الطوائف و لوئی [illegible] بوده
و اتکاء بقشون در شهر پاریس — دوک دو گیز [illegible] آخر [illegible]
نفوذ بود . پیروان کشته شدن او در انجمن [illegible] اتکاء بدیر رسیده
از نائرگان شانزده محله شهر کنترل بیافت و بهمین مناسبت آنرا
انجمن شانزده نفره میگفتند . این انجمن رفتار کرد تا آنقدر با بیش گرفت بازی
سیچ پادشاه را «بجان شکنی ، مردم کشی ، خونریزی ، توهین کنی مقدسات ، بعث
زندقه و ارتداد ، ساحر ، جادوگر ، نفی کننده قوانین ملت و دشمن وطن» داغ زد
کرد و دوک دو مایین برادر دوک دو گیز را نیابت سلطنت برگزید . خدعه

۱- Sixte - Quint

انجمن شانزده نفره با تکرار تقصیر یک دیگری را و دولت اسپانیا متکی شده تا آن موقع انجمن نجبا و
اشراف بنام بیرون رفت در شهر پاریس بصورت یک مجمع عمومی درآمده و به خلق که
به غلط و گول کشیشان و روحانیان تحریک شده بودند و این جنگ بر کرده بودند
و اول با هانری سوم و بعد با هانری چهارم جدال کردند و در این موقع هانری چهارم
پاریس را محاصره نموده نگه داشته و با او مذاکره در میان آمد. زنان هم در این کشمکش
وارد شده و میگفتند ما اگر از قحط و غلا فرزندان خود را بخوریم تسلیم نمیشویم ؟؟ —
بیکاران شهر فقط آذوقه کمی همراه داشته چهار ماه با تحمل رنج فراوان پایداری
کردند و از دویست هزار نفر سیزده هزار نفر که در محاصره از گرسنگی جان سپرده بودند
شش هزار نفر هم بواسطه تخمه و بیماریها که گفتیم مردند.

این انجمن شانزده نفره بود که یک اردوی اسپانیولی را به پاریس طلبید و چون موقع
پیش آمد که بخواهند فیلیپ دوم را حامی و پشتیبان مملکت فرانسه بشناسند اما
بیشتر لیگورها که شور وطن و مذهب هر دو داشتند بیش از این کارها از آن کناره
گرفته و چون هانری چهارم مذهب کاتولیک قبول کرد در نتیجه انجمن مذکور و افکار
تعصب ترک [illegible] و هر دو از میان رفت.

فرمان نانت — وقتی که هانری چهارم بمذهب کاتولیک بازگشت کالونی‌ها
فرانسه با او همراه شدند اما جمعی از پروتستانها که هم نجبای قدیمی بودند
از او دور هستند و اکثر کالونیها هم در وحشت افتادند. مخالفان ش...
هرچه زودتر لشکریان [illegible] فرانسه را [illegible] دولت تقسیم کردند

از ایالات رسیده یک مجمع عمومی صد سال یک بار انعقاد می‌یافت بیکدیگر مربوط میشد
و وظیفه اش شور در مصالح فرقه پروتستان بود. هنری در ایام جنگ با اسپانیا گردید
از وحشت این فرقه سلطنت را ترک گفته و برخی هم از پیوستن لیگ کاتولیکها
امتناع میورزند.

هانری چهارم برای اینکه دیگر جنگ مذهبی روی نکند و بعد قطعی مردم از میان
برخیزد روز ۱۳ ماه اوت ۱۵۹۸ فرمان نانت را صادر کرد. بموجب
فرمان مذکور پروتستانها حق داشتند در تمام ممالک و شهرها و دهکده‌ها که قبل از
سال ۱۵۹۷ پیرو مذهب پروتستان بودند مراسم دینی را آزاد و آشکارا
انجام دهند و در دو نقطه دیگر هم هر ایالت بر حسب احکام معینی
شور این آزادی را داشتند. علاوه بر بموجب فرمان نانت پروتستانها با
کاتولیکها برابر گشتند و مناصب و مشاغل دولتی نیز بر روی ایشان باز شد و همچنین
برای اینکه تمام حقوق مطلوب تأمین شود؟ محکمه مختلط مرکب از قضات کاتولیک و
کالونی تأسیس یافت.

فرمان نانت به پیروان کالون اجازه میداد که در سینود یعنی مجامع ملی
ایالتی گرد آیند و تا هشت سال صد حصار بعنوان پناهگاه داشته باشند
و بهمین قرارداد کرار امیر ایشان را چنان سودمند یافتند که قصد داشتند در قلب مملکت
تشکیلات دیگری برپا کنند و خطر آن بعدها در عهد سلطنت لوئی سیزدهم
فرزند هانری چهارم ظاهر گشت.

یلان دلیر و بسیاری از کاتولیک‌های متعصب فرمان عادلانهٔ نانت ناراضی شدند،
بر اثر چنین عقیده‌ای یلان را بالحن گرم خویش در قصر لوور فراخواند آنگاه با کمال
متانت و سادگی کلمات را بر زبان آورد و بهترین نطق چندی دولت، گفت
«می‌بینید که در جای کار خود با شما گفتگو می‌کنم، لباس شاهانه نپوشیده‌ام و مانند سلف
«خویش قبای شاهی در بر و شمشیر در کمر ندارم. مانند خانواده‌ای میهمانم می‌خواهم»
«از سر صدق و راستی با فرزندان خود سخن گویم. مطلب گفتنی آنست که»
«خواهشمندم فرمان نانت را تصویب کنید. پس از کارها برای صلح و»
«آرامش انجام داده‌ام، در دفاع مملکت مجاهده پرداخته‌ام و دولت میهنم که»
«در وحدت کشور نیز این وظایف را برقرار کردم..... خوب می‌دانم که»
«درباریان نیرنگ‌ها بکار برده‌اند و واعظان فتنه‌جو را بجنگ برانگیخته‌اند»
«از چنین واهمه پیش گفته‌اند سنگربندی و مانع تراشیت..... من پیشه»
«هر حزب و فرقه‌ای را بسته خواهم کرد. من از دیوارهای شهر چیده‌ام»
«از این سنگرها که از قلعه‌ها کنده‌اند نیز خواهم جست..... کسانی»
«که نخواهند فرمان من تصویب شود خودشان جدا شوند. من اهل جنگ»
«نیک اما نخواهم جنگید. شما را از این خانه‌ای که در دربار کشت کشته»
«برخواهید خاست و ناچار در نظرتان هم یکی جلوه خواهید نمود!.....»
«هر کاری را که نخواهید با تهدید کرده باشید نخواهم انجام دهید»
«من هرگز شما را تهدید نخواهم کرد. فرمان مرا که خواهش منست بپذیرید.»

یکی شد

«و این کار نه تنها بایست بلکه هم صلح خواهیست و هم نفع شایست.»

اهمیت فرمان نانت — یکی از مورخان جدید در باب فرمان نانت گفته است «این فرمان شایسته است که یکی از مبادی تاریخ عالم گردد زیرا که دورهٔ تحمل مذهبی از آن شروع میشود.» برای تحصیل اهمیت و قدر و قیمت فرمان نانت باید وضع مذهبی سایر ممالک اروپا را در مرتبه صفحه آن بیاد آورد. در آن عهد، چه در آلمان و انگلستان و چه در اسپانیا، رعایا بایست به دین پادشاه باشند وگرنه مقتول یا تبعید میشدند. پس نخستین مملکتی که طریقه آزادی مذهبی پیش گرفت فرانسه بود و در حقیقت فقط سیاست حمق مردم این کار را انجام نیافت بلکه دانائی و بردباری هانری چهارم فرانسه را اقبال آن ناگزیر کرد ولی از بدبختی فرانسه، یک قرن بعد تعصب مذهبی اثر مخالف خود را نمود و فرمان نانت نسخ گشت. مخصوصاً در قرن شانزدهم یعنی در ایامی که هنوز تعصبات مذهبی در آلمان و انگلستان حکمروا بود فرمان مذکور در سرزمین فرانسه اول شده و صلح و آرامش را در دامن مملکت برقرار داشت.

III

۲۴ [illegible] در وسط

روش مملکت اسپانیا در عهد فیلیپ دوم

در یک [illegible]

سلطنت اسپانیا — جنگهای مذهبی شش سال فرانسه را بخود مشغول داشت و نگذاشت که در خارج کار از پیش ببرد اما مملکت اسپانیا در سایهٔ اقتدار فیلیپ دوم (۱۵۵[illegible] – ۱۵۹۸) فرزند شارلکن، در اروپای غربی شوکت و قدرت

سپید عمل کرد.

در آن وقت هیچ شاهی مقتدرتر از فیلیپ دوم نبود. گذشته از خطهٔ اسپانیا در قطعه اروپا قسمت بیشتر ایطالیا و تمام ساردنی و سیسیل، ناپل و میلان و نواحی فرانش کونته، آرتوا، فلاندر و پی با را مالک بود. در خارج اروپا نیز یک امپراطوری عظیم استعماری که امریکای مرکزی و قسمت بزرگ امریکای جنوبی را فرا میگرفت جزو متصرفات او محسوب میگشت و هر سال گالیونها[1] این کشتیهای اسپانیا طلاها و سیم و زری را که از معادن مکزیک و پرو استخراج میشد برای او باسپانیا حمل میکرد.

در ۱۵۸۰ سلسله سلاطین پرتغال از میان رفت و فیلیپ دوم آن سرزمین را بممالک خویش ملحق ساخت و امپراطوری پرتغال یعنی برزیل[2] و مستعمرات افریقا و هندوستان و جزایر معروف ادویه بتصرف او در آمد. این قدرت را در مردم تأثیر فراوانی بود چنانکه میگفتند: «هر وقت اسپانیا بجنبد زمین میلرزد.»

فیلیپ دوم — در ۱۵۵۶ شارلکن ممالک خود را بپسرش سپرده و گفته بود «مصالح امور مذهبی را بیشتر از هر چیز عزیز و محترم بدار». فیلیپ دوم هیچگاه گفته پدر از یاد نبرد و همه عمر بکوشید تا مذهب کاتولیک برد و در جنگ با ارتداد بپای عجیب مینمود چنانکه قهرمانی بود و گفته بود «اگر پسر من هم در عقاید ورزش فاسد شود نخستین کسی که هیزم آتش را اندازد منم.»

1- galion   2- Brésil

فیلیپ دوم با قدرت خویش دلبستگی بسیار داشت. مردی جدی بود با کبر و نخوت
چنانکه بایستی برای رعایت عزت و احترام او بزانو درآیند و با او سخن گویند. بخوبی در
فواید کار امور سلطنت نظارت نماید و هر موضوعی را خود تحقیق و فحص کند. همیشه در قصر خود که
اسکوریال[1] (کاخ ۱۵...) و تمام ممالک وسیع خویش را با دقت و باریک بینی رسیدگی میکرد
ولی همواره فکرش بکارهای مذهبی توجه داشت و تمام عده متصرفات خود را وادار راه
[illegible] خود و چه در قلمرو خویش و چه در ممالک خارج بسط و حمایت مذهب [illegible].

شکست و عقب زدن اسپانیا — جمعی مسلمانان که در غرناطه باقیمانده بودند
در سرزمین قدیم غرناطه زندگی میکردند، تنها جنوب اسپانیا آباد بود. فیلیپ
دوم آنان را در اطراف و اکناف اسپانیا متفرق کرد (۱۵۷۰ – ۱۵۷۱) و
تعقیب نمود چون ایشان بر پروتستانها نیز [illegible] سخت گرفت. اداره تفتیش عقاید
همه ایشان را توقیف کرد و دسته‌ای را یک دفعه در شهر سویل آتش زدند.
این سیاست سخت و شدید اسپانیا را فقیر کرد و هر چند تصور میکرد آنچه ابتدا از
میان برفت و وحدت مذهبی محفوظ ماند اما در سرزمین پی‌با پیشرفت بدی ننمود
عاقبت فیلیپ دوم قسمت مهمی از متصرفات خود را از دست داد و حکومت جدیدی بنام جمهوری
ایالات متحده [illegible] تشکیل یافت.

شورش پی‌با — پی‌با، آبادترین و پرنعمت‌ترین متصرفات شارل
پنجم، ~~[illegible]~~ هلند و بلژیک امروزی. پی‌با را شارل
بهفده ایالت تقسیم گشت. ایالات جنوبی که در ایام سابق [illegible] محبوب بشمار

1— Escurial

از دیر زمانی ثروت و تجارت و کارخانه های آنجا شهرت داشت و بیشتر سکنه
آنجا پروتستان بودند. ایالت شمالی واقع در دهانه رود موز و رن در آبادی
بپای ایالات جنوبی نرسیده و سکنه آنجا چندان متدین و آزاد بودند ولی چه مردم شمال و چه مردم
جنوب، در امور مذهبی، به آزادی عقاید خویش دلبستگی بسیار داشتند.

رابطه همسایگی آلمان با این ناحیه مذهب لوتر مروج در آن نفوذ یافت. شارل کن برای
آنکه پیشرفت مذهب پروتستان را مانع آید فرمانهائی سخت صادر کرد که از بس شدید
بود گفته اند آنها را با خون نوشته اند.

فیلیپ دوم عزم آن داشت که اوامر پدر را با کمال دقت انجام دهد. در این ایام
عده پروتستانها افزوده و مذهب کالون جانشین طریقت لوتر شده بود. عده مهمه
اول نجبا و اشراف و بعد بورژواها در مخالفت کردند در بساط انگیزیسیون بر هم شود
و نیز برای بهبودی اوضاع مذهبی با یکدیگر متحد گشتند و پروتستانها هم کلیساها
مجسمه ها و عمارات کلیسا را برانداختند (۱۵۶۶). فیلیپ دوم سپاهی از اسپانیا
بسرداری دوک دالب[1] به پی با فرستاد و به او دستور داد هر چه زودتر محکمه ای بنام
شورای اغتشاشات معروف به محکمه خون[2] تأسیس کرد. این محکمه مرتدان و
پروتستانهای آنجا را جست کرد و در شش سال هزار و هشتصد نفر کشته شدند. چنین
بیدادگری از طرف دوک و مالیاتهای سنگین از طرف دیگر مردم هلند را بشورش آورد. مردم
اسپانیا، شورشیان پی با را راهزنان میخواندند و گیوم دوناسو[2] معروف به
پرنس دورانژ[3] و ملقب به «خاموش»[4] رئیس آنها بود (۱۵۷۲).

۱- duc d'Albe ۲- Guillaume de Nassau
۳- prince d'Orange ۴- taciturne

جمهوری ایالات متحده — هفده ایالت پی با در آغاز کار با یکدیگر متفق گشته و
سال ۱۵۷۶ در اعلامیه گان[5] استقلال خود را اعلام کردند اما اختلاف آنها بر سر مذهب جدا
گشتند. ده ایالت جنوب — بلژیک امروزی — کاتولیک مذهب داشتند و به سبب [illegible] از
جانشین دوک دالب [illegible] آلکساندر فارنز[1] [illegible] شده بود ایالات را با خود همراه
کند. [illegible] نژاد و زبان یکسان ایالات شمالی و جنوبی کار وی را آسان کرد. در
سال ۱۵۷۹ اتحادیه گان از میان رفت. ایالات جنوب با اختیار فیلیپ دوم در آمده
و [illegible] اسپانیا را به عنوان [illegible] پذیرفت. بقیه از اهالی هفت ایالت
شمالی [illegible] و [illegible] در اوترخت[2] [illegible] تشکیل جمهوری ایالات
متحده را تأسیس نمودند. در این دولت هر ایالت استقلال داشت ولی امور
مصالح عمومی آنها باید در مجلس مرکب از نمایندگان انجام پذیرد. ایالات متحده
گیوم دورانژ را به سمت [illegible] — استاتهودر[3] — انتخاب کرد.
فیلیپ دوم در سرکوبی شورشیان جدوجهد بسیار کرد. جنگ و جدال شدید
روی داد و اسپانیائیها در این محاربات [illegible] بسیار [illegible]. گیوم دورانژ را
کشتند (۱۵۸۴) و [illegible] شهر هارلم[4] [illegible] را [illegible] کردند
اما [illegible] در آن وقت هم به سمت اهمیت و اعتبار ایالت هلند [illegible]
[illegible] تجارت اسپانیا زدند و [illegible]
و [illegible] الیزابت و [illegible] نجات [illegible]. عاقبت در
سال ۱۶۰۹ فیلیپ سوم وارث فیلیپ دوم ناگزیر [illegible] جنگ را

۱ – Alexandre Farnèse ۲ – Utrecht ۳ – stathoud[er]
۴ – Harlem ۵ – Gand

انعقاد کرد. بالاخره معاهدهٔ منعقده به متارکهٔ دوازده ساله[1] منجر گشت و در حکم شناختن
استقلال هلند بود ولی استقلال حقیقی آن پس از یک رشته جنگهای سی ساله (۱۶۲۱ - ۱۶۴۸) یعنی بموجب معاهدهٔ وستفالی[1] (۱۶۴۸) صورت خارجی یافت.

چنانکه گذشته شد سیاست مذهبی فیلیپ دوم آخر در رفع استقلال متفرقین منتهی گشت و به خروج قطعی مملکت هلند و انگلیس نیز بجائی نرسید.

فیلیپ دوم و فرانسه — فیلیپ دوم، اول با دوک دوگیز و لیگورها عهد و پیمان کرد و متحد شده و در آغاز کار هر ماه پنجاه هزار دینار بآنان میداد. پس از کشته شدن هانری سیم یعنی در ایامی که هانری چهارم خود را پادشاه حقیقی فرانسه میدانست فیلیپ دوم بیشتر از پیشتر در کار مملکت فرانسه دست اندر کار شد. ابتدا کوشش نمود که پاپ حکم تکفیر هانری چهارم را صادر کند آنگاه دو مرتبه (۱۵۹۰ - ۱۵۹۱ و ۱۵۹۲) عساکر اسپانیا را که از پی با آنجا بودند وارد خاک فرانسه کرد. هرچند لشکر اسپانیا در ایوری[2] از دوک دومایین شکست خورد ولی بعد الکساندر فارنز پاریس را از محاصرهٔ کنت هانری چهارم رهانید. فیلیپ دوم که هواداری مذهب نمی‌جنگید، قصدش آن بود که دخترش را به تخت سلطنت فرانسه بنشاند ولی تیرامیدش به سنگ خورد.

فیلیپ دوم و انگلیس — کوشش‌های متوالی فیلیپ دوم در لشکرکشی با انگلیس به جائی نرسید. ابتدا تعصب مذهبی ویرا بر این کار واداشت زیرا

1- Westphalie 2- Ivry

او که تواناترین پادشاه کاتولیک بود قصد داشت الزابت، مقتدرترین حکمران پروتستان را از تخت بزیر آورد و شاید مزیت ماری استوارت[1] که ملکه اسکاتلند و بیوه فرانسوای دوم را عدالتی او نماید. ماری که مذهب کاتولیک داشت و نوزده سال در حبس و تحت نظر خود الزابت بسر میبرد. در سال ۱۵۸۷ ملکه انگلستان بحکم بواسطه آنکه ماری استوارت بر ضد او نقشه کشیده بود فرمان داد تا سرش را از بدن جدا کنند. کاتولیکها او را شهید لقب دادند و فیلیپ دوم قتل او را دستاویز جنگ با انگلیس کرد.

علل سیاسی و اقتصادی هم در ظهور این جنگ دخالت داشت، الزابت اتباع را شورشیان پی با مدد میکرد، کشتی انگلستان نیز روز بروز ترقی مییافت و جهازات اسپانیا بکشتیهای بیگانه اجازه تجارت را با مستعمرات خود نمیداد. ملاحان انگلیسی دزدی دریائی پیشه ساخته، کشتیهای تجارتی اسپانیا که بسیب ثروت از سواحل امریکا را غارت میکردند و حتی بنادر اسپانیا حمله می آوردند.

کشتی مغلوب نشدنی — فیلیپ دوم برای آنکه کار خود را با انگلیس یکسره کند در سال ۱۵۸۸ ... کشتی عظیمی را که از زمان جنگهای صلیبی تا آن وقت کسی نظیرش را ندیده بود فراهم آورد که در ناحیت پی با شش هزار مرد جنگی حاضر بودند تا بمحض رسیدن کشتیها بسمت انگلستان روند. نوشته‌اند مرکب از صد و سی و پنج کشتی بزرگ بود خود بیست هزار سرباز و دو هزار توپ و ده هزار ملاح داشت و چنان مینمود که هیچ چیز را در مقابل

1- Marie Stuart.

آرمادا

از قشون آب یاد نیست و بهمین سبب آنرا بحریهٔ مغلوب نشدنی[1] خوانده‌اند.

چون کشتی مغلوب نشدنی براه افتاد هوا نامساعد شد. سفینه‌های چابک و
سبک انگلیس در دریای مانش[2] (تنگه کاله) بحریه سنگین اسپانیا را بجدالهای پیاپی درمانده کرد.
کشتیهای کوچک انگلیس مواد آتشین را که بار داشت بسفاین اسپانیا پرتاب کرده
و بعد طوفان هولناک وزید و شکست و عقب‌نشینی اسپانیا را حتمی گشت. باد
فوق‌العاده را بدریای شمال کشانده و آنها پس از گشتن در دور انگلستان و اسکاتلند اما
بسیاری در سواحل اسکاتلند از میان رفتند. از صد و سی و پنج کشتی فقط
پنجاه و سه باسپانیا بازگشت. بیشتر از بیست هزار نفر تلف شده و عاقبت بزرگ
سرمایه اسپانیائی هم بجنگ انگلستان نرسید (اوت ۱۵۸۸).

در اوراق حاشیه

نتایج دورهٔ سلطنت فیلیپ دوم — فیلیپ دوم پنج ماه بعد از صلح
ورون در سپتامبر سنه ۱۵۹۸ درگذشت ولی از صلح نتیجه شکست سیاسی او در فرانسه بود
اسپانیا را در فقر و قرضداری کرد و با آنکه از امریکا برای او سیم و زر بسیار میآمد
کارش بجائی رسیده بود در سال ۱۵۹۶ که بی‌اعتبار شد و از پرداخت دین
خزینه عاجز گشت. از بسکه مردم را باعمال صعب و دشوار و بزور از حد
اعتدال گماشت عده سکان مملکت نقصان یافت [illegible] گشت و زراعت و صنایع
ماند و صناعت از میان رفت. فیلیپ دوم میخواست اسپانیا را اول دولت
دنیا کند و بهمین قصد دوره تنزل آن مملکت را آغاز نمود. در قرن
هفدهم اسپانیا پیوسته در انحطاط بود تا آنکه تقریباً نابود شد و از پیش آمد و نقش
را بسود [illegible]

1- Invincible Armada 2- Manche

۳۴۶ لایه دار

۳۲ برگ ساله

فصل هفتم

جنگ سی ساله

مختصات عمومی و نتایج آن – قشون – معاهدات پرینه و وستفالی

ممالک آلمان از سال ۱۶۱۸ تا ۱۶۴۸ مانند ... قرن پیشتر میدان
جنگ طویلی شد که آن را بمناسبت مدتی که دوام داشته بهت جنگ سی ساله (۳۰ ساله) نامیده‌اند.
هر چند اسم مذهبی یعنی شورش‌های پروتستان بر امپراطور کاتولیک خود ... جنگ شد
ولی علت اصلی آن ... یکی از شاهزادگان خاندان اطریش بود ...
امپراطوری آلمانی ... آلمان را بصورت سلطنت ... و ... مرکزی تعیین
شبیه ... در آورد.

جنگ سی ساله اول نزاع داخلی خاندان اطریش بود و بعد شکل جنگ
دول آلمان در آمد و عاقبت یک جدال عمومی اروپائی مبدل گشت که در آن
گذشته از دولت‌های آلمانی و خاندان‌های اطریش، ممالک دانمارک، سوئد، هلند،
... اسپانیا و فرانسه از آغاز سال ۱۶۳۵ بطرف میدان قتال بوده
نزد میکردند.

از سال ۱۶۳۵ جنگ سی ساله در حکم دوره جدیدی بود از تاریخ نزاع خاندان
... و اطریش که آخر بالفعل در عهدنامه ... که بمعاهدات وستفالی و
دیگری معاهدات پیرنه ... در سال ۱۶۴۸ که پایان جنگ سی ساله بود
عهدنامه وستفالی امضا شد و بموجب آن ... و ... که

او نیز پیوسته در آلمان او کسی به هم خورد و شکست یافت فرانسه
با آن بزرگ اولی را از زیر ولیه مسلم گشت و آلزاس لتیرات و لیه بپیوست.
و نیز معاهده پیرنه در ۱۶۵۹ شکست فاحش اسپانیا ...
ولیه ثابت و معین نمود و آرتوا [۲] و روسیون [۳] را مملکت فرانسه متصرف
ساخت.

[۴] صلح اوگسبورگ — با وجود حوادثی چند صلح نمود، صلح اوگسبورگ
(۱۵۵۵) بیش از نیم قرن آرامش را در آلمان برقرار کرد.
صلح نامه مذکور فقط به شاهزادگان و امراء پیرو لوتر آزادی مذهبی میداد،
از عده شاهزادگان و امرای کالونی که از آزادی برخوردار نداشتند کم کم در آلمان
غربی و در سوئیس بود روز افزوده شد تا آنکه در سال ۱۶۰۸ مجمعی
بنام اتحاد انجیلی [۱] تشکیل گشت و فریدریک پنجم امیرانتخابی پالاتینا
به ریاست آن منتخب گشت. امرای کاتولیک هم سال بعد جمعیتی موسوم به
اتحاد مقدس در مقابل آن تأسیس کردند و ماکسیمیلین [۵] دوک
باویر ریاست آن را بعهده گرفت. پیروان لوتر که هم جمع شده و
مجمع و اتحاد را تشکیل کرده وقتی حاضر شدند از اتفاق با کالونیها امتناع
نمودند زیرا که ایشان را کافر و زندیق تر و منفورتر از کاتولیکها میشمردند. بدین
وجود اتحاد کاتولیکها و کالونیها هر یک در پی گرد آوردن سپاهی بود فقط پیدایش
جدال را در دنبال داشت. اگرچه جنگ را مجبور نکرده فوراً آورده ولیکن

1 - Union évangélique 2 Artois 3 Roussillon
4 Augsbourg 5 - Maximilien

کشور تراع را آنها میفروختند، چونکه [illegible] و عده پرستی فردینان خود قضیه

را سرپا کرد. وی اول دوک اشتیری[1] و بعد وارث تمام متصرفات شعبه

اطریشی خانواده هابس بورگ شد و عاقبت در سال ۱۶۱۹ بنام فردینان دوم

بتخت امپراطوری نشست.

[illegible]

فردینان دوم — فردینان، دوک اشتیری، نواده فردینان اول برادر

شارل پنجم بود. ژزوئیتها اورا در مدرسه بزرگ خود معروف بمدرسه اینگولشتات[2]

تربیت کرده و آموزگاران ژزوئیت در افکار او نفوذی کامل داشتند. فردینان

بارها گفته بود «اگر بی عهده دار تکالیف سلطنت نبودم بکسوت ژزوئیتها در می‌آمدم».

به نهایت متعبد و باتقوی بود و شدت علاقه او بمذهب کاتولیک تعصب پسر

عمش فیلیپ دوم را بیاد می‌آورد. گفته بود «من [illegible] در تبعیدگاه زندگی واز

فاقه بگدائی نان خوردن و خواریهای گوناگون دیدن و حتی جان دادن را بر

خود می‌بینم ولی روا نمیدارم که بدین حقیقت توهین کنند». فردینان مردی

درشت هیکل بود، بی‌شخصیت و ثبات، دلیر و با شدت و مانند [illegible] دوم

پادشاه خواهان [illegible] مذهب پروتستان را همراه شورش می‌پنداشت).

میگفته: «مردم آنچه عقیده را فقط با آن بخواهند که با [illegible] سلطنت تجدید کنند» و

بهمین سبب عزم کرد که مردم [illegible] سلطنت پادشاهی الحاق نماید.

استوار ساختن مذهب واحد در متصرفات فردینان ~~[illegible]~~ کاری بسیار لازم بود

چونکه قلمرو حکومت او یعنی آرشیدوک‌نشین اطریش و دوک‌نشین اشتیری و

1- Styrie ۲ Ingolstadt

کارن‌تی[1] و کارنیول[2] . کنت‌نشین تی‌رول[3] و مملکت بوهم و هنگری یک
دولت شود . ملل واحد در آنها سکونت نداشت و مردم ~~~~ در این نواحی بیک
زبان سخن نمیگفتند . بعضی از رعایای او ، تقریباً نصف آنها از نژاد آلمانی و جمعی دیگر
چون سرزمین بوهم اسلاو[4] و برخی از قبیل مجارها ، یکی از نژاد زرد بودند
و هر یک از این ملتها خود دولتی خاص داشت . لذا کشورهای فردینان یک کردن
دولتهای مختلف بود . پس بعلت نبودن نژاد و زبان مشترک لازم آمد که مذهب کاتولیک
نخستین وحدت را آماده کند .

فردینان در مدت سالها قوت اراده خویش را در دوک‌نشین استیری بکار
کرد یعنی در شهر گراتس[5] که تقریباً همه مذهب پروتستان داشتند وی تنها کسی بود
که روز عید فصح سال ۱۵۹۶ در کلیسای اعظم ، برای اولین مراسم واقعه کاتولیک
حاضر گشت . دو سه سال بعد ، برای انجام همین مراسم ، تمام اهل شهر بکلیسای اعظم
شتافتند . بدین فردینان توانست که پروتستانها را بمذهب کاتولیک باز آورد ،
بستن معابد و سوزاندن کتب امر داد ، کشیشان آنها را از مملکت بیرون کرد و
چون از این ارباب فراغ یافت ، رعیت را دعوت نمود تا یا در ترک عقاید تغییر مذهب
دهند و یا با بخشی از اموال خویش همراه برده از دوک‌نشین استیری خارج شوند

مملکت بوهم — ~~~~ مدت سال بعد ، فردینان عزم کرد در تمام
متصرفات ~~~~ خاندان دولتی و پیش از همه در مملکت بوهم این رفتار
پیش گیرد . در بوهم مذهب وضعی خاص داشت ، چکها یعنی اسلاوهای کن بوهم ...

۱- Carinthie ۲- Carniole ۳- Tyrol ۴- Slaves
۵- Gratz

که در میان آلمانها کم بودند بیش از هر چیز به آزادی ملیت حریص و دلبسته داشتند و نمی‌خواستند
که هرگز اطاعت بیگانه کنند نیز برنتابیدند مذهب را از ملک که بر آنان حکم می‌یافتند
تمایز نگذاشتند و از عهد هیچ مملکت روم سزاوار بیعت و اطاعت فراهم نشد.
چنانکه امروز هم دولتی همراه هم عهد شده غربی آلمان بدست آوردن مذهب هیچ کار نکنند.
در بوهم در اوائل قرن پانزدهم عقاید ژان هوس[1] را که از کلیسای روم روی
گردانیده بود پذیرفتند و با آلمانهای کاتولیک جنگهای خونین کردند تا عاقبت حق
آن یافتند که مراسم مذهبی را بطبق فهم خود اجرا نمایند. در قرن شانزدهم نیز
بسیاری از آنها بمذهب لوتر گرویدند.
چکها در سال ۱۶۰۹ از دست خود بودند به امپراطور ماتیاس دو هابسبورگ[2]
و فرمانی هم بنام لتر دو ماژستیه[3] ـ مکتوب سلطنتی ـ گرفتند و بموجب آن آزادی
مذهبی بآنان داده شد و از میان آنان جمعی بنام مدافع ایمان انتخاب گشتند.
وظیفه مدافعان آن بوده مراقب باشند تا نایب الحکومه‌ها یعنی کسانی که در شهر
پراگ[4] نیابت حکومت داشتند، بعضی مکتوب سلطنتی را درست اجرا کنند.

مربوط

چکها از بیگانه بودن نایب الحکومه‌ها در پراگ ـ سال ۱۶۱۸ در پایان
سلطنت ماتیاس ... را بستند. چون مدافعان ایمان
این وعده در پراگ، انجمنی از پیروان لوتر تشکیل دادند. نایب الحکومه‌ها انجمن
را منحل کردند. پس مدافعان و وکلای مسلح روز ۲۳ ماه مه
به هرادشین[5] که قصر سلطنتی در تصرف بودند. در قصر جای نایب الحکومه

1- Jean Huss 2- Mathias de Habsbourg
3- Lettre de Majesté 4- Prage 5- Hradschin

و یک منشی حاضر بودند. ملی اعتراضات کرد و شدید تمایل که نایب السلطنه‌ها
را و منشی را [illegible] « از راه اول ترزویت » فرا خواند و دو تن از آنان را با
منشی از طرف پنجره راندند و در خندق قصر انداختند ولی چون ایشان بر روی کثافات
و زباله‌ها افتادند جان به در بردند. حادثه مذکور آغاز واقعه جنگ سی ساله می‌شود.

بعد از این چیزی که مانند ایالت حکومت موقت تشکیل کردند و چکها در ۲۶
اوت ۱۶۱۹ یعنی هم در آن روزی که فردینان با امپراطوری آلمان انتخاب شد
قول اولا از هر شش بوهم [illegible] نمودند و فردریک پنجم که امیر انتخاب کننده
بالاتینا و شوهر الیزابت دختر جیمز اول [illegible] بود به او دادند. فردریک [illegible]
دختر شاه اول [illegible] گفت: « [illegible]
پادشاه را [illegible] با امپراتور [illegible] ترجیح میدهم » بقول [illegible]
راضی شد. (۱۶۱۹)

جنگ بوهم — تا این جا غیر از شورش چکها بر پادشاه خود و
چکها واقع نشده آتش بزرگ [illegible] در میان نبود اما چون فردریک پادشاه
مملکت بوهم شد جنگ واقع بجنگ بین آلمان تبدیل یافت.
انتخاب فردریک بسلطنت بوهم امرا و شاهزادگان آلمان و بخصوص امرا
انتخاب کننده را مضطرب کرد زیرا از یک فردریک خود در مجمع انتخاب کنندگان
یک رأی داشت و بعنوان پادشاه بوهم نیز رأی دیگری بدست آورده بود و چون
پیرو مذهب کالون بود [illegible] ترس کاتولیکها و لوتریها همه را برانگیخت

اذیت می‌کرد. کاتولیکها می‌ترسیدند زیرا که از این وقت ببعد در تعداد شاهزادگان انتخاب
کننده کاتولیک چهار امیر پروتستان از سه بالاتر و هم آن میرفت که در انتخاب آینده
تاج امپراطوری بیک پروتستان تفویض شود. بنابراین امپراطور فردیناند با کمک
لشکر ... بدون رنج و زحمت بسیار از کاتولیکها و لوتریها را همراه و متحد خود کرد و
برعکس مارکیشی پیلینی که دوک باویر و امیر کاتولیک بود و نیز امیر لوتری مذهب
ساکس را از سپاه گرد آورد. قشون باویر در مونتانی بلانش[1] نزدیک
پراگ چکها را درهم شکست (۱۶۲۰) و فردریک پنجم با ترتیب ...
و عده‌ای جبه پوشان با سپاه از میدانهای پراگ بیرون گذاشت.

۲۴ رمضان [illegible]

پامال شدن بوهم — چهره فرمان سرزمین بوهم را در اختیار فردینن
نهاد ... وحشت آمیز برو رفت. آزادی آن مملکت را از میان بردو
سلطنت را که تا آن زمان انتخابی بود در خاندان هابس‌بورگ ارثی کرد. مذهب
پروتستان منسوخ شد. پیشروان انقلاب را سر بریدند و اموال و ضیاع و
عقار اشراف را به امپراطور و تقوا پیشگان ضبط کردند و یا بثمن
بخس فروختند. عده فراوان آلمانی به جای بینوا و نابود شده چک را
گرفتند. ساکنان شهرها از میان رفتند، زبان آلمانی جانشین زبان چک گشت و
دیگر غیر از دهقانان، کسی بدان زبان تکلم نمیکرد. مختصر اقوام ناپدید
گردید ... محو ساختن یک ملت و تغییر رسوم و آداب ترقی بکار رفته
چنین است. بدین نحو چکها که عده‌شان از چهار میلیون بیک میلیون رسیده بود

1 – Montagne Blanche

نوین شرقی دیگر که تا پایه بعد ها یادگار زوجی را [illegible] ۱۹۲۱ در تقسیم
ایران کشیده شده ترتیبات را برقرار . در دوره معاصر که انقلاب فرانسه روح ملیت
و شور آزادی به خلق ها برانگیخت ، چک ها پی بردند با آلمانی ها می جنگیدند خود را
از چنگ ایشان رها کنند . عاقبت فتح شدن در سال ۱۹۱۸ با جاودانی ایرانی
مجاهدت ایشان استقلال داده و ستم فردیناند دوم را جبران کرد .

برافراشتن امیر بالاتینا — وقتی دوباره بوهم سخن شد [illegible]
[illegible] ولی چون ماکسیمیلین دوک باویر [illegible]
[illegible] فردیناند گذشته بود رسید [illegible] و وعده جبران [illegible]
داده وقتی در هزیمت کرد و امپراطور پس تفویض قسمتی از متصرفات خود
[illegible] را به رنگ او واگذارد . اما فردیناند [illegible] آن [illegible]
[illegible] خود نگاه داشت برای انجام نقشه متصور خویش بالاتینا را تسخیر
کرد و فردریک را از آن ها بیرون کرد .

انتقال بالاتینا امپراطور به [illegible] خویش و به صرف
[illegible] القاب و اموال فردریک را [illegible] تصرفات [illegible] و
امیران آلمانی ماکسیمیلین داد و او هم [illegible] امیر انتخاب کننده
بالاتینا هم گشت و از آن وقت بعد رسم شد که امیر انتخاب کننده باویر
باشند . [illegible] فردیناند کرد [illegible] همه را [illegible]
زیرا که [illegible] انتخاب کننده [illegible]

[1] Bulle d'Or

۵ ربیع [illegible]

امیرانی که نگران کننده از ترقی جنبش ضد رفورم و ضعف فرقهٔ مذهب پروتستان بودند.

جنگ اروپا ۲ دخالت دانمارک — پروتستانها کریستین چهارم[1] پادشاه
مقتدر دانمارک را که در مملکت امپراطوری نیز متصرفاتی داشت بیاری طلبیدند. جنگ
دخالت امیر دانمارک جنگ بوهم را بجنگ ملی آلمان منتهی نمود (۱۶۲۵)
مداخلهٔ ارتش دانمارک هم جنگ آلمان را بجنگ اروپائی مبدل کرد.
طالع دانمارک کریستین چهارم [illegible] و در یک جنگ [illegible]، دو لشکر [illegible]
[illegible] که [illegible] [illegible]. و دیگر قشون [illegible]
[illegible] والنشتاین[2] تازه برای امپراطور گرد آورده بود. پادشاه
دانمارک در لوتر[3] و دسو[4] شکست خورد و ناچار بعقد صلحنامهٔ لوبک[5]
رضا داد (۱۶۲۹) و متعهد شد دیگر در کار مملکت آلمان
دخالت نکند.

جنگ اروپا ۳ پیشرفت فردیناند دوم — از فتح [illegible] فردیناند [illegible] عزم.
[illegible] والنشتاین را [illegible] خود [illegible] شده [illegible] آلمان
را [illegible] ارادهٔ خود [illegible] کند.
فردیناند عزم [illegible] پروتستانها را [illegible] [illegible] [illegible]
قرار صلح لوبک فرمان [illegible] را صادر کرده بود. [illegible] ۱۵۵۲ [illegible]
[illegible] و متعلقات کلیسا [illegible] ۱۵۵۲ [illegible] [illegible] [illegible]
با امپراطور [illegible] شد و [illegible] [illegible] فردیناند [illegible] [illegible]

1- Christian 2- Wallenstein 3- Lütter 4- Dessau
5- Lübeck

۱۲ آبان

سرزمین آلمان را متصرف میکرد. ولیکن [?] هم باید با سپاه خود در قلمرو او
قدم بگذارد و در مقابل [?] کمک باشد. امپراطوری مقدس تا زمانیکه
امپراطور آلمان را نیز تعیین میکرد. ولی پس از شکست لا فردیناند در مملکت آلمان
به خاندان هابسبورگ و اسپانیا مجارستان ملحق شد، اتریش امپراطور
رسما تعیین نمیشد، امپراطور اتریش را برگزید و او را انتخاب نمیکرد وقتی آنکه
که پسر امپراطور خود وارث و جانشین پدر گردد.)
مطابق گفته‌ی [?] امپراطوری هابسبورگ باید ارثی شد و شاهزادگان
و امیران آلمانی هم تا آن هنگام مستقل بودند نیز خدمتگزار و فرمانبردار امپراطور
و خانواده اتریش بشمار میرفتند. بعلاوه هم برای اقدامات تشکیلاتی
فرمانبرداری داشتند. خلاصه اینکه مملکت امپراطوری اتریش که به صورت دولت منقسم
بود و به نوعی [?] عظمت خود بدست فردیناند به حد اعلای شکوه رسید
یعنی مملکت امپراطوری واحدی ایجاد کرد که هم [?] تا آن کشور
بیشتر در وسعت اراضی و کثرت سکنه آزاد در مقابل اروپا [?]
جلوه‌گر میسازد. آلمانها هم میخواستند [?] امپراطوری
را تجدید کنند و اگر شکست ۱۹۱۸ روی نمی‌نمود بمقصود میرسیدند و اتریش
و آلمان را بیکدیگر ملحق میساختند آنگاه از دریای آدریاتیک تا دریای
شمال بدست آنان می‌افتاد و وسط اروپا سراسر در اختیارشان قرار
میگرفت.

دوره ربط

دخالت سوئد و فرانسه — تغییرات ممالک امپراطوری که بمنفعت
خاندان هابسبورگ [اطریش] انجام یافت برای فرانسه و سوئد خطرناک بشمار رفت.
فرانسه بیشتر اهمیت داشت زیرا که سه طرف آن یعنی خاندان هابسبورگ در اسپانیا
سلطنت میکردند و ایتالیا هم تحت تصرفات آن بود پس میتوانستند از راه میلان لشکر
خود را بسهولت با خاندان هابسبورگ اطریش ملحق کنند و باین طریق دوباره امپراطوری
شارلکن بوجود آید. خطری که یک قرن پیش یعنی در زمان فرانسوای اول تهدید فرانسه
بود باز روی نماید. بنابراین دخالت کردن فرانسه ضروری شد ولی مشکلات داخلی
از قبیل فتنه و تحریکات درباریان و جنگ بازی اشراف بر ریشلیو هنوز اجازه نمیداد هم مجال
نمیداد که در خارج مملکت با جد و جهد تمام عملیاتی بکار برد. از این جهت اول
سوئدیها بجنگ پرداختند و فرانسه فقط بمساعدت کردن با ایشان اکتفا کرد.
مملکت سوئد مستقیماً مورد تهدید فردیناند بود چراکه او میخواست در کنار
دریای بالتیک برای خود یک دولت بحری ایجاد کند و بعلاوه لقب والنشتاین
را بسمت امیرالبحری دریای ~~[illegible]~~ بالتیک واقف نمیداد. اما سوئدیها نیز
راجع بحر بالتیک خیالهایی داشتند و گوستاو آدولف پادشاه ایشان میخواست
مملکت آنرا بصورت یک دریاچه سوئدی در خواهد آورد و چون دریای
بالتیک در حکم خندق قلعه سوئد است پس نگذارد امپراطور در این دست
این خندق استوار یابد.

در این ایام ~~[illegible]~~ پادشاه سوئد با لهستان در جنگ بود ولی ریشلیو

وسیلهٔ صلح فراهم کند و از آن پس گوستاو آدولف به مخالفت کردن در آلمان
آماده شد. امپراطور سپاه و عدت کم نموده بود و ریشلیو نیز امرای کاتولیک آلمان
را که از جاه‌طلبی فرمانروایان در وحشت بودند برانگیخت و ایشان بریاست ماکسیمیلین
باو گفتند که اگر امپراطور والن‌شتاین را مرخص و قشونش را منحل نکند ما با
پروتستانها متحد خواهیم گشت. هنگامی که گوستاو آدولف بخاک آلمان قدم
نهاد تازه امپراطور باین شرطها تن داده بود. (ژوئن ۱۶۳۰) ریشلیو
با گوستاو آدولف عهد نمود که با او سی هزار [illegible] مالی کمک کند.

جنگ سوئد — عاقبت گوستاو آدولف با لشکر اتحاد کاتولیک
تصادف شد و آنرا در برتن فلد[1] نزدیک لیپزیک[2] درهم شکست (سپتامبر ۱۶۳۱)
پس بر خلاف مرسوم زمان خیلی در فصل زمستان هم کار جنگ را دنبال کرد
از دره رن گذشت، بدرهٔ دانوب رسید، باویر را تسخیر کرد و
بعد بعبور لک[3] (آوریل ۱۶۳۲) و مونیخ[4]
پایتخت ماکسیمیلین را نیز گرفت و بعد آن شد که هم از آنجا بوین
حمله آورد.

امپراطور دوباره والن‌شتاین را خواند و او قشون جدیدی گرد
آورد و تقریباً این ساکس که با گوستاو آدولف متحد بود حمله برد و پادشاه
سوئد بمقابله شتافت. تصادم دو لشکر در لوتسن[5] شد (۱۶ نوامبر
۱۶۳۲) و در میان گیرودار گوستاو آدولف ضربتی [illegible] بیجان بود

۱— Breitenfeld ۲— Leipzig ۳— Lech ۴— Munich
۵— Lutzen

بنابرین سوئد خودش به جنگ مستقل گشت اما با وجود این عده سوئدی قشون والن‌شتاین را درهم شکستند.

با اینکه گوستاو آدولف کشته شد سوئدیها بهمراهی پروتستانهای آلمان جنگ را دنبال کردند ولی در سال ۱۶۳۴ در نوردلینگن[1] شکست یافتند آنگاه پروتستانهای آلمانی کتباً تمام با امپراطور عهدنامه آشتی بستند و او دیگر بار صاحب اختیار سرزمین آلمان شد.

جنگ فرانسه — چون کار بدینجا کشید مملکت فرانسه خود مستقیماً بجنگ برخاست و آتش جنگ در تمام اروپای غربی روشن شد. ریشلیو با سوئد و ولایات متحده و امرای پروتستان آلمان و برنارد دوساکس ویمار[2] که از سرداران گوستاو آدولف بود لشکری جمع کرده بود و خود هم با سوئیسیها و همچنین امیر ایتالیائی عقد اتحاد بست آنگاه پنج دسته قشون آماده کارزار کرد و با اسپانیا و اطریش جنگ داد. از این ببعد دیگر رهائی آلمان منظور نبود چه اینکه جنگ دوباره بصورت نزاع خاندان فرانسه و اطریش درآمد. فرانسه‌ها بایستی تصرف ایالاتی که اسپانیا از ایشان گرفته بود و بآن رسیدن بسرحدهای طبیعی و بگفته ریشلیو مقصد اینکه «فرانسه را بحدود گل قدیم منتهی سازند» نزدیک کردند.

سیزده سال آتش جنگ فرو نشست (۱۶۳۵ - ۱۶۴۸) و جنگها از قبیل سرحد بلژیک و فرانش کونته و سرحد فرانسه و ... و آلزاس و آلمان میدان آن بود.

1- Nordlingen 2- Bernard de Saxe-Weimar

در آغاز جدال قشون دشمن از دو جانب به فرانسه روی آورد یکی در بورگونی
که سن ژان دو لون[1] را از تصرف به جهت ایستادگی خود و دیگر در
پیکاردی که اسپانیولها قلعه کوربی[2] را متصرف شدند (۱۶۳۶)
اما از سال ۱۶۳۷ فرانسه خود بحمله آوری مبادرت و از سال
۱۶۳۷ تا ۱۶۴۲ از جنوب ناحیت روسی یون[3] و در شمال
آرتوا را از اسپانیا گرفت.

اسپانیولها بارها کوشیدند تا مگر دوباره آرتوا را بچنگ آورند ولی
سعی ایشان بی ثمر بود. کمی بعد از وفات لوئی سیزدهم، دوک دانگن
سردار جوان ایشان را در روکروا مغلوب کرد (۱۶۴۳) و در سال ۱۶۴۸
اندکی پیش از صلح وستفالی اسپانیولها باز در ناحیت لانس[4] شکست
یافتند. و از ۱۶۳۵ به بعد چنین شهر آلزاس هم بجهت
[illegible] فرانسه در [illegible] و [illegible] ریشلیو بموجب قرارداد آلزاس را
به برنار دو ساکس ویمار وعده داده بود اما چون برنار در ۱۶۳۹
جهان را بدرود گفت [illegible] فرانسه قشون او را [illegible] و مملکت فرانسه
مالک و صاحب اختیار آلزاس شد.

سرداران فرانسه و سوئد برای آنکه امپراطور را بقبول صلح وادار کنند
عزم نمودند که همه یکباره بوین پایتخت ممالک اطریش بتازند. این
فکر در سال ۱۶۳۹ بعمل آمد ولی چهار بار قرارگاه [illegible]

1- Saint-Jean de Losne 2- Corbie 3- Roussill[on]
~~[illegible]~~ 4- Lens

اوایل آن بکار رفت بی نتیجه ماند و عاقبت در سال ۱۶۴۸ که
تورن سردار فرانسه و ورانگل[1] سردار سوئد بمیدان جنگ بازگشتند
فتح زوس مارشن هوزن اتفاق افتاد (۱۷ ماه مه ۱۶۴۸) آنگاه
امپراطور که در وین بود مرعوب و پریشان گشت و بصلح رضا داد.

صلح وستفالی — بموجب دو عهدنامه که در روز ۲۴ اکتبر
۱۶۴۸ یکی در شهر اوسنابروک[2] و دیگری در مونستر[3] واقع در
وستفالی انعقاد یافت صلح برقرار گشت. وجه تسمیه معاهدات
وستفالی هم از این جهت است. بر معاهدات مذکوره تفوق اساسی مملکت
امپراطوری را کم کرد و بضرر مصالح امپراطور استقلال امرای انتخاب کننده و
دول آلمان را حفظ نمود و بنیان صلح مذهبی اوگسبورگ را بآزادی نزدیکتر
ساخت (۱۵۵۵) و هم بموجب آن آلزاس بمملکت فرانسه و چندین
ناحیت مختلف بمملکت سوئد و چند نواحی آلمان یعنی ماگدبورگ میلین و ایر
بران دبورگ داده شد. اسپانیا نیز مطابق عهدنامه قطعی هلند را بالاخره
تمره لبت استقلال آنرا شناخت.

فرانسه و اسپانیا — صلح پیرنه — اسپانیا از صلح با فرانسه
امتناع کرد و در آن ایام آشوب کمت دوره فروند[4] که در فرانسه پدید
آمده بود (۱۶۴۸) و باین سبب اسپانیائیها امید داشتند آنچه را
از دست داده اند باز بچنگ آورند. مدت دوازده سال دیگر جنگ

۱- Wrangel ۲- Osnabrück ۳- Munster.
۴- Fronde

و منتنت و دوک دانگین فاتح روکروا که بعدها پرنس دوکنده لقب یافته بود
بر لوئی چهاردهم شورید و با اسپانیا متحد شد. در این هنگام بنواحی شمال و شرق
فرانسه خسارات بسیار رسید، جنگ مدتها برپا بود و هیچ جانب را پیشرفت
میسر نیامد تا آنکه در سال ۱۶۵۸ مازارن وزیر لوئی چهاردهم با انگلیس
معاهده بست و چون بموجب آن عهدنامه شش هزار سرباز انگلیسی بمدد سپاه
فرانسه رفتند تورن سردار فرانسوی لشکر اسپانیا را نزدیک دونکرک[1]
درهم شکست و فتح دون[2] نصیب او گشت آنگاه اسپانیا که دیگر قوه
نداشت بصلح راضی شد (۱۶۵۹).
عهدنامه صلح را که در جزیره کوچک بیداسوا[3] واقع در سرحد دو دولت
بامضا رسید معاهده پیرنه خوانند و بموجب آن قوارسیر و آرتوا و روسیون
بفرانسه ملحق شد و ماری ترز[4] دختر فیلیپ چهارم پادشاه اسپانیا بعقد
لوئی چهاردهم درآمد. بدین طریقه صلح نامه وستفالی تفوق فرانسه را
بر خاندان هابسبورگ اطریش ثابت کرد معاهده پیرنه هم برتری فرانسه را
بر خانواده هابسبورگ اسپانیا آشکارا نمود.

قرن II

۲۴ [illegible]

معاهدات وستفالی

جنگ سی ساله از نظر اینکه بدو جهت شایسته توجه و ~~[illegible]~~ دقت
است زیرا از طرفی آخرین دفعه ایست که کندوتیره[5] ها نقشی کرده که

1— Dunkerque 2— Dunes 3— Bidassoa
4— Marie — Thérèse 5— Condattieri

قشون کشی را بعد از آن قرار میگذارند و بیشتر سربازان مزدور ولی وطن پرستان در عرصهٔ
نبرد پا گذاشته اند و از طرف دیگر در تدابیر نظامی و صف آرائی نیز تغییراتی
نموده است و از جمله بهتر اینکه در میدان جنگ بجای ده یا دوازده صف در پشت
سر هم قرار میگرفتند از آن ببعد بیش از سه یا چهار صف در یک نقطه جمع
نمی آمدند.

تشکیلات لشکری - سوار - قرنها از پیاده و سوار لشکر می یافت.
مانند دورهٔ قرون وسطی سواران بیشتر از پیادگان بودند و برای آنان نوعی برتری
داشتند ~~[illegible]~~ و هنوز جزو عساکر نجیب و تشریف شمرده میشدند چنانکه هر
سوار خود را رئیس محسوب میگشت. حمل قوا در [illegible]

چندین نوع سوار وجود داشت از قبیل زره پوشان و قرابینه داران و
دراگونها[1] و کرواتها[2]. از قرنهای مختلف تقریباً سواران زره پوش و دراگونها
و سواران سبک اسلحه قرن امروزی فراهم شده بودند.

زره پوشان که آخرین دسته سواران قرون وسطی بودند هنوز کلاه خود و ~~[illegible]~~
زره و بازوبند و دستکش آهنی و ران پوش و چکمه های بزرگ داشتند. سلاح حمله
و نبرد ایشان قداره های دراز و دو تپانچه بود ولی نیزه که در قرنهای پیش و نیز
هم بکار میرفت متروک شد. سوار زره پوش چنان می نمود که بر روی زین
میخکوب گشته است که بپای دو پهلوی زین ~~[illegible]~~ بر صفی قرار داشت
که نمی توانست از جای خود حرکت کند و دو نفر بایستی تا او را بر زین بنشانند

1- Dragons - 2 - Croates

واگر بر خاک می‌افتاد در دوم جای بیاید.

سواران قراولیه دارای خود و نیم زره داشتند و هم آنها از قراولیه یک نوع سلاح آتشی و تفنگ کوتاه به شکل تفنگ گشته است. قراولیه سلاح کامل بود که اتفاقات باروت در آن بوسیله فتیله انجام نمیگرفت بلکه چرخه‌ای که از برخورد سنگ چخماق با چرخ فولادین ایجاد میشد باروت را روشن میکرد.

دراگونها و کرواتها (چون اصل کرواتها از جهت کرواسی[1] بود بدین اسم موسوم‌اند) فقط خود داشتند و سلاح آنها قرابه یا شمشیر و پیستول بود. دراگونها پیاده نیز می‌جنگیدند. تفنگ و تبر هم بکار میبردند و تبر را برای رفع مانعها از قبیل نرده یا پرچین نگه‌داشتند.

درس [illegible]

پیاده نظام — قسمت پیاده از نیزه‌دار و تفنگدار تشکیل میشد.

نیزه‌دارها هم مانند سواران زره پوش بکار تودهٔ وسطی شمار میکردند. خود و زره و ران‌بند سلاح دفاعی آنها بود و قلاده‌دار نیزه‌ای بطول پنج تا شش متر که سر آن آهن داشت سلاح جنگی آنها محسوب میشد.

تفنگدار خود و زره نداشت و سلاحش تفنگ و قداره بود و برای اینکه با دقت و آسانی تیراندازی کند تفنگ را روی پایه‌ای قرار میداد. خالی کردن آن کار بسیار دشوار بود. تفنگدار یازده جعبه باروت و یک کیسه پر از گلوله و فتیله برای باروت برای آتش دادن با خود بر میداشت. باروت و گلوله را در لوله تفنگ میریخت و ~~[illegible]~~ تفنگ را روی پایه میگذاشت و بعد ~~[illegible]~~ در لبه تک آن جا میداد

1- Croatie

طرز تفنگ فتیله‌ای درس ۱۷

سرباز را داخل راه داشت کمی باروت بگذارد و با انگشت کوچک دست چپ
و بعد پیچ، فتیله روشن را روی چخماق قرار میداد. در هر پنج دقیقه
یک تیر خالی میشد و تیراندازی دقیق نبود. هنگام بارش بسبب نمناکی باروت
که در پستانک میریختند و در زمان کمک واسطه آنکه ممکن نمیشد پایه تفنگ را در
خاک فرو کنند تیراندازی محال بود. چنانچه تفنگداران فردریک پنجم در
جنگ مونتانی بلانش بعلت سنگلاخ بودن زمین نتوانستند شلیک کنند
از نیزه دار و تفنگدار فراهم شده بود قوه لشکر میانیت و عدد آنها را
و نیزه دار در هر قشون با یکدیگر برابر بود.

توپخانه — در مملکت آلمان توپخانه بوضع ساده نخستین بود.
در ابتدا سربازی مخصوص توپخانه وجود نداشت و هر وقت که
توپها برای شلیک مهیا میشد نزدیکترین افراد پیاده را بکار میگماشتند.
توپهای سبک را به دو و توپهای بزرگ را به بیست و چهار صندوق مهمات
را بوسیله اسب می بستند. توپ را فقط در موقع نبرد سوار میکردند و هنگام
حرکت آنها نیز حتی سنگین‌ترین توپهای سنگین فرانسه برای ارابه چهار دفعه
بکار داشتند. هر توپی که برای شلیک آماده بود دیگر حرکت نمیکرد و چهارده
نفر لازم بود تا آنرا پر کنند. باروت را از جعبه ها بیرون می آوردند و با قاشق
بزرگ درازی در لوله اش میریختند و گلوله ها را بوسیله تخماق چوب بر روی سایر
مواد محترقه که در ته توپ ریخته شده قرار داشت. تیر توپ از تیر تفنگ

طولانی‌تر بود و کمتر بهدف میرسید.

نبرد — در موقع نبرد سواران، قراول بسته و با سرعت حمله نمیکردند بلکه دو صف از آنان مشغول بودند، با سرعتی متوسط بسمت دشمن اسب میراندند و چون بفاصلهٔ خصم نزدیک میشدند شلیک میکردند. آنگاه سواران صف اول، اسب تازان نیم دایره‌ای می‌پیمودند و بعد جائی که باز خود را آمادهٔ جدال کنند پشت صف دوم قرار میگرفتند. جنگ تن بتن و مصاف با شمشیر و قداره هم که اصطلاحاً اسلحهٔ سفید خوانده میشود کمتر اتفاق می‌افتاد.

نیزه داران و تفنگداران هرگز با یکدیگر مخلوط نمیگشتند. نیزه داران لشکر مربعی که شبیه برجهای لشکر بود تشکیل میدادند و طول هر یک از ده سرباز لشکر میرفت صف می‌بستند. هرگاه بنوعی حمله میشد نیزه داران شمشیرها میکشیدند و نیزه‌ها را که ته آن در زمین فرو رفته و بدست چپ بود خم میکردند. در میدان [illegible] در جلو یک دسته تفنگدار بود و دو دسته تفنگدار صف اول، پس از شلیک، جای خود را بتفنگداران صف دوم می‌سپردند. وقت حمله، تفنگداران در پشت نیزه داران جا داشتند و پس از آنان بقتال می‌پرداختند. در موقع جدال با [illegible] جنگ تن بتن نادر بود.

اصلاحات گوستاو آدولف — نظام و ترتیب جنگ تا عهد گوستاو آدولف چنین بود اما وی فنون لشکری را برهم زد و نخستین پیشرو جنگ آزمایان جدید شد. اولاً سلاح ... را تغییر داد، تفنگ را کوتاه‌تر

وسنگین‌تر بود، پیمانه‌ها را از میان برد و طرز پر کردن آن را نیز از راه تعبیه فشنگ
سهل و ساده کرد چرا که بوسیله فشنگ گلوله و باروت یکباره داخل تفنگ میشد. همچنین
بواسطه همین اصلاحات تفنگداران سوئدی سه برابر تندتر از تفنگداران آلمانی
تیراندازی میکردند.

توپهای گوستاو آدولف سه فوت لوله نازک مسین داشت و اطراف آن را
تسمه‌های چرمی و با ریسمانهای محکم بسته بیشه احاطه میکرد و جلدی چرمین می‌پوشانید
و وزنش شصت کیلوگرام نمیرسید و آن را بر روی پایه قرار میدادند دارای چرخهای بزرگ
که دو اسب داشت و قابل انتقال از هر جا بگردد و بهر جا ببرند و نیز توسط
استعمال کیسه‌های باروت بر سرعت تیراندازی آن افزود چنانکه شلیک از هر توپها
از تیراندازی با تفنگ هم زودتر انجام می‌یافت. باری جنگهای سوئدیها بمیدان
جنگ باز گشتند بواسطه سهولت حمل خفیف بر خصم برتری داشتند و از جهت
کم از عمل مؤثر بیشتری کارشان بود.

گوستاو آدولف ترتیب صف آرائی را نیز تغییر داد. فوجهای بزرگ
را از میان برد و نیزه‌داران و تفنگداران را با یکدیگر مخلوط کرد. تقسیم نیزه‌داران بزرگ را
سربازها زیر نظر تفنگداران محسوب گشت. و سربازان را بجای دوازده صف
پشت هم قرار نمیداد چرا که در آن صورت آسیب شلیک توپهای دشمن بیشتر
بود و بسیاری از لشکریان را بمرگ میسپرد. گوستاو آدولف لشکر
سپاهیان را به چهار صف دراز در پشت یکدیگر قرار گرفته مرتب

میکرد . با چنین وضعی بزرگونهای روسی می‌ماند ممکن بود همهٔ آتش‌ها را
بکار داشت و خط آتش را نیز منبسط کرد . حمله‌ور بی با سربازان کمتر از
سپاهیان خصم میدان عمل خود را بقدر جبههٔ عساکر دشمن وسعت می‌بخشید پس
~~[illegible]~~ حرکت قشون سوئد و روسی تهیهٔ اغذیه جاتش آسانتر بود و
این نکته در پیشرفت سربازان سوئد تأثیر فراوان داشت . در آن ایام
سربازان ممالک دیگر در آخر پاییز مرخص میگرفتند اما سوئدیها پیوسته بر سر
خدمت بودند و به ربط دشمن از کار لایق ظفر می‌ماند .
جنگ آزمایان آلمانی و اسپانیائی و والونی حمرحمات گوستاو آدولف
را پیروی کردند چنانکه او را مؤسس فنون جدید لشکری باید شمرد و سرداران بزرگ
قرن هفدهم همه شاگردان وی‌اند .

سربازگیری — یکی دیگر از موجبات برتری قشون سوئدی ترتیب سربازگیری
بود . لشکر سوئد از روستائیان تشکیل می‌یافت و اینان لااقل در آغاز کار
بهوای منفعت خود سرباز نمی‌شدند بلکه برحسب تکلیف و برای ... که
پادشاه و وطنشان داشت بخدمت لشکری در می‌آمدند و باین مناسبت سربازان
ملی حقیقی و لایق بطبع اطاعت و مقررات بودند .
در آلمان وضع چنین نبود . وقتی که آتش جنگ روشن میشد امیر
یالانی‌ها و امپراطور و حتی شهرها که قشون خاص نداشتند پول برای
تهیهٔ سپاه کنتراتچیان جنگ را استخدام میکردند و ایشان حقیقی کندوتیره

[illegible]

بودند روی می‌آوردند. سربازگیری و نگاهداری چنین لشکری به هیچ نظمی بند نداشت

به ارادهٔ مردان حادثه‌جو بود و اینان برای هر کسی که گزافتر مزد می‌داد خدمتگزاری

می‌نمودند.

والن‌شتاین که برای فردینان سپاه تهیه میکرد بهترین حادثه‌جوی قشون‌سازی

آن عصر شمرده میشد. اصلش از ~~[illegible]~~ چکها بود و چون بعد از جنگ مون‌تانی

املاک اشراف چک را بقیمت ارزان خرید کارش رونق بسیار گرفت. در سال

۱۶۲۵ نزد امپراطور رفت و متعهد شد که بخرج او قشونی فراهم آورد.

روز نهم ژوئن ۱۶۲۵ امپراطور ویرا فرمانده سپاهی کرد که هنوز یک سربازش

معلوم نبود و یک ماه بعد (سپتامبر) والن‌شتاین با بیست و دو هزار

مرد جنگی بمیدان کارزار آمد.

در آن قشون امپراطوری افراد ممالک مختلف از قبیل مردم چکها و کرواتها

و مجری و والون‌ها و ایتالیایی یافت میشدند. پروتستان از ایمان مذهبی و

وضع خاص داشت. بعضی کاتولیک و برخی کالون و گروهی لوتری

شمرده میشدند. کسانی که آتش جنگ سوخته و گرفتار بدبختی شده بودند

در جرگهٔ پیادگان و نجیب‌زادگان بعنوان [illegible] ثروتشان سلاح و اسب

جنگ بود و آرزوی کشورگشائی داشتند در صف سواران قرار میگرفتند. سربازان

مزدوری هم که چندی پیشتر در پی یا جنگیده بودند در آن سپاه خدمت

میکردند. جمعی را هم بزور در قشون می‌آوردند. در شهرهای بزرگ مردم

به فرمان را سرباز میکردند ، و دیگرها که ناصر سربازگیری نمیشدند هم رفت
و پول و غذا را که در دست داشت شاه داده میگرفت ولا یا سربازی یا
والده . بی هیچ عاشقی هر که را می یافتند بزور میبردند و بعد پیاده روی
و هنگام [illegible] در هنگام معاینهٔ طبی امروز بود سرباز خوب و بد
را از یکدیگر جدا میکرد . کارگران با ابزار خود می آمدند یکی نیزه و
دیگری تفنگ و شمشیر می آورد . هر کس نوعی لباس به بر میکرد فقط سربازان
از قشون های منظم رنگ مخصوص داشتند . لشکریان نه لشکر برای که
برای چه می جنگند . بوفاداری به سردار قسم یاد نمیکردند
و سوگند میخوردند نسبت بیرق وفادار باشند و بهمین سبب
وقتی بیرق بدست دشمن می افتاد سربازان بسپاه خصم ملحق میشدند .
نظامات — برای نگهداری نظم چنین قشونی چنان لازم
می نمود که بدترین رفتار و قساوت پیش گرفته و با تیر لطمه ضرب زدن و
دار آویختن و شکنجه هر روزه لحظه در کار بود . هیچ روزی بی کشته شدن کم
شام نمیرسید . والنشتاین در سر خدمت از سربازان خود فرمانبرداری
کورکورانه میخواست و تمکین و خدمت ولی لباس میکرد . فوجی که درست
نمی جنگید فانی میگشت ، سرگروه سرکشته [illegible] و سرباز بسر دستهها
چوب گرفتار میشد یعنی عضو او را با میلهٔ آهنین روی چرخی
درهم میشکست . ولی در خارج از وقت خدمت لشکریان آزادی

بی حد بیداد و ایشان هم راه افراط برفتند.

جلد — در آن ایام چون اداره با شدت قشون وجود نداشت سربازان
برای کشتن و یا زندگی بیغما می‌پرداختند و جنگ و جدال جزو مایه نان خوردن
جنگجویان بود. وابستگان و زن و فرزند این سربازان بی‌وطن که با ایشان
بمیدان جنگ میرفتند بیشتر باعث غارتگری و چپاول میشدند. بدنبال یک
فوج شش هزار نفره چهارصد ¼ بالضعف که لشکر حرکت میکرد و در عقب لشکری که
چهل هزار مرد جنگی داشت صد هزار کس از قبیل زنان و بازرگانان قشون و
غارتگران و دزدان بودند و آنان را «کلاغهای میدان جنگ» میگفتند.
سپاهیان بهر کشوری که در آن جای خوردن یا بغارت بردن چیزی بود
می‌شتافتند و چهره خاک وحشی و ویران میشد مملکت مجاور، هرچند
بیطرف و متحد هم بود میرفتند.
گذر کردن سپاه برای دهقانان مصیبتی بزرگ بود. سربازان از
سر هوس رانی بخرابی و ویرانی می‌پرداختند، اسبها را ~~در~~
الحاق میبستند، جهازات و ظروف خانگی را خرد میکردند، تخت خواب
و میز و صندلی را میسوختند و آنچه بردنی بود برمیداشتند. یکی
از سرداران آن عهد گفته است «پیش از حمله، گفتگو لازم است
سرباز کمی بیاساید و از خستگی بیرون آید». هرگاه سربازان
نزد روستاییان گمان پولی میبردند آنان را برای نشان دادن دفینه

شکم و آزار میکردند، یکی را در بالای آتش که می‌آویختند و دور سر دیگری طناب
می‌بستند و آن را با چوب چندان می‌پیچیدند تا از گوش و بینی و دو چشم خون
بیرون جهد. شست بعضی از این بیچارگان را زیر چخماق درهم می‌شکستند
یا کف پایشان را میسوزاندند. [illegible] شش ساله
فرشته شده است سربازی چنین [illegible]: و [illegible] که
که عمال افسران را بدست رحم و شفقت دهند و دهقانان
را ظالمانه بکشند و در جنگ چیزی از نعمت کفی [illegible] چیز دیگری [illegible]
از میان بر میدارد.»

ویرانی آلمان — بالا از تقریرات قصه از وضع نقاطی که
میدان جنگ بوده است. دهقانان بکلی [illegible] و چون دیگر برای
تخم چارپایی نداشتند خود را چارچار بخیش می‌بستند. در نواحی
بسیار چارپا هیچ یافت نمیشد. [illegible] در
مملکتی که پیشتر غنی‌ترین سرزمین آلمان بود ۲/۳ [illegible]
نفوس در پایان جنگ بیست ساکن بیشتر نداشت و گرگها [illegible]
هم می‌آمدند. [illegible] آلمان [illegible] و آخر جنگ [illegible]
شده بود. قحط و غلا نیز چندین بار و [illegible]
۱۶۳۵ [illegible] آورده گشت و [illegible] آن [illegible]
هنگام عقب نشینی برای [illegible] و [illegible] دشمن [illegible] را

ویران می‌ساختند، درختان میوه دار را از پای در می آوردند، تاک را میسوزانیدند
گندم نارسیده را درو میکردند. منع الجمله قریب یک قرن لازم بود تا
آلمان بتواند از زیر بار بلاها و وحشت‌زای جنگ سی ساله بدر آید.

جنگ روکروا — جنگ سی ساله دو سردار فرانسوی را که
از بزرگترین سرداران عالمند جلوه داد. یکی دوک دانگین[1] که
پرنس دوکنده[2] شد و به گران کنده[3] ملقب گشت و دیگری
تورن. روزگار پادشاهی لوئی چهاردهم نیز بواسطه این دو سردار رونق
داشت.

هوش و استعداد دوک دانگین در جنگ روکروا نمایان شد
و در آن وقت وی جوانی بیست و دو ساله بود.

. روکروا قلعه کوچکیست میان جنگل و بر روی فلاتی واقعست
که آنرا باتلاقها و بیشه‌ها فرا گرفته‌است. قلعه مذکور حافظ مدخل
ناحیت شامپانی و شهر بر جاده مزیر[4] بود. در ماه مه
۱۶۴۳ سربازان اسپانیا بمحاصره قلعه آمدند آنگاه یک دسته قشون فرانسوی
بمدد قلعگیان شتافت. فرماندهی این سپاه را بدوک دانگین
دادند و سردار پیر موسوم به لوپیتال[5] را برخود او همراه
او کردند. دوک دانگین شانزده هزار پیاده و هفت هزار سوار و
دوازده توپ داشت. شماره سربازان اسپانیا بیست و هشت

۱– duc d'Enghien ۲– prince de Condé
۳– Grand Condé ٤– Mézières ٥– L'Hôpital

هزار بود و عدد ترکها [illegible] به سی هزار میرسید. قوهٔ اصلی لشکر اسپانیا را
پیادگان لشکر آن مورد [illegible] و این سپاهیان که سلاح [illegible] بار و برگ
مغلوب نشدنی شمرده می‌آمدند.

لوپیتال صلاح کار را در جنگیدن ندیده است اما دوک دانگن
از رای خویش باز نگشت و [illegible] همگی [illegible] آنگاه نزدیک ظهر روز
هجدهم ماه مه در مغرب جادهٔ بزرگ سپاه روکروا و [illegible] در
وسط جنگل نمایان گشت و به آن جا صف آرائی کرد. جناح راست قشون
اسپانیا به [illegible] منتهی میشد و قسمتی از آنرا [illegible] از میان رفته بود رسیده
بود. قلب لشکر از سه صف پیاده تشکیل می‌یافت و سواران در جناح یمین و
یسار قرار داشتند. دوک دانگن نیز همین ترتیب را اتخاذ کرد و خود در جناح راست
جا گرفت.

روز شنبه نوزدهم نزدیک ساعت سه دوک جوشن پوشید و کلاه
لبه دار نمدین که پری سفید و بزرگ داشت بسر گذاشته بر
اسب نشست آنگاه سواران اسپانیائی که در برابر او بودند حمله آورد و بیش از
یک ساعت جنگ و جدال ایشان را منهزم کرد. و در این میان [illegible] توپها که
در دور جناح چپ [illegible] را دستخوش جناح راست قشون اسپانیا [illegible] و
حتی دشمن را نزدیک قلب لشکر خویش رفت. و در این ترتیب که گوئی ضمیر روشن
دوک دانگن بوی الهام میکرد یعنی پیادگان را امان داد تا نفسی تازه کنند و بعد

برای که بعقب باز گرده و قلب و جناح چپ سپاه فرانسه مدد رساند از جای گذشته
با عزم جزم و بی امید بازگشت خود از عقب لشکر اسپانیا زد و در چند دقیقه
صف دوم دشمن را درهم شکست آنگاه اسپانیائیها و والونیها و
سپاهیان دوک دانگن را در میان قرار بدهند. با سواران
و جنگی برابر برق از پشت جناح راست قشون اسپانیا سر برآورد. از آن
پس سربازان ذخیره و قلب لشکر فرانسه بدشمن حمله بردند و سواران اسپانیائی در
میان دو آتش قرار گرفته نیست و نابود شدند.

تنها قلب لشکر اسپانیا باقی ماند و آن از پیادگان دلیری می یافت که
بشکل مربع مستطیل بر روی تل خاک بودند. قلب سپاه بقلعه می ماند و
کنت دو فون تن[1] فرمانده آن بود. کنت سردار بسیار پیر و زمین گیر
و از شدت بیماری داشت و در میانه آن مربع بر یک صندلی و چهار نفر بردوش گرفته
بودند و برده میشد. دوک دانگن عزم کرد که هم در ساعت بدشمن حمله آرد
دوک دومال[2] که در باب جنگ روکروا کتاب معروفی تألیف کرده
است مینویسد که سپاهیان فون تن صفهای خود را با پایداری تکیه داده و
تفنگداران و در عقب آنان عسکر نیزه و سنان بدست آرام و بی حرکت. فرانسویان
نزدیک میشوند. همه آنان میخواهند از نزدیک کنند قدر سپاه را
که بحره عجیب بر سر گذاشته و خود تکیه کرده از دست بینند. ناگاه
عساکر فون تن بنیز و دهانه را میکند. تفنگداران

1- Comte de Fontaine.
2- duc d'Aumale

با شتاب می‌آید و باران گلوله و چهارپاره تشیپ را که گذرگاه سپاهیان فرانسه است
خارج می‌کند. از صف‌ها لطمه‌ای در ترنج است. آنگاه عقب می‌رود و پشت سر خود
روی خاک نعش‌ها می‌گذارد. دقیقه‌ای صدا و دود با کامل باز قشون بی‌حرکت بود
تفنگ‌ها بلند شد و قشون برجای اول قرار داشت.»

دو حملهٔ دیگر نیز بی‌نتیجه ماند. سران دوک دانگن زخم رسید، دو گلوله
به جوشنش آمد و اسبش زیر پایش مجروح گشت. آنگاه دوک امر کرد تا چهار توپ
حاضر آورند. گلوله توپ زاویه‌ها را که از اجتماع پیاده اسپانیائی تشکیل یافته
بود از میان برداشت و بعد حمله چهار لشکر فرانسه شروع شد. سربازان والون
یکباره تفنگ‌های اسپانیائی تفکیک کرده و آن را درهم شکستند. پیش از ساعت ده کار تمام شد
دوک دانگن میکوشید قتل عام را مانع آید ولی گشت دو هزار تن و [illegible] از
اسپانیائی مقتول و بیش از هزار تن اسیر گشتند. از سپاه فرانسه دو هزار کس بمرگ
و دو هزار تن مجروح شده بودند.

فتح روکروا نسبت کرده‌اند تربیت لشکری اسپانیا از میان رفته و تفوق لشکر
فرانسه شروع گشته است. واقعه روکروا که از بهترین کارهای قشون فرانسه شمرده
می‌شود. دلایل جنگ دیگر برسم قرون وسطی جنگ تن به تن در میان نبود تا فقط
دلیری سربازان فیروزی آورد بلکه [illegible] بیشتر از قوت و جرأت فتح و ظفر
را باعث بود. شجاعت سربازان اسپانیا و سپاهیان فرانسه با یکدیگر تفاوت
نداشت اما سربازان اسپانیائی با دوک دانگن برابری نکرده و هم سپهسالار تیزهوش

که به کمک روکروا لشکریان سلطنتی فرانسه فتوحات زیاد نصرت و ظهور العیب [illegible] اثبات کرد

معاهدات وستفالی — معاهدات وستفالی نتیجه گفت و شنید [illegible]
مفصلی بود و چهار سال طول کشید و چون سوئد فتوحات بسیاری از فرانسه عقب مانده
بود در آن واحد مذاکرات در دو شهر آلمان که دو طرف [illegible] پیشرفتی کم [illegible]
را جمع نمود سوئدیها در اوسنابروک[1] و فرانسویها در مونستر[2] [illegible]
صلح بر قرار شد و گذشته از سفرای فرانسه و سوئد و آلمان، نمایندگان پاپ و اسپانیا
و ایالات متحده و ونیز و دانمارک و تمام امرای آلمانی و جمهوری ونیز که میانجی بود
نیز در کنفرانس شرکت جستند و باین ترتیب از آن کنگره اولین مجمع کنفرانس بین‌المللی.

معاهدات وستفالی سه مطلب را تحت رسیدگی کرد یکی موضوع مذهب و
دیگری تشکیلات سیاسی آلمان و سومین موضوع صلح اروپا بود.

در ضمن این معاهدات امرا باز حق یافتند مذهب خود را بر رعیت تحمیل کنند
اما رعیت نیز حق داشتند که اگر امیرانشان را از دست دهند هجرت گزینند. بنابراین
مسئله آزادی مذهبی را قبول نکرد و تعصب مذهبی از میان نرفت و در
این باب از فرانسه عقب ماند.

تشکیلات [illegible] آلمان تغییر اساسی ننمود ، از قدرت امپراطور کاسته شد و
مقام امپراطوری بر طبق انتخاب باقی ماند ولی امپراطور اختیار کنترل امرا
از دست نداد و یک [illegible] نیز [illegible] فردریک [illegible] که امیر
[illegible] پالاتینا بود [illegible] گرفت. امیران انتخاب کننده استقلال کامل یکدیگر

1 — Osnabrück 2 — Münster

در ولایات اتباع خود و امپراطور بهیچ عنوان نتوانست در آنها دخل و تصرف
کند و حق امرا حق داشتند با هر که بخواهند عهد ببندند بشرط آنکه برضد امپراطور نباشد تجدید شد
و بهم ترتیب معاهدات وستفالی وحدت آلمان در باب صلح و جنگ و
مالیات و قشون عامه قیام کلی شد. ~~نفوذ امپراطور را ذات خود محصور~~ [illegible]
نماند.
معاهدات وستفالی بنفع امیر باویر و امیر براندبورگ در اراضی امپراطوری
تغییراتی هم داد. امیر انتخاب کننده باویر پالاتینای علیا را تصرف کرد و امیر
انتخاب کننده براندبورگ پومرانی[1] شرقی و ماگدبورگ[2] واقع در کنار البه
و بعضی اسقف نشین های دیگر و وزر[3] را بدست آورد و بهمین وسعت یافتن
متصرفات سرچشمه قدرت مملکت پروس شد. دولتهائی که عهدنامه را امضا
کردند برای آنکه قدرت امپراطوری را از میان ببرند و اسباب اتحاد و اجماع در آلمان را
غیر ممکن سازند انگیزه آن مملکت را تحت ضمانت خود قرار دادند و از این
ببعد مملکت فرانسه و سوئد حق دخالت در امور واقع مملکت امپراطوری یافتند
معاهدات وستفالی برضد فرانسه جگرا که والزاس و سوئدیان کمک
در سرحد آلمان داد.
مملکت سوئد مصب های رود وزر و پومرانی غربی و مصب های رود اودر[4]
یعنی تمام سواحل آلمان در دریای بالتیک را بمتصرفات خود ملحق ساخت. و اسپانیا
ناحیه تروا روشه را در تصرف خود نگاه داشت و اراضی متعلق به آلمان را

1- Poméranie 2- Magdebourg 3- Weser
4- Oder

هابسبورگ در آلزاس والانژ جزو شهر امپراطوری ملک گشت. معاهدهٔ وستفالی
اوضاع اتریش را که تجزیه کرد بود تثبیت یعنی تکرار و بعد از این
ای سیاسی فرانسه و ملک امپراطوری اختلافی پیدا شد.
معاهدهٔ وستفالی در حقیقت معاهده‌ای معتبر [illegible] ترتیب ذکر العقد.
نیست و تعادل اروپا را استقرار داد یعنی قوی را فن تقسیم نمود که
هیچ مملکتی نتواند استقلال ممالک دیگر را تهدید کند. حفظ این معاهده شرایط
سیاست [illegible] میشد تا زمان انقلاب ولی معاهده [illegible] سیاست [illegible] و هم [illegible]
نظر رجال دولت فرانسه بود و حقیقت در کیفیت وضع آلمان را تعیین میکرد از
سایر قسمتها معاهده اهمیت بیشتری داشت چونکه ضعف آلمان را
سبب گشت و یکی شدن ممالک امپراطوری را محال نمود و تجزیهٔ دو قرن [illegible]
را از آن سلب کرد و فرانسه را از این وضع فایدهٔ زیاد حاصل شد.

۲۹ [illegible]

۲۴ [illegible]

فصل هشتم

پایدار شدن سلطنت استبدادی در فرانسه

فرانسوای اول - هانری چهارم - ریشلیو - مازارن[1]

قرن شانزدهم و نیمهٔ اول قرن هفدهم (۱۴۹۸ - ۱۶۶۱) مقارنست با عهد سلطنت لوئی دوازدهم (۱۴۹۸ - ۱۵۱۵)، فرانسوای اول (۱۵۱۵ - ۱۵۴۷) هانری دوم (۱۵۴۷ - ۱۵۵۹) فرانسوای دوم (۱۵۵۹ - ۱۵۶۰) شارل نهم (۱۵۶۰ - ۱۵۷۴) هانری سوم (۱۵۷۴ - ۱۵۸۹) هانری چهارم (۱۵۸۹ - ۱۶۱۰) لوئی سیزدهم (۱۶۱۰ - ۱۶۴۳) و قسمت اول سلطنت لوئی چهاردهم (۱۶۴۳ - ۱۶۶۱). بنیان سلطنت استبدادی فرانسه در این دورهٔ صد و شصت و سه ساله استوار شده است.

سلطنت استبدادی آنست که پادشاه مانند امپراطوران روم صاحب اختیار مطلق باشد و بموجب اصول حقوق رومی هرچه دلخواه پادشاه گردد قانون شود و رعیت بهیچ راهی نتواند ارادهٔ او را محدود کند و در امور حکومت نظارت نماید.

چنین سلطنتی بی جنگ و نزاع استوار نپذیرفت: فرانسوای اول و هانری دوم با استبداد پادشاهی کردند ولی در عهد هانری سوم و هنگام جنگهای مذهبی قدرت سلطنت تقریباً از میان رفت. هانری چهارم آنرا دوباره بجای نخستین

۱- Mazarin

باز آورد و دیگر هیچگاه از دست در خطر بزرگ نیفتاد. امّا در عهد فرزندان لوئی
سیزدهم و لوئی چهاردهم از نو آشوبها گشت پدید آمد.

در ایام سلطنت استبدادی پابرجا میشد اوضاع امور مملکت روبه‌بهتر و منظم
گشت. عده عمّال پادشاه هر روز [illegible] میشد [illegible] گرفت، فوج
بیشتر و اقدام بپول کمتر تر شد و بالنسبه [illegible] و مالیات مالی
اهمیت روز افزون یافت.

در عالم هم تغییرات پدید آمد. طبقه اشراف دیگرگون گشت چه
استقلال طلبی خود را از دست دادند و بیش از همه در دربار با هدایای شاه و پول او
زندگی کنند بلکه خود را ترک گفته و دیگر سپاهی و ارباب نبودند بلکه [illegible]
شهره پیشه شد. و از میان بورژواها معتبر و با نفوذ گشتند و بیشتر فرمانروایان دولت
از ایشان انتخاب شده و قوانین گفت [illegible] مملکت بدست بورژواها بیفتاد و
شاه بوسیله آن حکومت میکرد. پادشاه بورژواها را که [illegible] بزرگ و مهم داشته
در صف نجیب زادگان درآورد و بعداً از اشراف جدید یا نجبای [illegible] مخلوط و مدغم شدند.

I — وضع سلطنت در قرن شانزدهم

وحدت یافتن سرزمین دولت — در قرن شانزدهم آخرین املاک بزرگ تیول به
شاه درآمد، که وحدت یافتن مملکت دولت بکمال پذیرفت. در عهد سلطنت لوئی دوازدهم
دوک نشین اورلئان (۱۴۹۸) و در ایام فرانسوا اول دوک نشین
آنگولم[1] (۱۵۱۵) و در دوره [illegible] از [illegible] دیگر خاندان

1- Angoulême

آلبر[1] و دعوت بئارن[2] و ناوار (۱۵۱۹) بتصرفات شاه ملحق شد.

الحاق اراضی خاندان بوربون – خاندان به [illegible] در زمان فرانسوای اول ثروت زیاد. دوک شارل دوبوربون[3] – شارل از اولاد کاپسین‌ها بود نواحی لوئی یازدهم را بزرگ گرفت و بوربونه و اوورنی و مارش[4] و بوژوله[5] که تقریباً مرکز فرانسه از آنها تشکیل می‌یافت بدست او بود. فرانسوای اول دوک را کنتابل[6] یعنی سپهسالار ولایت کرد. در سال ۱۵۱۲ لوئیز دوساووا[7] مادر فرانسوای اول قسمتی از املاک او شد. پارلمان که مأمور رسیدگی مرافعه بود حکم بضرر سپهسالار داد. بعد از این پیش آمد دوک بطرف پادشاه فرانسه خیانت کرد و با شارل کن معاهده‌ای بسته بدست شد و برای تجزیه کردن خاک فرانسه کمر بست. ولی سرانجام ناچار به ایتالیا گریخت و املاکش توقیف و بتصرفات سلطنتی ملحق گشت.

تغییر وضع اشراف – شارل دوبوربون که منصب سپهسالاری داشت آخرین یادگار روزگار ملوک الطوایف بود. همراه او از میان رفت در دوره سینیورها (از آن وقت بعد سینیورها را ژانتیلوم[8] یعنی نجیب زاده گفتند) کسی نماند که بتواند تقدیر شاه تفاوت نماید و نیز سینیورها دیگر سربازان را نداشتند و فرزندان آن خود در شهر برای فرانسه [illegible] و املاک خود زندگی کند ... شاه تقرب جویند و در دربار او روزگار گذرانند و ... دربار و همنشینان او شدند.

1- Albert 2- Béarn 3- Charles de Bourbon
4- Marche 5- Beaujolais 6- Conné table
7- Louise de Savoie 8- gentilhomme

به علت پیاپی در تغییرات داشت آمد. اول آنکه نجیب‌زادگان نمی‌توانستند در
تصرفات خود شاه‌ها و آزادانه رفتار کنند زیرا همه جا در اوقات عادی و صاحب منصبان
و تا حدی شاه بودند و در کارهای ایشان و تابعان و زیردستانشان پیش
می‌آمد دخالت می‌نمودند و ... [illegible] آن بالاتر و قطعی‌تر بود بسبب
دوم آنکه دفتر ایشان و قیمت زمین مردود نقصان یافت و در روزگاری که پول بیشتر
محتاج بودند ثروتشان کم بشد.

موجب دیگر که جدی ... از اول متمادی‌تر بود در اواخر لشکرکشی به این
سرزمین ذوق تجمل‌پرستی و ... بیشترها بوجود آمد که حکم اشتیاق و ... بشد
در دربار شاه گشته ... [illegible] ... هیچ جای ... نیست ... و هم در
آن جا بود که می‌توانستند از مراتب و وظایفی که شاه بجهت ... خود
می‌بخشید بهره‌مند شوند و پولی را که ... محتاج بودند بدست آورند. بجای
جهت ... بعضی ... می‌کردند و ... خادم شاه شوند.

دربار — ... از آغاز دوره کاپسین‌ها و
... بعد از ... لشکری ... خدمت شاه ...
بیشتر ... شغل خاص داشتند. بعضی در ... و جمعی در اصطبل‌ها
... و دیگران خدمت می‌کردند. ... و صاحب
... و ... جز خادمان دربار بودند. ...
... دربار را افزود و ... را از ... کرد.

برانتوم[1] که معاصر اوست میگوید: «پادشاهان و بخصوص فرانسوای اول سلطنت نجیب
زادگان را بشهرت و افتخار خود کرده بودند و این وضع ایشان را سود و اولاد ایشان
زیرا بهتر میتوانستند کیش ولینعمت خویش را ببرند» و بعضی او را بر خود [illegible].
این قبیل درباریان در نهضت حکم شاه منصوب بودند. نزدیکان در خانه شاه
محبوب میشدند اما [illegible] مختصه [illegible] نیز داشت. پس از شرف [illegible] که مخصوص
فقط خاص شاه و از اینان لشکر میگرفت. پادشاه و ملکه نیز هر یک فقط [illegible]
داشتند وزیران و دفتران منشیان باسم خدم و حاشیه لشکر خدمت شاه میگرفتند
برای خدمات و مشاغل سیاسی مانند صدر اعظم و سپهسالار و امیرالبحر اعظم و
شاهزادگان سلطنتی یعنی شاهزادگانی که [illegible] فرانسوی باشند و خدمه اعضای شورای
همه جزو دربار بودند. جمعی هم بی هیچ ترتیب فقط برای دل شاه در دربار او
میزیستند چنانکه شماره جمع درباریان بچندین هزار میرسید و تمام ایشان در سایه جود
و مراحم فرانسوای اول زندگی میکردند و دربار [illegible] امروز فرانسه برای سلطنت
طلوع نوح داشت.

از خصائص این دربار [illegible] باید بود. ذوق و اقسام هنرها و [illegible]
را بسوی نیکی شد. وی در [illegible] برای [illegible] کردن جای [illegible]
لوور [illegible] بلکه اگر [illegible] و قصر [illegible] هم [illegible]
[illegible] بود. پس فرانسوای اول [illegible] و [illegible]
[illegible] از

1- Brantôme.

فونتن‌بلو، آمبواز بسیار شکیل [?] از آن جمله بلوا می‌آید و از
بلوا، شنونسو[1] نام برد. برخی ایالات، یکی از شهرهای جدید مملکتی
« سؤال شبیه به دوره مروونژین[2] ؟ و کاپسین ؟ بود شاه
و سنیورهای عالیقدر و فقها با اسب یا کشت [?] روان و نوکران با اثاثیه و اسباب و
ظروف همراهشان می‌رفتند. چون نمی‌دانستند در کجا اقامت می‌کنند با خود چادر و
خیمه می‌بردند تا بتوانند در هنگام بی‌سقفی زندگی نمایند. و فرش و اثاثه و ظروف
هم باید با خود داشته باشند زیرا بیشتر اوقات در قصرهایی که می‌رفتند جز آن را
و دیواری برهنه هیچ نبود. این چنین زندگی در اردوی سیار خیمه‌ها و سفر
آنان بود و آنکه گفته‌اند برای قوم [?] « در هنگام ورود نیز وسایل آسایش ~~ایشان~~
~~ایشان تهیه بود~~ را مهیا داشتند »

روحانیان - فرانسوای اول که اشراف را مطیع کرده بود پس از معاهده
کرد در ۱۵۱۶ با پاپ لئون صاحب اختیار روحانیان هم شد(۳). از
عهدنامه تکیه‌گاه [?] و رسوم قدیم کلیسای ... کلیسای گالیکان[4] معروف
بود واژگون یافت. تا آن زمان حکم و رسوم پاپ را کاردینال‌ها انتخاب
می‌کردند اسقف‌ها را نیز کشیشان کلیساهای معظم برمی‌گزیدند. معاهده سنه ۱۵۱۶ این
انتخابات را از میان برد و بموجب آن نصب ~~...~~ اسقف‌ها با شاه و تصدیق
تعیین ایشان با پاپ شد و مقام اسقفی بصورت یک مستمری درآمد که شاه به هر
که خواست می‌داد و اسقف‌ها دست‌نشانده و عمال ~~...~~ فرمانبر او بودند(۵).

1- Chenonceaux 2- Mérovingiens
4- Eglise Gallicane

(۳) - صفحه ۷۷ «فرانسوای اول» «حیات فخیم [?] ...» رجوع شود
(۵) - صفحه ۱۰۲ رجوع شود.

۲۴ دی ماه

بورژواها — بورژواها نیز مانند اشراف و نجبا تشنهٔ فرمانبرداری شاه بودند
و بیشتر عمال دولت از میان ایشان انتخاب میشدند. سرزمین فرانسه در ایام سلطنت شارل
هشتم و لوئی دوازدهم و فرانسوای اول و هانری دوم با صلح و آرامش قرین بود. از
آن روزی که کار وحدت اراضی مملکت فرانسه انجام پذیرفت جنگ پیوسته در خارج
مملکت اتفاق افتاد و داخل کشور از مصائب آن برکنار ماند و به این سبب تجارت
و صناعت رواج یافت. یکی از مردم آن عصر میگوید «در عهد فرانسوای اول عده
تجار شهری کوچک از سوداگران شهرهای بزرگ در قرنهای پیشتر و مقارن زمان
سلطنت لوئی یازدهم بیشتر بود و دیگر در کجاها است که برای ما آلات و ابزار یا آلات
صنعتی و کالای ندوخته باشد فراهم ننمایند». این رونق بازار تجارت و
صنعت بورژواها را توانگر ساخت.

چون شاه برای جنگ و خرج دربار بپول احتیاج بسیار داشت، فروش شغلهای عمومی
از قبیل تحصیلداری و قضاوت و منصب قضا را بعوض بیع و شری گذاشت. کسی
که یکی از این شغلها را بدست می آورد هم از منافع مادی آن مانند معاف بودن
از پرداخت مالیات بهره مند میشد و هم در سلک طبقه امتیاز دار مملکت و قرار
صف اشراف قرار میگرفت. باین سبب بورژواها از راه خودپسندی و سعادت
جوئی شغلها را خریدند و توانگرترین ایشان لقب گرفتند و صاحب کارشان در
سود دستی تحت سلطنت دنبالهٔ استبداد بودند عمال وفادار و اجرا کنندهٔ
اوامر شاه شدند.

دوره رضا

پادشاهی فرانسوای اول — فرانسوای اول با استبداد حکمرانی میکرد و هیچ چیز را
در مقابل قدرت شاه قابل مقاومت نبود. قانون را که در آن زمان فرمان هم داشت شاه وضع
مینمود و همیشه این جمله را: «چون دلخواه ما چنین است» در ختم نوشته و آنرا در ذیل
ترجمه قانون روح قانونیت میگوید: «هرچه دلخواه شاه باشد قوت قانون دارد»
شاه خود قانون زنده است. قانون دانان قولشان از زمان سن لوئی میگفتند تا
دستورهایی را که برای استبداد امپراطوری روم بود در مملکت اجرا کنند (۱).

نکته گیری در تعقیبات فرانسوای اول هرچند در مصالح مملکت هم مربوط بود
ولی خوش نمی‌آمد. شاهد این مطلب واقعه ایست که در باب معاهده ۱۵۱۶
که با پاپ بسته بود میان او و پارلمان گذشت:

رسم بود که پادشاه حکم و فرمانهای مهم دولت را مثل معاهدات در
دفتر پارلمان ثبت کنند و این عمل را ثبت دفتر می‌نامیدند. ثبت دفتر لوایح
برای هیچ درجه رسمیت که امروز قانونها را قوه اجرا میکند. پارلمان می‌توانست
از حکم و فرمانی که برای ثبت شدن در دفتر میفرستادند به شاه اعتراض نماید و این
اعتراض را اظهار میگفتند.

وقتی که معاهده پاپ برای ثبت بپارلمان فرستاده شد چندین نفر از
اعضای آن اعتراض کردند ولی شاه ایشان را دیوانه خواند. بعد پارلمان نمایندگانی
چند نزد او بقصر آمبواز گسیل داشت تا اعتراضات را بعرض برسانند. شاه
آنها را دو ماه بحضور خویش نپذیرفت و روزی هم که بار داد نویسندگان را

(۱) — بتاریخ دوروی صفحه ۱۱۳ رجوع شود.

مجال حرف زدن نگذاشت (نداده)، خود سخن گفتن پرداخت و مضمون گفته هایش آن بود که
اختیار هر کار با سلطنت و هر چه سلطان وزرا مردان من باشند و نیز بایشان امر داد
که هم فردا باز گردند و اگر فراهم کنند جایگاه ایشان زندان خواهد بود.

اداره مرکزی — صاحب منصبان عالیمقام و شوری ها پادشاه را در اداره کردن
امور مملکت همراهی میکردند. دو شوری وجود داشت یکی شورای دولتی و دیگری شورای
کبیر.

شورای دولتی به تمام امور سیاسی و مالی و اداری میپرداخت و در زمان لوئی دوازدهم
از شورای کبیر و شورای کبیر نیز خود در عهد فیلیپ لوبل از دربار منشعب شده بود.
شورای کبیر محکمه عالی اداری بود و شاه هر دعوائی را که برای او نفعی داشت
هرچند ربطی به آن نداشت در حدود صلاحیت محاکم عادی بود بشورای کبیر ارجاع میکرد و شورای
مطیع و امر شاه بود.

تا این زمان لفظ وزیر بمعنی در میان نبود. با زمان هنری چهارم از منشیان
شورای دولتی را برگزید و اداره امور مملکت فرانسه و کارهای راجع باروپا را میان
آنان تقسیم کرد. باین ترتیب که هر یک باید بجمع امور قسمتی از خاک فرانسه
که باو سپرده شده بود از قبیل حفظ نظم و کارهای لشکری و بحری و راهها و غیر
آن و نیز بروابط خارجی دولت مجاور آن ناحیه رسیدگی کند. چنانکه تنظیم
امور راجع بانگلستان و فرانسه و آلمان و ایتالیا بهر کدام یکی
منشی محول گشت. این منشیان اول باسم منشی دولت[2] و بعد بنام وزیر

۲– Secrétaire d'Etat

نامیده شدند.

ادارهٔ ایالات – عمال شاه در ایالات مانند دولت مرکزی بیشتر یعنی در زمان کاپتین‌ها اول پروو[۱] و بل[۲] و بالاتر از آنان بایی[۳]ها و سنشال[۴]ها بودند که تقریباً عده‌شان به صد می‌رسید. بایی و سنشال اختیارات بسیار داشتند و در آن واحد حاکم، قاضی، رئیس نظمیه و فرمانده فوج لشکر می‌شدند. با وجود این اشکال تدریجاً شغل‌ها از یکدیگر جدا نشد زیرا که بایی‌ها و سنشال‌ها هر نوع کاری را یکی می‌شمردند.

فرانسوای اول در هر یک ایالت حاکم تقریباً به هر سرحد مملکت و ولایت والی فرستاد و کار او در اصل امور لشکری بود. این حکام که از میان نجبا و اکثراً انتخاب می‌شدند کم کم اهمیت و اعتبار بسیار بدست آوردند و در جنگ‌های مذهبی پیش آمد قدرتشان خیلی افزوده در قلمرو خود تقریباً مالک مستقل شدند. بعد فرانسوای اول و هانری چهارم از جاه‌پرستی آنان هراسیدند و لوئی سیزدهم و لوئی چهاردهم و فیلیپ لوبل برای امنیت دیگر و افراد آن نقشه‌ها را با اختیارات فوق‌العادهٔ والیات کمتر کرد.

مالیه – جنگ و جدال دائمی حفظ قصرها و مستمری مجبوران شاه دربار و فوج بسیار داشت. از این سبب فرانسوای اول و جانشین‌های او به ادارهٔ امور مالیه توجه و اقبال فراوان نمودند و برای آنکه بتوانند هر چه بیشتر پول جمع کنند تکیه بر اشخاص صاحب حق المقرره بصورت وام می‌دهند.

۱- Prévot ۲- Baile ۳- Bailli ۴- Sénéchal

عوائد شاه سه قسم بود یکی عوائد معمولی یعنی محصول و عوائد املاک سلطنتی
و دیگری عوائد فوق العاده یعنی مالیات از قبیل مالیات ارضی، مالیات نمک و مشروب
سوم عوائد فروش املاک سلطنتی و مشاغل و ... صندوق آن روز کارهای فوق العاده
خزانه میشد.

تا عهد سلطنت فرانسوای اول عوائد گوناگون مملکت بصندوقهای مختلف میرفت اما
فرانسوا یک صندوق عمومی بنام خزانه ... در قصر لوور ایجاد کرد و ... و عقد
امور مالیه را بیک نفر ان تاندان[1] یعنی پیشکار سپرد. کمی بعد به ان تاندان
مزبور اسم سوران تاندان[2] یعنی پیشکار کل داده شد. تا زمان هانری
چهارم عنوان وزیر مالیه ... این بود.

با این حال همه ... برای ... مالیه بکار میرفت ... بسبب
خرجهای پادشاهان همیشه در هم بود. یکی از سوران تاندانهای عهد فرانسوای اول
بزبانه آورده است که ... با کمال اسراف و بی نظم و ترتیب و
بی حساب پول خرج میکنند. ... جشن ... فرانسوای اول و
هانری دوم در اردوگاه زرین ده سال ... عوائد مالیه ... بود. ۱۵۸۳[3]
در ایام جنگهای مذهبی یعنی ... در روزگار ... و مالیاتهای جدید
استخوان مردم را هم ... و خرد نمودند. هانری سوم برای عروسی
ژوایوز[4] ندیم محبوب خود ... ملیون پول داد. ... باشد
بیش از آنچه داشتند خرج میکردند ... مالیاتهای روز افزون خزانه دولت

1- intendant 2- Surintendant
4- Joyeuse
(۳) بصفحهٔ ۱۰۱۹ و ۱۰۱۴ رجوع کنید

پیوسته دچار کسر بود.

قرض — پادشاهان برای جبران کسر بودجه پول می گرفتند ولی چون
پولها را به کارهای فوق العاده می رسانیدند بهترین کارها قرض کردن و فروختن شغل
بود. سال ۱۵۲۲ در دوره سلطنت فرانسوای اول بود که برای اولین بار از رعیت قرض
خواست و متعهد شد که برای نفع آن قرار صدی [illegible] بپردازد ولی این اولین نمونه
وام خواهی دولت است.

فروختن شغلهای دولت — و نیز شغل های دولتی از عهد لوئی دوازدهم شروع
شد. برای تهیه پول وسیله ارزان بود. بورژواهای متمول شغلها را که عواید منافعی که
داشت میخریدند و فرمان [illegible] شده شغل جدید ایجاد کرده و حتی گاهی
یک شغل را میان دو نفر می سپردند.
با این روش زمانی [illegible] قضات [illegible] بیشتر از شغلها کار کنند
و از این راه عده قضات را دو برابر نمود و کار به جائی رسید که شغلهای فروخته [illegible]
بسیار گشت. [illegible] عهد [illegible] ناظر [illegible] و صاحب منصب [illegible]
برای مهر کردن [illegible] و [illegible] زمان سلطنت لوئی چهاردهم ناظر [illegible]
[illegible] و [illegible] کره نمک [illegible] برقرار کردند.

اهمیت فروشی بودن مشاغل — فروختن شغلها یکی از مهمترین نتایج
تاریخی [illegible] زیرا که نتیجه سیاسی و اجتماعی بزرگ داشته است. بورژواها
از این راه اقتدار حاصل کردند و کم کم اولیا امور مملکت بدست ایشان افتاد

پس دیگر کارهای آزاد سودمند مانند صنعت و فلاحت و تجارت توجه نمی نمودند.
این رسم تا اواخر القرن باقی ماند چونکه فرانسه همیشه کشور زراعتی و بازرگانان هیچگاه
نتوانستند پول فراوان اندوخته و کار وسیع خود توسعه یافته و درجه سلطنت
و سرمایه دیگران و ترقی آنها بیشتر سعادت قضا بیفزودند.

نتیجه وضع نظام قضائی بهتر بود زیرا وقتی قاضیها یا مستوفیان با پول
صاحب وظیفه شغل خویش شدند توانستند به هیچ خیلی خود را تقریباً مستقل
جلوه دهند و بهمین سبب بارها با پادشاه مخالفت کردند چنانکه در عهد صغیر
لوئی چهاردهم قضات بیشتر از دیگران در برابر استبداد مقاومت و پایداری نمودند
چون قاضیان برای شغل خود پول داده بودند کوشیدند که آنرا بفرزندان
خویش منتقل کنند و کار از دو وقتی بارث شدن شغل کشید و این تدبیر در
عهد هانری چهارم انجام یافت. اما کارهائی که در قرون ... را در صف نجبا
و اشراف قرار میداد بیرون بودن شغل شرافت و نجابت را هم انتقال
پیدا کرد آنگاه نجبائی بوجود آمدند که اصلاً از اولاد آنها نبودند و برای تشخیص
آنان از نجبای قدیم که در محاربات باعث ایجاد شان بود گروه اول را اشراف
و اشراف جامه و گروه دوم را اشراف شمشیر نام کردند.

II ۲ – هانری چهارم

جنگهای خانگی در ایام سلطنت هانری چهارم – جنگهای مذهبی فرانسه را
گرفتار ضعف سیاسی و مالی کرده چنانکه از ثروت بی منتهای فرانسه اول

و هانری سوم چیزی بر های خانه و حتی وحدت فرانسه در خطر افتاده بود. یکی از
مردمان آن عصر مینالید: «و بیشتر نجبا و اشراف دیگر هواخواه شاه نیستند و
ملت هم نه شاه میخواهد و نه شاهزاده و نجیب زاده می شناسد، ناچیزترین سکنه
دهکده ها و مزرعه ها نیز بر خود نمی پسندند که زیر بار اطاعت ایشان بمانند.» حکام در
ایالات شاهانه رفتار می نمودند، سربازها غارت میکردند، عمال مالیات و دعاوی
رسیدگی میکردند و میخواستند مناصب خویش را ارثی کنند.
مملکت کمت ویران گشته و بگفته هانری چهارم «قلمرو تقریباً تمام دهکده ها
مزرعه ها صحرا ای بی ساکن شده بود» روستائیان گریخته و بکشت نمی پرداختند [illegible]
بر می خاستند، راهها خراب، پلها شکسته و صنعت و تجارت از بین رفته
برابسته بود. فرانسه دین عظیم داشت و عواید مملکت برای پرداخت طلب و امحاء آن را
هم کفایت نمیکرد و دیگر برای مخارج ضروری دولت چیزی باقی نمی ماند. [illegible]
گفته بعضی پادشاه سرزمین فرانسه در محتاج آن بود که نفسی تازه کند.

هانری چهارم — جنگ فرانسه با اسپانیا و عهدنامه ورون(۱) ۱۵۹۸

در داخله و خارج صلح و آرامش برقرار کرد، هانری چهارم مصمم شد امور
مملکت را از نو سر و سامان دهد و قدرت پادشاهی را ببنای نخستین باز آورد.
در این کار منشی بکفایت رشید و حقوق و تدبیرش در [illegible] کامل
بود. چهره [illegible] ساده داشت و بسبب دلاوری و دلیری هزار جنگ و رفتار
ساده و [illegible] خنده آورش مشهور بود، ذوق سلیم داشت و مردم را بخود

۱- Vervins

خوب چنانکه باید می‌شناخت، حقد و کینه را در دل راه نمی‌داد و اگر در کسانی که پیش با او دشمنی داشتند لیاقتی می‌یافت و چنان می‌پنداشت که آنان می‌توانند خدمتگزار صدیقی باشند به دستشان نگه می‌داشت. در حکم کردن و فرمان دادن به از او بصیری نبود چنانکه گفته‌اند «در هیچگاه پادشاهی احکام و فرمانهای مستبدانه خویش را بیش از او با لطف و نکوئی نیامیخته است». در اواخر عمر خود را بلباس فروتنی جلوه میداد، فرمانبرداران را سپاسگزار بود [illegible] که به همه سطح و نقاط او [illegible] یکی از حکام می‌نویسد: «با خدم و حشم برای اطاعت [illegible] بیائید زیرا فاتحی هم بخواهد محبت و شفقت خود شود باید فرمانبرداری کاملی نماید. نوشته‌ها مسئله آدمی هشیاری است ولیکن من خود غضبناک نیستم و خواهش می‌کنم که شما خشم مرا بیاد نیاورید». این کلمات و نظائر آن که با هم [illegible] نامه‌ها در باره او بیشتری معروف است. با رفتارهای و وفاداری که داشت و [illegible] هم از او به مسند و دوران بعد از پادشاه‌ها بیشتر کوشش میکردند.

کشته شدن مارشال دو بیرون[1] که با سربازی و جانبازی در یاری بر آمده بود و بزرگان مملکت به نهانی زمان فتنه و آشوب گذشته است. مارشال دو بیرون حاکم بورگونی و دوست قدیم شاه برای جاه‌پرستی، اوّل با دوک ساووا و اسپانیا به پنهانی پیمانها کرد. شاه در همان نخستین بار ویرا بخشید و در دفعه دوم هم گفت که اگر مارشال چیزی را از من پوشیده ندارد باز هم از صمیم قلب او را عفو میکنم ولی مارشال که بیرون از اقرار سر پیچید

1- maréchal de Biron.

حکم به اعدام و سرش از بدن جدا شد.

سولی[1] — در هنگام دادن کار؟ چندین نفر با هانری چهارم معاضدت و همراهی کردند. مشهورترین آنها ماکسی میلین دو بتون[2] بود که بنام دوک دوسولی مشهور است.

سولی هفت سال کوچکتر از هانری چهارم بود و از بچگی ملازم و قبل از دوازده سالگی در سن بارتلمی با او همراه بود و هرچه بود از دولت صمیمی او شد. هرچند سولی در ایل دو فرانس[3] در ناحیه روسنی[4] نزدیک مانت[5] بدنیا آمده است از ~~[illegible]~~ اخلاق گاسکونی نیز بهره برده یعنی لاف زن و اغراق گو بود و از این رو نوشته های او چندان اعتبار نیست. سولی دلیر بود چندانکه و نیکو بود مرد میدان کار بشمار می آمد و کلیه خود را بخوبی از آب بیرون میکشید. راه پیشرفت کارش را جنگهای مذهبی باز کرد زیرا که هانری چهارم بیشتر اوقات بی پول می ماند و چون سولی پیشه وری حاضر داشت و چنانکه لا مقتصد هم بود مالیه بپرستد کمک میکرد، پس در سال ۱۵۹۸ مالیه را باو سپرد. سولی اول مباشر کل مالیه شد و بعد رئیس طرق ممالک فرانسه و مباشر کل قلاع و ابنیه و رئیس توپخانه گشت و ضمیمه امور وزارت مالیه و فوائد عامه و جنگ هم با او بود.

مالیه — کار مهم سولی نظم کردن امور مالیه بود و آن را با پاکدامنی و رعایت صرفه و اقتصاد بپایان رساند. خزانه دولت را بر روی منفعت جریان بست

1- Sully 2- Maximilien de Béthune 3- Ile de Fran[ce]
4- Rosny 5- Mantes

و برای خرج بیهوده و مسرفانهٔ شاه نیز پول نمیداد. فقدی عمال دولت را مانع بود و
یک رشته حساب صحیح و دقیق در کار آورد. هرچند سولی در یادداشتهای خود که به
«اقتصاد سلطنتی»[1] معروف است در باب اهمیت قرض عمومی و کسربهای ۱۵۹۸ و پولهائی
که پرداخته و پرداخته شرح اغراق آمیز نوشته است ولکن شک نیست که وی
در عهد زمامداری خود همیشه خرج دولت را می پرداخت و هرگز هم نقصان [illegible]
نمود و با وجود این احوال هرسال در زیر زمین باستیل[1] قریب یک ملیون
لیره که پول امروز پانزده ملیون میشود کنار میگذاشت. سولی بار دوش دهقانان
را سبک کرد، برای پرداخت بقایای مالیاتها بآنان مهلت بخشید و مالیات ارضی را
تخفیف داد اما در عوض بر مالیات نمک افزود. بیشتر از چهار هزار نفر که بواسطهٔ
منصبی امروز از مالیات پرداختن معاف بودند مجبور شد در صف مالیات پردازان
درآمدند. وی درسال ۱۶۰۴ مالیاتی بنام «حق سالانه»[2] وضع کرد و آنرا
صاحب منصبان عدلیه و مالیه می پرداختند. هرچند ازاین راه عواید جدیدی پیدا شد
ولی در عوض صاحب منصبان می توانستند شغل خود را بفرزندان خویش منتقل کنند.
حق سالانه در اول موقت بود و برای یک دورهٔ نه ساله تصویب شد اما پس از
انقضای هر دوره آنرا تجدید کردند. ازآنجائیکه شخص مبتکر مالیات مذکور است و
چون شخص موسوم به پوله[2] نامبرده گرفتن حق سالانه گشت آنرا پولت[3] میگفتند
واین اسم تا زمان انقلاب برقرار ماند.

فلاحت — برای اصلاح بنیان مالیه بازهم سولی

1 — Bastille 2 — Paulet 3 — Paulette

بر آن شد که عاید مملکت را بیفزاید و بکوشید تا شهرنشین و دهقان و صنعتگر
و بازرگان به توانگر شوند.

هانری چهارم نقشه‌های بلندی در سر داشت زیرا هنگام خردسالی مدتی دراز
میان کشاورزان حوالی پو[1] بسر برده بود و از این گذشته وی روستائیان را
قدرت اساسی دولت میدانست و ایشان را «غذا دهنده خویش» و موجد
بهترین سربازان می‌شمرد. سولی نیز میگفت: «شخم و چرا دو پستانی است که مملکت
فرانسه از آن غذا میخورد و اینها گنجهای تمام نشدنی سیم و زر مملکت پرو است»
صرفه عقیده و افکار چنین، دهقانان را سود بسیار بخشید، و برای حمایت کردن
ستورها را از شکار دد گذرانیدن و تاکستانها مانع آمدند، دست یغماگر سربازان
را کوتاه نمودند و دیگر بسبب پرداختن مالیات اغنام و احشام و ابزار کار آنان
را نمی‌گرفتند، بطور روستائی در سایه عنایت شاه دوازده سال در امن و امان
بسر برد و این گونه مراقبت بیشتر از هر چیز در بهبودی اوضاع کشاورزی کارگر شد.

صنعت — صنایع تنزل یافته ولی از قبیل ماهوت سازی و
فرش بافی بعضی هانری چهارم توانا یافت و نیز بکوشید تا صنعتهای جدید
من جمله حریر بافی و مخمل بافی را در شهر تور[2] و لیون[3] برقرار کند
و بکار اندازد تا پول فراوانی بجیب مردم ایطالیا نرود. سولی با این کارها
بچشم نیک نمی‌نگریست و آنکه وی از راه صرفه جوئی «حشو و زاید»
را در جامه و در چیزهای دیگر نمی‌پسندید و بیشتر از آن میترسید که

۱- Pau ۲- Tours ۳- Lyon

مبادا کارخانهٔ فلاحت را تهی کند و ده بی ساکن ماند. در باب صنعت
لافماس[1] بمشورت هانری چهارم در سال ۱۶۰۲ اداره کل تجارت تشکیل
شد و اقدامات کرد ولی کار او بی ثبات و زودگذر بود چنانکه پس از فوت هانری
تقریباً تمام صنایع تجملی از میان رفت.

تجارت — سولی مدیر کل طرق و انهار بود برای اصلاح کار تجارت تمام
جاده‌ها را تعمیر نمود و پلها را دوباره ساخت و شروع بحفر ترعهٔ بقصد اتصال سن
بوسیلهٔ رود لوان[2] به لوار ... شروع به حفر ترعه‌ای شد موسوم
بترعهٔ بریار[3]. فرانسه با ترکیه و انگلیس نیز عهدنامه‌های تجارتی بستند
چندین بار بقصد مهاجرت در امریکای شمالی نزدیک سواحل سن لوران[4] یعنی
در سرزمین کانادا فرانسه مهاجرنشینی ایجاد کنند و ساموئل شامپلن[5] مدیر
کمپانی سلطنتی در سال ۱۶۰۸ شهر کبک[6] را بنا نهاد.

سولی در کارهای مالی بیش از همه ... داشت و در آن بیم زیاد داشت
جز با فهم و احتیاط قدم نگذاشت. ... گفته ... گفته از ... ثروت
ملت بصورت او ضایع ... مردم ... و ... ولایت ... زمان
هانری ... در دخل و خرج ... نظم و ترتیب ... آن ...
صرفه برقرار کرد و بقیهٔ کارها شود و ... بپایان رساند.

سیاست خارجی هانری چهارم — هانری چهارم از زمان انعقاد عهدنامهٔ
ورون با اسپانیا ... در ۱۶۰۲ جنگ مختصری با دوک ساووا روی داد

1- Laffemas 2- Loing 3- Briare 4- Saint-Laurent 5- Samuel Champlain 6- Québec

و برس[1] و بوژه[2] بعد ولایت ژکس همواره در قلمرو مملکت سیاست صلح
جوئی و احتیاط پیش گرفت. اما در سال ۱۶۰۹ رقابتش تجدید شد و آنکه میخواست
در اداره امور ولایت کلو[3] و ژولیه[4] دخالت کند، پیش از آغاز
سال ۱۶۱۰ مقدمات جنگ با امپراطور آلمان و پادشاه اسپانیا را فراهم آورد.
سولی نوشته است که مقصود از جنگ اول نقشه بزرگی بوده که چند دولت
در آن شرکت داشته و بموجب آن باید خاندان اطریش محو شود و ترک را تا آسیا
عقب نشانند و در دولتهائی که ممکن بود دیگرگونه، دول متحده اروپائی تشکیل
دهند تغییرات و تبدیلات کلی بوجود آورند. اما این نقشه بزرگ که نابودی
اطریش را نیز شامل بود جز مغز سولی در دیگری نقش نبسته و هرگز
در باب آن گفتگوئی هم بمیان نیامد. جنگ که هانری چهارم در سال ۱۶۱۰
تهیه وسائلش پرداخت اقدامی در پرخطر و جسارت آمیز بشمار میشد که
بعقیده مردم بی وجهی بود. پادشاه انگلیس و مردم هلند و غیره هم صریحاً از
شرکت در آن روی گردانند، و دولتها نیز موافق نبودند و آنکه فراهم کرده بود
مقدمات جدال صد ولایات عمده را موجب گشت ولذا از گذشته ملت
ولایه جنگ را منفعت پروتستانهای آلمان و بعضی ... می پنداشتند.
کشته شدن هانری چهارم — این شاه بدست شخصی رلویاک[5]
نامی که کسی سودائی اندیش بود مقتول یافت. رلویاک
که در آن گوشه سکونت داشت بقصد کشتن شاه بپاریس آمد و در راه از

1 - Bresse 2 - Bugey 3 - Clèves 4 - Julich
5 - Ravillac

و همان شاه را کاری نزدید.

قرار بود هانری چهارم روز ۱۵ ماه مه باردوگاه عزیمت کند. روز ۱۴ ماه مه نزدیک ظهر بعد از ظهر، شاه با کالسکه بملاقات سولی میرفت. در کوچه فرونری[1] (آهن فروشها) ارابه‌ای که بار داشت راه را گرفته بود. کالسکه مقابل دکان خرده فروشی ایستاد (قلب تاجداری که تیری آن را سوراخ کرده بود) تابلوی آن دکان بود. راویاک که از لوور بدنبال کالسکه می‌آمد نزدیک رفت و شاه را دو ضربت کارد زد. ضربت دومی بقلب رسیده بود. هرچند شاه زیر لب بگفت «این چیزی نیست» اما دهانش پر خون شد و جانش از تن بیرون رفت.

از این پیش آمد همه مملکت عزادار و سوگوار شدند، مردم بخصوص اکثرا توده ستمکش آزرده بودند از پا در آمدند و دیگر غیر از منافع صلح و آرامش دوازده ساله و نظم و ترتیب مملکتی که تازه از زیر بار مصیبتها بیرون آمده بود چیزی بخاطر نمی‌آوردند.

III

۲۳۴ [illegible]

لوئی سیزدهم و ریشلیو

کشته شدن هانری چهارم شورش مذهبی پیدا آورد. قریب پانزده سال طول کشید (۱۶۱۴ - ۱۶۲۹) در این فتنه اکثر از ضعف حکمروایانی مانند ماری دومدیسی و کونسینی[2] و دولوین[3] برخاسته بود پروتستانها و اشراف دامن میزدند، اما کاردینال دو ریشلیو از سال ۱۶۲۴ صدارت یافت

1- Ferronerie ۲- Concini ۳- de Luynes

بعد فعالیت خویش تخت شاه را از بیم جنگ و جدال نجات داده درآورد.

دورهٔ نیابت سلطنت — لوئی سیزدهم فرزند ارشد هانری چهارم که در آن وقت نه سال هم
نداشت، صغیر بود و ناچار می بایست نایب السلطنه تعیین شود. ماری دومدیسی زن هانری
چهارم با شتاب تمام پارلمان را حاضر کرد که تقاضای مملکت را مراجعه نمود. ساعت شش
شب یعنی دو ساعت پس از وفات شاه پارلمان او را با اختیار و قیمومت کامل به نیابت
سلطنت منصوب کرد و بر خلاف مشهور هیچ تصمیمی جاری که پارلمان در این وادی عهده‌دار
او را قطعاً تعیین کند بیان نیامد. دوک دِپرنون[1] فرمانده سواره نظام پاریس هم اگر قرارداد بست
با پارلمان رفت کرده است از آنکه نقش دوک بود حق حضور پیدا کرد و از پارلمان درخواست نمود
که او را از جا دور را برادر بگیرند.

حکومت کونسی نی — ماری دومدیسی هوسبازی عجیبی داشت و دو نفر نیرنگ
باز یکی لئونورا گالی گای[2] خواهر رضاعی او و دیگری شوهر این زن موسوم به کونسی نی
در دربار وی نفوذ بسیار یافتند. کونسی نی ابتدا مارکی ملقب شد بعداً بآنکه هرگز برق
شمشیر را هم ندیده باشد بمنصب مارشالی و عاقبت بمقام صدارت رسید و باسم ماری دو
مدیسی و در پرتو او حکومت و سلطنت کرد.

حکومت بیگانه را مردم تاب نیاوردند خویشاوندان شاه و مع الخصوص
پرنس دوکنده را که بزرگترین شاهزادهٔ خاندان سلطنت بود بخشم درآورد. سنیورها و
اعضای خانوادهٔ گیز و مایِن[3] و دیگران پی‌درپی بنا اشکال ... حکومت
ماری دومدیسی می توانند استقلالی را که در عهد هانری چهارم از دست داده بودند بچنگ آورند.

1- d'Epernan 2- Leonora Galigai
3- Mayenne

و میگفتند: «دوره پادشاهان گذشته و نوبت اشراف و شاهزادگان فرا رسیده است». بر
وسیلهٔ انگیختهٔ وظایف و مستمریات بسیار آنان بودجه و قسمت بیشتر خزانهٔ دولت
که از پس اندازهای سولی در باستیل جمع شده بود بدین طریق از میان رفت. اما چون ماری
دو مدیسی خود نیز از این قبیل وجوه را به حامیان و اشراف تربیت کرده مبلغی برداشته
و غیر از آن خود را به اسراف مالیه شاه و انیز یکی از عیوب ماری دو مدیسی بشمار
آورده و انعقاد مجلس نمایندگان عمومی را خواستار شدند.

کونسینی که بجای رفع و هرزه با شاهزادگان با آنان عهد و پیمان کرد و آنان را پولها و
حکومتها داد. مجلس نمایندگان عمومی هم کمی بعد انعقاد یافت ولکن کاری از پیش نبرد زیرا
نمایندگان اشراف الغای مالیات پولت و نمایندگان طبقه سوم الغای رفع مستمریات
اشراف را میخواستند و از این سبب میان آنها نزاع برخاست. پس روزی بامدادان
ماری دو مدیسی امر کرد در تالار مذاکرات را ببندند و نمایندگان را (که اکثرشان) باز
گردند و مجلس نمایندگان عمومی را دیگر تا سال ۱۷۸۹ اجتماع نیافت.

پس از تشکیل یافتن مجلس نمایندگان عمومی دوره کبیری لوئی سیزدهم فرا رسید
اما وی حکومت را بمادرش و در حقیقت به کونسینی واگذاشت. لیکن در سال
۱۶۱۷ زمام امور را بدست گرفت و باز گرفتار مخالفت شاهزادگان گشت از آنجا که
بار دیگر پرنس دو کنده و بزرگان و اعیان علم مخالفت برافراشته و بمردانستانی [illegible]
جنب هم صلح لوئی سیزدهم با آن دوتریش دختر بزرگ فیلیپ سوم
پادشاه اسپانیا منصوب بودند بایشان پیوسته بودند. کرده و

پرنسها دوباره پول می‌خواستند: کنده یک ملیون و پانصد هزار لیره — نفری
هشت ملیون امروز — و دستیارانش شش ملیون — بیست و پنج الی سی ملیون
وانگ امروز — گرفتند. چون مدتی نگذشت باز آتش فتنه را می‌تیزد بامر کونسینی
توقیف شد. از آن پس دیگر آشوب پرنسها نشست و صدراعظم را قدرت کامل حاصل گشت.

در این ایام وضع لوئی سیزدهم از کارها دور بود و میگفتند یکی از معاشرانش دو وزراء انتریس
مشغول حوادث و جنین یا نگاه کردن دیگر گفتن با او مذاشتند ~~...~~ وی شانزده
سال داشت و چنین وضعی بر او گران می‌آمد. پس بنصیحت یکی از رفقایش موسوم به
دولوین[4] بسعی طرد شدن او مصمم گشت و خود را از شر کونسینی خلاص کند.
~~...~~ پس با ویتری[1] سلطان قراولها و چند سرباز نیز قرار نهاده شد.
روز ۲۴ اوت ۱۶۱۷ صبح ده، هنگامیکه کونسینی با کوکبه مفصل خود وجه
بزرگ عمارت لوور نزدیکی سن ژرمن لوکزروا[2] رسید ویتری بنزدیک
او رفت و دست بر بازویش گذاشته گفت: «در شاه بمن امر کرده است که شما را بگیرم».
کونسینی بانگ زد «لا بفریادم برسید» ولیکن سه تیر طپانچه ویرا از پا درآورد.

حکومت لوین — لوین ملقب بدوک و بمقام مارشالی رسید و بجای
کونسینی بصدارت رسید. در ایام وزارت او باز فتنه برکرد. مادرشاه که
از کارها دور مانده بود بمخالفت برخاست و پروتستانها هم بشورش برخاستند.
با مادر دولتی صلح بپایان آمد تا آتش طغیان پروتستانها فرونشیند گشت
ولیکن از ۱۶۲۱ بسرداری دوک دو روهان[3] لشکر کشیدند و دوره جنگها

۱ - Vitry ۲ - Saint-Germain-l'Auxerrois
۳ - duc de Rohan. ۴ - de Luynes

مذهبی را دوباره برقرار ساخت و بازگشت مذهب کاتولیک را در بئآرن (۱) به اطاعت خود قرار داد. مجمع عمومی پروتستانها که در روشل منعقد شد فرانسه را بهشت ناحیت نظامی تقسیم کرد و به سربازگیری و تصرف خزانه دولت فرمان داد ولی پروتستانهای شمال از سر وطن پرستی بر شاه نشوریدند. هرچند لوئی بفتح سن ژان دانژلی (۲) توفیق گشت اما در محاصره مونتوبان (۳) شکست یافت و چند نقطه [illegible] را [illegible] گفت (دسامبر ۱۶۲۲).

وزارت ریشلیو — پس از وفات لوئین ماری دومدیسی در وجود لوئی سیزدهم نفوذ خاصی کرد چنانکه در سال ۱۶۲۴ کاردینال دوریشلیو را بشورای سلطنتی داخل نمود. هنوز شش ماه از این نگذشت ریشلیو رئیس شوری یعنی صدر اعظم شد، زمام امور مملکت را بدست گرفت و تا ۱۶۴۲ که جان سپرد یعنی هجده سال آن مقام داشت.

آرمان دو پلسی دوریشلیو (۴) در ۱۵۸۵ در شهر پاریس تولد یافت. با آنکه اول تحصیل فنون سربازی کرده بود و باید در صف لشکریان قرار گرفته باشد، در ۱۶۰۶ بجرگ روحانیان درآمد. در بیست و دو سالگی بمقام اسقفی ناحیت لوسون (۵) که در ایالت وانده (۶) واقعست رسید. چنانکه او خود میگوید این اسقف نشین «محقرترین و پست ترین» قلمرو روحانی مملکت فرانسه بود. ریشلیو در ۱۶۱۴ [illegible] عضو مجلس نمایندگان عمومی شد و در آن کارهای مهم انجام داد. ماری دومدیسی او را کشیش

1 - Béarn 2 - Saint-Jean d'Angely 3 - Montauban
4 - Armand du Plessis de Richelieu. 5 - Luçon
6 - Vendée

خاص خویش کرد و کونسینی را وزارت جنگ منصوب نمود. پس از کشته شدن کونسینی
که مادر شاه گوشه نشین گشت ریشلیو نیز با او بود و در آشتی دادن لوئی سیزدهم با
مادر دخالت بسیار داشت و بپاداش این خدمات در سال ۱۶۲۲ بمقام کاردینالی
رسید و بسال ۱۶۲۴ بر مسند صدارت نشست تا ۱۶۴۲ بود.

صدارت ریشلیو ۱۶۴۲-۱۶۲۴

ریشلیو مردی لایق و نیرومند بود بعلاوه بترقی رسید که بصدارت نرمخوئی بسیار
می نمود ولکن طبعی خشن داشت و تند و مستبد و سنگین دل بود. قدرت
سلطنت پادشاهی را بنهایت عظیم می پنداشت و در نظر او پادشاه مظهر حق
الوهیت و عظمت سلطنت نمایندهٔ عظمت خداوندی بود. میگفت در سراسر مملکت
همه بی استثنا باید فرمانبردار شاه باشند. مینویسد: «برادران و برادرزادگان و
سایر خویشاوندان پادشاه هم مانند دیگران مطیع و مشمول قوانینند مع الخصوص
وقتی در پای خیانت و سوء قصد نسبت بشاه در میان آید.» در تعیین
تکالیف نسبت بمملکت را نیز عظیم می شمرد چنانکه در جای دیگر مینویسد: «نه تنها منظور
شاه و مستشاران او باید مصالح عامه مقصود باشد»

دستور کار ریشلیو — منظور ریشلیو تمام امور را بدست گرفت
با عوامل داخلی و خارج مملکت جز [illegible] نگذارد. تدابیری که بعد
کلامی مختصر راجع باوضاع آن ایام میگوییم: هوگنوها در امور حکومت
با شاه شرکت داشتند، اعیان و بزرگان چنان بودند که گوئی خود را رعیت
پادشاه نمی دانستند، حکام نقاط ایالات حوزه خویش را سلطنتی می پنداشتند

مردم انداختند و مصلحت فرانسه را تحقیر میکردند و منافع خصوصی را بر مصالح عمومی
برتری میدادند و قدرت مقام سلطنت فرانسه پست شده و چندان از مرتبت اصلی خود تنزل
کرده بود که شناختن آن کار محال در نظر جلوه میکرد.»

ریشلیو که یکباره بحال مملکت پی برده بود دستور ذیل را بشاه پیشنهاد کرد
و گفت که باید: «فرقهٔ هوگنو از میان برود، غرور و نخوت بزرگان کاسته
شود، رعیت بتکلیف آشنا گردد و نام پادشاه میان ملتهای بیگانه بدان بلندی
که شایسته است برسد.» سه قسمت مهم این دستور کار یعنی نابود کردن جمعیت
هوگنو و تنزل دادن و مطیع کردن اشراف و برقراری قدرت فرانسه در اروپا یک
انجام بزرگ(۱).

نابود شدن جمعیت پروتستان — ریشلیو اول به پروتستانها حمله آورد زیرا که
اینان در سال ۱۶۲۵ مجدداً شورش کردند و از گذشته بواسطه استحکامات مستحکم
و با اساس که داشتند وی آنان را از دیگران خطرناکتر میشمرد. در سال ۱۶۲۵
روشل مرکز پروتستانها را محاصره کرد ولی چون خود را برای رسیدن بمقصود قادر ندید
ترک جنگ رضا داد. در سال ۱۶۲۷ باز آتش جدال روشن شد و
این بار انگلیسها نیز با مردم روشل همدستی میکردند. روشل را قلعهها و حصارهای
کامل بود و دفاع آن را شخص پرشور سلحشوری که گیتون(۲) بر عهده داشت و
میگفت «اگر برای تسلیم شدن ما یک نفر هم باقی بماند همان کافیست»
وی سوگند یاد کرده بود که هرکس از تسلیم شدن سخن گوید با خنجر بهلاکت رساند.

رضا

(۱)— صفحه [illegible]

۲- Guitan

خندقی به عمق یک میل طول کشید و ریشلیو خود بر سر و جوشن پوشیده فرماندهی میکرد
از طرف خشکی ، دور شهر ، سنگری بطول دوازده کیلومتر رفت و از طرف دریا هم
برای آنکه بندر را ببندند و مدد رساندن انگلیسها را مانع آیند ، [illegible] سدی از
سنگ بنا نهادند بطول هزار و پانصد متر و پهنای بالای آن به هشت متر میرسید . دو
دسته کشتی انگلیسی که میخواستند کار را [illegible] و شهر را [illegible] شکست یافته
بازگشتند . عاقبت گرسنگی دفاع کنندگان را بتسلیم ناچار کرد ، پانزده هزار کس
تلف شدند و از آنان جمع و سالم صد و پنجاه و چهار نفر بیشتر بر جای نماند .
ریشلیو میگوید (وقتی که شاه بشهر درآمد در کوچه ها[2] نعشهائی روی هم ریخته
بود که از لاغری و ضعف گرسنگی بی آنکه تعفن کنند خشک شده بودند) .
تسلیم شدگان آسیب هیچ ندیدند و ریشلیو [illegible] امر کرد و
خود نیز [illegible] در فتح [illegible] (۲۹ اکتبر ۱۶۲۸) .
سرکشان لانگدوک هم در سون[1] محصور شده و گردن اطاعت
نهادند ، آنگاه ریشلیو عفونامهٔ آله[2] را منتشر ساخت . عفونامه
اسمی بجا بود و نباید چنین چیزی را مانند ایام گذشته معاهده نامید ،
زیراکه عهدنامه بین دو دولت انعقاد می یابد نه میان شاه و رعیت و
هرگز پادشاه با رعایای نافرمان خود عهد و پیمان نکند بلکه با شرائطی چند
ایشان را عفو می نماید . باری بموجب عفونامهٔ آله پروتستانها مشمول
حقوق عمومی شدند و امتیازاتی را که بموجب فرمان نانت دارا بودند

۱- Cévennes ۲- Alais

از قبیل که می‌خواستند حزب سیاسی تأسیس کنند و قلعه‌ها بسازند و علیحده
قشون داشته باشند همه را از دست دادند و در عوض آزادی مذهبی یافتند و با
کاتولیک مساوی گشتند. ریشلیو عفونامهٔ آله را با کمال دقت رعایت میکرد.
وی نیز مانند شاگردش ژوزف[1] کشیش معتقد بود که «تخم مذهب را با
خون نتوان کاشت» و نیز که «الزام و اجبار مذهبی را بکلی مردود» میدانست
پس با اینکه شدت مخالفت ورزید و کاتولیکهای کمکیر را برآن داشت که
آزادی مذهبی هم‌وطنان پروتستان خویش را محترم شمارند.

جنگ با اشراف و بزرگان — نزاع با اعیان و اشراف تا ۱۶۴۲ یعنی
تا اندکی پیش از وفات ریشلیو طول کشید. توطئه‌ها تجدید میشد علم طغیان برافراشته
و پنهانی پیمانها کرده بودند و سلسله جنبان آشوبها دوک گاستون دورلئان[2] برادر
شاه بود.

لوئی سیزدهم را تا ۱۶۳۸ فرزندی بوجود نیامد و گاستون دورلئان تا این
زمان ولیعهد مملکت بود و اهمیت و اعتبار داشت ولی بسبب پستی و دنائت یکی از
ناکس‌ترین مردان قرن هفدهم است. هر ناراضی و ناکامی که با ریشلیو یا سیاستش
مخالف بودند دور گاستون جمع شدند. آن دوتریش و ماری دومدیسی هم باو
پیوستند زیرا که ریشلیو محبوبی و مهربانی ایشان را نگرفت.
ریشلیو رشتهٔ طغیان را برانداخت و چون میسر داشت هم گاستون دورلئان
با مادموازل دومونپانسیه[3] عروسی کند، جمعی برای مخالفت با ارادهٔ او در

1- Joseph. 2- Gaston d'Orléans.
3- Mlle de Mont-pensier.

سال ۱۶۲۶ انجمن کرده و پیمان نهادند ولی مقصودشان حاصل نشد و بر سر این کار دو برادر شاه که از وصلتی نامشروع بوجود آمده و به واندوم(۱) موسوم بودند توقیف گشتند و کنت دو شاله بحکم اعدام مقتول شد.

در روز دهم نوامبر ۱۶۳۰ ماری دومدیسی کوششها کرد تا مگر لوئی سیزدهم را بعزل ریشلیو بگمارد و چنان می پنداشت که منظورش برآورده خواهد شد اما عصر همان روز لوئی سیزدهم ریشلیو را بحضور خود طلبید و از این جهت که دهم نوامبر را روز فریب خوردگان نامیده اند. فردای آن روز دوستان ماری دومدیسی را یا بند نهادند و یا بتبعیدگاه فرستادند. پس از چند ماه اورا نیز تبعید کردند و دیگر ماری بخاک فرانسه برنگشت و دوازده سال بعد، دور از وطن، در کلن جان داد.

دوک دو مونمورانسی(۲) حاکم لانگدوک برهبری گاستون دورلئان که با اسپانیا متحد شده بود کوشید تا ایالت خود را بشوراند (۱۶۳۲) اما در جنگی که در کاستل نوداری(۳) اتفاق افتاد دوک که از خاندان اول [illegible] جامعه مسیحی و اول بارون مملکت بود و بسیار تعریف ها از دلیری او کرده اند با هفده زخم بدست سپاهیان اسیر گشت آنگاه بحکم اعدام شد و در شهر تولوز سرش را از بدن جدا کردند. از رفتار وحشیانه که تا آن وقت در این ولایات [illegible] آرامش را برقرار رفت.

در سال ۱۶۴۲ چند ماه قبل از وفات ریشلیو، سپاهیان فرانسه پرپینیان(۴) قلعه اسپانیائی را در محاصره داشتند. سن مار(۵) محبوب لوئی سیزدهم متهم شد که ریشلیو را از کار برانداخته و از این جهت [illegible] بیست و دو [illegible] حتی [illegible]

1- Vendôme 2- duc de Montmorency
3- Castelnaudary 4- Perpignan 5- Cing-Ma[rs]

که اسباب قتل صدر اعظم را فراهم سازد و با اسپانیا دشمن فرانسه نیز سازش نماید معدوم گشت

اما ریشلیو سواد عهدنامه را بدست آورد. آنگاه سن مار و رفیقش دوتو[1] که محرم اسرار سن

مار بود در شهر لیون کشته شدند. دوتو با خیانت سن مار موافقت نداشت و کار او را

ناصواب میدانست ولیکن تنها تقصیرش کتمان راز بود.

ریشلیو بزرگان دربار را که اطاعت شاه نمی‌پذیرفتند و یا راه مخالفت میرفتند کیفر

میگرفت. در سال ۱۶۲۶ کنت دو مونت مورانسی بوت ویل[2] یکی از دلاوران

کشته شد زیرا که بعد از فرمانی که در باب منع دوئل صادر شده بود و برای

دوئل کنندگان مجازات اعدام تعیین کرده بود با این همه بدین کار پرداختند.

سر مارشال دو ماریاک[3] را بجانب جور و ستم گرفتن از بدن جدا نمودند ولیکن بحقیقت

او را بدان سبب کشتند که از هواداران مادر شاه بود. سه مارشال دیگر نیز در

باستیل محبوس شدند. یکی از آنان در زندان جان سپرد و دو نفر دیگر تا ریشلیو مرد

از حبس خلاص نیافتند. جمعی بسیار را بی محاکمه بند نهادند و محاکمه گروهی

نیز از محاکم عادی بالمجموع فوق العاده ارجاع میشد. اعضای این انجمن‌ها دست

نشانده ریشلیو بودند و گاه تحت ریاست او و در خانه‌اش محاکمه میکردند. عده‌ای

بنام مصالح دولت سپرده اعدام شخص حکمروا بود. کاردینال دو رتز[4] میگوید:

«ریشلیو از مرد و قشونی که داشت بنام حکومت کردن بر مردم بلکه

بهر دو فرمان خلق شده بود»

ریشلیو و پارلمان — ریشلیو بار دوم شکستن قدرت پارلمان

مربوط

1- de Thou 2- Comte de Montmorency — Bouteville

3- Marillac 4- de Retz

به پسر تیزری لسید نشود. پارلمان از موقع ظهور جنگهای مذهبی نتوانست در
میدان سیاست جولان کند. پس از ۱۶۱۵ در انعقاد مجلس نمایندگان عمومی به حالی ماند
در تحت وضع حکومت مالی دو بعد از [illegible] قوای کمک کرد و در عهد لوئی سیزدهم نیز چندین
بار فرمانهای استبدادی صدراعظم با کمال شجاعت خرده گرفت. لیکن [illegible] بعضی از آنها
پارلمان تبعید شدند و پادشاه برای تهدید سایر اعضای آن گفت «چنان دست [illegible]
است که در دو سر قوام آورده را از [illegible] که بشما [illegible]» با وجود این
احوال رشلیو تا سال ۱۶۴۱ که اواخر دوره صدارتش بود اقتدار پارلمان را
در باب فرمانهای دولتی صریحاً ممنوع کرد و آنرا در اعتراض بر احکام شاه
به اقتدار و [illegible] جایز نبود است.

تشکیلات اداری — رشلیو چنانکه گفته بود مملکتداری [illegible] است
وی بیشتر اوقات خود را بجدال با پروتستانها و اشراف و بزرگان و نزاع با
خاندان اطریش و اسپانیا گذرانید. در تغییر سازمان و بزرگ [illegible] کوشید و قشونها
بوجود آورد، کشتیها [illegible] اما دیگر مجال آن نداشت که به تشکیلات اداری
مملکت بپردازد. پس به آنچه بود اکتفا کرد و از خود چیزی نیفزود و اگر در بعضی جاها
تغییری نیافت برحسب اقتضای وقت بود. مثلاً نزاع مختلف [illegible] در
ترتیب مالیات بندی و مالیات گیری مشکل نبود. در بعضی ولایات که بنام
«اراضی نمایندگان» خوانده میشد تعیین مالیات و وصول آن بسته برای [illegible]
بود. در ولایات دیگر که آنها را «اراضی انتخابی» میگفتند عمال شاه

که الوث[1] - برگزیدگان - هم داشتند خود مستقیماً مالیات میگرفتند و چون پاره‌ای ارباب
اراضی نمایندگان با باشند مذاکره از بیان می آمد بار مالیات آنها از اراضی [illegible] مقطع
اراده شاه بود ~~[illegible]~~ سبکتر میشد.
ریشلیو مدتی دخالت اراضی نمایندگان را از میان برد و آنها را اراضی تنها با
تبدیل کرد. پس از تدریج ساده کردن رژیم ساختن ترتیب مالیات گیری بنود و اکه
احتیاج بپول هم از ان تغییر شد.
[illegible] انتن دانها = مفتشهای دولتی - بهترین عمال و کارگزاران ریشلیو
انتن دانها بودند. البته ایشان را او بر سر کار نیاورد ولی در دولت شغل ثابت
نگاهداشت در حقیقت عقیده از قبل ثابت بود پس بدیگفت در انتن دانها
در زمان لوئی چهارم مانند حکام امور مملکت ولی در مسلک نوکران دائم
منظم دولت در آمده اند. از عهد فرانسوای اول به بعد [illegible] شورای دولت ما
برای تفتیش مالیات می فرستادند و موقعی که این شغل انجام داده میشد دائمی و [illegible] بودند
بنام انتن دان یعنی مباشر و کارگزار خوانده میشدند و این اسم در قرن شانزدهم غلبه یافت.
ریشلیو انتن دانها بیشتر کار رجوع میکرد و آنها را اختیارات بسیار میداد.
انتن دانها منحصر مفتش امور مملکت نبودند فقط امر مراقبت و کسب اطلاع
نبود بلکه خود جزء اجرا کنندگان امور شمرده میشد و اجازه داشت در ارجاع بکرد
به [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] کارهای [illegible] و [illegible] و
مالیه آنرا و حکم صادر کند. بعدها و [illegible] کلمه در زبان فرانسه

۱- Elus

بهت از قبیل انتان دان دو پولیس[1] – کارگزار نظمیه – و انتان دان دو ژوستیس[2]
– کارگزار عدلیه – و انتان دان دو فینانس[3] – کارگزار مالیه – از بین رفت.
داشتند. اختیار کارگزار چندان بسط داشت و مقتدر است که در وضعیت هم حکم را برکسی
که مقصر داند محاکمه کند و حکم نماید. این انتان دانها کارگزاران حکومت
کونوانسیون[4] در عهد انقلاب [illegible] شباهت دارند یعنی مأمورین سیاری بودند
که هر چه میخواستند میکردند. عاقبت قدرت اینان چندان بر مردم گران آمد که مردم تحمل
آن نیاوردند و بنا چار بشورش برخاستند. پارلمانها نیز اعتراض میکردند
و حتی چندین بار به توقیف انتان دانها امر کردند.

فقر عامه – بردن بار مالیات از تحمل جمعیت انتان دانها بر خلق
دشوارتر بود. از سال ۱۶۳۵ تا ۱۶۶۰ فرانسه با امپراطور آلمان و مملکت اسپانیا [illegible]
جنگ داد این بار سنگینتر شد چنانکه اثرات ارضی [illegible] از دو برابر هم گذشت
بر دهقانان که از تنگدستی بجان آمده بودند و چندین بار بر دولت شوریدند در
سالهای ۱۶۳۶ و ۱۶۳۷ طغیانها هم طغیان [illegible] – کروکان[5] – در ماه [illegible]
و پریگور و قسمتی از جنوب اتفاق افتاد. و در نرماندی هم سال ۱۶۳۹
شورشی بنام شورش پابرهنگان – وا نو پیه[6] – روی نمود اما این شورشها
هم با کمال سختی خفه و نابود شدند. [illegible] و تیره روزی تا پایان دوره
صدارت ریشلیو روز افزون بود و همین سبب [illegible] تنفر و بغض از دنیا
رفت ولیکن [illegible] [illegible] [illegible] فقر و فاقه [illegible] نتیجه [illegible]

1- intendant de police 2- intendant de justice
3- intendant de finances 4- Convention
5- Croquants 6- Va nu-pieds.

فدجی بود و چون ترجمه شده در رشلیو روسیون و آرتوا و آلزاس را برای
مملکت فرانسه بدست آورد. سیاستش را پسندیدند و او را کاردینال بزرگ خواندند

رشلیو و لوئی سیزدهم - رجوع لوئی سیزدهم به وجود رشلیو « یکی از
بزرگترین پادشاهان دنیا » شد، مانند ویلهلم اول در مقابل بیسمارک تقریباً کم کمک
اتفاق مند فرانسه بود اما در حقیقت پادشاهی و صاحب اختیاری داشت، هوشمند
و کاری و لیاقت و دلیر بود، هنگام خردسالی شاهان و گشاده رو بود ولی چون پدرش را
دفعه تأثیر کرد جان سپرد و مادر او را رها کرد که که خوش نگردانید و از پیش آمدها
او را غمناک و گوشه گیر و کینه ورز و بدگمان ساخت، بقدرت فرانسه دل بسته بود
چنانکه گاه رشلیو میگفت: « برای من تصرف چهارپایه پیش شاه از تسخیر ایالتی
ملک اروپا سخت تر است ». هیچ چیز به رضای او انجام نمی‌یافت و رشلیو در باب
هر کاری شرح و تفصیل فراوانی میداد و دلیل هر مطلب و سود و زیان هر تقسیمی را
با وضوح تمام بیان میکرد و لذا از راه سود خود شاه را از میان برده و اطاعت او را جلب
کرده بود. با وجود این احوال لوئی سیزدهم ویرا دوست نمیداشت ولی چون بیاقتدار
پی برد و او را تنها شخص کاردان و سزاوار حفظ عظمت دید بکار گماشت و
پشتیبانش شد.

لوئی سیزدهم بعد از وفات رشلیو در ماه پنجم دسامبر ۱۶۴۲ تا ۵ ماه
بعد سیاست او را پیش گرفت و چون وانمود میکرد تمام نقشه‌هائی را که
صدراعظم فرانسه برای اداره امور داخلی و خارج مملکت کشیده بود پیروی خواهد کرد.

وقتی کاردینال مازارن[1] را که ریشلیو معرفی کرده بود بشورای خود طلبید [illegible] هفت ماه بعد در روز چهاردهم ماه مه ۱۶۴۳ لوئی در قصر سن ژرمن زندگی را بدرود گفت و لوئی چهاردهم را که بیش از پنج سال نداشت بجانشینی گذاشت.

IV مازارن

زمان صغیر لوئی چهاردهم بمانند عهد خردسالی لوئی سیزدهم پرانقلاب بود. این کشمکشها که بآشوب دو دوره فروند[2] معروف شده و نتیجه مستقیم سلطنت لوئی سیزدهم است تقریباً چهار سال طول کشید (۱۶۴۸ - ۱۶۵۲). انقلابات نخستین را پارلمان [illegible] و [illegible] ملت باعث آمد و انقلابات دومین از جاه پرستی شاهزادگان [illegible] برپا گردید. کنده با پادشاه اسپانیا متحد گشت و از این راه بدولت و [illegible] خویش خیانت نمود. [illegible] فروند پارلمان و فروند شاهزادگان عاقبت آخرین سد [illegible] در سر راه سلطنت استبدادی بود درهم شکست و بر تیره بختی دهقانان که میدان نزاع بود افزود.

دوره نیابت سلطنت - لوئی سیزدهم بموجب وصیت نامه رسم نیابت سلطنت را بزن خود آن دوتریش داد ولی چون بلیاقت او اطمینان نداشت شورائی تعیین نمود تا آن ملکه در همه چیز که پیش آید رأیش را بخواهد و مطابق آن عمل کند.

روز ۱۶ ماه مه ۱۶۴۳ یعنی دو روز بعد از وفات لوئی سیزدهم پارلمان بتقاضای آن دوتریش وصیت نامه را لغو کرد و مادر شاه را با اختیارات تام به مقام نیابت سلطنت منصوب نمود. عصر همان روز این زن با آنکه دشمن دیرین ریشلیو بود کاردینال مازارن محرم اسرار او را بریاست شورای دولت برگزید و مردم هم از این واقعه

1- Cardinal Mazarin

2- Fronde

اختیار آن سلطان نبود است و جز در کارهای مالی خود در هیچ امر مالی دیگر اختیاری نداشت.
شخصی نفع پرست و دزدی بی پروا و بی حیا بود.

اوضاع مملکت - امر جانشینی لوئی سیزدهم و ریشلیو مشکلات بسیار همراه داشت
اعیان و بزرگان که به اطاعت ریشلیو گردن نهاده بودند برآن شده که استقلال از دست رفته
را بچنگ آورند. مردم را کار باستخوان رسیده و در بعضی ایالات از قبیل نورماندی کار
دهقانان در پرداخت مالیات بجائی کشید که پیراهن تن خویش را نیز فروختند. یکی از
معاصران ایشان مینویسد: «این تیره بختان غیر از جان خود هیچ چیز ندارند و این بیدادان
سبب است که ارواح را در مزاج فرمانروائی نیست». بعد از وضع مالیه من نالیدند، فوج
پناه و نشر بلیون که تقریبا نصف بلیون وانک امروزیست بر دفتر قرض داشت و
با این حال دولت ناگزیر بود که جنگ با امپراطور و نزاع با پادشاه اسپانیا را نیز
دنبال کند و قشون نگاه دارد و برای سوئد و سایر ممالک متحد فرانسه کمک وجوه
فراهم آورد.

مشکلات مالی - بموجب سطورهائی که نوشته شد لازم آمد تا بهر طریقی که هست
پول مهیا شود. پس مازارن بفروش شغلهای جدید که بیشتر آنها کارهای مضحک بود
پرداخت، مالیاتهای تازه وضع کرد و بزور از مردم قرض خواست و چون
همه مالیاتها شامل اهالی پاریس بود ساکنان پایتخت غضبناک شدند. تشریفات بدین
ترتیب گذشت و در سال ۱۶۴۸ قشر مخالفت بالا گرفت و پارلمان پاریس بر
آن دو ترشی و مازارن شوریدند.

قضاة پارلمان پاریس هم که صاحب منصبان شاه بودند این آتش را دامن میزدند.
از سال ۱۶۴۴ قاضیان بثبت فرمانات جدیدی در دفاتر پارلمان اعتراض کردند و تا
معافیت خود و وابستگان خویش را از پرداخت آن تضمین نکردند مالیات
آن دوتریش گردن نمی نهادند.

نخستین طغیان پارلمان — عاقبت مازارن در کار فروماند، پس در ۱۶۴۸
مالیات پولت و در نتیجه آن ارثی بودن مشاغل را ۹ سال دیگر تمدید نمود و در عوض
چنان قرار داد که شاه در مقابل این مرحمت مدت چهار سال به صاحب منصبان دیوانهای
عالی یعنی دیوان محاسبات و دیوان مالیات و شورای کبیر مواجبی نپردازد. هرچند
این موضوع شامل پارلمان نبود ولکن مستشاران پارلمان خود را هم‌آواز و شریک
اعضای دیوانهای عالی شمردند و بدون تصویب دولت بموجب تصویب نامه الحاق (۱۳ مه)
ایشان را دعوت کردند تا بیایند و همه با یکدیگر در تالار موسوم به الحاق سن لوئی
در باب اصلاح امور انجمن کنند.

اعلام نامه الحاق سن لوئی — آن دولت اجتماع اعضا را منع کرد اما
مستشاران پارلمان اصرار بتشکیل دادند و اعلام نامه ای شامل بیست و هفت ماده
نوشته شد (ژوئن ۱۶۴۸) و درخواست کردند که انتاندانها و جمیع عمال و
کارگزاران دارای اختیارات فوق العاده از میان بروند و هیچ کس قبل از شور
و به رضای پارلمان مالیاتی وضع ننماید و هرکه جز این کند اعدام شود و نیز هیچ
یک از رعایای شاه را هرکس که باشد پیش از استنطاق و تسلیم بقضاة صالح

بیش از بیست و چهار ساعت در توقیفگاه نماند.

از اعلام نامه بزرگ منشور کبیر که ملت انگلیس در ۱۲۱۵ از ژان بی زمین[1] گرفت استبداد و خودرائی شاه را محدود میکرد. اعلام نامه مذکور در پارلمان وجد و شعف «ملت بیچاره ستم کشیده» را برانگیخت. آن دوتریش که دیگر نتوانست چنان وانمود که درخواستهای پارلمان را پذیرفته است و وعده داده که یادآوریهای آنرا هرگز فراموش نکند و حتی سفارت اول تذکرات پارلمان شروع گشت ولی نمایندگان احضار شدند.

روز سنگربندی — چون آن دوتریش خبر فتح لانس شنید خودرا قوی پنداشت و حکم کرد تا چندین نفر از اعضای پارلمان را توقیف نمایند. در میان توقیف شدگان پیرمردی بود بروسل[2] نام، از مخالفان پرشور که در نزد مردم محبوبیت بسیار داشت. پس روز ۲۶ اوت شورش و غوغائی وحشت انگیز برپا شد، خلق از چلیک و الوار و سنگهای کوچه، چندین ساعته سنگرهای فراوان ساختند و حرکت قشون را مانع شدند. عمارت پاله رو آیال[3] — قصر سلطنتی — دو روز محاصره بود عاقبت آن دوتریش ناچار بحکم حقیقت بروسل را آزاد کرد (۲۸ اوت ۱۶۴۸).

فروند پارلمانی — اندک زمانی بعد صلح وستفالی بامضا رسید (۲۴ اکتبر ۱۶۴۸) آنگاه آن دوتریش لشکریان کنده فاتح روکروا و لانس را احضار کرد. چون سپاه نزدیک شد وی با پادشاه جوان و مازارن

1 Jean sans Terre
۲ — Broussel
۳ — Palais - Royal

شب هنگام گریختند و در قصر سن ژرمن مقر گزیدند (۶ ژانویه ۱۶۴۹). کنده
با پانزده هزار نفر پاریس را محاصره کرد. پارلمان بهمراهی پول دو گوندی[1] و پشتیبانی
پاریسیان مقاومت نمود. پول دوگوندی مردی جاه پرست و معاون اسقف اعظم
پاریس بود و بنام کاردینال دو رتز معروفست. این جنگ [illegible] شروع شد و
آن را فروند - فلاخن - نامیده‌اند و فروند بازی خطرناک کودکان بود در خندقهای
شهر که با فلاخن یکدیگر سنگ می‌انداختند. فروند پارلمان مدتی دراز طول نکشید
و هنوز سه ماه از محاصره نگذشته بود که پارلمان درخواست صلح کرد. صلحی که در
روئی[2] نزدیک پاریس امضا شد (۱۱ مارس ۱۶۴۹) و فروند پارلمانی بسر رسید.

علل شکست پارلمان — تسلیم شدن سریع پارلمان را دو علت اساسی بود یکی
آنکه پاریسیها تاب سختیهای محاصره نداشتند و علی الخصوص در حسرت نان سفید
بودند که در گونس[3] نزدیک پاریس پخته میشد، دیگر آنکه بسیاری از نجبا
و اشراف و حتی بعضی شاهزادگان از قبیل پرنس دو کونتی[4] سردسته آشوب
طلبی و دشمنی با مازارن، آن دوتریش را رها کرده و بپاریس آمده بودند تا بشورشیان
ملحق شوند و پیشنهاد کرده بودند که برای پیشرفت کار از اسپانیا مدد طلبند ولی اندیشه
چنین جنایتی حس وطن پرستی اعضای پارلمان را چنان برانگیخت که صلح با آن دوتریش
را بر اتحاد با بیگانه رجحان دادند.

با وجود این احوال شکست کار پارلمان پاریس را بیشتر سبب آن بود که اقداماتش
قانونی شمرده نمیشد و سایر نواحی فرانسه هم در این باب بی قیدی می‌نمودند زیرا

1- Paul de Gondi 2- Rueil 3- Gonesse
4- prince de Conti

اعدام نماید لحاق سن لوئی و قدرت سلطنت را در خصوص مالیات محدود میکرد و نگهبان آزادی شخصی در مقابل استبداد شاه بود و قتی اعتبار داشت که آنرا نمایندگان سراسر خاک والیه تصدیق کرده باشند چنانکه فرمان کبیر انگلستان هم بتصویب تمام وکلای ملت انگلیس رسیده بود.

پارلمان پاریس میخواست از پارلمان انگلیس که در همان ایام در کار برانداختن قدرت سلطنت بود پیروی کند، اما میان این دو مجمع تنها شباهت اسمی وجود داشت چرا که پارلمان انگلستان از نمایندگان ملت تشکیل می‌یافت و پارلمان والیه فقط محکمه‌ای شمرده میشد و جای مجمع نمایندگان را غصب کرده بود و اعضای آن از طرف مردم وکالت نداشتند بلکه نوکران شاه و مکلف باطاعت امر او بودند. بنابراین گفت و شنیدی که در اطاق سن لوئی بمیان آمد بیشتر بعصیان می‌ماند و بهمین سبب والیه‌ها سرکشی و نافرمانی نمودند و دست از وفاداری پادشاه کشیدند.

فروند شاهزادگان - اندک زمانی پس از فروند پارلمان کنده و دوستان و اعضای خاندان او که به پتی متر[1] معروفند شکل دیگری بوی آوردند.

کنده دلیر بود، مغرور و خودپسند بود و هیچ چیز را مزد خدمتهای خویش نمی‌پنداشت. وی اول رسیده انگلیت تا حاکم گوین و بورگونی شد اما منظورش آن بود که جای مازارن را بگیرد. خواهشها و جسارتهای او آن دو ترس را بخشم آورد چنانکه بتوقیفش حکم کرد و بزندانش انداخت (ژانویه ۱۶۵۰) آنگاه خواهر کنده و زنش ایالتی را که قلمرو حکمروائی

1- petits maîtres

او بود شورانید و از این راه فروند شاهزادگان یا فروند جدید پدید آمد. مازارن با شورشیان
سخت می جنگید و ستارهٔ فیروزی در کار طلوع بود که ناگاه پول دو گوندی دوباره بهانهٔ مخالفین
پارلمان را فراهم آورد. پاریسیها نیز سلاح برداشتند و پارلمان اخراج مازارن را تقاضا کرد
(فوریه ۱۶۵۱). مازارن گفته بود که پول دو گوندی را مقام کاردینالی ~~~~ فراهم سازد
ولی چون بوعدهٔ خود وفا نکرد وی بدشمنان صدراعظم پیوست.

مازارن عاقبت در مقابل اتحاد دو فروند سر تسلیم پیش آورد، کنده را آزاد کرد و
خود بامیر اسقف کنندهٔ کولونی در آلمان پناهنده شد. کبر و نخوت کنده وی را هرچه زودتر
منفور پاریسیها ساخت. از طرف دیگر آن دو تن بخواه کننده که میخواست جانشین مازارن
باشد رفتار نمود و مقام صدارت را باو نداد پس کنده ناگهان از پاریس بیرون رفت و خود را
به گوین سپرد حکومت فرانسه را [illegible] و از در تعداد آنکه با دولت اسپانیا متحد شد جنگ
داخلی را آغاز کرد.

در این ایام کار حکومت فرانسه بسیار درهم بود، ساکنان پاریس از کنده روی گردانیدند
ولی چون از مازارن هم که نتوانسته بازگشته بود کینه در دل داشتند دروازه‌های شهر را بر پادشاه
جوان، لوئی چهاردهم، بستند و وقتی پارلمان برای کسی که سر مازارن را بیاورد جایزه معین کرد.
واقعهٔ مهم این جنگ واقع مقابل شهر پاریس اتفاق افتاد. تورن فرمانده لشکر
شاه در ناحیت سن‌تان توان[1] (۱۶۵۲) بکنده حمله آورد. کنده میان سپاه تورن و دیوار شهر
گرفتار شد و نزدیک بود از پا درآید، ناگاه توپ باستیل که قلعهٔ شرقی پاریس است
بسپاه شاه شلیک کرد، آنگاه دروازهٔ سن‌تان توان باز و کنده را ورود بشهر میسر گشت.

1 - Saint - Antoine

این پیش آمد ناگهان را مادموازل دو مون پانسیه دختر گاستون دورلئان و دختر عم شاه باعث شد. وی که به گراند مادموازل[1] معروف است جوانی بیست و پنج ساله و فعالیت عجیب در سر داشت و گمان میبرد از این راه میتواند در مملکت کارهای بزرگ انجام دهد (اول ژوئیه ۱۶۵۲).

کنده شاه در پاریس ماند ولی چون فتنه و آشوب پاریسیها را خسته کرد بعد از آذوقه دادن عسکریان ~~هنوز داری~~ نمودند بر کنده ناچار از شهر بیرون رفت و تنها و بیکسی به پا گریخت و با اسپانیاییها پیوست و تا زمان صلح پیرنه در جمع آنان بود و در این موقع برگشت عفو شاه و اجازه بازگشت بفرانسه را تیسیر کرد.

جنگ داخلی با فرار کنده سر آمد. بر حسب درخواست پارلمان شاه جوان که تازه یک سال از حد صغیر گذشته بود با مادر خویش در میان شادمانی خلق بپایتخت وارد شد (۲۱ اکتبر ۱۶۵۲) و مازارن برای آنکه آتش خشم را فرو نشانده بود چند ماه بعد آمد (۳ فوریه ۱۶۵۳) و او را نیز با خوشحالی و خوشی پذیرفتند.

سالهای آخر صدارت مازارن — هفت هشت سال آخر عمر و صدارت مازارن با دیگر چیزی تیره و تار نرفت. لوئی چهاردهم زمام امور را بدست او سپرد و مازارن چنان کوشید تا جنگ اسپانیا بسر رسید و مقدمات صلح پیرنه فراهم گشت. تنها کار مهمی که در داخل مملکت انجام داد بر سر کار آوردن آن کسانی بود که لیاقت لازم بعدها منظم و ثابت پادشاه در ادارات شدند.

مازارن سعی بسیار کرد تا ثروتی را که هنگام فرار از کشور ربوده بود باز بدست آورد

۱– Grande Mademoiselle

و بعضی خانهای خودرا توانگر ساخت، هفت برادرزاده خویش را مملکت وابسته خواند و
آنانرا بعقد بزرگترین اعیان وسینیور[2] مملکت درآورد. لوئی چهاردهم نیز زمانی بخیال افتاد
که ماری مان‌سی‌نی[1] یکی از آنان را بزنی بگیرد ولکن مخالفت شدید مادرش [illegible] وقتی
این فکر عجیب را مانع شد. مازارن بوسیله معاملات فضیحت آمیز از قبیل فروش شغلهای
دادگستری پول دولت در هشت سال ثروتی فراوان جمع کرد و در [illegible] وفات کرد (۹ مارس
۱۶۶۱) خزانه شاه تقریباً تهی بود ولکن او بخانواده خود به پول امروز شصت میلیون
است میراث خواهران خویش بجای گذاشت و هرگز چنین دزدی و اختلاسی چنین بزرگ نبود

تاریخ جنگهای فروند — انقلابات ایام صغیر لوئی چهاردهم اثرات ناگوار
و نتیجه سیاسی بسیار وخیم داشت. در دوره فروند و مع الخصوص فروند شاهزادگان

سرزمین فرانسه را ویران ساخت. آغاز این فتنه تقارن با پایان جنگ سی ساله بود. چون
شورش برپا شد عده سپاهیانی که بسبب صلح وست فالی بیکار برای جنگیدن نمی‌یافتند
و جنگاوران بیکار همه بی نان و بی خانه شده بودند. ایالات شمال و مشرق، خصوصاً
ناحیت پیکاردی و شامپانی دچار قحط و غلا و تاراج و قتل یعنی تمام مصیبتهائی
که دامنگیر آلمان شده بود گرفتار گردید. در یکی از دهکده‌های کوچک ولایت آردن[2] سربازان
کینه بزی را بجای زنان بیرون کرده و آنرا بروی تخت خوابانیدند. آنگاه بدین بهانه که
بیماری در حال احتضار است کشیش آوردند و چون کشیش از انجام دادن مراسم مذهبی برای
~~[illegible]~~ حیوان خودداری کرد او را کشتند. بسال ۱۶۵۱ در حوالی رنس[3] گندم
نیز نارسیده را درویدند و بدین سبب در ولایات قحط و غلا روی نمود و کار دهقانان

---

1 — Marie Mancini   2 — Ardennes   3 — Reims

می‌[illegible] کنند و گدایی و بیماری و گرسنگی و طاعون می‌مردند. بیش از چهل و سه مملکت همراه
نبود. یکی از کشیشان پیکاردی نقل کرده است که در یک دهکده قلمرو او برای سه روز جمع [illegible]
[illegible] صد نفر با خاک چیزی نداشتند و هم او گفته است که روزی پیرمردی وارد صومعه‌ای می‌شد
و تا یک قطعه گوشت گندیده و کرم خورده اسبی را که پانزده روز پیش از آن جوب مرده و جسدش
در گودال به بوی [illegible] [illegible] بود کباب کند».

این سختی و بدبختی‌ها صاحبدلان را تحت تأثیر ساخت و حس رحم و شفقت را در ایشان بر
برانگیخت. کشیش عفیف سیم به سن وَن سان دو پول[1] که پدر معنوی مشهوری بود یک
مؤسسه سعادت عمومی ایجاد کرد. وی پیش از [illegible] نیز برای پرستاری بیماران
فقیر و بینوا جمعیت فی دو لا شاریته[2] - دختران احسان - را که امروز نام
جمعیت سور دو سن وَن سان دو پول[3] - خواهران سن وَن سان دو پول - معروفیت
دارند ایجاد کرده و مجمعی برای جمع آوری و تربیت اطفالی که پدر و مادرشان از شدت فقر و فاقه
آنها را در صدد ترک گفتند [illegible] بسیار [illegible] «جایگاه کودکان سرراهی» را
بنا و برای پیرمردان ناتوان دارالعجزه سال پت ری یر[4] را ساخت. وی خدمتگزاران
را وسیلهٔ رحمت و احسان کرده بود. برای اعانت کشاورزان پیکاردی و شامپانی
از لرز و [illegible] گدائی کرد و جمعیت [illegible] ملبوس گرد آورد و میان ایشان تقسیم نمود. اما
~~اعمال خیر سن وَن سان دو پول در [illegible] [illegible] خوانده شده از [illegible]~~
را [illegible] خلاف [illegible] کافی است و بیش از این تأثیری نداشت.

تاریخ سیاسی - این گرفتاریها و مصیبتها را تاریخ سیاسی نیز بوده است

1- Saint Vincent de Paul. 2- Filles de la Charité
3- Sœurs de Saint Vincent de Paul
4- Salpêtrière.

کاردینال را بسلطنت اختیار کنند، کشمکش میان روحانیان و بورژواها و روستائیان
وقتی اشراف و اعیان را هم که براثر جنگ داخلی از پا درآمده بودند ~~[illegible]~~
چنان خسته کرد که اندیشهٔ مخالفت با شاه از سرها بدر رفت. گفتی که یکی از مردم آن عصر
و دیگر کسی اسم جنگ و انقلاب را هم نمیخواست بشنود و عامهٔ ناس خواستار
راحت و آسایش و امن و امان بودند، منتهی ولیکن آرامش واقعی احتیاج داشت و
منتظر بود که صاحب اقتداری بیاید و نظام صلح را باز آورد.

لوئی چهاردهم نیز خود لذایذ آشوب را بچشید. وقتی بچه بود او را در شب سخت
زمستانی (۵ ژانویه ۱۶۴۹) در هوای سخت سرد از بستر و قصرش بیرون آورده تا
از شهر پاریس که در آن پارلمان کوس حکمروائی میزد پنهانی گریزانند. هنگامی که بقصر
سن ژرمن رسید اطاق ها لخت و بخاری شیشه نداشت و بالای تخت خواب پنجره اش شکسته
بود. تا چهار سال دیگر هم میان لشکر هر زمانی بجائی میرفت و هر وقتی در جائی اردو
میزد و این مدت را با حالت دائم جنگ سپری کرد. لوئی چهاردهم که از جوانی خود لیاقت
و مقام سلطنت را بزرگ و عظیم می‌پنداشت از این ایام پرآشوب یادگارهای ناگوار
در خاطر نگاه داشت و چون از بی نظمی و ناامنی گریزان بود عزم جزم کرد که ریشهٔ مخالفت
را بکند و هرگز از گناه سرکشان چشم نپوشد. منتهی در سر قصه فرانسویان از
جان و دل خواهان آرامش و راحت بودند و سلطنت دولت با جدیت داشتند لوئی چهاردهم
نیز برآن شد که پادشاه حکمروای سرزمین فرانسه باشد.

فصل ششم (نهم)

دربار — وضع حکومت

کلبر / صناعت / تجارت / بحریه / مالیات

سیاست مذهبی

۱ — دربار وضع حکومت

سلطنت شخصی لوئی چهاردهم — فردای روز وفات مازارن، لوئی چهاردهم وزیران را بحضور طلبید و گفت و « تا امروز میل داشتم دولت دیگران در حق و عقیده امور کاردینال ... باشد و لیکن ازین ببعد من خود صدراعظم خودم خواهم بود. هر وقت رای و صوابدید تان را خواستم شما مصلحت بینهای خود را بمن خواهید نمود. از شما خواستارم و نیز بشما حکم میکنم که هیچ چیز را بی دستور من مهر و بی رضای من امضا نکنید. » لوئی چهاردهم ازین کلمات روشن و متین اراده خود را آشکارا کرد و فهمانید که میخواهد حقیقتاً یعنی حکمروا باشد. در بیست و دو سالگی چنین گفت و در هفتاد و هفت سالگی جان داد و درین پنجاه و پنج سال (۸ مارس ۱۶۶۱ — اول سپتامبر ۱۷۱۵) هیچوقت از گفته های خود باز نگشت، هرگز صدراعظم نداشت سلطنت و فرمانروائی همواره با او بود.

اوصاف لوئی چهاردهم — لوئی چهاردهم قدی معتدل داشت اما در بسط بزرگواری و جلال دوران بکثرت ... وجاهت او نمایان بود همه با احترامش میگرائیدند و بگفته دوک دو سن سیمون[1] همعصر وی را « چه در جامه خواب و چه هنگام قبایی و عید » و خواه بر سر میز بیار و خواه پیش لشکر، وضع و هیأتش اورا صاحب اختیار

[1] duc de Saint-Simon.

دنیا به جلوه بیداد. هوش سرشار نداشت ولکن فکور و دارای عقل سلیم بود. در هیچ
باب تا با ارباب خرد و بصیرت مشورت نکرده تصمیم نمی‌گرفت، طبعش براستی و درستی
میل می‌نمود و دوستدار حقیقت، عدالت، نظم و ترتیب، منطق و برهان بود، بردبار
و دلدار بود و ثبات و پایداری را تا آخر عمر بهتر نمایان گشت. در پایان زندگی مصیبتهای
ناگوار گرفتار شد. فوت زوجه یگانه و شکست سرداران و مرگ پسر خویش
دو نواده و نبیره و دختری که او نیز نواده‌اش بود بعد هم در چند روز مرگ ناگهان
و پیر اسرار دنیا را بدرود گفتند. این همه بلای جانگاه وی را از پا درنیاورد. هرگز
نومید نشد و یک دم از اراده استوار خود دست نکشید و لا یجیء ظاهر سازی
پایداری نمود و بر مصاعب فائق آمد» معاصرینش هم در این ثبات و جدیت تحسین و تمجیدش
پرداختند.

فصل

افکار لوئی چهاردهم — لوئی چهاردهم را فکر بسیار نبود اما یک اندیشه در او
ریشه داشت و همه عمر او برآن حکمروائی کرد. بنگاه خود بارها گفته بود که تو
نایب پروردگاری و خداوندی مرا هستی. نخستین سرمشق نوشتنش چنین بود
: و سزاوار احترام پادشاهانند که بدلخواه خویش کار کنند». بدین سبب لوئی
خود را تمام مقام خدا بروی زمین و مصدر جز دیگران می‌پنداشت و عقیده داشت
که مشیت الهی و لطف خداوندی تاج پادشاهی بوی بخشیده است و فقط باید حساب
کارهای خود را بخدا پس بدهد.
لوئی چهاردهم از این فکر هم در آن وقت قبول عامه داشت دو نتیجه می‌گرفت یکی آنکه

فصل گذار لوئی ۱۴
صفحه ۲۲۹ تا ۲۳۱

چون نائب حضرت باری باید صاحب اختیار خودرای باشد و با جان و مال رعیت که شکفته
و بی چون و چرا در فرمانبرداری او کوشند هرچه خواهد رفتار نماید. و دیگر اینکه گفتهٔ خود او
وی عهده‌دار است به حکم وجدان تکالیف و وظائف سلطنت را انجام دهد و از هرچیز
را بصلاح و خیر دولت سودمند سازد و قدرتش را در طریق سعادت رعایایش بکار
برد.

فعالیت لوئی چهاردهم — هرچند لوئی چهاردهم آنطور سعادت رعیت را فراهم ننمود
اما شخصاً پرکار بود. خودش میگوید: «حکمروائی ثمرهٔ کارکردن است و خواستن یکی
از این دو بی دیگری جسارت و ناسپاسی بخدا و ظلم و ستمگری بخلق خداست». وی همیشه در
امور مراقبت داشت روزها هنگام صبح و عصر چندین ساعت تنها یا با وزراء بکار آنها رسیدگی
میکرد. جزء جزء وقت خویش را ترتیب داده و همواره مطابق دستوری که برای هر روز
در هر ساعت معیّن کرده بود رفتار مینمود. سن سیمون نوشته است که با داشتن یک
تقویم و یک ساعت، سیصد فرسنگ دورتر از شاه، میتوان گفت که او بچه کار مشغول است.

زندگانی شاه — لوئی چهاردهم خود را نائب خدا می‌پنداشت و این
فکر در او کبر و نخوت بسیار پدید آورد. آفتاب درخشنده را علامت و نشان خاص خویش
کرد و از این سبب او را «پادشاه خورشید نشان» نامیده‌اند. سن سیمون در حقیقت
که اگر قدری ترس از شیطان نبود وی مردم را به پرستش خود میگماشت و پرستنده
نیز می‌یافت. درباریان هنگام عبور از اطاق غذای او هم، از راه تواضع
و ادب کلاه از سر بر میداشتند و مقابل تخت خواب سلطنتی یا برابر [illegible]

شاه چون تعظیم در برابر ظرف مقدس کلیسا باید بجا می‌کردند هر یک از کارهای
زندگی روزانهٔ آن مانند از خواب برخاستن، شام و ناهار خوردن، گردش کردن و
شکار رفتن تشریفات خاصی و ترتیب دقیق معینی داشت و مجموع این آداب
را اتیکت[1] - تشریفات و مراسم - میگویند.

لوئی چهاردهم ساعت هشت بیدار میشد آنگاه درباریان دسته دسته باطاق او میرفتند،
هنگام از خواب برخاستنش شش گروه وارد میگشتند، عده حاضران بیکصد میرسید. بقربان
وقتی که لوئی از تخت خواب پائین می‌آمد و لباس خانه می‌پوشید گفتند او می‌نشستند و
کسانی که چنین تقرب نداشتند تا شاه با حوله الکل آلود دستهای خود را پاک نمیکرد
و لباس نمی‌پوشید بار نمی‌یافتند. بموجب مراسم و آداب دربار معین بود هر قسمت
از لباس را چه کسی باید تقدیم کند. شاه پیراهن روز را که در لفاف ابریشمین سفیدی
بود یکی از فرزندان شاه یا یکی از شاهزادگان و در نبودن ایشان فقط رئیس
پیشخدمتهای خدمت میداد. آستین دست راست را رئیس اطاقدارها و آستین چپ را پیشخدمت
اول صندوقخانه در دست نگاه میداشتند. رئیس صندوقخانه شاه را در پوشیدن نیم تنه
و بستن آن مساعدت میکرد.

ر.ک ۴۵ در کتاب اقدام و پیشرفت عظمت خارجی ایران را در خاطر.

شاه بعد از پوشیدن لباس راه اطاق کار خود را پیش میگرفت و حکمها و
فرمانهای آن روز را صادر میکرد که بعد بنماز خانه میرفت و همراه از عبادتگاه بیرون
می‌آمد یک ساعت و گاهی بیشتر با وزراء شور می‌نمود. بعد ساعت یک در اطاق خود
تنها غذا میخورد و در اینجا نیز مراسم و آداب مثل هنگام برخاستن از خواب با دقت

1- étiquette

تمام مرحلات می‌شد. هر ظرف غذائی را یکی از نجبا می‌آورد و در جلو او یک پیشخدمت
و یک سفره‌دار و در عقبش شش قراول تفنگ بدوش بودند. پنج نوله شراب پشت شاه
می‌ایستادند و هرگاه نوشیدنی می‌خواست سه تن از ایشان باید جامی آب و شراب پیش برند
این رسوم و آداب تشریفات غذا خوردن هر روز او شمرده می‌شد. در ایام جشن و عید که
بیشتر روز یکشنبه بود شاه تنها بر سر میز می‌نشست و گرداگردش شش نوازنده گیتار و
شانزده نفر قراول مسلح دور می‌ایستادند. در چنین ~~روزها~~ ایامی نیز بعضی از خیابانهای
رسمی امروز الیزه مردم را برای تماشای طعام خوردن شاه راه میدادند.

پس از غذا لوئی پیاده و بیشتر اوقات با کالسکه بعزم گردش یا بقصد شکار خارج میشد
و جمعی کثیر نیز بدنبال او میرفتند. چون بازمیگشت با مراسمی نظیر مراسم از خواب برخاستن
لباس دیگر میپوشید آنگاه برای خواندن مشروحات وزراء و یا نوشتن مراسلات با آن
کار خواندن میرفت و یک یا دو ساعت بکار کردن می‌پرداخت. ساعت ده با خانواده
خود شام میخورد و در این موقع نیز تشریفات بسیار در میان بود. بعد از شام نوبت بازی
ورق میرسید و هنگام خفتن هم مثل موقع بیدار شدن رسوم و آداب بسیار در کار و درباریان
در حضور بودند.

دربار — در عهد فرانسوای اول، دربار با شکوه و مجلل بود ولی در ایام جنگهای
مذهبی تشکیلاتش از میان رفت و در زمان هانری چهارم بسیار ساده و بی‌تجمل
درباری تشکیل می‌شد. در دوره سلطنت لوئی چهاردهم باز رونق و افزایش عجیب یافت
و آن را دو قسمت بود یکی مزون میلیتر[1] (خانه نظامی) مرکب از ده هزار نفر که همه

1- maison militaire

برای یک نفر و خشنودی او دربر داشتند و دیگری مزون سی‌ویل[1] (خانهٔ غیرنظامی) که عده اعضای آن چهار هزار نفر بوده و چهار صد و نود و هشت تن فقط بخدمت سفره خانهٔ شخص شاه می‌پرداختند.

ملکه و پسر و دختر ارشد پادشاه و فرزندان ایشان نیز هر یک خاندان خاص داشتند. خانهٔ نوادهٔ پسری شاه و دختر دوم او بواز هیئت و ... تشکیل میشد و لذا جمع شمارهٔ ایشان ... و هشت زن خدمتکار بودند.

ریاست هر یک از شعب دربار با اشرافی معتبر بود. پرنس دو کنده اول شاهزادهٔ مملکت و امیر منصب خوانسالاری داشت. غالب نجبا از خود بتن خویش کارهائی را که بر عهده داشتند انجام نمیدادند. در سر سفره پیشخدمتی میکردند و پیراهن شاه را می‌آوردند. سفره‌داران و ساقیان و پیشخدمتان هم که شغلشان از حیث اهمیت در درجه دوم بود از میان اشراف انتخاب میشدند. در دربار هم که جزو نوکران در خانهٔ شاه بشمار می‌آمدند نیز از اعیان و دل ... خدمتگزار بودند و شبها پس از بازی ... شاه ... صرفت به گوش بزرگان داشتند تا که لوئی چهاردهم از ایشان یکی را بهمراه بردن بسمت ... خویش کند و این رجوع خدمت را رحمت شاه در حق خویش می‌پنداشتند.

چه ... لوئی چهاردهم اشراف را بخدمت خویش میگماشت و دوست میداشت که ایشان را همه در قصر باشکوه خود در ورسای[2] ... جمع ببیند. هر روز در راهروهای قصر یا در خیابانهای پارک آنان را از نظر خود میگذرانید. کسی که در دربار نمی‌آمد بایستی از عنایت شاه چشم بپوشد. هرگاه در حق کسی غائب از شاه درخواست

1- Maison civile   2- Versailles

لطف و عنایتی نسبت به وی در جواب بگفت که این مرد هرگز [illegible] . پس او را نمی‌شناسم؟
این سبب کمالات و شرافت و دیگر ویژه به دربار لوئی چهاردهم شتافتند و در اطراف قصر
سلطنتی عمارتها ساختند و از آن زمان شهر ورسای بوجود آمد.

سپردن امور مملکت به بورژواها — لوئی چهاردهم برای شرافت که در حقیقت وابسته
او بودند نوع زندگی بهتری نمی‌پسندید که یا در خانه نظامی و غیر نظامی نوکر او شوند یا
در قشون بری و بحری خدمت کنند و یا در دربار عمر را به بیکاری بسر برند. ایشان را هرگز بکار و
عهده امور نگماشت و مهمات مملکت را به بورژواها سپرد و کار حکومت و اداره مصلحت
مملکت را به دست آنان بیشتر سپرد. لوئی چهاردهم راجع به وزرا می‌گفت: که صلاح من
در آن بود که اشخاص عالیمقامتری برای این کار برگزینم و لازم بود که مردم رتبت و
منزلت کسانی را که بخدمت منصوب نموده‌ام در نظر گیرند و بدانند که من نخواسته‌ام ایشان را
در قدرت خود سهیم و شریک کرده باشم.

حکومت مرکزی — عمال عمده حکومت مرکزی وزیر عدلیه — شانسلیه[1] —
(صاحب دیوان) و ناظر کل مالیات و چهار ستون دولت و مستشاران دولت بودند.
بیشتر این مناصب هم در زمان پادشاهان گذشته وجود داشت. شانسلیه و ناظر کل مالیات
و ستون‌های دولت هفت وزرای امروزی را تشکیل میدادند. شانسلیه رئیس قوه قضائیه بشمار
میرفت و در نبودن شاه ریاست شوریها نیز با او بود. ناظر کل مالیات وزیر مالیه محسوب میشد.
چهار ستون دولت یعنی ستون دربار شاهی و ستون امور خارجه و ستون جنگ و
ستون بحریه وزرای مملکت بودند. هر یک از ایشان بر سر اداره سلطنت [illegible]

1- Chancelier.

هم باداره امور وزارتخانهٔ خود و هم بکارهای یک قسمت از خاک ولایت می‌پرداخت. این
وزرا از خود رأیی نداشتند بلکه عمال بودند مأمور تهیهٔ مقدمات کارها و مصلحت مملکت
را پیش شاه میبردند و بحکم و فرمان او گوش میدادند و اوامرش را بی چون و چرا اجرا
میکردند.

شوراها — شوراها از وزیران و مستوفیان و رجال لشکری میشدند و وزرا با
وجود داشتن عنوان وزیر عضو آن هم میشدند. چهار نوع شوری وجود داشت: شورای
دولتی یا شورای عالی، دیوان مالیات، دیوان رسائل، دیوان محاکمات. وزرا از
درجهٔ شورای اول و بیشتر اوقات تحت ریاست شاه انعقاد می‌یافت عضو بودند.
اعضای شورای عالی در هر پانزده روز هفت دفعه جمع میگردند و شاه تمام کارهای
مهم و مخصوصاً مطالب راجع بروابط خارجی مملکت مانند صلح و جنگ و مذاکرات
با سایر دول را در آن طرح و حل و عقد میکرد. دیوان محاکمات هفته‌ای دوبار و دیوان رسائل
پانزده روز یک بار منعقد میگشت. در دیوان رسائل شاه مرسولات ایالات و والیها و
کارگزاران را رسیدگی میکرد و بدین طریق از امور داخلی مملکت آگاه میشد.
دیوان محاکمات [illegible] شورای عالی و دیوان تمیز امروزی یعنی عالیترین محکمهٔ اداری
و قضائی بود. قضاة مأمور اجرای [illegible] بریاست شورای مملکتی نیز دیوان محاکمات
را بعهده داشته و شاه ایالتها و والیها یعنی حکام ایالات را از میان ایشان برمیگزید.

حکومت ایالتی — عمال شاه در ایالات حاکم و والی ایالتها بودند. حکام
مانند ایام گذشته از شاهزادگان و نجبای درجهٔ اول انتخاب میشدند، اما شاه بیشتر وقتها

اینان را در ورسای نزد خود نگاه میداشت و عنوان و لقب آنان تنها افتخاری محسوب
میگشت زیرا قدرت حقیقی در کف انتاندانها بود که عهده دار کارهای ولایات بشمار
میرفتند. سربازگیری و تقسیم سپاهیان بنواحی مختلف و مالیات دادن همه بدست
انتاندانها انجام می پذیرفت و اگر میخواست ریاست محاکم نیز با او تفویض میشد و وقت ضرورت
بکار قضا هم می پرداخت. مالیات و نظم و ترتیب شهرهای بزرگ و کوچک و فی الجمله
تمام امور عامه باختیار او بود و اگر تغییر حاکم و حفظ النظم و مدیر مکتبه استعفاف و
اداره لشکر و خزانه دار و سرپرستی امورات را بیک نفر دهند همین کفی بود یک
انتاندان لوئی چهاردهم اقتدارات فوق العاده داشت و بهمین سبب گفته اند «انتاندانها
در ایالات بمنزله پادشاه بود». اختیارات انتاندانها تا انقلاب سال
۱۷۸۹ باقی ماند.

II کلبر

کلبر – کلبر بهترین وزیر لوئی چهاردهم بود و نظارت کل مالیات و وزارت
بحریه و وزارت دربار شاه – وزارت دربار – را بر عهده داشت.
ژان باتیست کلبر[1] پسر تاجری بود با ثروت و نیز در شهر رنس[2]
که بر تاجری دکانش عبارت لباس پرده و ... بود. کلبر در جوانی بپاریس
آمد و پیشکار مازارن گشت و ثروت او را که کاردینال بنادرستی جمع آورده بود با
لیاقت و درستی نگاهداری کرد. مازارن در وقت مرگ به لوئی چهاردهم سفارش
کرد که کلبر «بسیار وفادار است» بخدمتش بگمارد. و از این هنگام تا آخر عمر

1- Jean-Baptiste Colbert 2- Reims

کلبر جز در راه [illegible] نگذشت.

کلبر کاردوست بود و نمیخواست که بیهوده کار کند. میگفت اگر من بحالت بیکاری بگذرم
شش ساعت بیشتر زنده نخواهم بود. صبح ساعت پنج و نیم به اطاق کار میرفت اگر میز خود را
پر از دوسیه میدید مانند شکم پرستی در مقابل سفره‌ای گسترده از شادی دستها بیکدیگر میمالید.
کار شبانه‌روزیش از شانزده ساعت کمتر نبود. با کسانی که برای درخواستی می‌آمدند و پرشان
خواهش میکردند خوشروئی نمیبود. از بسکه مردم را با سردی میپذیرفت ویرا لونور (۱)
یعنی باد شمال میخواندند. روزی زن محترمی برای انجام کاری بعرضش گوش داده بتضرع پرداخت
و بزانو درآمد وی نیز مقابل آن زن بزانو درآمده گفت و درخواست میکنم مرا آسوده
بگذارید.

کلبر مردی روشن ضمیر بود و راه گره گشائی مشکلات را خوب میدانست. کارهای مهم
بدست او انجام میرفت و تا زمان وفاتش (سال ۱۶۸۳) اداره نه وزارتخانه امروزی یعنی مالیه، داخله
تجارت و صناعت، فلاحت، وزارت جنگ، بحریه، مستعمرات، صنایع مستظرفه و قسمتی از
امور خارجه را خود از پیش میبرد. میشله (۲) ویرا گاو کاری لوئی چهاردهم خزانه بخش
گفته است. تنها ذوق شخصی محرک او نبود بلکه بحکم وطن‌پرستی و برای [illegible] خیر عامه و
خدمت بشاه و مملکت رنج میبرد. کار میکرد زیرا میخواست لوئی چهاردهم اول پادشاه و
فرانسه اول کشور اروپا باشد.

کارهای کلبر — فکر کلبر به آن بود که بر ثروت فرانسه بیفزاید و از راه منع
خروج پول و [illegible] سیم و زر فرانسه از مملکت توانگری بسیار دهد. تا بدین طریق [illegible]

۱- Le Nord   ۲- Michelet.

بکار بستن سیاست مملکت آنرا فراوان گرداند و دولتهای مجاور فقیر شوند و سرمایه‌ها و ثروت را قبل از
همه دنیا بگیرد. پیروان سیاست [illegible] انگلیسیها مالیات را [illegible] گرده
در رواج صنعت و افزایش تجارت کوشید.

مالیات — کلبر کسانی را که بتقلید مازارن از مال دولت اختلاس کرده بودند تعقیب نمود
چنانکه جمعی صد و نود تن سرمایه‌دار در محکمه مخصوص معروف بمحکمه آتشین محکوم شده صد و
ده ملیون لیره، تقریباً معادل [illegible] امروز، بخزانه دولت پرداختند.

کلبر اداره امور مالی را که تا آن وقت بسیار درهم و نامنظم بود مرتب کرد. او وضع مالیه
مملکت همیشه گره کار دولت شمرده میشد و عاقبت همین مشکلات انقلاب را باعث شد و سلطنت را
از میان برد. بدون حساب خرج میکردند و اندیشه فردا را بروز بعد وا میگذاشتند و پابند
آن نبودند که منابع با عواید برابر نماید. بنابراین خزانه پیوسته کسر و قرض داشت. کلبر
امر کرد تا هر روز حساب روشن و دقیق خرج و دخل را نگاه دارند و از صورتها که برای آن تعیین
میشد راهنمای سال آینده بود زیرا که از روی آن حساب میتوانستند پیش‌بینی کنند و چاره‌ای
اندیشند که دیگر خرج از دخل نگذرد و بقرض عادت نیفتند. این وضع و ترتیب که
باعث بر انتظام قرار داشت ده سال پایدار بود اما از سال ۱۶۷۲ بسبب جنگهای دائم و
ساختن قصر ورسای خرج بینهایت افزود و دخل کم آمد چنانکه پس از مدتی قلیل از تشکیلات
سودمندی که ثمره افکار کلبر بود چیزی برجا نماند.

صنعت — سعی کلبر در رواج صنعت بیشتر مؤثر افتاد و در حقیقت بواسطه
کوشش او فرانسه یک مملکت عظیم صنعتی گشت. وی کارهایی را که هانری چهارم شروع کرده بود

از سرگرفت و کلبر شد صنایع موجود مانند ماهوت سازی و فرش بافی را رونق داد و صنعتهائی
را که در فرانسه نبود از قبیل بلورسازی و چینی سازی و فولادسازی و توری بافی ایجاد کرد چنانکه
آب‌ویل و البوف و لوویه و سدان و کارکاسون برای مرکز
ماهوت سازی شد. در کارخانهای گوبلن پاریس و در اوبوسون و بووه
فرشهای نیکو و در شهر لیون پارچه ابریشمی و زری بی‌نظیر بافتند و در سور چینیهائی
را که فرانسویان تا آن زمان از ساکس میخریدند و در سن گوبن واقع در پیکاردی
بلور را که از سرزمین ونیز مملکت می‌آوردند درست کردند فی‌الجمله بلور آلانسون و
شانتی‌یی و [illegible] را از توریهای انگلستان و ونیز بی‌نیازی داد و در
سنت‌اتین فرانسه نیز فولاد سوئد ساخته شد.

پیدایش صنایع بزرگ — کار بوسیله پول و اقدامات صاحبان کارخانه و
کارگران بیگانه از مملکت فرانسه آورده شد. آنان را [illegible] یعنی از پیش پول میدادند تا
بتوانند کارخانه را بنا کنند و مواد خام بخرند و [illegible] در آینده [illegible] در دنبال
داشت در نو خلق کار [illegible] بزرگ بود.

در آن ایام مردم فقط در چند کارخانه کوچک بصنعتگری می‌پرداختند و کارگرها معدود
و [illegible] کم سرمایه در آنجا کار میکردند. هرچند این قبیل کارخانه‌ها [illegible]
[illegible] کارخانه‌های بزرگ هم سرمایه فراوان و بنای معتبر و چندین صد نفر کارگر داشت
تأسیس یافت. مثلاً در کارخانه بزرگ ماهوت سازی آب‌ویل شش هزار و پانصد نفر
دستکار بودند و استادان از کثرت عده کارگران بیشتر آنان را نمی‌شناختند، خصوصاً

۱- Abbeville ۲- Elbeuf ۳- Louviers ۴- Sedan
۵- Carcasson ۶- ~~Gobl~~ Gobelins ۷- Aubuss[...]
۸- Beauvais ۹- Sèvres ۱۰- Saint Gobin ۱۱- Alen[...]
۱۲- Chantilly ۱۳- Saint-Etienne

صنایع عظیم و بهای صنایع جدید است به ترتیب بوجود آمد.

دستورات و نظامات کلبر — منظور کلبر نه تنها آن بود که دیگر فرانسه از بیگانه چیزی نخرد بلکه میخواست خارجیان نیز به خرید امتعه فرانسه شوند. پس برای جلب چنین مشتریانی لازم داشت که همه صنعت فرانسه عالی باشد و از نفیس‌ترین و محکمترین مال التجاره عالم گردد. بنابراین حدود نظامات و مراقبت بدرافت و شکی که نظامنامه و صد و پنجاه فرمان در این باب صادر کرد منتهی با کمال دقت درازا و پهنا و عدد تار و پود و طرز رنگرزی (نوع پارچه) همه را تعیین نمود. بموجب دستور او هر کارگر و صنعتگری باید نشان و مهر مخصوص خاص بر روی امتعه خود بگذارد و اسم در حکم امضای او بود. بازرسهائی که تعیین شده در ممیزی کارخانه کشف میکردند توقیف نموده، آنگاه در حضور جمع مردم اسم سازنده و فروشنده را بر کاغذی مینوشتند و آنرا بتیری می‌آویختند و بعد پارچه را پاره پاره کرده میسوزاندند و اگر همان اشخاص باز از اطاعت نظامات سر می‌پیچیدند از بار ثانی را با خودداری از اتحادیه دور میکرده و در ملاء عام مدتی بحال نگاه میداشتند. کلبر علت چنین سخت گیری را بیان کرده و گفته است «بس صاحبان کارخانه‌ها را دیدم که در خطا پایدار و ثابت قدم‌اند» عاری عاقبت وی بمقصودی که داشت رسید. سفیر ونیزی مینویسد: «امروز در مملکت فرانسه نیکوترین امتعه هر گوشه دنیا ساخته میشود و قول عامه آنها چنانست که از هرجا و دیار سفارشهای بسیار میدهند.» و بحقیقت در عهد کلبر باعث شد که ظرافت و کمال با صنعت فرانسه آمیخته گردد و آوازه مهارت و راستی صنعتگران آن سرزمین در اقطار عالم بپیچد.

درس [illegible]

تجارت – کلبر بهمان قدر در ایجاد صنایع کوشید در تهیه وسایل فروش متاع و به
زرعی نمود. برای بهبودی تجارت داخلی و رواج تجارت خارجی و هم [illegible] تجارت دریایی
رنج فراوان برد ولیکن گاهی زحمتش با ناکامی می‌ماند.

تجارت داخلی مانع بسیار داشت. در آن ایام فرانسه نیز مانند کشورهای اروپای امروزی بود
اکنون خطهای گمرکی دولتها را از یکدیگر جدا میکند و بیشتر آنها نیز وزن و مقیاس خاص دارند
همچنین برای وارد شدن محصولات خارجی بفرانسه گمرک [illegible] و انگلیس و [illegible]
را بکار میبردند. در مملکت فرانسه [illegible] درون نهم [illegible] را گمرک و وزن و مقیاس
دیگر بود چنانکه گوئی بعد از آن دولتهای مختلف وجود داشت. تعدد [illegible] اوزان
بهم میرود. لانگ دوک و متاع شامپانی برای دخول در بورگونه حق گمرک میپرداخت
این وضع یادگار دوره ملوک الطوایف فرانسه بود که آن مملکت بدوک نشینها و کنت نشینهای مستقل
تقسیم میشد. راهها نیز کمیاب و خراب بود.

انقلاب وزن و مقیاس و اوضاع گمرکی تا ۱۷۸۹ برقرار ماند و هرچند
کلبر بیکی کردن وزنها و مقیاسها و از میان بردن تمام گمرکهای داخلی موفق نشد ولیکن
جاده‌ها را تعمیر کرد و در افزایش طرق بحری هم برای حمل و نقل کم خرج تر بود کوشش فراوان
نمود و کار حفر ترعه اورلئان را هم که هانری چهارم شروع کرد بپایان رسانید. وی
میخواست ترعه میدی[1] را که ریکه[2] مهندس [illegible] برای بهره
[illegible] طولش [illegible] صد [illegible] کشتیهای بزرگ تجارتی و جنگی هر دو باشد.
امروز هم اغلب مالیه [illegible] ترعه مذکور [illegible] که کلبر [illegible] بود

۱– Canal du Midi

۲– Riquet

انجام بپذیرد.

تجارت دریایی در نظر کلبر با نفع‌ترین و بهترین تجارتها محسوب میگشت. دلیل این امر آن بود که
در قرنهای گذشته از ورود متاع فراوان ممالکت گرانبهای آسیا و امریکا و خصوصاً اروپا
را دیده که اول مایهٔ ثروت و نیرومندی و در آن زمان سبب توانگری هلندیها بود و الهام دهنده کننده به
تشکیل شرکتهای پنج شرکت تجارت بحری بسیار نمود و در حقیقت شرکتهای سهامی بود
و مهمترین آنها کمپانی هند شرقی و کمپانی هند غربی شمرده میشد و لیکن این پنج شرکت همه
بی نتیجه ماند.

بحریه

- کلبر بتأسیس بحریه تجارتی نیز موفق گشت زیرا از طرف حقوق و تقویت
که قبل از او هم بود کشتیهای خارجی و مخصوصاً سفاین هلندی وجود داشت بهره‌ها فقط
کرد از طرف دیگر به سازندگان کشتی یک نوع از خارج کشتی میخریدند بعنوان مساعده یا جائزه
پول میداد.

برای نگاهداری و حمایت سفاین تجارتی و برقراری رابطه با مستعمرات خصوصاً کانادا
که کلبر به آن توجه خاص داشت بحریه جنگی لازم بود. بحریه‌ای که ریشلیو ساخته بود در عهد
صدارت مازارن خراب و ضایع گشت چنانکه در سال ۱۶۶۰ فرانسه فقط به عده کشتی معیوب
چیزی نبود اما در هنگام وفات کلبر عده سفاین جنگی [illegible] میرسید بعضی از
آنها مانند گالر[1] کشتی جنگی و تجارتی شمرده میشد و فقط در دریای مدیترانه سیر میکرد و برخی
کشتی جنگی درجه صدوبیست توپ حمل میکرد. کشتیهای سنگین نیز شبیه کشتی تندرو
امروزی ~~[illegible]~~ میساختند.

1- galère.

مجموع پاروزنهای کشتی کالر را شی‌یودم[1] میرانند و آنان یا غلام زرخرید و یا

یا محکومهائی بودند که باید در کالر بسر برند. کلبر [illegible] دستور داده بود بجوانها کمتر یا عده‌ای

بیشتر بخدمت در کشتی محکوم کنند. این تیره‌بختان بیدریغ غذائی که نمی‌خوردند و زنجیر

میکشیدند و باید شب و روز بر سر کار بمانند و در کشتی کثرت[?] انقلابات هوا چنین شبانه‌روز با پاروهای

سنگین و دوازده متر طول داشت کشتی برانند. صفحه شی‌یودم را باید یکی از ننگهای قرن

هفدهم شمرد.

کلبر بسیم تدریج گری[?] اعتبار را بر زند[?] گرفت. بیش از او هر وقت شاه محتاج

داشت ادبی[?] بسیار که خواه و ناخواه کسانی را که در بند بودند توقیف کند و بخدمت کشتی بگمارد

ولی این عمل را پرسش[2] میگفتند. کلبر معرفان را از میان سکنان سواحل و مردم دریا

انتخاب میکرد. این اشخاص برحسب عده معین[?] فاصلهٔ و برحسب لیاقت تا چندی تقسیم

میشدند و بایست از حیث تمام سالها بر جهار یک بار در کشتیهای جنگی خدمت کنند.

شاه بپاداش خدمت ایشان هنگام پیری از کشتیری در حق آنان برقرار میکرد ولی [illegible]

سربازگیری بحری و صندوق ذخیره [illegible] موقوفه اکنون هم معمول میباشد. قدرت

ترقی که نوشته شد شاه توانست برای تدریج مطمح آمد و به شورکار و فعالیت کلبر در حیث

هم بار اول بر نیابی برای جا درای تفرقه بحری و ثانیها را بارجا کرد.

اهمیت کارهای کلبر — تیم و صناعت و تجارت دیگر یک گوشه از جولانگاه

وسیع فعالیت کلبر میشد. فکر بیدار او در تحریکات اداری و ثمرات بزرگ سرشار

می پرداخت و نقشه‌های بزرگ تجربه‌آمیز میکشید از عادات و جشن آنها و هم الفضل روق

1- Chiourme 2- Presse.

تجربه بزرگی در سیاست هیچوقت لوئی چهاردهم نگذاشته در زیر نفوذ جنگی برپا شود و مقصود کار
می گرد زیرا نتیجه های آن صدمت می کند ؛ توجه جواد که بکار نرفت هیچ تناسب نداشت
درباره اتفاق افتاد که با کوشش زیاد بیشتر ترقی روی نکرد . با وجود این اعمال آن وزرای لوئی
چهاردهم هیچ کرده تا فوق نوعی که و دیگر کاری داشتن بپای کلبر نمی رسد . کارهای او را نتایج
پایدار و جاوید بود و او بیشتر از هر کس سبب عظمت لوئی چهاردهم را فراهم ساخت .

کلبر در پایان زندگی نفوذی را که در شاه داشت از کف داد . لوئی چهاردهم به سبب خرجهای
گزاف و سرکشت [illegible] و جبران بود دیگر هیچ یک از نصیحتهای او را که برای صرفه جوئی و احتیاط
بود نمی پذیرفت . عاقبت کار بسیار کلبر را از پا درآورد ، بی لطفی شاه و تهمت جدید او
و تقرب روز افزون لووا[1] وزیر جنگ هم مزید بر علت گشت و او را بنهایت غمگین ساخت
چنانکه در نومیدی جان سپرد (۶ سپتامبر ۱۶۸۳) .

مالیاتها — کلبر بخوبی میدانست که وسیله صنعت و تجارت یعنی دو سرچشمه ثروت
مملکت را چندان توانگر ساخته [illegible] دیگر ، بار مالیات برداشتن مالیات مردمان سنگین تر
اما [illegible] لوئی چهاردهم [illegible] حساب کلبر را برهم زد و باز مالیات مردم را زیاد
گذاشت .

زمان برقراری مالیاتها بدوره جنگهای صد ساله میرسید و مانند امروز مالیات بر
دو قسم بود یکی مستقیم مانند مالیات زمین و خانه و اشخاص [illegible] و دیگری غیر مستقیم که از
چیزهای مصرف شده گرفته میشد . مالیات مستقیم را تای[2] میگفتند و مهمترین مالیات
غیر مستقیم مالیات نمک و مالیات مشروبات بود .

۱ — Louvois   ۲ — taille

مالیات مستقیم را امروزه همه یکنواخت می‌پردازند و در تمام ایالات طرز مالیات‌گیری و مالیات
گرفتن یکی است اما در آن ایام فقط بعضی از رعایای شاه مالیات مستقیم میدادند و بر حسب ایالات
جنس و مقدار آن و ترتیب مالیات گیری و مالیات بندی تغییر میکرد. دهقانان و کارگران
و بورژواها باید مالیات مستقیم بپردازند ولی اشراف و روحانیان و صاحب‌منصبان مالک
شغل عمومی از پرداخت آن معاف بودند. روحانیان مالیاتی مخصوص بنام **دون گراتوئی**[1]
میدادند. کسانیرا که از مالیات مستقیم معاف بودند پری ویلژیه[2] یعنی ممتاز و دیگران
را تایابل[3] یعنی مالیات پرداز می‌نامیدند.

مالیات مستقیم — هر ایالتی مالیات مستقیم خاص داشت. در بعضی از نقاط حوزه
مالیات مستقیم شبیه مالیات ارضی امروز که از زمین و خانه گرفته میشد و آن مالیات مستقیم
حقیقی بود. در سایر ایالات از مالیات شخصی شمرده میشد یعنی بنسبت ثروت تخمینی مردم
مالیات میگرفتند و چون تخمین خود سرانه بود و تقسیم تعیینی نداشت ظلم و تعدی بسیار
را باعث میگشت. ~~روستائیان~~ روستائیانی که باید جنس مالیاتی بپردازند در بهبودی
وضع کشت و زرع خویش نمیکوشیدند و از ترس آنکه مبادا بر مالیات افزوده شود نتیجهٔ زحمت را
بر خود نمی‌پسندیدند.

ترتیب مالیات گیری و مالیات بندی ایالات نمایندگان با ایالات انتخابی بی تفاوت
داشت. ایالات نمایندگان تقریباً همه مالیات مستقیم حقیقی می‌پرداختند و بهمین سبب سکنه
آنها کمتر از دیگران در رنج و زحمت بودند چنانکه در سال ۱۷۸۹ ایالات نمایندگان فقط
دو ملیون ولی سایر ایالات چهل و دو ملیون لیره مالیات دادند.

۱- don gratuit ۲- ~~privilegés~~ privilégiés ۳- taillable

مالیات نمک . مالیات غیرمستقیم را دولت خود وصول نمیکرد . شاه مانند سنای روم در ایام گذشته و مملکت عثمانی در عصر حاضر آنرا اجاره میداد یعنی در عوض پولی که باید پیش پرداخته شود حق مالیات گرفتن را میفروخت . چنین معامله‌ای برای مستأجر سود فراوان میکرد زیرا که عوامل آن بر مسلک ... نفقه میشد ... داشت و مستأجران از این راه ثروت بسیار جمع آورده . ترتیب مذکور برای مالیات بر واردات زیان آور بود و اگر اجاره داران را بگفته وُبان[1] «زالوهای دولت» بگوئیم باید از حق خویش استفاده میکردند تعدی هم می نمودند و منافع را از هر طریق «میمکیدند» در حکم «مستوفی مستحق مجازات» بود .

سنگین‌ترین مالیات غیرمستقیم مالیات نمک بود و در حقیقت آنرا انحصار نمک باید گفت زیرا که نمک مانند کبریت و تنباکو در این ایام ، بایستی به دولت فروخته شود و دولت حق نرخ آنرا بمستأجر واگذار میکرد . امروز هیچکس ملزم نیست که تنباکو خریداری کند اما در عهد لوئی چهاردهم و تا زمان انقلاب هر فرد از افراد مجبور بود هر سال مقداری معین نمک بخرد و فقط در سر سفره بیشتر بکار برد . نرخ این نمک الزامی نیز در همه جا یکسان نبود .

هرکه به طمع اجاره داران ، نمک جعل و نقل میکرد بأعمال شاقه محکوم میشد . عمال و کارگزاران مستأجران حق داشتند وارد خانه‌ها شوند و با دقت آنرا تفتیش کنند مبادا مردم جز نمک اجاره بکار برند . بار مالیات نمک بسیار سنگین بود و مستأجر در ایالات شمال رود خانهٔ لوار در بنواحی مالیات بزرگ نمک معروف یک کیلوگرم آنرا که امروز پنجاه و پنج سانتیم قیمت دارد بچهار یا شش فرانک میفروختند . تعیین قانون ... ناگوارتر

1- Vauban

مالیات مشروبات – مالیات مشروبات و حقوق گمرکی که در سرحد ایالات از بسته گمرکات
تجارتی گرفته میشد نیز مانند مالیات نمک بر مردم گران می آمد. مالیات مستقیم را رعایا،
امتیاز دار و بی امتیاز، همه می پرداختند. کلبر کوشید تا بوسیلهٔ افزایش مالیات غیر مستقیم از مالیات
مستقیم بکاهد و بار دوش دهقانان را سبکتر سازد. از این سبب مالیات مستقیم که در سال ۱۶۶۱ حدود
چهار ملیون لیره بود هنگام وفات کلبر بسی و پنج ملیون رسید ولکن در مقابل مالیات نمک و مشروبات
از پنج ملیون به بیست و دو ملیون بالغ گشت.

مالیات سرانه – عوائد [illegible] مالیات مستقیم و مالیات نمک و مشروبات تا سال ۱۶۷۲
با خرج برابری میکرد اما از ابتدای سال ۱۶۷۲ و جنگ هلند مخارج بیشتر لازم آمد. بعد از مرگ
کلبر و جنگ اتحاد اوگسبورگ برپا شد. احتیاج روز افزون بپول داشت، پس مصمم گشت
مالیات مستقیم دیگری برقرار سازد که افراد هیچ کس از پرداختن معاف نباشد و آن مالیات سرانه
بود. رعایا برحسب رتبه و مقامی که داشتند به بیست و دو طبقه منقسم بوده و هر طبقه مبلغ معینی
می پرداخت. بزرگترین پسر شاه سردسته طبقه نخستین بود و دو هزار لیره میداد. مالیات که در دوره
زمان صلح از میان رفته بود بعد از شروع جنگ جانشینی اسپانیا (۱۷۰۱) باز برقرار گشت.

ده یک[1]، دیزیم – در اثنای جنگ جانشینی اسپانیا مالیات مستقیم دیگری وضع
شد بنام دیزیم (ده یک) که از عوائد ملک و خانه میگرفتند و اشراف و درباریان
و بورژواها و روستائیان همه باید آنرا بپردازند. ده یک هم مثل مالیات سرانه مالیاتی عمومی
شمرده میشد. هرچند مالیه تمام عوائد را دوبرابر کرد ولکن مخارج سه برابر گشت. در سالهای آخر
سلطنت لوئی چهاردهم [illegible] هر سال دخل مملکت تا هشتاد ملیون لیره از خرج کمتر بود [illegible]

1- dixième

جبران این کسر ، نه عهد صدارت مازارن [illegible] تعهدی بیفایده و [illegible] و هیچ لطمه‌ی توقف [illegible]

توانستند . در سال ۱۷۱۵ که لوئی چهاردهم وفات یافت ارتفاع قرض‌ها از زمان عهد مازارن

بیش تر بود ، قرض به سه هزار میلیون ، قریب شش هزار میلیون امروز ، میرسید . مملکت لوئی در آخر

خزانه دولت تهی گشته و خزانه گرفتار ورشکست شده بود . ([illegible] ۳۱ [illegible])

III

سیاست مذهبی

در قرن هفدهم نیز مانند قرن شانزدهم ، به [illegible] — تحمیل کرده مردم وحدت عقیده مذهبی را

در آن متفق بودند که رعایا مکلفند پیرو مذهب پادشاه باشند و شاه حق دارد که مذهب خویش

را بر آنان تحمیل کند . چنانکه نوشته شد در آلمان پس از جنگ سی ساله [illegible] دست قالی

این حق را تثبیت نمود . ملکه الیزابت پروتستان کاتولیکها را آزار میرسانید و امرای کاتولیک

پروتستانها را شکنجه میکردند . این کارها نه تنها علت مذهبی داشت بلکه فکر سیاسی هم

در آن تاثیر داشت . در آن عهد وحدت مذهب را شرط لازم وحدت سیاسی می‌پنداشتند

و بگفته انگلیسی پروتستانی ، مردم [illegible] وحدت مذهب را سبب استواری دولت تصور

میکردند .

لوئی چهاردهم از گروه متکبران بود و بهمین سبب در آغاز قرن هجدهم فرانسه تنها مملکتی

شمرده میشد که در آن هر کس میتوانست بدلخواه خویش مراسم مذهبی را انجام دهد و لکن

[illegible] ناشی از طرف لوئی چهاردهم مراعات کامل و دقیق آن از طرف لوئی سیزدهم

و ریشلیو و مازارن از چیزهای نادری بود که در دنیا نظیر نداشت .

لوئی چهاردهم پیروی [illegible] نکرد زیرا که وی خود را « نایب خدا » میدانست

و چنان می‌پنداشت که از منبع فیض پروردگار و فیض هدایت روح القدس بهره‌مند است
و نمی‌پسندید که جمعی از رعایای عقیده‌ای غیر از مذهب او داشته
باشند، پس مخالفان یعنی پروتستانها و پیروان ژانسنیوس[1] را که به ژانسنیست[2]
معروفند تعقیب کرد، فرمان نانت را الغاء نمود و پر رویال[3] را ویران ساخت و

لوئی چهاردهم و پروتستانها — از زمان صدور عفونامه آلس پروتستانها
همیشه مطیع و فرمانبردار بودند، هیچگاه راه عدول نرفتند و در انقلابات فروند شرکت
نجستند. هرچند لوئی چهاردهم آشکارا وفاداری آنان را تمجید کرد ولی هم از ابتدای
سلطنت خویش عزم جزم داشت که ارتداد را از میان بردارد و یک ملیون و دویست هزار پروتستان
را بمذهب کاتولیک بازگرداند. وی سیاست [illegible] در پیش [illegible] بچنگ آورد که
«با هیچ سختی و فشار» فرمان نانت را اجرا کنند و «از حدود آن
تجاوز ننمایند» و «هر جا اجرای آن را جایز بداند عدل و استحقاق حکم کند محدود
سازند» و «از جانب پادشاه نیز هرگز عفو و لطف و عنایتی در حق ایشان ظاهر
نشود» و اینها همه گفته‌های لوئی چهاردهم است.

شکنجه و آزار — اکنون بذر چنین اندیشه‌ها که چنین پایه شکنجه و ستم بیست و
پنج ساله شد. بهانه آنکه بمیل خود فرمان نانت را تا آنجا که الفاظ و عبارات اجازه
میدهد محدود کرد، هرچه در آن مصرح نبود ممنوع گشت. در فرمان نانت معین نکرده بودند
که پروتستانها بتوانند در وقت و در هر جا میل دارند اموات خود را بخاک بسپارند و
بهنگام غیر تعمید و عروسی هرچند تعداد نخواهند گرد هم جمع آیند، در الفاظ [illegible]

1- Jansénius 2- janséniste 3- Port-R[illegible]

در هر صنف داخل شوند. پس شاه فرمانی صادر کرد و بموجب آن دفن مردهای پروتستان بعد از ساعت شش صبح و پیش از ساعت شش عصر ممنوع شد و عده تشییع کنندگان بیش از ده نفر محدود گردید و دیگر در جشن عروسی یا غسل تعمید بیش از دوازده نفر نمیتوانستند اجتماع کنند بعضی را که بعد از فرمان نانت ساخته بودند خراب کردند و در مدارس ایشان فقط آموختن علوم ابتدائی مجاز بود.

کم کم کار را بر ایشان سخت تر گرفتند. کودکان پروتستان را در سن هفت سالگی بموجب فرمان نانت (۱۶۸۱) در زمان تعقل و تمیز شناخته بودند مختار بودند که بکیش پدر و مادر خود بمذهب کاتولیک درآیند و خانواده خویش را ترک گویند و از ایشان نفقه بخواهند. پروتستانها اول از مشاغل عمومی و بعد از کارهای آزاد هم برکنار داشته شدند چنانکه ~~[illegible]~~ نه میتوانستند شغل نوتر و نه وکیل مرافعه و طبیب باشند. چیزی برای ایشان جز تجارت و صنعت چیزی نماند و بدین سبب همه ببازرگانی و صنعتگری پرداختند و از این راه سود فراوان بردند.

کار تنگی و آزار بسر رسید ~~[illegible]~~ و بهانه کردن حقوق پروتستانها نیز بهتر گذاشته شد. قوانینی بنام «صندوق تغییر مذهب» انتشار یافت (۱۶۷۶) و چندین صد نفر تره گشت بنوا هر یک شش و انگ گرفته بودند تا بآئین کاتولیک بازگشتند. کسانی که از مذهب خویش دست میکشیدند از پرداخت مالیات معاف میشدند. هرچند این طریق پیشرفتی حاصل کرد ولیکن جمع پروتستانها همچنان بعقاید خویش دل بسته بودند.

جا دادن سربازان در خانهٔ پروتستانها، (دراگوناد[1]) — در سال ۱۶۸۰ حاکم ناحیت پواتو[2] برای آنکه تغییر مذهب زودتر انجام پذیرد و مبلغهای چکمه‌پوش را وسیلهٔ پیشرفت مقصود خویش نمود، یعنی دراگونها را که جزء از لشکریان بودند احضار کرد و آنان را در خانهٔ پروتستانها جا داد و این کار را دراگوناد نامند. در آن ایام بیشتر سپاهیان از مردم پست بودند. سربازان پروتستانها را بچشم اشخاص مغضوب و مقهور می‌نگریستند. خانه‌ها را غارت میکردند و ساکنان آنها را ~~...~~ آزار میرسانیدند. پس از چندی بیچارگان ستمکش چنین بتنگ رسیدند برای رهائی خویش از مذهب خود دست میکشیدند. پس از آن لووا که وزیر جنگ بود طریقهٔ دراگوناد در ایالت پروتستان اجرا گشت. این بیدادگری در دلها چنان وحشتی پدید آورد که بمجرد حرکت لشکریان بسوی دهکده‌ها و حتی شهرنشینان هم، بیدرنگ گروه گروه از ~~مذهب~~ آئین پروتستان روی میگردانیدند و در مدت دو هفته شصت هزار نفر از اهل کوین[3] مذهب خویش را ترک گفتند.

الغای فرمان نانت — در ماه اوت و سپتامبر ۱۶۸۵ هر روز خبر بسیار درباب تغییر مذهب بورسای میرسید. بی‌شک لوئی چهاردهم پنداشت که با چنین آزارها و شکنجه‌ها مردم از دین خویش روی تافته‌اند. فی‌الجمله، در اوائل ماه اکتبر شاه چنان پنداشت که دیگر در فرانسه جز از چند صد یا هزار کسی نمانده است. بنابراین بقای فرمان نانت دیگر در نظر او موجبی نداشت و بدین جهت در روز ۱۸ اکتبر ۱۶۸۵ فرمان الغای آنرا امضا کرد. مطابق فرمان الغا تمام معبدها باید خراب شود و کشیشان پروتستان پانزده روزه از مملکت بیرون روند وگرنه باعمال شاقه کشتی محکوم گردند و هم بموجب آن

1- dragonnade 2- Poitou

3- Gueyenne

کسانی که به مذهب خود تا حدی مانده امان داشتند ولکن اگر قصد مهاجرت میکردند بایست

بمجازات اعمال شاقه کشتی محکوم شوند و فرزندان ایشان کاتولیک تربیت یابند.

با الغاء فرمان نانت تقریباً تمام مردم و روحانیان و از نویسندگان مخالف با آزادی

مذهبی شده بودند و فضلاء و هوشمندانی مانند بوسوئه[1] و راسین[2] و

لابرویر[3] و لافونتن[4] خرم و شادمان شدند. مادام دوسوینیه[5] که یکی از

خانمهای محترم دربار و صاحب منشآت معروفست درباب آن واقعه چنین انشاء کرده

مینویسد که «بزرگترین و زیباترین چیزی که تاکنون در آن دوره واقع شده همین است» فقط

دو نویسنده ووبان و دیگری سن سیمون این کار مخالف وجدان را مذمت کرده

زیرا که نتیجه های بد آنرا پیش دانستند. ووبان نوشته است که «سلطان مالک جان و مال

رعیت است نه صاحب افکار و عقاید او و چونکه قدرت شاه را در امور باطنی درونی راه نیست»

لوئی چهاردهم نیز خود از فردای روز الغاء فرمان نانت بعاقبت آن پی برد.

نتایج الغاء فرمان نانت — مهاجرت پروتستانها — بیشتر پروتستانها برای

رهائی از چنگ سربازان و با امید آنکه روزی آن طوفان فرونشیند و ایام آزادی مذهب

آید از عقیده خود دست کشیده بودند. اما چون الغاء فرمان نانت را دیدند ناامید شدند

آنگاه بسیاری از ایشان عبادت ورزیدند و گفته های خویش انکار کردند. و از این کار

از سختگیری و فشار گذشت و بوحشی گری رسید زیرا که اراده اعلیحضرت شاه بر آن

بود که طعم ناگوار بدترین شکنجه و آزار را بکسانی که نمیخواستند بمذهب او درآیند بچشانند

بچشانند». باری دوباره سربازان را در خانه پروتستانها جا دادند. بسیاری را که از

1- Bossuet 2- Racine 3- La bruyère

4- La Fontaine 5- Mme de Sévigné

از احکام وارده مردم کاتولیک مجبور بودند بچه‌ها را پس از بهبودی یافتن بکشیشها میفرستادند تا
با عقاید تازه آشنا زندگانی بسر برند. در گیری کشیشهائی که میتوانستند بازگشت بکنند و یا
پروتستانهائی که بجامع عود نمیرفتند غیر مرگ چیزی نبود.

عاقبت تاب مقاومت نماند و مردم غیر از گریختن چاره‌ای نداشتند ولکن اندیشه‌ها بود که
هم خود مردمی ~~[illegible]~~ مجرب بسته در او امری متواتر قتل کارهای طاقت فرسای گینیتای
کالره از سال ۱۶۸۷ بعد مدام بود. با وجود مراقبت دقیق در سرحدها و ساحلها
~~[illegible]~~ هزاران هزار پروتستان راه سفر پیش گرفتند. دولت هزار نفر شاید
بیشتر از مال و خاندان و وطن دست کشیدند و آزادی و جان خود را در خواهش خود
برای آنکه عقیده‌شان از آسیب برکنار باشد. فقدان مردمانی چنین پرشور که از همه چیز گذشت
میکردند فرانسه را بنهایت ضعیف کرد ولی انگلستان و هلند و تمام آلمان برلن دلوارگی که
پناهگاه ایشان بود صاحب اقتدار و آبادان گشت. بیش از بیست هزار کس در برلن دلوارگی
مسکن گزیدند و برلن حاکم نشین آن ناحیه که بعد پایتخت پروس شد قسمت مهمی را
پناهندگان فرانسوی آنرا بنا کرده‌اند. نام فرزندان مهاجرین هنگام امروز هم در میان
اسامی صاحبمنصبان پروس بسیار هست.

در نقاطی بعضی از نواحی فرانسه مانند تورین[1] و لیونه[2] و پواتو
خراب شد و از این جهت در کار صنعت و سیاست شکستی بزرگ روی کرد. الغای فرمان
نانت تمام دول پروتستان اروپا را بمخالفت با فرانسه برانگیخت و در تشکیل اتحاد
اوگسبورگ تاثیر فراوان بخشید و هنوز هم آتش خشم و غضبی که از آن برخاسته جایگاهی

۱- Touraine ۲- Lyonnais

نوشته است.

کامی زارها[1] (پیرهن پوشان) – بالاخره به ظلم و ستم مذهب پروتستان از
مملکت فرانسه رخت بربست و در آلپ و خصوصاً در سون برقرار ماند و در آن بلاد
در ۱۷۰۲ در آغاز جنگ جانشینی اسپانیا دسته‌ای پیرو کالون طغیان کردند. این روستاییان
سرکش را کامی زار یعنی پیرهن پوش میخواندند زیرا که برای شناختن یکدیگر بر روی لباس
خود پیراهن سفیدی می پوشیدند. مدت دو سال فتنه برپا بود و شورشیان متعاقب چندین دفعه
قشون کشی و برابر مارشال دو ویلار[2] که یکی از بهترین سرداران لوئی چهاردهم بود ایستادگی
نمودند و مدتها فرانسه نیز خدمات بسیار کردند.

پیروان ژان سن[3] – در اواخر دوره سلطنت لوئی چهاردهم جمعی از دانشمندان صاحب
نظر از عده مذهب و کثیر مرافعه و مستشار قدیم پارلمان بودند در صومعه
پر رووایال د شان[4] واقع در دره شوروز[5] نزدیک پاریس گرد آمده تا با یکدیگر
زندگی بسر برند. ایشان را گوشه نشین میگفتند زیرا که عمر را در کنجی با عبادت و ریاضت
بگذرانند. کار ایشان کشت و زرع و تعلیم و نویسندگی بود. راسین شاعر عالیمقام از
شاگردهای آن جماعت. زهد و ورع گوشه نشینان تأثیر بسیاری از مردم ~~[illegible]~~ گرد و
مع الخصوص توجه جمعی از اعضاء پارلمان را جلب کرد چنانکه دسته‌ای هم زبان
تمجید ایشان گشوده بودند. ایشان را ژانسنیست[6] یعنی پیرو ژانسن نیز میگویند
چونکه از معتقدان ژانسن اسقف ناحیت ایپر[7] بودند. ژانسن
(ژانسنیوس[8] به تلفظ لاتینی آنست) در رسالات راجع به سن توگوستن[9]

1- Camisards. 2- Villars 3- Jansen 4- Port-Royal des Champs. 5- Chevreuse 6- Janséniste 7- Ypres
8- Jansénius 9- Saint Augustin.

اصول عقاید خویش را که بیشتر درباب مسئله نجات عمومی بود نوشته است. ژانسن میگفت که گناه آدم ابوالبشر انسان را از تقوی و دیانت فرود آورد. پس آدمی را دیگر هیچ قدرت آن نیست که گناه و معصیت خود را جبران کند و بهمین سبب نمیتواند نجات یابد مگر بکمک لطف جاودانه خداوندی شامل حالش شود یعنی رحمت پروردگار بهر وقتی که خواست باو برسد. کسانی که از لطف الهی برخوردار نباشند هرگز نمی توانند کار خیر کنند [illegible] [illegible] را هم از فیض خدائی بهره نیست [illegible] گفت در عین حال هم گشته شوند.

ژزوئیت‌ها ژانسن را نظیر عقاید کالون پنداشتند و طرفداران او را «از مذهب دوباره جنبش کالون شمردند».

پیروان ژانسن گالیکان هم بودند یعنی معتقد بودند که روحانیان مملکت مختلف در امور فرانسه باید در مقابل پاپ استقلال کامل داشته باشند و هرچند «مقام عالی پاپ» را رئیسا محترم میداشتند ولی نظر او را درباب کارهای مذهبی قطعی نمیشمردند و رای مجمعهای عمومی را برعقاید او برتری می نهادند. روحانیان [illegible] نیز از دیر زمانی بعقیده ژانسن گرویدند اما مجمع ترانت اساس [illegible] اورا مردود و نامعتبر شناخت.

ژزوئیت‌ها که هواخواهان تفوق مقام پاپ و طرفداران ثابت قدم او بودند دشمن پابرجای گرویدگان شدند و عقیده ژانسن را درباب لطف ازلی بپاپ نمودند و او دوبار در ۱۶۵۳ مردود بودنش حکم کرد آنگاه [illegible] قلم بمیدان پیش آمد و یکی از تواناترین نویسندگان و متفکران قرن هفدهم بلز پاسکال¹ بدفاع مذهب ژانسن پرداخت و نوشته‌های او معروف به «پروونسیال²» در رسالهٔ شگفت انگیز [illegible] نمونهٔ شاهکارهای زبان و نثر [illegible]

1- Blaise Pascal

2- Provinciales

عقاید را مخالفت با ژزوئیتها را گفت. (۱۶۵۶ - ۱۶۵۷)

دلایل مبانی پیروان ژانسنس خطائی کردند یعنی: جمعی از ژانسنیان قدیم دوره فروند و مانع الصدور
با کاردینال دو رتز مربوط شده بودند و از این رو لوئی چهاردهم بیشتر بدبینی
با آنان می‌نگریست. در سال ۱۶۶۰ پیر از مدرسه‌ها نوشته‌های پاسکال بحکم پارلمان
سوزانده شد آنگاه گوشه‌نشینان پوررویال را متفرق کردند و کمی بعد چندین نفر از مجتهدین
را تبعید کردند و آرنو[1] در شهرترین [illegible] ایشان و آرنو کبیر ملقب است نیز
که از گرفتاران بود.

با وجود این تحقیرها طریقه ژانسنس پا برجا ماند. در سال ۱۷۰۲ باز ژزوئیتها
کشمکش آغاز کردند و پاپ دوباره برضد مذهب ژانسنس حکم داد. روزی داروغه شهر
با سپاهی به پوررویال رفت و جمعی از راهبه‌های پیر را که در میان آنان از شصت و هفت تا هشتاد سال بود
از آنجا بیرون کرد (۱۷۰۹). سال بعد صومعه با خاک یکسان گشت و حتی قبرستانی که
زیارتگاه گوشه‌نشینان بود نیست و نابود شد. در سال ۱۷۱۳ کلیمان[2] یازدهم طریقه
ژانسنس را مردود خواند و لوئی چهاردهم در سالخوردگیش ژزوئیتها بکفارهٔ گناهان خویش
اصرار میکرد بسیار میکوشید تا همه رعایای خود را پیرو احکام پاپ سازد. هنگام وفاتش
(۱۷۱۵) دو هزار نفر در زندان بودند. شاه فقط می‌پنداشت در این وضع دینداری
کفارهٔ گناهان ایام جوانی اوست و گرفتن از راه شکنجه و آزار پروتستانها و گوشه‌نشینان
بگفته سن سیمون «او برای گناهان دیگران توبه میکرد».

اهمیت طریقه ژانسنس - طریقه ژانسنس در عهد سلطنت لوئی چهاردهم نتیجه‌ای

1- Arnauld 2- Clément

اضافه هم داشت . رفتار گردنکشانه صومعه پرروایال و انتشار رسائل معروف [illegible] پاسکال و
مذهب کاتولیک ژانسنیسم به عقیده [illegible] و روحانیت را از آن اقتباس کرد . عقاید ژانسنیستی را
در آن ایام تاریخ سیاسی نبود . این لوئی ویران کرده پرروایال را نمیتوان با الغاء فرمان
نانت مقایسه نمود . معهذا پیروان ژانسن که در تعقیب تمام عادات [illegible] ماندند و در قرن هجدهم
جهت با اقتدار مخالف شاه ایشان بودند . در عهد لوئی پانزدهم در ~~[illegible]~~
میان ژزوئیتها و ژانسنیستها زد و خورد برپا شد و وقتیکه کار بجز ژزوئیتها و ابطال جمعیت
ایشان در فرانسه بسر رسید (۱۷۶۴) . در ابتدای انقلاب هم وقتیکه ژانسنیسم تاثیر داشت
و مجلس مؤسسان فکر تأسیس مذهب [illegible] و [illegible] را در کلیسای فرانسه تعبید [illegible] از
آن اخذ کرد .

لوئی چهاردهم و پاپ — با آنکه لوئی چهاردهم در سالهای اول زندگیش پاپها را
اطاعت احکام پاپ [illegible] ولیکن هر چندی بعد با او مخالفت آغاز کرد . بهترین اختلافات
از سال ۱۶۷۷ تا ۱۶۸۲ بر سر حق رگال پیش آمد و [illegible] شاه [illegible]
قدرتش را در هر موضوعی بکار برد تا آتش نزاع را بیشتر دامن میزد .

رگال — معاش اسقف بزرگ در [illegible] ایشان از [illegible] دولت نبود و [illegible]
ایشان از عواید املاک کلیسا میگرفت . اموال کلیسا را تعلقات مادی ملوک اسقف میخوانند[1]
در اسقف‌نشین‌ها و هرگاه اسقفی میمرد تا زمان منتصب جانشین او ، شاه
عوائد را ضبط میکرد و آن را رگال تامپورل[2] یعنی حق غیرروحانی سلطنتی میگفتند و دیگر
در آن هنگام [illegible] و کشیشها [illegible] و [illegible] روحانیان را شاه انتخاب میکرد و

1- droit de régale
2- régale temporelle

آنرا رگال اسپیریتوئل[1] یعنی حق روحانی سلطنتی می‌نامیدند.

حق رگال در اسقف‌نشین‌های جنوب و جنوب غربی فرانسه در ۱۶۷۳ لوئی چهاردهم عزم کرد این استثناء را از میان بردارد و حق رگال را در تمام مملکت او[illegible] سازد. دو نفر از اسقف‌های جنوب بدو اعتراض نمودند زیرا می‌گفتند پادشاه حق قدرت روحانی ندارد بلکه حتی اجازه کسی را به شغل مذهبی بگمارد. آن نزاع هم در ایام گذشته بین پاپها و پادشاهان بر سر اقتدارات روحانی و دنیوی باز شروع گشت. اسقف اعظم تولوز هم در زمره درباریان روزگار می‌گذرانید حق خدمت ادا کرد و عقیده اعتراض کنندگان را مردود شناخت. پس آن دو به اینوسان[2] یازدهم ~~[illegible]~~ که پاپ بود شکایت بردند و او جانب آنها گرفت و رای لوئی چهاردهم را تقبیح کرد (۱۶۷۸).

کشمکش با پاپ — لوئی چهاردهم گفته پاپ سر اطاعت فرو نیاورد و بر آن شد که خود را بر روحانیان فرانسه مستظهر کند. هر چند اسقف‌ها در ۱۶۸۰ در عریضه‌ای بدو نوشتند: «چنان با اعلیحضرت دل بسته‌ایم که هیچ چیز نمی‌تواند ما را از او جدا کند» ولی اندک زمانی بعد، در مجمعی که لوئی چهاردهم خود تشکیل [illegible] اکثریت را وادار کرد که به روحانیان درخواست شده از حق ادعای سلطنتی چشم بپوشند و [illegible] قسمت آن را خواهش پذیرفت.

اعلامیه مواد چهارگانه — اینوسان یازدهم قبول یک قسمت از درخواست را لغو نداشت پس لوئی چهاردهم روحانیان فرانسه را دعوت کرد تا ~~[illegible]~~ آزادیهای مذهب گالیکان را اعلام کنند. انجمن روحانیون در آن بوسوئه[3] کارهای مهم انجام داد پس از آن اعلام چند اصلی مدون گشت و به نام

1- régale spirituelle
2- Innocent XI
3- Bossuet

اعلام نامه مزبور چهارگانه معروف است (۱۶۸۲).

مضمون مادهٔ اول آن بود که پاپ از جانب خدا فقط در مسائل روحانی و آنچه راجع بنجات عقبی باشد قدرت و اختیار فوقیت (دارد) و پادشاهان در هیچ یک از امور غیر روحانی مطیع پاپ نیستند.

مادهٔ دوم رأی مجمعهای عمومی مذهبی را بر عقیده پاپ برتری نهاد. در ماده سوم نوشته شده در مملکت فرانسه باید اقتدار پاپ بموجب نظامات و رسوم و عادات و قواعدی که سوابق مذهب گالیکان است تعدیل گردد.

مطابق مادهٔ چهارم احکام پاپ را در باب عقیده و ایمان هر وقت کلیسا معتبر شناخته مقید بشرطی و تغییر ناپذیر دانسته و رضای کلیسای گالیکان حاصل شده باشد.

مجمع روحانیان فرانسه به بهانهٔ استوار ساختن اساس آزادی کلیسای گالیکان حقوقی را که بپاپ تعلق داشت غصب کرد و چنانکه از مادهٔ دوم و چهارم هویدا است انجمن مذکور مسائلی را که حل آنها از وظائف مجمع عمومی مذهبی بود خود حل و فصل نمود. گروهی از کشیشان فرانسه بر این اعلام نامه اعتراض کردند اما لوئی چهاردهم امر داد تا آن را در تمام مملکت منتشر سازند و کشیشان آینده تعلیم کنند. پاپ مواد چهارگانه مذکور را باطل و نامعتبر و بی اساس خواند.

پایان اختلاف — این اختلاف یازده سال طول کشید. لوئی چهاردهم اسقفهائی را از میان کشیشان که اعلام نامه را پذیرفته بودند انتخاب مینمود ولی پاپ مقام ایشان را تثبیت نمیکرد یعنی بآنان اجازهٔ دخالت در کارهای روحانی نمیداد بطوریکه وقتی اینوسان یازدهم

مرد (۱۶۸۹) سی و پنج اسقف کشیش را اسقف نبود . عاقبت در سال ۱۶۹۳ لوئی چهاردهم
سر تسلیم فرود آورد و پاپ اینوسان دوازدهم خبر فرستاد که دیگر چهار ماده تدریس نخواهد
شد . با وجود این اجلال پاپ قدوسی که اسقف ها صریحاً از عقیده گالیکانی خویش بازگشت
نکردند با تصدیق شفاهی آنرا موافقت نمود ولی در عرض بیست و پنج حق غیر قابل
سلطنت در تمام مملکت فرانسه رایج شد .

فصل دهم

لوئی چهاردهم - سیاست خارجی

شکوه سلطنت

۱ - جنگها

در سراسر ایام سلطنت لوئی چهاردهم، فرانسه بین دولتهای اروپا مقام اول داشت و مقتدرترین ممالک و مرکز سیاست عمومی شمرده میشد. هر وقت در خارج سرزمین فرانسه هم کلمه «شاه» بر زبانها میرفت همه میدانستند که از فرمانروای فرانسه سلطان بانام یعنی لوئی سخن در میان است.

جنگهای لوئی چهاردهم - قریب دو ثلث یعنی چهل و شش سال از پنجاه و دو سال پادشاهی لوئی چهاردهم بجنگ و جدال گذشت. جنگ سی ساله و جنگ اسپانیا که در عهد صغیری او و صدارت مازارن آغاز شد از پدر باو ارث رسید و یکی بیش از شانزده سال، از ۱۶۴۳ تا ۱۶۵۹ که تاریخ معاهده پیرنه است طول کشید و فرانسه از این راه آلزاس و آرتوا و روسیون را بدست آورد. چهار جنگ دیگر را خود لوئی شخصاً برپا نمود:

جنگ دوولوسیون[1] (۱۶۶۷ - ۱۶۶۸) یعنی جنگ بر سر حق وراثت (دوولوسیون حقیقت رسمی است که در بعضی ممالک دختری که از وصلت اول باقی مانده بر پسری که از مزاوجت دوم بوجود آمده است در جانشینی پدر اولویت دارد)

جنگ هلند (۱۶۷۲ - ۱۶۷۸)

1- dévolution

جنگ اتحاد اوگس بورگ (۱۶۸۸ - ۱۶۹۷)

جنگ جانشینی اسپانیا (۱۷۰۱ - ۱۷۱۴).

مقصود لوئی چهاردهم — مبارزات مذکوره، بانتشار جنگ جانشینی اسپانیا، نتیجه فکریست
که هنگام بستن عهدنامه ~~کاتوکامبرزی~~ کاتوکامبرزی هم بدان توجه نموده‌اند. ریشلیو
این مقصود را با کلمات گیرا بیان کرده و گفته است باید «فرانسه را بحدود گل قدیم رسانید».
بدین لوئی چهاردهم میخواست ایالتهای قدیم فرانسه و همچنین نواحی [illegible] و ایالات
همه را بمملکت خویش ملحق کند و برسیدن فتح سرحدهای طبیعی کار وحدت یافتن مملکت را
انجام دهد.

ناچار لازم آمد که بلژیک و لوکزامبورگ امروز و ناحیه فرانش کونته
و لورن و ساووا تسخیر شود. پس، چون بلژیک و فرانش کونته بپادشاه اسپانیا تعلق
داشت لوئی چهاردهم ~~...~~ دختر او شد و از آن گذشته تا آن تاریخ خودرا توانا ترمیدید
و بایستی اقتدار خویش چنین ادعائی میکرد بلکه حق زنش ماری ترز، دختر بزرگتر فیلیپ
چهارم، وراثت حقیقی گشت و تاج اسپانیا را میخواست و نیز قصد آن داشت که از اراضی
ارضی اسپانیا قطعه‌ای چند با ایالات لورن و ساووا بدهد و در عوض این دو ناحیه را
بفرانسه ملحق سازد.

نتایج — مراد لوئی چهاردهم قسمتی که باید انجام نپذیرفت زیرا با دعاوی
رقیبانه امپراطور آلمان که دختر دوم فیلیپ چهارم را بزنی گرفته بود مواجه گشت.
هلندیها و انگلیسیها نیز بمخالفت برخاستند چون از قدرتی که ممکن بود فرانسه در نتیجه فتح

پا بدست آورد هم دعوایی داشتند. مخصوصاً همین پیش آمد خود مبدأ جنگ بلند
و اشتراک اوگبی بزرگ شد. لوئی چهاردهم پس از سه بار زد و خورد با اسپانیا آخر
فرانک قسمت از فلاندر - ایالت شمالی فرانسه امروزی - و فرانش کونته چیزی
بر مملکت نیفزود و در پایان سلطنت خویش از وسعت دادن خاک فرانسه چشم پوشید و او
که همیشه با اسپانیا میجنگید عاقبت بر اثر آن بهت گلانت و بر اثر جنگ سیزده
ساله ای در تمام قوای مملکت در آن بکار رفت، یکی از نواده‌های خود موسوم به دوک فیلیپ
دانژو و ملقب بفیلیپ پنجم را تحت پادشاهی اسپانیا نشاند.

جانشینی پادشاه اسپانیا - در سال ۱۶۶۱ که لوئی چهاردهم خود زمام امور را
بدست گرفت سیاست فرانسه اروپا منحصر بود به مرتبه زودتر اختلاف ذکر شد که
نیست و نابود شود زیرا شارل دوم یعنی پسری که از زن دوم فیلیپ چهارم بوجود آمد
بچه زار و نزار و ضعیف و ناتوان بود و هیچکس گمان نمیبرد وی ماند نیست ولکن
همین کودک نحیف مردنی چهل سال زندگی کرد. دو نفر مدعی بودند یعنی جانشینی پادشاه
اسپانیا بشتند یکی لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه دیگری لئوپولد[1] امپراطور آلمان که
هر دو فرزند شاهزاده خانم اسپانیائی و پسرخاله یکدیگر و داماد پادشاه اسپانیا
شمرده میشدند. اما چون آن دو ترتیب مادر لوئی و ماری ترز زن او دختران بزرگ
دو پادشاه اسپانیا بودند حق وی بر حق لئوپولد برتری و فزونی داشت. هرچند
وقتیکه در سال ۱۶۵۹ ماری ترز شوهر میکرد او را بر آن داشتند که از حق
جانشینی چشم بپوشد ولکن به موجب اقرار فیلیپ چهارم که خود این وضع را پیش آورده

1- Léopold

بود گذشت ماری ترز از حق خویش قانونی و نقض نیافته نمیشد و اگر موافق قانون
ارث اسپانیا نبود.

میراث شارل دوم اسپانیا بسیار پر وسعت و حائز ثروت و تمکنت زیادی میشد.
در اروپا دولت اسپانیا، جزایر بالئار[1] و ساردینی و سیسیل و ناپل
و میلان و فرانش کونته و بلژیک و خارج از آن، نصف امریکا با تجارت پرو
و مکزیک، قسمت بزرگی از اقیانوسیه و چندین جزایر اوقیانوس را داشت.

لوئی چهاردهم که پلنیکها اورا مانع بلع کننده بی پروای ممالک و دول می خواندند برگرد
خیال تسخیر جمیع متصرفات اسپانیا نیفتاد و نقشه تسخیرات ایتالیا و بلژیک را که جزء آنها بود مملکت
خویش ملحق سازد و کار وحدت تمام سرزمین ولیکن را بپایان برد و همچنین سایر متصرفات
یعنی اسپانیا و امریکا را بلئوپولد و امپراطور بعد از وفات فیلیپ چهارم در سال ۱۶۶۵
باو پیشنهاد کرد تا عهدنامه را که دارای ... ترین فتنه بود امضا کند. امپراطور
آلمان که مردی بی رأی و عادل بود و بعدالت تا مدت و کفایت شنیده بسیار چندین بار
شروع و قطع و تجدید شده عاقبت پیشنهاد لوئی چهاردهم را پذیرفت و در ماه ژانویه
۱۶۶۸ در شهر وین معاهده تقسیم ارث را امضا کرد.

جنگ بر سر حق وراثت — بعد از این ایام لوئی چهاردهم بنام حق
دوولوسیون[2] بتصرف یک قسمت از میراث یعنی سرزمین فلاندر پرداخت. حق دوولوسیون
یکی از عادات و مراسم اهمیت برابان[3] بود و بموجب آن فرزندانی که از نژاد
نخستین بوجود می آمدند فرزندان وصلت دومین را از ارث محروم میکردند. ... چون

1- Baléares

2- dévolution 3- Brabant

ماری ترز زن لوئی چهاردهم از زن اول فیلیپ چهارم بود و شارل دوم از زن دوم او بوده و ولیعهد پدر
شاه گشت. در ماه ژوئن ۱۶۶۷ شصت هزار مرد جنگی بفرماندهی تورن به حدود
فلاندر را گرفتند و در دو ماه اوت تمام قلعه‌ها تسخیر شد و سکان شهر لیل هر اندازه بیشتر پایداری نمودند
نه روز بیشتر نتوانستند مقاومت نمایند. لوئی چهاردهم مادر شارل دوم را که بسبب صغیر بودن پسرش
نیابت سلطنت داشت دعوت کرد تا این واقعهٔ انجام یافته را برسمیت بشناسد ولی ملکه جرأت نداد
پس برای آنکه وی بتسلیم و قبول راضی شود لشکری بفرماندهی کنده بفرانش کونته حمله آورد و چهارده
روزه آنرا فتح کرد. (فوریه ۱۶۶۸)

اتحاد لاهه — فتح سریع فلاندر باعث بیم درباریان هلند و انگلیس شد. هلندیها مردم
استقلال طلب با هیچ دولتی همسایه بودن را پیوسته نگرانی داشتند و نیز نمیخواستند مملکت مقتدری که
بر اثر تفوق پایه که خود آن چشم دوخته بودند همسایه آنان شود. انگلیسها نیز مایل نبودند
که والونیان در تصرف شاه اسکو استقرار یابند. بنابراین [illegible] صدراعظم و در عهد انقلاب
و در ایام امپراطوری ناپلئون نیز هیچگاه باین کار رضا ندادند. جمهوری هلند با انگلیس
متفق گشتند و مملکت سوئد را با پول همراه خود کرده بودند اتحاد مثلث لاهه را بوجود آوردند
(ژانویه ۱۶۶۸). اتحاد مذکور در چند نوع ظاهر و ابتدا اتحادی صلح‌طلبانه بود ولی هدف
ثابت میکرد که مملکت ولیعهد را از [illegible] قویترین ملل که بعد از آن بیم داشته باشند
می‌پنداشتند و هم از اینکار این اتحاد آشکار شد که دولت صلح هلند
نیز مانند ونیز در ایام گذشته در سایهٔ کارسازی و تجارت با وجود کوچکی یکی از بزرگترین
دولتهای اروپا شده بود.

هرچند مقصود ظاهری متحدها آشتی دادن فرانسه و اسپانیا بود ولکن بحقیقت قصد آن داشتند
که لوئی چهاردهم را ناچار کنند تا دوباره از میراث پادشاه اسپانیا چشم بپوشد و از تصرف
بلژیک دست بکشد. (الآن هم ۱۳۴۳ کتاب تاریخ قرون جدید)

صلح اکس لاشاپل[1] - پس از چندی امرای دو طرف در شهر اکس لاشاپل بی آنکه
کسی که خود را واسطه اصلاح جلوه بدهد صلح اتفاق افتاد (ماه مه ۱۶۶۸) و بموجب آن
که بیخ ایستند بیانکه پیشنهاد صلحی را که سفرای فرانسه و اسپانیا نوشته بودند امضا نمودند.
لوئی چهاردهم از فرانش کونته دست برداشت و اسپانیا یازده قلعه از قلاع سرحدی که دوئه[2]
و لیل از آنها بود، بهمچنین قسمتی که امروز ایالت شمال فرانسه است به او بلژیک واگذاشت.

جنگ هلند، علت آن - دولت هلند لوئی چهاردهم را چنانکه فشنگی رفت
که هم کرده بود بهانه حمله آورد و وقتی که از تقاضه ... اجر صلح آتش
غضبش بالاگرفت و از این ببعد، محو هلند در نظر او مقدمه لازم تصرف بلژیک جلوه گرشد.
مردم نیز هوا خواه جنگ با هلندیها بودند و در آن بچشم دشمنی می نگریستند چراکه بیست
سال پیشتر یعنی در ایام مذاکرات راجع به صلح وستفالی هلندیان خیانت ورزیده و بر
خلاف عهد و پیمانی که کرده بودند جدا و بی اطلاع فرانسه با اسپانیا صلح نمودند. کلبر هم
همین عقیده داشت زیرا که مملکت هلند رقیب تجارتی فرانسه را بغایت افزود و لذا
راه تجارت آن سرزمین خراب گردید.

اتحاد کردن لوئی چهاردهم با سایر دول - نقشه لوئی چهاردهم آن بود پیش از
ورود بمیدان جنگ هلند را تنها و از متحدانش جدا سازد و بعد از آن دشمنانش

1 - Aix-la-Chapelle
2 - Douai

مذاکرات و گفتگوهائی که در این باب شد سالها طول کشید. عاقبت لوئی چهاردهم بسبب عهدنامه
دوور[۱]، برسید پول، انگلستان را با خود متحد نمود و از همین راه با سوئد و امیرانشین
کولونی و امرای آلمانی بطور متفق گشت. لئوپولد امپراطور آلمان هم که بگفته
یکی از وزرایش «در برابر خوشامدهای دیگر خود» پول فرانسه مبلغی گرفت و سکوت [؟]

وضع هلند — بدلایلی که لوئی چهاردهم مقدمات جنگ را فراهم می‌آورد
هلندیها لشکر دفاع هم نبودند، جز سوداگری اندیشه‌ای نداشتند و چنان می‌پنداشتند که
نگهداری لشکر همیشگی خرجی بیهوده است. بهمین سبب قشون از میان رفت و کارفرمایانی
آن نالایق شده و هلندیان در تب نژادگان اورانژ[۲] حسد میبردند و در حق ایشان گمان بد
داشتند منصب سپهسالاری لشکر استاتودر[۳] را الغا کردند و با وجود مذاکرات
ژان دوویت[۴] در تقویت لشکر جمهوری و خطر را بچشم میدید مجلس نمایندگان از صدور
فرمان سربازگیری امتناع نمود. حالت دیگران سوداگری و تجارت چنان بود که
~~[illegible]~~ زمانی قبل از شروع جنگ، باروتی را که ~~[illegible]~~ دولت نتیجه آن لازمه لشکر
لوئی چهاردهم فروختند، سرانجام آتش جنگ «مانند برقی در آسمان صاف» برابر
هلندیها روشن گشت.

استیلا یافتن بر هلند — در ماه مه ۱۶۷۲ لوئی چهاردهم با صد و بیست
هزار مرد جنگی حرکت و فرماندهی قشون و کنده بود بمیدان جنگ قدم نهاد. روز ۱۲
ژوئن نهر رن را در گدار تول هویس[۵] گذشت و چنان می‌پنداشت که دیگر سرزمین
هلند زیر حکم اوست اما ناگهان سه روز در آن کشور حکمرانی. تقسیم ولایات هلندیها که لوئی

1- Douvres 2- Orange 3- ~~sthat~~ stathouder
4- Jean de Witt 5- Tolhuys.

چهاردهم نیز هدف آنرا تجهیز کرده بود، پیشرفت لشگر فرانسه را مانع شد.

قسمت بزرگ مملکت هلند را که پائین‌تر از سطح دریاست سدها و بندها در مقابل طغیان آب حفظ میکند. از روز ۱۵ ژوئن هلندیها بندها را گشوده و سدها را سوراخ نموده مزارع مستعده حاصلخیز زمین را که قدم بقدم با زحمت و مشقت کار چندین صدساله بدست آورده بودند باقیانوس پس دادند بطوریکه چهار روزه سرزمین هلند را آب فرا گرفت و شهرها بجزیره‌ها تبدیل شده جز با کشتی نمیتوانستند نزدیک آنها بروند و روز بیستم ژوئن لشگر فرانسه در کنار اقیانوس آب گرفته توقف نمود. خلاصه مدت حملات و فتوحات فرانسویان هم [illegible] هشت روز بیشتر طول نکشید.

با وجود این همه دول هلندیها درخواست صلح کردند ولی لوئی چهاردهم که فریفته [illegible] نخوت و شیفته گفته‌های لووا وزیر جنگ بود پیشنهادهای سودمند آنها را نپذیرفت (۲۹ ژوئن). پس [illegible] هلندیها برای جنگ با انتهای [illegible] و با هیچ سعی [illegible] که باعث این بیشتر آنها تصمیم [illegible] گشتند (اوت ۱۶۷۲) و در اواخر ماه مزبور کار [illegible] را بعهده گیوم دورانژ که بواسطه اجداد خود سپاه [illegible] بود گذاشتند. این سبب [illegible] [illegible] هوشمند و [illegible] بود. در سیاست [illegible] و تا آخر عمر دشمن [illegible] ناپذیر لوئی چهاردهم و سلسله جنگهای اتحادیه ضد فرانسه شروع میشد.

جنگ اروپائی — توقف ناگاه سربازان فرانسه تغییرات کلی بوجود آورد. کسانی که بلوئی چهاردهم وعده مساعدت داده بودند او را رها کردند. در ماه [illegible] امپراطور اتریش [illegible] برای [illegible] و امپراطور آلمان جانب هلندیها گرفتند، اسپانیا و [illegible] امپراطوری هم از آنها پیروی کرد و

بالاخره ۱۶۷۳ در شهر لاهه اتحاد بزرگ بوجود آمد که در آن اتریش و اسپانیا و یک عده از دول آلمانی وارد گشت

آنگاه لوئی چهاردهم مجبور شد از هلند چشم پوشیده متوجه اسپانیا شد و ممالکی را

آن مملکت که دوباره ولیش کونته [illegible] (۱۶۷۴) برغم [illegible] را قلعه قلعه

فتح کرد و [illegible] ۱۶۷۴ تا ۱۶۷۸ [illegible] و وبان [illegible] از قلعه‌ها را

با فیروزمندی پیش میبرد. لوئی چهاردهم تنها یک جنگ دفاعی با امپراطور و آلمانها

کرده بود. در ۱۶۷۴ آلمانها آلزاس را تصرف [illegible] و در [illegible]

مشغول گشتند. تورن بوسیله یک جنگ [illegible] در هفته طول کشید (ژانویه ۱۶۷۵)

آلمانها را تا ماوراء رود رن عقب نشاند و تابستان [illegible] از آن [illegible] و در

ساس باخ[1] شب یک جنگ بزرگ یک گلوله سینه‌اش را از هم درید (۲۷ ژوئیه ۱۶۷۵).

پس از وفات او حمله دیگری شروع شد ولی [illegible] بار کنده آلزاس را از خود نجات

بخشید.

در دریا نیز جنگ برپا بود. دوکن[2] سه مرتبه در آبهای سیسیل هلندیها را شکست داد و دریادار هلندی رویتر[3] که دریانوردی عالیمقام بود نزدیک سیراکوز[4] بقتل رسید (۱۶۷۶).

صلح نیمگ[5] — کشورهائی که بدشمنی لوئی چهاردهم با یکدیگر متحد شده بودند [illegible] پیشرفتی نکردند و بر سر این کار قرارداد [illegible] ساختند و در ۱۶۷۸ [illegible] جداجدا [illegible] برداشتند. هلندیها پیش از همه در نیمگ صلحی [illegible] امضا نمودند و اندکی بعد سایر متحدین پیروی آنان کردند.

1- Sasbach 2- Duquesne 3- Ruytel.
4- Syracuse 5- Nimègue

ملل بلند در هیچ یک بعد خود چیزی از کف نداد و از این گذشته عهدنامهٔ تجارتی با فرانسه بست. لهٔ اسپانیا باز زیان دید و فرانش کونته و دوازده قلعه و حصار فلاندر از قبیل والانسین[1] و موبوژ[2] را که هر دو را به لوئی چهاردهم تسلیم نمود. از نقطه نظر حدودی منظم بوجود آمده و تقریباً سرحد امروزی فرانسه است. دوبان هم به تکمیل استحکامات آنها پرداخت چنانکه قلعه‌ها مانند سدی فالج و نگهبان شهر پاریس گشت.

اطاق‌های الحاق — صلح نیمگ لوئی چهاردهم را به اوج اقتدار رسانید. پاریسیها ویرا لوئی کبیر خواندند و مدت ده سال (از ۱۶۷۸ — ۱۶۸۸) فرمانروای اروپای غربی بود. عاقبت نخوت لوئی چهاردهم از اندازه بیرون شد و بهمین جهت دشمنی ویرا بکارهای جسارت آمیز کشاند.

برحسب معاهدات وستفالی و نیمگ نواحی سه‌گانه ~~[illegible]~~ را باید با تعلقات آن به تصرف فرانسه دهند و تعلقات آن معلوم نبود. لیکن اکنون در موقع نوشتن صلحنامه خود حصه فرانسه شمرده میشد تسلیم گردد. اما لوئی چهاردهم کلمه تعلقات و توابع را بوجهی دیگر تعبیر و تفسیر میکرد و بهمین سبب محاکم فرانسه که به اطاق‌های الحاق موسوم بودند امر یافت تا تحقیق کنند که این نواحی را در چه زمانی چه متعلقاتی بوده است و عجب که محاکم مزبور خود را تا عهد سلسلهٔ مروونژین[3] رسانده و سلطنت داگوبر[4] بسط دادند و بدین طریق اراضی بسیاری از قبیل مونبلیار[5] و شهر سار[6] و دوپون[7] و قسمت بزرگتری از لوکسان بورگ را حق لوئی چهاردهم دانستند و او بعد تصرف کرد را که بعض متحدین فرانسه مانند پادشاه سوئد و پادشاه اسپانیا

1- Valenciennes 2- Maubeuge 3- Mérovingiens
4- Dagobert 5- Montbéliard 6- Sarre
7- Deux-Ponts.

تعلق بود به او را در عین صلح و صفا بمملکت خود ضمیمه کرد.

الحاق استراسبورگ - مهمتر الحاق استراسبورگ از سایر الحاقات بیشتر
در افواه پیچید (۱۶۸۱) چونکه این ناحیه از نظر لشکری اهمیت داشت و فقط یکی از
بلاد [illegible] بود. از زمان انعقاد عهدنامه وستفالی به بعد [illegible]
بین الملل شهر مذکور در دست تصرف نشده ولیکن معلوم بود که استراسبورگ در مملکت
امپراطوری آلمان است [illegible]. لوئی چهاردهم آنرا (۱۶۸۰) شهر مستقل آزادی
میدانست ولی [illegible] جمهوری بود [illegible] را هنوز دوست داشت.
هنگام جنگ هلند لوئی چهاردهم [illegible] استراسبورگ را با کمال دقت مراعات نمود ولی
قشون امپراطوری دوبار (۱۶۷۴ - ۱۶۷۷) [illegible] آنرا [illegible] و از
طریق استراسبورگ تا آلزاس راه یافت. تعدی آلمانها موجب شد که لوئی [illegible] آنرا تسخیر
کند. در حالیکه [illegible] واقعه [illegible] شده نوشته است باید در راه ورود
بسرزمین فرانسه بروی آلمانها بسته شود. [illegible] الحاقات بیشتر وحشت و نگرانی دول
اروپا گشت ولیکن هیچیک از آنها جرأت قیام نداشت زیرا که لوئی چهاردهم را قوی‌تر از
خود میدیدند. امپراطور آلمان هم بر اثر هجوم ترکها که تا وین آمده بودند (۱۶۸۳)
[illegible] ناچار شد [illegible] موقت که بسته شد در
راتیس بن[۱] آنوقت [illegible] فتح شده را حق لوئی چهاردهم شناختند.
(۱۶۸۴) [illegible] دول [illegible]
[illegible] اتحاد و اتفاق گردانید.

1- Ratisbonne.

ائتلاف اوگسبورگ — الغاء فرمان نانت (۱۶۸۵) تمام دول پروتستان را نسبت
به لوئی چهاردهم برانگیخت و کینهٔ مذهبی را بر دشمنی سیاسی افزود. گیوم دورانژ به جمع آوری متحدین
اشتغال ورزید. در سال ۱۶۸۶ پادشاه اسپانیا و پادشاه سوئد را با امپراطور آلمان و
چند امیر آلمانی گرد آورده دوک ساووا را نیز به آنها پیوست که در مقابل تعرضات لوئی چهاردهم مانع
یکدیگر باشند. اتحاد اوگسبورگ را برقرار ساختند و اتحاد مذکور تا این تاریخ جنبهٔ دفاعی
بیشتر داشت. پس از قضیهٔ پاپ هم که در روم از سفیر فرانسه رنجیده خاطر بود
به آن پیوست. لوئی چهاردهم خود سرعت پیشه کرد و همین سبب آتش غضب دیگران را
شعله‌ور نمود. در سال ۱۶۸۸ که مسند امارت ایالت کولونی خالی مانده او یکی
از نزدیکان خود را بدان مقام نامزد نمود و پاپ کسی را که طرف توجه امپراطور بود بدان گماشت و
نیز بهانهٔ ادعای حقوق زن برادر خویش دوشس دورلئان[1] هنگام تقسیم میراث
امیر پالاتینا لشکر فرستاد و در قتل و غارت آتش جنگ عمومی را روشن کرد.

انقلاب انگلیس — اگر در این موقع جدال بر پا شد انقلاب انگلیس
گیوم دورانژ را بپادشاهی آن مملکت رسانیده بود از محاربات هم در حکم جنگ انگلیس
چند محسوب گشت. تا آن وقت پادشاهان انگلستان سیاست لوئی چهاردهم را همیشه
یا موافق وی یا متحد با فرانسه بودند و تقویت او در عرصهٔ اروپا برای جلوگیری نداشت.
از سال ۱۶۸۸ رشتهٔ امور انگلستان بدست گیوم دورانژ افتاد از این ملک تمام قوای
خود را در راه جنگ با فرانسه بکار انداخت و بواسطهٔ همراهی انگلیس که به دشمنی
فرانسه با یکدیگر متحد شده بودند توانستند با قدرت لوئی چهاردهم برابری کنند.

1- duchesse d'Orléans

۲. لرد جفریس به هیچ تشفی نداد ، سراسر ولایاتی که بپا خاست فک - بود در همه سرحدها ... جدا زنده شد . پادشاه و ملت در پرده ، پاپانیها بزرگ و کاتولیک را گرفت ، در آخر با یک ساووا متحد داد و جنگ شدیدی تبعید شد . در کنار رود رن و در پی با نیز با آلمانها و هلند و انگلیس ... کرد .

لوئی چهاردهم دیگر برای ترانی خاک و ولایت ... علت ورود خصومت آن بود مزبور اراضی فتح شده را حفظ و ... کند ، ولی ژاک دوم پادشاه مخلوع انگلیس را که بفرانسه پناه آورده بود دوباره به سلطنت برساند . سپاه لوئی ... پادشاه و ایرلند ... لووا که ... از طرف رود رن و ... را از خطر برکنار ... بر سیم ... بحیلهٔ ترتیب ... یعنی شهر ... بعنوان ... ساحت ... و بالاتینا را ... ویران و شهرها و دهکده‌ها را ... کرده ... را ... کرده و سکنه آن اراضی را بیرون کرد (۱۶۸۸ - ۱۶۸۹) . این خرابی و ویرانی را آلمانها هرگز از یاد نبردند و کینه شدیدی از فرانسویها در دل داشتند تا حالا .

در ۱۶۸۹ لوئی چهاردهم لشکری با ایرلند فرستاد زیرا که ژاک دوم ... الحاق را در آنجا ... بود . ژاک ... صاحب اختیار آن ... و ... در دروگدا[1] از گیوم دورانژ شکست خورد و به فرانسه بازگشت (۱۶۹۰) . ... در شربورگ[2] سپاهی ... کرده و تورویل[3] ... که با ... و چهار کشتی بحریه انگلیس و هلند را از ... سفینه ... حمله برد . تورویل در یک ... ساعت ... در هوگ[4] ...

1- Drogheda 2- Cherbourg 3- Tourville
4- Hougue

فتح شد (۱۶۹۱ به ۱۶۹۲) لذا جبهه و دول آن دول دیگر با او مجدد جهد نمودند لیکن
خود عقب نشینی اختیار کرد. در آن ایام بنادر شربورگ استحکامات نداشت بدین سبب
شاه یک کشتی به سن مالو[1] آمد و سیزده کشتی دیگر در هوگ بجا که نشسته هم در آنجا
طعمهٔ آتش گشت. لذا شکست خود را که لیبرال فتح و ظفر روی عقب دشمنان بحری
داده این هزیمت بزرگ جلوه دادند و آنرا نام ساختند هوگ معروف به قصه و امروز
هم داستان واقعه بزرگ در افواه هست. اینکه میگویند بحریه فرانسه در هوگ از
میان رفت گفتاری نا صواب است زیرا سال بعد عده کشتیها بسیصد رسید و باز
تدویل بیشتر فقرا بایدکرد ولی فرانسه دیگر از لشکرکشیهای بحری چشم پوشیدند
در جبهه های بری بیشتر اوقات فتح را حمله میکردند. مارشال دو لوکزامبورگ[2]
آلمانیها را در فلوروس[3] (۱۶۹۰) و گیوم دورانژ را در استن کرک[4]
(۱۶۹۲) در نروین دن[5] (۱۶۹۳) شکست
شکست داد و فتوحات نمایان کرد.

صلح ریس ویک[6] — قلت فتح و ضعف قوای جنگی سبب صلح
شد. ژان بار[7] و دوگه تروئن[8] دو تن از دریانوردان عیار فرانسه کشتیهای
بحری هلند و انگلیس را آسیب میرسانند. امپراطور هم دوباره با ترکهای عثمانی
در جنگ بود. عهدنامه در قصر ریس ویک صلح برقرار گشته (۱۶۹۷) ولوئی
چهاردهم که فاتح بود بیانه روی و قتال جزو چند عقب دشمنان را تخلیه
نافت. گیوم دورانژ را به پادشاهی انگلیس شناخت و بیشتر متصرفات را که

1– Saint-Malo ۲– Luxembourg ۳– Fleurus
۴– Steinkerque ۵– Neerwinden ۶– Ryswick
۷– Jean Bart ۸– Duguay-Trouin

از راه صلح نیمگ توانسته بود شهرها به دست آورد و قطع خود از آلمان امپراطور و امرای آلمان ناحیت استراسبورگ را در تصرف قطعی لوئی شناسند.

عهدنامهٔ تقسیم ارث جانشینی اسپانیا — لوئی چهاردهم خود را بدان سبب در ریس‌ویک اعتدال دوست جلوه داده بود که در نهایت وفات شارل دوم هرچه زودتر موضوع تقسیم ارث اسپانیا را پیش می‌کرد و او به علت قرابت بین شارل دوم و ملکه خود را کامی و بی‌عیب التقصیر سازد و همچنین سیاست انگلیس لوئی بزرگ را در هم شکند و انگلستان و هلند را از آن جدا نماید. پس در ۱۶۹۸ کوشید تا مسئله تقسیم میراث را با هم‌ارث خود لئوپولد حل کند باز مصمم شد و پیش از وقت، اختلافاتی را که در این باب بین دو مملکت متذکر بود از میان بردارد.

گیوم دوراندیش و هینسیوس[1] سر قوهٔ اولیهٔ هلند چهار بار که با افکار لوئی چهاردهم همراه گشتند و عهدنامه‌ای در لندن امضا شد (مارس ۱۷۰۰) همه بر آن اتفاق کرده در متصرفات اسپانیا جز ناپل و سیسیل و میلان پسر دوم امپراطور یعنی آرشیدوک شارل ... و ناحیهٔ ... تنها شده هم برای معاوضه با ساووا و لورن به لوئی چهاردهم داده شود. اندیشهٔ لوئی چهاردهم در آغاز سلطنت خود همین بود و از میراث اسپانیا غیر از کامیابی خاک ... نظری نداشت.

وصیت‌نامهٔ شارل دوم — امپراطور از امضای چنین عهدنامه‌ای برای ادعای خود بسیار ... داشت زیرا چنان می‌پنداشت که شارل دوم بر حسب وصیت‌نامه همه را به او خواهد بخشید ولی تیر امیدش به سنگ خورد.

1- Heinsius

شارل دوم از این حیث خبردار بود و نمی‌خواست ایالات بزرگش قطعه قطعه شود. وی
با خود می‌اندیشید که فقط یک شاهزاده فرانسوی، در سایه اقتدارات لوئی چهاردهم سزاوار نگاهداری
ممالک است. بدین سبب فیلیپ دوک دانژو[1] نوادهٔ پسری لوئی چهاردهم را به جانشینی
برگزید و یک ماه بعد وفات یافت (اول نوامبر ۱۷۰۰).

رسیدن دوک دانژو به پادشاهی اسپانیا — وقتیکه نماینده ~~[illegible]~~ دوم روز
نهم نوامبر در قصر فونتن بلو بحضور لوئی چهاردهم رسید. پادشاه و ولیعهد پنج روز در بحر
تفکر غرق بودند، خود می‌اندیشید و آیا بنا بر معاهدهٔ لندن رضا دهد و یا وصیت‌نامه را
بپذیرد. بنابر نفع سودمندی عهدنامه لندن را در گذشته نمی‌خواست زیراکه با اتفاق کار
و صرف اتفاق سرزمین و خانه انجام می‌یافت ولکن مصالح خاندانی که او را بقبول وصیت‌نامه
[illegible] چونکه بعد از آن کمی از نواده‌اش تحت تسلط دولت دنیا می‌نشست،
عاقبت لوئی چهاردهم روز شانزدهم نوامبر در قصر ورسای دوک دانژو را بدرباریان
نشان داده گفت «آقایان این پادشاه اسپانیاست».

منظور لوئی چهاردهم از پذیرفتن وصیت‌نامه نه توسعهٔ سلطنت خود و نه خانواده‌اش بود بلکه
صلح طلبی حاکمانه او نیز باعث قبول آن گشت. وی یقین داشت که کار شانه استقلال اروپا
نیست زیراکه از الحاق اراضی بسیار بسبب معاهدهٔ لندن همی توانست افزوده ~~[illegible]~~ گردد
و فرانسه خوار شد. [illegible] والحمد درست چند ماه
به [illegible] از [illegible] دوک دانژو را بنام فیلیپ پنجم پادشاهی اسپانیا
شناختند.

1- Philippe duc d'Anjou

جنگ و علل آن . دو ماه بعد اوضاع کاملاً دیگر گون شد . روز هفتم سپتامبر ۱۷۰۱
انگلستان و هلند و اکثر امرای آلمان و امپراطور آلمان در شهر لاهه اتحاد کبیر را تشکیل
دادند و متعهد شدند امپراطور را در جنگ با فیلیپ پنجم یاری کنند . هر چند پیش آمدهای مذکور
کار گیوم دورانژ و هم [illegible] بود اما لوئی چهاردهم نیز خود در افروختن آتش جنگ دخالت
داشت .

گیوم دورانژ چشم پوشی لوئی چهاردهم از معاهده لاهه و قبول وصیتنامه شارل دوم را نوعی جنگ
[illegible] میدانست و منتظر بود انتقام بگیرد و از این سبب هم از [illegible] اول خواستار حرب
شد و [illegible] را بحقیقت [illegible] کرد . با آنکه مردم فرانسه صلح میخواستند
گیوم دورانژ با امپراطور در باب مذاکرات مفتوح داشت و عامل جنگ و جدال تعرضات
[illegible] خواهان آنند و [illegible] حتی از راه [illegible] و [illegible] در برگرداندن عقیده
انگلیسها و هلندیها کوشش بسیار نمود .

بعضی از کارهای لوئی چهاردهم هم از حزم و پیش بینی دور بود و باعث نفع دشمنان و
پیشرفت گیوم دورانژ گشت چنانکه بر خلاف احتیاط رسماً حقوق سلطنت فیلیپ
پنجم را بر تخت سلطنت فرانسه اعلام کرد (دسامبر - ژانویه ۱۷۰۱) پس حق او را
داشت در روزی [illegible] و اسپانیا بیکدیگر ملحق شود و امپراطور و [illegible] وحشت آورد
آنها جمعی کثیر را [illegible] گشت .

اندک زمانی بعد از فوریه ۱۷۰۱ لوئی چهاردهم بخواهش فیلیپ پنجم
قلاع [illegible] اسپانیا را که بنام قلعه‌های باریر[1] - سد - معروفست

1- Places de la Barrière.

تصرف درآمد. قلعه‌ای که سد و حفاظ سرحد هلند بود و پس از صلح ریس‌ویک هلندی‌ها عده‌ٔ سرباز در آنجا ساخلو داشتند.

سربازان فرانسه عساکر هلندی را بیرون کردند و این کار طبیعی و ته‌دیدی بود چه که هنوز هلندی‌ها فیلیپ پنجم را بسلطنت اسپانیا نشناخته و در انگلیس قوی داشته و این را دشمن خود می‌دانستند و از طرف دیگر لوئی چهاردهم نیز از عداوت ویلیام حکومت هلند خبر داشت. و حصول این اخبار باز مردم هلند اقدامات پادشاه و انگلیسها را در حکم تهدید استقلال خویش می‌پنداشتند.

در روز ۱۶ سپتامبر ۱۷۰۱ ژاک دوم پادشاه سابق انگلستان در قصر سن ژرمن[1] زندگی را بدرود گفت و لوئی چهاردهم با آنکه بر خلاف معاهده‌ٔ ریس‌ویک گیوم دورانژ را بپادشاهی انگلیس شناخته بود ژاک سوم پسر ژاک دوم را بعنوان پادشاه انگلستان خطاب کرد و این خود در تعقیب اتفاق دیگر که ۵ روز پیشتر اتفاق افتاده بود نیز از خرابی و معارضه را شدیدتر نمود.
لوئی چهاردهم از همان شب اول مشترک هلند را در مدرسه ... به خصوصیت ... باز گیوم دورانژ لوئی را باعث و محرک جنگ جلوه داد. احساسات مردم انگلیس را نسبت به گیوم و از این راه پیشرفت بسیار کرد زیرا که تمام پارلمان انگلستان پول و سپاهی در اختیار او تهیه نمود. اما گیوم دورانژ قبل از آنکه رسماً اعلان جنگ دهد (۱۴ مه ۱۷۰۲) وفات یافت (۱۹ مارس ۱۷۰۲).

جنگ - پیش از آنکه جنگ عمومی شروع شود مدت کمی (ژوئیه ۱۷۰۱) زد و خورد در ایتالیا بود. این جدال که درازترین و وحشتناکترین محاربات دوره‌ٔ سلطنت لوئی

1- Saint-Germain

چارلز ششم قریب سیزده سال طول کشید و روز ششم مارس ۱۷۱۴ بپایان رسید. خاک اسپانیا و ایطالیا و آلمان و هم با دریا و مشرق فرانسه میدان آن بشمار میرفت. فرانسوی سپاه متحدین با دو سردار بزرگ برخورد کرد یعنی به مارل بورو[1] و دیگر شاهزاده ~~اوژن دو~~ اوژن دو ساووا[2] که فرانسوی بوده و خدمت دولت اطریش را میکرد. فرانسویها دو فرمانده عالیمقام داشتند یکی مارشال دو ویلار[3] و دیگری دوک دو واندوم[4]

حمله – در آغاز کار جزء متحدین پرتغال و دوک ساووا با امپراطوری بستگی باویر متحد لوئی چهاردهم و فیلیپ پنجم بودند و باین سبب بر شاه فرانسه متوانست در سرزمین ایطالیا و آلمان بحمله آوری بپردازد.

در آغاز هنگام اقتدار فرانسه کیفیت چنین مقرر گشت دو دسته قشون یکی از ایطالیا از راه تیرول[5] و دیگری از فرانسه از راه دره دانوب در سرزمین باویر جمع آیند و پس از پیوستن دو سپاه بوین حمله برند و امپراطور را بقبول صلح ناچار کنند. مقررات دیوان فرانسه مذکور هم شروع شد، واندوم در جنگ لوزارا[6] لشکر پرنس اوژن را درهم شکست (۱۵ اوت ۱۷۰۲) و مارشال دو ویلار نیز در سمت راست رود رن در فریدلینگن[7] فتح کرد (۱۴ اکتبر ۱۷۰۲) از رسیدن زمستان و خیانت دوک ساووا که پول گرفته و با امپراطور متحد شده بود (۱۷۰۳) اوضاع را دگرگون نمود. هرچند ویلار تنها بباویر آمد و در هوخشتات[8] هم فتح نمایان کرد (۲۰ سپتامبر ۱۷۰۳) ولی چون نتوانست با امپراتور جنگنده باویر بازد در جهت تهاجم اوزا اتحاد کنند.

1- Malborough 2- Eugène de Savoie 3- maréchal de Villars 4- duc de Vendôme 5- Tyrol 6- Luzzara 7- Friedlingen 8- Hochstaedt.

از بعد متحدین نیز برآن شدند که عساکر خود را در درهٔ **دانوب** جمع آورند. پرنس
اوژن با قشون اولی مملکت ایتالیا به مالبورو که با قشون انگلیس و هلندی از پی با رسیده بود
ملحق شد. آنگاه این دو سپهسالار در جنگ میدان بلنهایم هوخشتات کار را بر سردارانی که
با تالار و [illegible] [illegible] تنگ کردند (۱۳ اوت ۱۷۰۴) و فرانسویان را از سمت آلمان
به راین رود راندند و از جانب ایتالیا به واسطهٔ جبال آلپ عقب نشستند. و جنگ در حدود و ثغور
فرانسه روی هم طول کشید.

دفاع — بعد از این پیش آمد [illegible] کار بر دفاع گذشت. میدانهای اصلی جنگ
جنوب اسپانیا و شمال [illegible] ایتالیا و [illegible] فلاندر متعلق به فرانسه بود. همان وقت که در
ایتالیا دوک ساووا با اولیسها پیوست (۱۶ مه ۱۷۰۳) [illegible] پرتغال نیز [illegible]
از فیلیپ پنجم دست کشید و با انگلیس متفق گشت [illegible] انگلستان [illegible] آن [illegible]
با اسپانیا وارد کند. سپاه [illegible] پسر دوم امپراطور یعنی آرشیدوک شارل که از طرف
متحدین [illegible] پادشاهی اسپانیا بود ملحق شدند. [illegible] ایالت [illegible] مردم
کاتالونی[1] و بارسلون[2] نیز همراه [illegible] فیلیپ پنجم را دو بار از مادرید بیرون کردند
(۱۷۰۶ و ۱۷۱۰) [illegible] ۱۷۱۰ [illegible] دسامبر) [illegible] دوم در
ویلاویسیوزا[3] قشون انگلیس و [illegible] را در هم شکست و آنگاه فیلیپ پنجم باز
[illegible] اسپانیا [illegible] از [illegible] دشمن [illegible].
[illegible] از جنگ [illegible] اسپانیا [illegible].
مالبورو و اوژن در آن [illegible] ۱۷۰۴ در هوخشتات

1- Catalogne 2- Barcelone 3- Villavicio[sa]

لشکر هم آورده چندین دفعه سپاه گرد کرده. سرزمین بلژیک را از سال ۱۷۰۶ یعنی بعد از جنگ رامی‌یی[1] از دست فرانسه رفت. فرانسه باز کوشید هر آن ناحیه را دوباره بچنگ آورد. آخرالامر در سال ۱۷۰۸ شکست اودنارد[2] سرکردها (۱۲ ژوئیه) و سبب آن نادانی دوک دو بورگونی نوادهٔ پسری لوئی چهاردهم بود.

اقدام دوم نیز بجنگ وحشتناک مال پلاکه[3] در حکومت ولایت شمالی فرانسه منتهی گشت (۱۱ سپتامبر ۱۷۰۹). ولیکن در این حرب زحمت بسیار برداشت و هرچند ناچار سپاه مقابل را ~~[illegible]~~ مال بورو و پرنس اوژن و دیگر هیئت اما دو برابر کشتگان سپاه فرانسه از کشتگان دشمن تقریباً نیمه بود.

از سال ۱۷۱۰ ببعد کار فرانسه بجائی کشید که خصم تا سرزمین حمله آورده فرانسویان در ناحیت فلاندر برای حفظ وطن خویش یکدیگر برخاستند. سلسلهٔ قلاع و حصاری که ووبان برای نگاهداری مرزها ساخته بود دولتها پیشرفت متحدها را متوقف ساخت. در سال ۱۷۱۲ پرنس اوژن پس از چند محاصره و تصرف چندین قلعه تقریباً به سرانجام از میان برده بود و بخود میبالید که هرچه زودتر پاریس را خواهد گرفت ولیکن در این هنگام که از قضاة شهر لیل بودم به لوفور دورووال[4] به ویلار سپهسالار لشکر فرانسه طریق آسوده و از بیان واسطه دشمن را در دنن[5] که در جنوب والانسین[6] واقعست شکست داد. فتحی که نصیب سردار فرانسه شد پرنس اوژن را ناچار عقب نشاند و فرانسه را نجات بخشید. و در ~~[illegible]~~ انعقاد صلح مؤثر افتاد.

از چندی راه بیشتر ~~[illegible]~~ انعقاد در — صلح اوترخت[7]

در تاریخ صلح

1- Ramillies 2- Oudenarde 3- Malplaquet
4- Lefebvre d'Orval 5- Denain 6- Valencien[nes]
7- Utrecht.

اوترکت مذاکرات صلح بمیان آورده و قبل از آن هم لوئی چهاردهم دو مرتبه درخواست صلح
کرده بود. زمستان وحشتناک سال ۱۷۰۹ که فرانسه را سخت گرفتار قحط و غلا نمود موجب
صلح خواهی پادشاه فرانسه گشت. متحدان سرمست فتح و ظفر در لاهه (۱۷۰۹) و
هم اکنون در گرترویدن برگ[1] (۱۷۱۰) پیشنهادهای طاقت فرسا کرده و از
او خواستند که از تصرف آلزاس و فلاندر دست بردارد و لوئی ~~تعهد~~ [illegible] و هم باو گفتند
که نواده‌اش پادشاه اسپانیا را از سلطنت خلع کند اما وی جواب داد که «اگر جنگ باید
کرد ~~با~~ جدال با دشمنانم اولیتر است از جنگ با فرزندانم» (ژوئیه ۱۷۱۰).
انگلیسها از محاربه خسته و از ~~مخارج~~ مخارج بسیار آن در وحشت بودند. اکثر
مردم نیز صلح میطلبیدند چه که پیشرفت نکردن مذاکرات گرترویدن برگ هم موجب
شوریدن ملت گشت و تقصیر به گردن مال بورو افتاد. در همین احوال
آرشیدوک شارل بسبب وفات برادرش ژوزف اول (۱۷ آوریل ۱۷۱۱) بمقام امپراطوری
رسید. انگلیس که برای ممانعت از اجتماع اقطاع تاج و تخت وینه و اسپانیا
جنگ میکرد لزومی دیگر حاضر نبود خود واسطه الحاق مجدد اطریش و اسپانیا شود پس
از متحدان خود کناره گرفت. آنگاه مال بورو معزول شد و تورسی[2] وزیر
لوئی چهاردهم یک روز در اطاق کار خود گوتیه[3] فرستاده انگلستان را دید
که بمحض ورود چنین گفت «آیا اگر شما خواهان صلح هستید وسائل آنرا
برای شما آورده‌ام» (سپتامبر ۱۷۱۱). مذاکرات طولانی و شدید در لندن و
اوترکت از این به بعد شروع گشت. فتح دونن نیز در پیشرفت کار موثر شد

۱- Gertruydemberg ۲- Torcy ۳- Gautier

زیرا که هلند هم از اتحاد خارج شده (۱۷۱۳) و امپراطور تنها ماند و عاقبت هم دیگر

در کنار رود رن او را بالاخره بصلحنامه راشتات[1] ناگزیر ساخت (۱۷۱۴).

معاهدات اوترخت و راشتات مسئله ارث پادشاهی اسپانیا را بنحو ذیل حل

کرد :

فیلیپ پنجم اسپانیا و مستعمرات آنرا در دست نگاه دارد و رسماً از حقوق خود بر تخت

و تاج فرانسه چشم بپوشد.

امپراطور، سرزمین پی‌با و در مملکت ایتالیا میلان و ساردنی و ناپل را مالک شود.

دوک ساووا سیسیل را تصرف کند و عنوان شاه اختیار نماید.

بعلاوه معاهدات مذکور انگلستان امتیازات تجارتی در مستعمرات اسپانیا بدست

آورد و منورک[2] و جبل‌الطارق یعنی دروازه مدیترانه را گرفت و در ینگه دنیا اراضی جدید و

آکادی یعنی معبر سن‌لوران[3] و کانادا را نیز بآن مملکت داد.

این معاهدات تفوق فرانسه را از میان برد. امپراطور و فیلیپ پنجم از انعقاد

آن خودداری کردند زیرا که امپراطور فیلیپ پنجم را پادشاهی نمی‌شناخت و این یک نیز

با الحاق پی‌با و نیمی از ایتالیا بمتصرفات امپراطور راضی نبود. [illegible]

آغاز [illegible] لوئی پانزدهم جدید آمد از همین جا پایه گرفت.

نتایج جنگ — جنگ نفع انگلستان بود که و آن مملکت یکه‌تاز دریاها

گشت و پایه رضایت تفوق بحری استوار یافت.

مملکت [illegible] و [illegible] که از فتوحات لوئی چهاردهم چیزی نکاست [illegible]

[illegible] کتاب تاریخ قرون جدیده

1 — Rastadt 2 — Minorque 3 — Saint-Lauren[t]

تلف شده نفوذ و جاه گزاف آن را از پا درآورد . سیزده سال فرانسه قوای خود را بجای این اقتدار بیهوده صرف جنگهای تخت سلطنت اسپانیا نموده صرف نمود و با همه قدرت جبری که [illegible] نتوانست چنانکه باید سلطنت اسپانیا را نگاه دارد ، ضربه بزرگی به تمام دول بفکر [illegible] خود بودند فرانسه پیشرفتی نکرد و در این ضمن قدرت داشت که وحدت مملکت را بالکل بر باد بدنبال تنظیم رفت . جنگ بزرگ لوئی چهاردهم از نتایج عهدنامه تقسیم است نتیجه شکست سیاسی او گشت . بنابراین بیهودگی و عیاشی شاه دوره‌ها را یکی از عادات ناگوار تاریخ فرانسه شمرد .

II فنون سلطنتی

جنگهای دائم لوئی چهاردهم اول در فرانسه و بعد در اکثر ممالک اروپا تبدیلات بسیاری در فنون جنگ پدید آورد . مهمترین تغییراتی که روی نمود آن بود که بجای سپاه موقت قشون همیشگی و منظم پیدا شد . قسمت بیشتر تغییرات لشکری مملکت فرانسه بدست لووا انجام پذیرفت .

لووا — لووا[1] فرزند میشل لوتلیه[2] وزیر جنگ دوره صدارت مازارن بود در بیست و یک سالگی (۱۶۶۶) بجای پدرش که پیش دیوانی شده بود وزارت جنگ یافت . ولی در بیست سال از کلبر جوانتر بود با رفتار خشن لجاج و ذوق و سلیقه نظم و ترتیب داشت ولیکن مانند او در بند خیر و مصلحت خلق نبود . کلبر خط بیهوده شاه را برخلاف می‌پسندید و با سلیقه تجمل‌پسند لوئی چهاردهم و هوسرانیهای زیان‌آور قصر ورسای و مارلی[3] می‌جنگید اما لووا برای جلب خشنودی و رضای شاه با فیاضانش همراهی میشود و آنها را تمجید میکرد و او را تحریک -

1- Louvois 2- Michel le Tellier

3- Marly

بیهوده کردن می‌گماشت. عاقبت در لوئی چندان نفوذ یافت و کارش از حد درگذشت
ولی وزیر نیکوکاره در نوشیدن جان سپرد. لووا درباری هنرپسند و مردی خشن و ستمگر
و مقتدر بود. فکر جا دادن سربازان در خانه‌ها و ویران کردن پالاتی‌نا از اوست و
او را بابت کارهایی که کرده است خوب نتوان شناخت.

[illegible]

قشون دائم سلطنتی — در قرون وسطی و در عصر جدید تا اوائل قرن هفدهم پادشاهان اروپا
قشون همیشگی نداشتند و هر وقت جنگ پیش می‌آمد به حکم سرباز می‌گرفتند و بعد در موقع
صلح رخصت می‌نمودند و یا بمعاونت هواخواهان قشون را از قبیل والنستاین و برنارد دوساکس ویمار
جمع میکردند. سپاهی که پادشاهان بدین طریق جمع می‌آوردند هیچ گونه وحدت نداشت
لباس و سلاح و طرز جنگ سربازان یکسان نبود. سرکردگان جنگ نیازموده کار خود را
نمیدانستند و نیز هرگز اطمینان نبود که در موقع خطر آن لشکری که در میدان جنگ
حاضر آید.

سربازانی که دیگران برای شاه مهیا میکردند بحقیقت عساکر این مردم قشون‌ساز
محسوب میشدند نه سپاه شاه زیرا که تقسیم غنائم و تعیین مواجب و نصب صاحب‌منصب
و دستور جنگ همه با ایشان بود.

پادشاهی مانند لوئی چهاردهم که میخواست در مملکت خود هیچ کس را جز خود
شاه نبیند اهتمام کرد که جز او دیگری را حق سربازگیری و قشون‌داری نیست و
همچنین نباید جز از سپاه پادشاه عسکر دیگر وجود داشته باشد و در حقیقت هم
بجز لشکر شاه در فرانسه قشونی نبود.

بیست جنگوئی لوئی چهاردهم باعث شد که سپاه عظیم همیشگی بوجود آید و ناگزیر
چنین سربازانی باید آزموده و تعلیم یافته باشند زیرا که از عهد گوستاو آدولف و
بعد از ایجاد فنون لشکری دیگر تنها شجاعت و بی پروائی کفایت نمیکرد و لازم بود که لشکریان
شیوه‌های جنگ هم بدانند و چون بایست به سربازان هنگام صلح این تعلیمات را بیاموزند
کم کم لشکر شاه بصورت قشون دائم درآمد.

در سال ۱۶۶۰ لوئی چهاردهم ۷۲ هزار قشون همیشگی را آماده داشت و آن [illegible]
شده بودند که با قیافهٔ فوجهای سوار شارل هفتم بشمار می‌آمدند. دوازده فوج پیاده
نیز از فوجهای ایالتی و لشکریان دول بر تو کل بود و این رشته هرچه زودتر قوت یافت. لوئی
چهاردهم در اوائل جنگ هلند شصت و در زمان جنگ آخر اوگسبورگ نود و هشت
و هنگام جنگ جانشینی اسپانیا بیش از دویست فوج سرباز داشت. عده لشکریان
در وقت صلح بصد و بیست و پنج هزار پیاده و چهل و هفت هزار سوار میرسید و پس
برای تهیه ساختن جا و لباس و غذای آنان لازم بود که سربازخانه‌ها و قورخانه‌ها بسازند
و با مطبخ امروز اداره مباشرت قشون ایجاد کنند.

قشون منظم — سربازان دائم لشکریانی مرتب و همه مطیع یک نوع تعلیمات
و مقررات بودند. شق جنگ آنان با یکدیگر تفاوتی نداشت. در تمام قسمتهای قشون
طبقه بندی صاحبمنصبان ارشد و سایر صاحبمنصبان یکسان و لباس لشکریان همشکل و
همرنگ ~~دیگر~~ و سلاحشان هم وزن و هم حجم و هم اندازه بود.

سربازگیری — در آن ایام سربازگیری داوطلبانه مرسوم بود و چنانکه امروز

هم در انگلستان معمول است صاحبمنصبان جزو مأمور گشتند که مردم را بسربازی شدن
تحریض و تشویق کنند و ایشان را بگیرند؟ و حوالی شهرها میرفتند و جاهائی که ازدحام جمعیت بیشتر
چشم خیره کننده میپوشیدند و در جیب خود پول بصدا درمیآوردند و بهرکسی که حاضر
سرباز شود جایزه‌ای وعده میدادند و در مقابل بینوایان و بیکاران ولگرد و دهقانان
ساده‌دل زندگانی سربازخانه را خوب و دلپسند جلوه‌گر میساختند. یکی از ایشان میگوید: «ای دوستان
من غذای اول سوپ است بعد کباب و سالاد. غذای معمول فوج اینهاست دیگر
چیزی نیست و من شما را نمی فریبم.» اما بحقیقت در فوج شش نفر سرباز یک
تخت خواب داشتند و گذران هر روزه ایشان منحصر بنان بود و هیچ شاهی پول نبود.

(نظامات) – نظامات لشکر بسیار سخت بود. لوا چه از صاحبمنصب
نجیب زاده و شریف و چه از سرباز را اطاعت بی چون و چرا و چشم بسته و
هنگام ناتوانی سرباز را آزار بدنی و تازیانه و صاحبمنصب را حبس در زندان
و سیاه چال مجازات میکرد. این کار در نظر اشراف که بگفته سن سیمون از بدو
حکمروائی از شکم مادر بیرون آمده بودند» چیزی تازه و فضیحت آمیز بود. لوا
باین بهانه که اشراف را پیش از فرماندهی فرمانبرداری بیاموزند از تحمیلات ایشان
بمساوات عادت دهد».

(قشون) – قشون از قراولان خانه شاه و سوار و پیاده و توپخانه تشکیل مییافت.
سربازان خانه شاه هنوز لشکر کوچکی شمرده میشد. دوهزار و پانصد قراول و
محافظ و تفنگدار تقریباً همه در صف نجیب زادگان قرار داشتند سواران خانه [illegible]

شاه محبوب میگشتند

عده پیادگان که قراولان و والنژی و سوئیسی بودند به دوازده هزار میرسید و این قسمت سرگارد سیاه و سرخ قراولان امپراطوری عهد ناپلئون بود و بعدا ورود پیاده به میدان جنگ باعث فتح و فیروزی شد.

زره پوشان و قرابینه داران که از سلاح نوع قدیم خبر نداشتند و دراگونها[1] و هوسارها[2] سواران لشکر بودند.

شماره پیادگان که نماینده قدرت اصلی قشون بشمار می آمد نسبت برابر سواران بود در آن ایام فوجها را بشمار امروز بنمره نمیخواندند بلکه هر فوجی باسم ایالتی از قبیل فوج اوورنی و نورماندی و یا بنام سرهنگ آن نامیده میشد. در اواخر مانند ایام جنگ سی ساله تفنگ فتیله و نیزه ها سلاح پیادگان بود و عده تفنگداران و نیزه داران با یکدیگر برابری داشت اما در پایان جنگ اسلحه اوکس بورگ تفنگ سنگی جانشین تفنگ فتیله دار شد و آنرا انگلیسی و هلندیها بکار میبردند. با چنین تفنگ تیراندازی تندتر انجام مییافت و چون بوسیله فولاد و سنگ چخماق آتش میگرفت خود یک نوع تفنگ کاملا قدیم بشمار میرفت. مقارن این ایام سرنیزه اختراع گشت. در ابتدا سرنیزه تیغه کوتاهی بود که دسته ای چوبین داشت و آنرا در لوله تفنگ داخل میکردند ولی هرگاه سرنیزه را در لوله قرار میدادند تیراندازی ممکن نمیشد. عاقبت در سال ۱۷۰۱ این عیب از میان رفت زیرا که سرنیزه را در استوانه فلزی مجوفی جا داده نصب میکردند که قسمت خارج لوله را فرا میگرفت

1- dragons 2- hussards

و نفوذ لوئی را محدود نمیکرد. منازعه سلاح سفید و سلاح آتشی بدین وقت یک سلاح نیزه دار و تفنگدار یک سرباز مبدل شد و تغییر اسلحه باعث تغییر فنون لشکری و برتری ثابتی پیاده بر سوار گشت.

فوج توپخانه را لووا تأسیس کرد. قبل از لووا هم توپخانه و صاحب‌منصب توپخانه وجود داشت ولکن سربازی مخصوص آن باشد در ~~[illegible]~~ میان نبود و هنگام اقتضاء برای بکار انداختن توپها از فوجهای پیاده سرباز بعاریت میگرفتند. لووا گروهای مخصوص توپ و خمپاره را ایجاد نمود و از آنها فوج توپخانه سلطنتی تشکیل یافت اما هنوز توپخانه را اهمیتی نبود و در آن ایام عده سربازان بارها از سیصد هزار نفر هم گذشت شماره سربازان فوجهای توپخانه هرگز به پنج هزار در مجموع شش فوج توپخانه امروزی فرانسه [illegible] نمیرسید.

علت بی اعتباری توپخانه سنگینی توپها و دشواری حرکت آنها بود و بهمین سبب در جنگ چندان بکار نرفت و بیشتر در موقع حمله و دفاع قلعه‌ها استعمال میشد.

لووا با مساعدت ووبان برای ساختن قلعه و حمله بآن و دفاع از آن فوج مهندسی توپخانه را ایجاد کرد اما مدت مدیدی نیز مانند روز تأسیس توپخانه فقط از چند نفر صاحب‌منصب تشکیل میگشت و سرباز مخصوص نداشت.

سپاه در میدان جنگ — لشکریان لوئی چهاردهم دلاور و چابک و بی پروا و ثابت قدم بودند. سرداران فرانسه در نیروین [illegible] مارشال دولوکسامبورگ با ~~گیوم~~ دوراندیش گیوم دورانژ مصاف میداد چهار ساعت زیر آتشباری توپخانه انگلیسی و هلندی مانند هرچند گلوله دشمن سربازان را از میان میبرد ایشان صفهای خود را بیکدیگر نزدیکتر

دوره [illegible] چهاردهم

[illegible]

یافتند و هم در این جنگ بادگان و اتریشی دیگر نیروی ده را یکبار دگر گرفتند و از دست دادند و باز گرفتند و باز از دست دادند تا عاقبت آنرا بچنگ آوردند آنگاه در مقابل این همه پایداری و شجاعت گیوم دوباره از خشم و کینه فریاد برآورد و گفت «آه، این ملت گستاخ!»

در این جنگ جانشینی اسپانیا یعنی در همین گیرودار سلطنت لوئی چهاردهم و هنگام شکستهای بزرگ سال ۱۷۰۹ قحط و قحطی سرباز فرانسه جامه بی پیرهن پیراهن که گفت و شنید؟ وجه به لوئی رسید لوئی چهاردهم شکوه آنرا بمملکت فرانسه برد و بوسیله فرشتگان با مردم در همه جا خواندند شاه مملکت خود گفت که دشمنان چه شرائط را مخالف عدالت و شرافت نام فرانسوی ما میخواهند بر او تحمیل کنند. در جواب این شکایت ملت هزاران سرباز داوطلب که اکثرشان دهقان بودند بشاه داده.

سپاه مال‌پلاکه از همین روستائیان بوجود آمد. سربازان لباس صحیح نداشتند و بیشتر اوقات نان جانی که بود ناگزیر آنرا برای یک دو نوبت راه رفتنشان وا میرسید ذخیره میکردند. با وجود اینهمه سختی و دشواری ویلار میدید که در تمام لشکر را شجاعت و دلیرانه و غیرت و شهامتی در سپاهیان پادشاه و وطن خود دارند بودند ظاهر میشد. صبح روز جنگ مال‌پلاکه با آنکه سربازان شب چیزی نخورده بودند نانی را که بدست داشتند میانداختند تا زودتر بجانب دشمن روند. نود هزار سرباز فرانسوی با صد و بیست هزار نفر میجنگیدند و با این حال، هفت ساعت، از چهار ساعت بعد از ظهر تا سه ساعت بعد از ظهر تاب مقاومت آوردند و در دو ساعت آخر

هم سواران پیوسته در کار نیک بودند، خلاصه وقتی ولنیژان که یازده هزار مقتول و مجروح
در میدان جنگ بجا گذاشته عقب نشستند تمام توپهای خود را بردند و بیرق بیشتر
از آنچه داشتند گرفته و جناح چپ دشمن را درهم شکسته و بیست و شش هزار
کس را از پای درآورده بودند و با وجود این بیشتر که فردای آن روز سپاه ولیهلم در راه
سلوتری مال بلا که ~~[illegible]~~ دوباره منتظر دشمن بود و خصم جرأت حمله نداشت.

سرداران — لوئی چهاردهم برای فرماندهی قشون خود چندین گروه سردار عالیمقام
داشت. بزرگترین آنان در ایام جنگ حق داشت و جنگ هلند کنده و تورن بودند که
یکی از آنان میدان جنگ شش تا بیشتر می‌آمدند. سپهسالار دیگر جنگ اتار لوکس بورگ
مارشال دو لوکزامبورگ فرزند کنت دو مونمورانسی بوت ویل[1] چنانکه وا و
همان کسیست که پدرش ~~[illegible]~~ از قانون راجع بمنع دوئل سرپیچید و دوئل کرد بامر
ریشلیو مقتول شد. سردار دیگر جنگ اتار لوکس بورگ کاتینا[2] بود.
مارشال دو لوکزامبورگ مانند کنده مردی بود که الهامات و مکاشفات
ناگهانی بهره‌ور میشد و بقدری از دشمن بیرق گرفت و بنوتردام کلیسای اعظم پاریس
فرستاد که او را فرش نوتردام خواندند. کاتینا از طبقهٔ بورژوا بود و در نتیجهٔ
شجاعت و لیاقت بعالیترین مقام لشکری رسید. وی مردی متفکر بود، جان
سربازان خویش را بینهایت عزیز میداشت و بیهوده آنان را بکشتن نمیداد و بهمین
سبب لشکریان او را «پدر متفکر» میخواندند. در زمان جنگ جانشینی اسپانیا
سرداران لوئی چهاردهم دوک دو واندوم و ویلار بودند. عقاید ویلار درباب

۱— Comte de Montmorency - Bouttevillе
۲— Catinat

فنون لشکری ویرا بیشتر از دیگران به تورن نسبت میدهند.

تورن – هانری دولاتور دوورنی ویکنت دو تورن[1] در ناحیه سدان بدنیا آمد (۱۶۱۱). در ۱۶ سالگی سرباز شد و بیشتر ایام زندگی را در خدمت لشکری گذراند. فتوحات این سردار در زومس مارس هوزن (۱۶۴۸) و دون[2] (۱۶۵۸) باعث انعقاد دو عهدنامه از بهترین معاهدات قرن هفدهم یعنی عهدنامهٔ وستفالی و پیرنه گشت و لوئی چهاردهم لقب «سپهسالار اردو و عساکر فرانسه» را باو داد.

تورن یکی از سرداران نامدار دنیاست. وی مردی نیکوخصال و بی طمع و عفیف بود و در دربار عجب و ~~تکبر~~ حیای بسیار از خود ظاهر میکرد. سپاهیان ویرا پدر میخواندند و او هرگز راضی نمیشد که کار لشکری به تصادف و اتفاق بگذرد بلکه با جرأت و مهارت طرحها و نقشه‌ها را که نتیجهٔ تأملات فراوان بود اجرا میکرد. در آن عصر سرداران بکندی جلو میرفتند و تا قلعه‌ها را یکایک محاصره و تصرف میکردند قدمی پیشتر نمیگذاشتند و این روش را «ولایر» «قواعد لشکری در تصرف قلعه» نام کرده است. ولی تورن فنون حقیقی جنگ را که بعد سرمشق سرداران عهد انقلاب و ناپلئون شد بدست آورده است یعنی بوسیلهٔ حرکات سریع و مهارت ناگهان خصم را محاصره میکرد و سپاهش را ~~[illegible]~~ از میان میبرد و چون در این حال محاصره‌ها بی نتیجه میماند دشمن پس از چند هفته سر انداخته صلح میخواست.

جنگ آلزاس – شاهکار تورن در محاربات با هلند جنگ آلزاس بود

1- Henri de la Tour d'Auvergne vicomte de Turenne 2- Dunes

(زمستان ۱۶۷۴ - ۱۶۷۵).

در آخر ماه سپتامبر ۱۶۷۴ آلمانها بهمراهی ساکنان استراسبورگ از پل این
ناحیه گذشته و آلزاس را فرا گرفتند. تورن چون عده سپاهیانش کمتر بود پس از یکماه
ماه. در شمال استراسبورگ کنارهای نکری برافت جان وانمود کرد که گوئی میخواهد از
جدال چشم بپوشد و آلزاس را رها کند، پس در نیمه ماه نوامبر از جبال ووژ[1]
گذشت و از طریق بندر ساورن[2] عبور کرد و رفتاری پیش گرفت که دشمن گمان برد
وی در لورن اردو خواهد زد. کم کم موسم بارندگی برف در رسید و آلمانها با
خود اندیشیدند که دیگر جنگ در میان نخواهد بود آنگاه برسم و عادت آن
زمان بمرخصی رفتند. تورن میگفت «تا وقتیکه یکنفر آلمانی در ماورای رود رن یعنی
در آلزاس باشد سرباز فرانسه نباید بیاساید». در نیمه اول دسامبر یعنی بهنگامی
که دشمن خود را تا فصل بهار در امن و امان می پنداشت تورن که در آنهنگام شصت و چهار
ساله هم بیش از جوانترین صاحب منصب خود فعال بود سپاه را با وجود برف و سرما
از راههای خراب فلات لورن در طول سلسله جبال ووژ بطرف جنوب آورد.

روز ۲۸ دسامبر ناگهان در بل فور[3] واقع در جنوب آلزاس صفوف لشکر وی
نمایان شد و روز ۲۹ سپاه به مولهوس رسید. آلمانها آرمیده در جمع آوری
قشون خود هرچه کردند کوشش بیفایده بود، پس در پنجم ژانویه در تورکهایم[4] نزدیک
کولمار[5] شکست یافتند آنگاه با شتاب دوباره از رود رن گذشتند چنانکه روز
۱۲ ژانویه در آلزاس یکنفر آلمانی نبود. جنگ مذکور شانزده روز بیشتر طول نکشید.

۱- Vosges ۲- Saverne ۳- Belfant ٤- Turkheim
٥- Colmar

خبر فتح در فرانسه و اول شد و او را به آسمان رسانید. چندروز بعد لوئی چاردهم تورن را
احضار کرد و چون او راه دربار پیش گرفت روستائیان از خانه‌ها و کشتزارها می‌شتافتند تا او
را تحسین و آفرین کنند اما شش ماه نگذشت که در همین راه همان دهقانان شکرگزار برای
احترام جسد تورن در جزو شاه در مقبرهٔ سلطنتی سن دنی[1] مدفون شد گرد آمدند. مرگ
او همه عزادار و سوگوار بودند. زیباترین مرثیهٔ او کلماتی است که در عصر روز وفات
بر زبان دشمنش یعنی فرمانده سپاه آلمان رفته است. وی میگوید «از این نمیتوانم بر کسی
برتر از بشر و مایهٔ افتخار آدمیت بود تأسف نخورم».

جنگ محاصره — سرداران همعصر تورن فنون لشکری او را پیروی نکردند و باز
واقعاً جنگ اصلی همان جنگ محاصره بود. در زد و خوردهای لوئی چاردهم صدها محاصره
میتوان شمرد و سبب دارائی مسیر است عهد او خود همین است.

محاصره کاری دائم و پر رنج و زحمت بود زیرا که در قرن پانزدهم و شانزدهم چون سلاح
آتشی کاری شد استحکامات نیز تغییر یافت و محکمتر گشت. دیوارهای بلند قصرهای دورهٔ
ملوک الطوایف را کوتاه کردند تا هم کمتر هدف گلوله توپ باشد و هم مدافع کنندگان بتوانند
به آسانی تیراندازی مماس با سطح خاک را انجام دهند. برجها نیز از میان رفت و بجای
آن باستیون[2] ساخته شد و آن بنائی محدب است دارای دیوارهای بزرگ در
بر رویش توپ میگذارند.

برای محاصره یک قلعه تام دو دسته قشون لازم بود. دستهٔ اول به محاصره میپرداخت
و آنرا قشون محاصره مینامیدند و دستهٔ دوم مأمور دفع و حفظ دستهٔ اول بود و

۱- Saint - Denis ۲- bastion

با صعود لشکریان گروه محاصره را در مراقبت ها میکرد. جنگهای بزرگ مارشال دولوکزانبورگ
در ایام جدال اشغال دیگر بزرگ کرد و فتوحات نمایانی نصیب او شد همه نتیجه
مراقبت های محاصره قلاع مهم پی با بود.

پس از برقراری محاصره، لشکریان بطرف حصارها و باستیون حمله میبردند و در این
هنگام برای نزدیک شدن بقلعه کارهائی انجام میبافت که به «اعمال پیشرفت»
موسوم بود. محاصره کنندگان برای حفظ خویش از آتشباری دشمن و رسیدن بمقصود
در زمین جاده‌ای منکسر حفر میکردند و با خاک گودال جان پناهی میساختند و این
گودالها به یک نقطه معینی متوجه بود. مخصوصاً وقتی به تیررس نزدیک میشدند
صف اول توپخانه که توپخانه پیشرفت نام داشت تشکیل میافت. شلیک توپخانه
پیشرفت دفاع کنندگان را از جایگاه خود خارج و اعمال پیشرفت را آسانتر و
سریعتر میکرد. وقتی که گودالها تا کنار خندق قلعه میرسید فوجی که آنرا
«فوج شکافنده» میگفتند بوجود می‌آمد. تیراندازی فوج مذکور باید قسمتی از
سنگرها نابود سازد و شکافی در آن پدید آورد تا از آن راه حمله ممکن گردد.
در این موقع زیر دیوار قلعه دالانها میکندند و بعد بوسیله باروت دیوارها را
از پا در می‌آوردند. در آخرین مرحله محاصره حمله بود که سربازان باران
گلوله دفاع کنندگان را بچیزی نگرفته بلکه یکدیگر از باستیون بالا میرفتند
و بسطح فوقانی آن میرسیدند.

ووبان — زبردستی ووبان در فن محاصره، مهارت تورن در دالکن

فرون لشکری میماند. وی در هفده سالگی بخدمت سربازی درآمد و در چهل سالگی منصب
سلطانی داشت. اما هنرمندی و بصیرت او در کار مهندسی عنایت شاه و حمایت
لووا را چندان شامل او نساخت و با درجه مارشالی از دنیا رفت (۱۷۰۷).
ووبان کار محاصره پناه قلعه را بانجام رساند و یک بار هم روی شکست ندید چنانکه میگفتند
قلعه ای را که تحت محاصره اوست باید تصرف شده پنداشت. برای حمله قلعه ها تیراندازی
ناستقیم و سنگرهای متوازی را اختراع نمود. سنگرهای متوازی که توپ داشت گودالها
را بیکدیگر مربوط میکرد و در مقابل قلعه محاصره شده بشکل ترک شبیه بود.
ووبان قلعه گیری و قلعه سازی هردو میدانست. از سال ۱۶۷۸ که بباشر
کل استحکامات شد تقریبا اداره امور سیصد قلعه با او بود. کار مهم او ساختن
قلاع شمالی است و در از سمت ها برای نگاهداری مملکت فرانسه هیچ مانع طبیعی نیست،
ووبان قلعه هائی معروف به سرحد آهنین را بوجود آورد و در تمام آنها سبک و
اسلوب جدیدی پیش گرفت.
ووبان بجای آنکه دیوار را بر روی خاک بنا کند آنرا در خاک قرار میداد (چنین
دیوار بلندی که در قسمت مقدم خندق وسیع میکندند از خارج نمایان نبود زیرا که
بالای آن جای پناهی بسیار ضخیم ساخته میشد و باین سبب گلوله ای که می آمد بخاک
فرو میرفت و آسیب سخت نمیرسانید. در جانب دیگر خندق نیز دیوار و توده ای
خاک در نشیب آن اندک اندک با سطح زمین پیوسته میگشت مقابل دیوار گذشتن قرار
میگرفت. بر مجموع این استحکامات از بیرون پدیدار نبود و هرگز هدف گلوله

دشمن نشیند. ووبان قلعه‌ها را بشکل‌های هندسی درآورد و برآمدگی‌ها و فرورفتگی‌ها یا بستیون را که کثیر الزوایا و ستاره مانند بود چنان بنیاد نهاد که هر قسمتی حافظه و نگهبان قسمت دیگر باشد.

روش ووبان را دولتها همه پیروی کردند و دو قرن یعنی تا ایامی که سلاح جدید اختراع گشت و گلوله توانست مسافتی دور بپیماید در همه جا بکار بود. شصت سال پیش از این هم سنگربندی شهر پاریس را طبق سنگربندیهای ووبان بنا نهادند.

فصل یازدهم

جامعهٔ فرانسه در قرن هجدهم

I

روحانیان ، اشراف ، شهرها ، دهقانان

انعطاف نظر در احوال فرانسویان قرن هجدهم اهمیت بسیار دارد چونکه جامعهٔ فرانسه در قرن مذکور نضج گرفت و شکلی را که باید تا پایان این دوره یعنی تا انقلاب ۱۷۸۹ دارا باشد پیدا کرد.

جامعهٔ فرانسه در قرون جدیده به شباهت با جامعهٔ قرون وسطی بود.(1) در قرن هجدهم نیز پایهٔ آن بر مساوات و برابری قرار نمی‌یافت. مردم به سه گروه قسمت میشدند: روحانیان ، اشراف ، غیر اشراف ، مخصوصاً ، اصناف سه گانهٔ ملت روحانیان ، نجبا و طبقهٔ سیم بودند. طبقهٔ امتیازدار و بی امتیاز هم وجود داشت. بار مالیات امتیازداران بسیار سبک بود و کلیهٔ دیگران باید همه نوع مالیات بپردازند و از عهدهٔ تمام احتیاجات دولت و جامعه برآیند.

با وجود این احوال تغییرات مهمی نیز پدید آمد. بیشتر مردم آزاد و مختار بودند و غلامی و بردگی جز در بعضی از متصرفات روحانی در جای دیگر یافت نمیشد و در آن اراضی هم جور و ستمی در میان نبود و از این گذشته شمارهٔ امتیازداران بینهایت افزود و روحانیان و اشراف و صاحبان مناصب عالی مالک شغلهای قضائی بودند و همچنین جمعی کثیر از بی امتیازان به عافیت فراوان کسب کرده اما بهمان نسبت

---

(۱) - تاریخ قرون وسطی صفحهٔ «۲۰۳» دیده رجوع شود

اهمیت بازرگانان و کارگر و دهقان افزوده گشت و مع الحصر [illegible] تا پایان دولت
و جامعه بود در زیر این بار گران ماند. روحانیان و اشراف و اعیان عالیمقام قدرت
و استقلال سیاسی را که در قرون وسطی داشته از دست دادند و طبقات سه گانه مملکت
همه در مقابل سلطنت و قدرت شاه در اطاعت و فرمانبرداری یکسان شدند.

عده افراد طبقات سه گانه در پایان قرن هفدهم بجائی که [illegible] کرده است
تقریباً نوزده میلیون میرسید. شمارهٔ طبقه ممتاز بپانصد هزار بالغ میگشت و از
بقیه میلیون و پانصد هزار نفر طبقه سیم را بوجود می آوردند هجده میلیون کارگر
و دهقان بودند.

روحانیان — روحانیان که واسطه میان خدا و خلق محسوب میگشتند در
دولت نخستین مقام را صاحب بودند طبقه اول مملکت شمرده میشدند و حتی میتوان
گفت که در قرن هفدهم فقط این طبقه از تشکیل یافته بود زیرا که تنها دستگاهی که
~~[illegible]~~ سازمان دائمی داشت و بین افراد خود نوعی ضبط خاص
بسیار محکم ایجاد رابطه میکرد و آنرا حفظ میکرد گروه روحانیان بود. از
اوائل قرن شانزدهم روحانیان مجمع نمایندگان تأسیس کرده و وکلای آن هر پنج
سال یکبار برای بحث در باب تقسیم وجوهی که از آنها مطالبه میکرد و نیز
در مصالح و منافعات طبقه روحانی جمع میشدند. انجمن مذکور دو عامل انتخاب میکرد
که در غیاب وکلا نماینده جامعه روحانی نزد شاه بودند و حتی بنام دستگاه [illegible]
دولت در ~~[illegible]~~ چند می رفتند و نیز محکمه های اختصاصی خود را که
شورا [illegible]

اوفی سیالیته[1] خزانه نیز حفظ کرده، اما صلاحیت محاکم مذکور با امور انتظامی روحانی و بسیاری از دعاوی منحصر بود و پارلمان پاریس هم بیتردید بعلاوه آنها را دیگر تضعیف میکرد.

۲۴ دوران محصل

تشکیلات روحانی ، روحانیان منظم — روحانیان بدو دسته تقسیم میشدند گروه اول را کلرژه رگولیه[2] یعنی روحانیان منظم و گروه دوم را کلرژه سکولیه[3] یا روحانیان نامنظم میگفتند. (مقصود از روحانیان منظم کسانی هستند که تابع مقررات و نظامات یکی از فرقه‌های مذهبی باشند)

روحانیان منظم چندین جماعت داشتند. شور و شوق و جوش اصلاح مذهبی حیات روحانی را چندان رونقی بخشیده در قرن شانزدهم بعضی دسته‌های مذهبی قدیم از قبیل دومینیکن[4] و فرانسیسکن[5] ، و جماعت جدید ژزوئیتها در مملکت فرانسه باز فرقه‌های تازه استوار یافت. مهمترین جمعیتها که در جامعه کار از پیش میبرد یکی انجمن زنانه‌ایست معروف بانجمن اورسولین[6] که تعلیم دختران جوان را عهده‌دار شده و دیگری مجمع خواهران خیریه سن ونسان دوپول آنرا تأسیس کرد. از جماعات مردان یکی فرقه اوراتورین[7] بود (۱۶۱۱) که بعلاوه بوعظ و تدریس می‌پرداختند و در تعلیمات متوسطه با ژزوئیتها رقابت میکردند تا آنجا که بیشتر از نصف مدارس را داشتند و دیگر جمعیت لازاریست[8] که آنرا نیز سن ونسان دوپول برای رفع نقائص و تکمیل لیاقت و کارآموزی روحانیان دهکده‌ها بوجود آورد (۱۶۳۲) و اینان در مدرسه‌ها جوانانی را که تازه بزمرهٔ روحانیان درآمده بودند تعلیم میدادند. فرقهٔ سولپیسین[9] نیز برای همین مقصود

۱- officialité ۲- clergé régulier ۳- clergé séculier
۴- Dominicains ۵- Franciscains ۶- Ursulines
۷- Oratoriens ۸- Lazaristes ۹- Sulpiciens

در ۱۶۹۰ در شهر ایر [illegible] و دیگر جمعیت برادران مدارس مسیحی که
ژان باتیست دولاسال (۱) ایجاد کرد (۱۶۸۰) در قرن نوزدهم یعنی تا زمانی که
دولت از تعلیم مردم روگردان بود همه ذکر بیشتر تعلیمات ابتدائی می‌پرداخت.

روحانیان نامنظم — چنانکه نوشته شد از روز انعقاد عهدنامه با پاپ
(۱۵۱۶) عده اختیار روحانیان نامنظم در کف شاه بود و اگر اسقف یا مهم در
اسقف را که مقام عالی روحانی داشت او برمیگزید و پاپ انتصاب ایشان را
مطابق قوانین کلیسا تصدیق میکرد. انتخابات لوئی چهاردهم خوب و پسندیده بود
نه تنها رسوائی قرن شانزدهم و عهد سلطنت هانری سوم از میان رفت بلکه عده‌ای از
روحانیان دانشمند پرهیزکار نیز گشت.

بعضی از اسقف نشینها یکی از دو مرد اشراف نموده داده شد و یکی آنها
را (۱) علم فروشان بنفش رنگ می‌خواندند. تلك بوسوئه بزرگترین خطیب
مذهبی فرانسه پسر یک وکیل مدافع بود. اسقف نشینهای مهم و ثروتمند را بافراد
درجه دوم خانواده‌های اشراف میسپردند و این مناصب دست بدست مانند اموال
خانوادگی از عمو برادرزاده انتقال می‌یافت. جمعی از اسقفها هرگز بقلمرو خود
نمیرفتند و در ورسای در جوار شاه زندگی میکردند.

کشیشهای محله را که اکثر از مردم طبقه سوم بودند اعیان یا بانیان کلیسا
انتخاب میکردند. در شهرها که اسقف وجود داشت کشیش محترم و معزز بود ولی
از روحانیان درجهٔ اول شمرده نمیشد ولی [illegible] روحانی، در دیگر [illegible] میان روستائیان از

1- Jean Baptiste de la Salle

که بزرگان بیشتر از مذهب معتقد بودند، عوارضی میگرفتند و دهقان با او بر

سر دارائی ده یک [illegible] را نیز خود میکرد . با وجود مسئله [illegible] و

سوال [illegible] ، کشیشان ده ، در عهد لوئی چهاردهم هرچند تقوی و پرهیزگاری داشتند

ولکن شایستگی مقام و کار خود و دانش نیندوخته بودند .

کشیش ده بر قلمرو خود مانند دوره قرون وسطی تاریخ ولادت و عروسی و وفات

اشخاص را ثبت میکرد و به منزله امروزی دفتر ثبت احوال بود و هم او روزهای

یکشنبه هنگام دعا ، فرمانها را از مقامات دولت عهده‌دار ساخت و [illegible] هیچ

جالیش روزنامه به معنی محسوب میشد .

آثار ص ۳۵۲ [illegible] قرون وسطی

(عوارض روحانیان) — دولت بر روحانیان وظیفه و دستمزدی نمیداد . ولی آن خود

عایدات داشتند و بهمین سبب در مقابل شاه مستقل بودند . دهقر روحانیان منافع

متعلقات کلی از قبیل اراضی و خانه‌ها و حقوق مختلف دیگر به مقدار [illegible] میگرفتند .

جامعه روحانی تقریباً یک ربع خاک فرانسه را در دست داشت و هر سال قریب صد و

شش میلیون نفع از آن میبرد . ده یک جمع محصولات زمین ~~[illegible]~~ مانند گندم و

شراب و میوه و سبزی و غیر آنها بود و دریافت میشد و از هر منفعت دیگری بود

که بعضی بیست یا صد و بیست و پنج میلیون بالغ میگشت . پولی که بنام

درو آ فئودو[1] — حق الارض — از [illegible] روحانی گرفته میشد بصد

میلیون میرسید . منضماً مجموع عوارض روحانیان در سالهای قبل از [illegible] برویم ،

سیصد میلیون بود و معادل هزار میلیون امروزیست .

1- droits féodaux

مالیات روحانیان — گرچه اداره امور بناهای مذهبی، کلیساها، کلیه مراجع بیمارستانها و مدرسه‌ها و مؤسسات خیریه تکلیف روحانیان بود و هرچند بگفته که بدولت جز دعا چیز دیگری مدیون نیستند و خود را نیز از مالیات ارضی معاف ساخته بودند اما آنان هم از مالیات پردازان بشمار می‌آمدند و در موقع معین مبلغی هم از آنان خواسته میشد می‌پرداختند. یکی از مالیاتهای روحانی دسیم[1] — عشر — نام داشت و قسمتی از منافع قرضهای عمومی از عواید این مالیات تأدیه میگشت و دیگر مالیاتی بود باسم دون گراتوئی[2] و همچنین بعد از آنکه لوئی چهاردهم مالیات سرانه و مالیات صدی بیست را برقرار ساخت روحانیان نیز مشمول آنها شدند. مجموعه جامعه روحانی بیست میلیون لیره به دولت میلیون امروزیت بدولت میداد.

روحانیان عالی و دانی — عوائد بسیار نصیب کسانی بود که روحانیان درجه اول یا روحانیان عالی خوانده میشدند مانند اسقف اعظم دستگاه که از بیست هزار تا دویست هزار لیره عایدات داشتند و آبه[3] — راهب — و کشیشهای محل که عنوان روحانی داشتند ولی اکثرشان در زمره روحانیان محسوب نمیشدند. شاه که آبه و اسقف را نیز انتخاب میکرد منابع پرثروت را بدست کسانی که بیشترشان حتی در سلک روحانیت هم نبودند میسپرد. کسی که هیچ وقت هرگز باداره امور روحانی صومعه نمی‌پرداخت و تنها با خذ عایدات آن اکتفا میکرد و پنج صومعه در حکم ذخیره و دستمزد بشمار می‌آمد. اولاد و اعقاب و دوکها اداره امور کلیسا را که عوائدشان بیست هزار و گاهی تا پنجاه هزار لیره میرسید بگردن داشتند

1- décime 2- don gratuit

3- abbé

یا دهقانان خود محول میکردند چنین شتوالیه با امور مذهبی کاری نداشت و شخصی را که بنام
دسروان[1] - کشیش ترکیبی - خوانده میشد از جانب خویش وکیل میکرد و از
عایدات ده یک مبلغ سیصد لیره بیشتر نبود و قوت لایموت دسروان را تهیه نموده
باو میداد.

از کشیشان کم وضع و معاونان ایشان و رهبانان روحانیان درجهٔ دوم
یا روحانیان دانی بودند. بیشتر مالیاتهای روحانی را همین بینوایان می پرداختند،
بلکه در میان روحانیان هم دو طبقهٔ ممتاز محسوب نمیشدند باز از امتیاز دار و
بی امتیاز و شریف و ناشریف سخن در میان بود. هرچند در قرن هفدهم طبقات
مذکور با یکدیگر اتفاق داشتند ولکن در قرن هجدهم اندک اندک از هم دوری
جسته کناره کردند و در عهد انقلاب کشیشان درجهٔ دوم با مردم طبقهٔ سیم هم آواز
شده بمخالفت روحانیان عالی و اشراف برخاستند.

اشراف، امتیازات ایشان - اشراف طبقهٔ دوم مملکت را تشکیل
میدادند و چنانکه در فرمانها و احکام رسمی نوشته میشد «بازوی راست شاه»
بشمار می آمدند. ایشان هم مانند روحانیان صاحب امتیاز محسوب میشدند، مالیات
ارضی نمی پرداختند و مناصب بزرگ دربار و فرماندهی سپاه و سفارت و حکومت
خاص آنان بود. بجا هرچند سلطه و قدرت سیاسی خود را که از دهقانان بزرگ
خود داشتند از دست داده ولکن هنوز از بعضی حقوق دورهٔ ملوک الطوایف
بهره مند بودند، مردم را بیگاری میگرفتند، از حاصل زمین مقداری اخذ میکردند،

1 - desservant

از بانالیته[۱] یعنی مالیاتی که بر استعمال اجباری آسیا و تنور و چرخشت ارباب تعلق میگرفت و هم از حق شکار و مالیات منحصر بفرد سود میبردند. در عوض، اشراف از هر صنعت مگر شیشه‌سازی و هر تجارت مگر تجارت دریا و از هر نوع پیشه و حرفه‌ای ممنوع بودند. بلکه باید با آیین بزرگان زندگی کنند و از کارهای منفعت‌آور بر کنار باشند. هر کس آداب و لطافت اشرافی را پیروی نمیکرد شرافت و نجابت خویش را از دست میداد چنانکه ژانتیومی از اهل نورماندی را از صف اشراف خارج کردند زیرا که گاوی چند خریده بود تا فربه ساخته بفروشد و از این راه سودی برد.

این سازمان اجباری برای مملکت فرانسه و اشراف زیان‌آور بود و از اواخر دورهٔ پادشاهی لوئی چهاردهم بجا ماند. [illegible] انظار مردمان طبقه بیفایده‌ای جلوه گرفت.

تقسیم دوگانهٔ اشراف - بلکه بر دو نوع بودند جمعی را که اصیل بشمار میرفتند اشراف اهل سیف و گروهی را که شاه در صف اشراف در آورد اشراف اهل قلم (اشراف جامه) مینامیدند. بیشتر بزرگان القاب دوک[۲] و مارکی[۳] و کنت[۴] و بارون[۵] داشتند و فقط ایشان را ژانتیوم میخواندند.

شرافت طبقهٔ دوم را پادشاهان برای صاحبمنصبان قضائی و مالی ایجاد کرده و چنین اشخاص در سلک نجبا درآمدند از ابتدای برقراری مالیات پولت و توارث شرافت، حقوقشان ثابت گشته یعنی القاب ایشان هم ژانتیوم

1- banalités 2- duc 3- marquis 4- Comte
5- baron

شدند .

اشراف اهل سیف ، اشراف بزرگ — اشراف اهل سیف دو گروه بودند
اشراف بزرگ یا اشراف دربار و اشراف خرد یا اشراف ولایات .
چنانکه پیشتر نوشته شد اشراف بزرگ در برابر زندگی دربار و خدمتگزاری شاه
و بهوای الطاف و مراحم او از اراضی و مستغلات خود دست میکشیدند سخت
خودبین و مغرور بودند و اشراف ولایات را بنهایت حقیر می پنداشتند و بعقود
و سکنت و عادات و رسوم ایشان میخندیدند و نیز مغرور روز افزون اشراف طبقهٔ دوم
حسد میبردند و آنان را تحقیر مینمودند . مخصوصاً روحانی ، صاحب منصب ، بورژوا
و مأمور مالیه همه را پست و ناچیز میگرفتند . با وجود این احوال بارها اتفاق افتاد که
بواسطهٔ شغل پدر دختر یا بطمع جهیز بسیار سنیوری عالیمقام با بورژوا و یا با
یک صاحب منصب مالیه وصلت کند و این ازدواج را باصطلاح از خانوادهٔ پست‌تر
زن گرفتن میگفتند . در آن ایام وصلتهائی هم از این قبیل انجام یافت چنانکه
سه تن از معتبرترین دوکهای فرانسه سه دختر کلبر را بعقد خویش درآوردند .

اشراف ولایات — عدهٔ اشراف ولایات که اشراف خرد نیز خوانده
میشدند بیشتر بود . ایشان هم غرور و نخوت اشراف بزرگ را داشتند و تحقیرکنندگان
را حقیر و پست میگرفتند و در روستا میان اراضی و املاک خود ، در عمارتی که نیمی
قصر و نیمی قلعه بود زندگی میکردند و در آنجا بگفتهٔ [illegible] بنهایت
فقیر و ناراحت هم بودند . کشت و زرع زمینشان بخوبی انجام نمی یافت

و اکثر فرزندان بسیار داشتند. بکار فلاحت در بیشتر نواحی و به خصوص در نقاط غربی
میان دهقانان و مانند ایشان عمر بسر میبردند و چون با غم و شادی روستائیان شریک
بودند احتیاجات و [و به گفتگوهای] آنان را میدانستند چنانچه اگر میتوانستند بیچارگان را
دست میگرفتند و بر افتادگان رحمت می‌آوردند ولیکن برای آنکه بر عوائد خود چیزی مختصر
فزونی بیفزایند با فرد حقوقی که در عهد فئودالیته از مردم گرفته میشد پرداختند.
شکار یعنی تنوع زمان بیکاری اشراف روستائی گشت و برخی را از زیان میرسانید و
سختی و تندی آنان دهقانان را خشمگین میساخت چنانکه کنت دورای ثران تی‌بوم را
در حکم قوش کوچک یعنی پرنده‌ای شکاری می‌پنداشتند. کم کم کار بجائی کشید
که در آشوب فرونشاندن صدها از ثران تی‌بوهای اوورنی مراسم قرون وسطی[1] را
از سر گرفتند. مثلاً عده‌ای ثران تی‌بوم مانند سنیورهای راهزن قرن دوازدهم و
بکلای [illegible] آلبانی در عصر جدید فلاحان خود را بزندان می‌انداختند و ایشان
را تا پول نمیدادند رها نمیکردند و هم از کسی که گوشت نمیخورد [illegible] و هم از آنکه گوشت
نمیخورد، از هر دو، مالیات میخواستند. لوئی چهاردهم برای مجازات ایشان جمعی
را به کلرمون[2] فرستاد و عمال او در آن ناحیه محاکماتی کردند که به
«ایام کبیر اوورنی» معروفست. هرچند پانصد تن محکوم شدند تقریباً
همه گریخته بودند اما پانصد قصر و برج که بایشان تعلق داشت با خاک یکسان گشت و
دزدی و راهزنی از میان رفت.

اشراف اهل قلم — اشراف اهل قلم از بورژواهای توانگر بوجود آمدند

(1) - تاریخ قرون وسطی صفحه «۲۲۰» [illegible]

2- Clermont

منصب قضا و مشاغل عالی را خریداری در صف اشراف جا میداد بقیمت گزاف
خریداری میشد، مثلاً مقام ریاست یکی از پارلمانهای سیزده گانه مملکت را قریب سیصد
پنجاه هزار لیره، بیش از شش میلیون امروز، و مشاغل پارلمان بیشتر از صد هزار
لیره، قریب یک میلیون امروز، ارزش داشت. این طبقه صاحب مناصب بزرگ
بودند و از طرف شاه بکارها رسیدگی میکردند و در میان مردم مقام و منزلت خاصی بدست
آورده. رئیس اول پارلمان را در ورود، مانند پادشاه پذیرائی میکردند و هنگام
ورودش طاق نصرت میبستند. اعضاء شوراها، مستشاران حکومت، اربابان ادارات و
قضاة هم از ایشان انتخاب میشدند. اشراف اهل قلم در وسط بین اشراف بزرگ و
بورژواها بشمار میرفتند دانشمندترین و بصیرترین مردم بودند و شاه بوسیله آنان کارهای
مملکت خویش را از پیش میبرد.

طبقه سوم — توده ملت یعنی اشخاص بی امتیازی را که نه روحانی بودند و
نه شریف و نجیب، طبقه سوم میخواندند و اینها هم مثل سایر اصناف با یکدیگر
یکسان نبودند و خود بچندین گروه تقسیم میگشتند از قبیل بورژواها و پیشه وران و
دهقانان. اینان را روتوریه[1] (ناشریف) میگفتند. کسبه و روستائیان را
بیشتر اوقات ویلن[2] یعنی وضیع و پست نیز مینامیدند.

بورژواها — کسانی که با دست کار نمیکردند بورژوا شمرده میشدند و
در میان ایشان هم مرتبه‌ها و طبقه‌ها چندین وجود داشت. مردم تحصیل کرده
و دانش آموخته از قبیل وکلای دعاوی و آموزگاران و طبیبان و [illegible] جمع

1- roturier 2- vilain

اشخاص متشخص از آن وقت، کنون کار آزاد ندیده بیشتر طبقهٔ نخستین را تشکیل
میدادند و بعد از ایشان گروه بیشمار صاحب‌منصبان درجهٔ دوم عدلیه و نظمیه مانند کلانتران
و تحویلداران و مأمورین ثبت اسناد و ادارات املاک و مدعی العمومها و تقریرنویسان و
یا بگفتهٔ کلیهٔ کسانیکه از مرافعات و مشاجرات دیگران نان میخوردند، قرار
میگرفتند. عدهٔ این صاحبمنصبان پیوسته فزونی مییافت و چنانکه امروز هرکس اندک دانشی
آموزد در پی «تحصیل کار دولتی» است، در قرن نوزدهم نیز درد «استخدام دولت»
که موجب فقر اقتصادی مملکت گریبان‌گیر عامهٔ خلق و باعث نومیدی کلیه گشته
بود. ارستان دانی مینویسد «هرکس یک بار قلم بدست گرفتن یاد گرفت گاو
آهن را در کف خویش بنهایت سنگین میبیند». مردم کارهای دولتی را هرچند
حقیر هم بود خریداری میکردند. یکی از وزرای لوئی چهاردهم میگوید «هروقت
اعلیحضرت شغل ایجاد میکند خداوند برای خریدن آن احمقی بر می انگیزد».
ازاد ترا اگر بعضی حرف از قبیل زرگران و ساعت فروشان را نیز جزء بورژواها
میشمردند.

در میان طبقهٔ سوم هم بی امتیاز نبود بورژواها امتیازاتی چند داشتند مثلاً صاحبان
از پرداخت بعضی مالیاتها و مع الحصر مالیات ارضی معاف بودند و رؤسای و اعضای انجمن شهرها
را نیز از ایشان انتخاب میکردند.

پیشه‌وران. — پیشه‌وران بعد از طبقهٔ بورژوا قرار میگرفتند و مانند دورهٔ قرون وسطی
استادها و شاگردها و کارگرانی را که با دست کار میکردند باهم هم میخواندند. بعضی از کسبه مختار

و غذا فراهم آورند.

و همچنین اهالی درگاه دهقانان گیلان پدید کرده و مرگ توتیا از اینجا رفته
بود چگونه عده خود را به همه در تصرفات کلی عمر بسر میبردند از دولت مرا نگذاشت و
آنان هم مختار بودند هر وقت بخواهند ملک را ترک گفته خویشتن را **آزاد سازند** و چنین
چیزی در قرون وسطی وجود نداشت تا **رانده** وی به دیگر وابسته **به زمین** شود و سینیور نمیتوانست
رعیت را از زمین خارج سازد. (۱)

چون از دهقانان نیز صاحب آب و ملک شدند از این راه هم زمین را خریدند
یا در عوض پرداخت نفع همیشگی اراضی را تحت تصرف کردند ولی نیز روستائیان
مانند عده شهرها در مزدور بودند و هر روزه مزد کم و معینی میگرفتند.

مالیات‌های دهقانان — هر چند از طرفی تا اندازه‌ای که هر روستائیان آسان
گشت اما باز سخت زیر فشار بودند و قرن هفدهم برای آنان بیشتر ایام قرون وسطی میگذشت
و به سینیورها حقوق عهد فئودالیته و بیرون حسابهای ده یک و دولت جدید یعنی دولتی که
فئودالیته را برانداخته بود نیز مالیات مستقیم و غیر مستقیم میستاند. در اوراق بیشتر
نوشته شده در برقراری و گرفتن بعضی از مالیاتها و از حرص و زیاد طلبی و از دزدی و
قلدری کسانی که مالیات را اجاره میکردند چون بار دهقانان گران است. محاسبه
کرده حساب کرده‌اند روستائی بیرون از آنچه به شاه و سینیور و کشیش داده باید بپردازد
از هر صد فرانک درآمد بیشتر از بیست و پنج فرانک برای او باقی نمیماند، بیچاره
گرسنه دهقان و خانواده‌اش فقط چهار یک عایدات او را مصرف کرده و مالیات ... و

(۱) - تبیان دوره وسطی صفحه ۲۰ رجوع شود.

شده است هم سرباز دیگر لازم بود.

تیره‌بختی دهقانان — کلبر از صمیم قلب دوستدار ملت بود کوشش فراوان کرد که کمکی به کار دهقانان کند ولی روی هم رفته جهد و جهد او بی حاصل بود و حتی در زمان وزارتش تیره روزی مردم ولایات بیک شورشهائی برانگیخت یکی در ویواره[1] در ۱۶۷۰ و دیگری در برتانی در ۱۶۷۵. برای نابود کردن طغیانها شورشیان را وحشیانه قتل کردند و ده هزار سرباز عنان گسیخته به ایالت فرستادند. حاکم برتانی در باب گرده داران آویختگان حکایت میکرد که درختان بواسطه سنگینی بدنهائی که بآنها آویخته شده کنار جاده‌ها بزرگ خم گشته است. مادام دو سوینیه[2] که آن وقت در برتانی بوده است مینویسد که جز زندان و کشتن کار نیست — و هم دیروز طبلچی فرمان را بسیخ کشیدند.

سراسر قرن هفدهم، باستثنای روزگار پادشاهی هانری چهارم، ایام سختی و تیره‌بختی روستائیان بود. شرح مصیبت و رنجهائی که آنان در عهد لوئی سیزدهم و دوره فروند دیده‌اند نوشته شده است. در زمان سلطنت لوئی چهاردهم نیز همین وضع برقرار ماند. لابرویر[3] که از نویسندگان بزرگ آن ایام است بیان احوال دهقانان معصر خویش را در پاره‌ای از کتابش که مشهور شده است چنین مینویسد: «حیواناتی وحشی دیده میشوند نر و ماده، سیاه و از آفتاب سوخته که در بیابان پراکنده‌اند و زمینی را که به آن وابسته‌اند با ولعی تمام میکاوند و زیر و رو میکنند. گوئی صدائی واضح و مشخص دارند و هر وقت که بپا می‌ایستند سیمای آدمیزاد می‌نمایند و حقیقت اینها انسانند. شبانگاه

1 — Vivarais 2 — Mme de Sevigné
3 — La Bruyère

نواحی خود میروند و در آنجا با لقمه‌ای نان سیاه و آب و ریشه گیاه زندگی میکنند. این
مردم مشقت تخم پاشی و کشتکاری و محصول‌داری را از گردن دیگران برداشته‌اند و بدین
سبب ثروت از ... و دسترنج ایشانست بی‌نصیب نمانند.»

به نقل گفته‌های لابرویر شاعر همه کشاورزان ملکشت و دهقانان چند ... ثبت
میشدند که آسایشی داشتند از چنین اشخاص معدود بودند و مدارک و بینائی که در دست است
همه دلیل فقر و ذلت بیچاره اکثر مردم آن زمانست. در سال ۱۶۷۵ از اهالی
ناحیت بری[1] گفته‌اند «کشتکاران این مرز و بوم از غلام ترک سیاه روزترند».
در همان سال حاکم دوفینه مینویسد «بیشتر خلق زمستان را با نان آرد بلوط
و ریشه نباتات گذرانیده‌اند و اکنون نیز بوته درخت و علف چیده میخورند».
مادام دوسوینیه به سال ۱۶۸۰ حکایت میکند «من جز اشخاص بی‌نان انگشت‌ها از
روی کاه میخوابند کسی نمی‌بینم». فنلون[2] در ۱۶۹۲ میگفت «سراسر خاک
فرانسه جز بیمارستان ویران بی آذوقه‌ای بیش نیست». و وبان در تمام نواحی
مملکت رفته بود در سال ۱۷۰۷ مردم آنجا را که از گرسنگی و برهنگی به فنا
رفته بود». بوولیوه عشر جمعیت شهر تخمین میکرد. وی مینویسد «از نان
را بفرداده به وسیله کاه و کپک ... آنست از زمین برداشته، عامه خلق در
سال سه بار گوشت میخورند و سه ربع ایشان، تابستان و زمستان غیر از پارچه
پاره پاره نیم پوسیده لباسی ندارند و وضع کفش چوبی ایشان چنانست که کودکان
سه چهار سال با پای برهنه راه میروند.»

1- Berry   2- Fénelon

پایان سلطنت لوئی چهاردهم و تیره‌بختی مردم

در آخر عهد پادشاهی لوئی چهاردهم
بر اثر جنگ جانشینی اسپانیا بدبختی گریبان همه را گرفت. بگفتهٔ سن سیمون حتی لاکی‌ها در
[illegible] رعیت به جستجوی پول بودند. در سال ۱۷۰۹، در ورسای نیز گرسنگی روی
نمود و از نرده‌های قصر آشکارا دیده میشد که نوکران شاه گدائی میکنند. عده جمعیت
از نوزده به هیجده میلیون رسید و قسمت بزرگی از مملکت بی کشت و زرع ماند. فنلون
مینویسد «دیگر کسی نمیتواند بی دزدی و فتنه‌جوئی خدمت دولت کند و چنین زندگی
شایستهٔ مردمان بی سروپای بیابان گردیست که سفر ناشناخته در پیش دارند و دانسته
نه سزاوار کسانی که زمام امور دولت و مملکت را در دست دارند. فرانسه گدا و بیکس
از همه جا پیداست.»

لوئی چهاردهم در آخر عمر شکست این تیره روزی را بخوبی حس کرد. هنگامی که دانست
مرده نیست بی سود نداشت. شب وفات پسرانش را وداع با درباریان، و از رهبانی بالینش
خویش که نشسته حاضر است آنگاه نبیرهٔ پسر خود لوئی پانزدهم را که طفلی پنج ساله و جانشینش
بود طلبید و به او گفت «فرزند تو بسلطنت بزرگی میرسی اما ذوق و سلیقهٔ مرا در عمارت
سازی و جنگجوئی پیروی مکنید. در دلجوئی رعیت بکوشید که من از بدبختی نتوانستم [illegible]
خلق بپردازم.»

وقتی مردم خبر مرگ لوئی چهاردهم را شنیدند از شادمانی لرزیدند و بگفتهٔ
سن سیمون «سبب این نجات و رهائی» که از دل و جان خواهان آن بودند شکر
خدا بجا آوردند.»

نتایج سلطنت لوئی چهاردهم — پادشاهی لوئی چهاردهم را نتیجه‌های مادی و معنوی بسیار است
الحاق چندین ایالت ، وسعت یافتن سرحدها ، نابود شدن تجزیه مملکت و نفوذ لوردها
در امور مملکت مهمترین ثمرات مادی ایام سلطنت اوست .

از سوی دیگر آگاهی مردم از تعدیات حکومت استبدادی و بیداری روح انتقاد و خرده‌گیری
نتایج معنوی روزگار پادشاهی لوئی چهاردهم بشمار میرود . مدتی دراز رعایا با سکوت و خونسردی هر
چیزی را تحمل کردند و حتی در افکار و عقاید خویش راه تجاهل پیش گرفتند تا عاقبت کثرت
مصائب و تیره روزی ، پرده از کشف علّت و حقیقت در آن دوره برانگیخت .

فنلون اسقف اعظم کامبره در چندین مرتبه دوک دو بورگونی نواده لوئی چهاردهم
استبداد را عیب این حکومت میدانست و چاره را در یک مجلس میدید که نماینده ملت باشد و
آزادانه با شاه در حل مسائل مملکت شور کند . ووبان [illegible] و وطن‌پرست
بزرگ فرانسه بود مالیات و تحمیلات را سبب فقر و ذلت میدانست و عقیده داشت که
برای علاج این درد رعایا باید بجای اشخاص به نسبت عایدات و منافعات خویش
مالیات بپردازند . خلاصه مساوات در پرداخت مالیات و شرکت جستن ملت در امور حکومت
در اواخر سلطنت لوئی چهاردهم آرزوئی بود که نیم قرن بعد انقلاب کبیر آن آرزو
را برآورد .

۴ مرداد

II

اخلاق — تمدن — ادب

در قرن هفدهم تغییرات شگرفی در اخلاق مردم پیدا شد و طرز رفتار خلق که
در ابتدا بسیار خشن بود بواسطه نفوذ زنها و مخصوصاً مارکیز دورامبویه[1] ملایم گشت .

1- marquise de Rambouillet.

ادبی و هنری و صنعتی مهمترین آثار دنیا بود از قرن [illegible] بوجود آمده است.

در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم یعنی اواخر دوران سلطنت هانری چهارم و لوئی سیزدهم [illegible]

تقریباً زد و خورد دائم جنگهای مذهبی اخلاق وحشیانه مردم [illegible] و خشونت و وحشیگری

در سراسر ایام سلطنت هانری چهارم و قسمت بیشتر پادشاهی لوئی سیزدهم برجا ماند. در عهد هانری

چهارم جائیکه [illegible] لوور را [illegible] نکنند. روزی سفیر اسپانیا ملاقات

که شاه رفت و دید که اعلیحضرت دستها و زانوها را چهارپا مانند مرزبانی گذاشته و خود را

مرکب پسر خویش ساخته است. مادر دوبرلیس [illegible] است که در دربار [illegible] بگیسوانش نقل بادام

میداوند و لوئی [illegible] قتل شد است. روزی لوئی سیزدهم آخرین جرعهٔ شراب خویش را

در دهن نگهداشته آنگاه بزور بر سینهٔ خانمی پاشید و [illegible] رفتار [illegible] نشانه ای خشونت

اخلاق آن عصر و زمان بهترین گواه است.

روح وحشیگری در دوئل جلوه گر میشد، و آن جنگ واقعی و حقیقی بود [illegible]

[illegible] هر گونه تزویر بکار میرفت و حیله‌ها [illegible]

قانونی [illegible] بشمار می آمد، چنانکه [illegible] و شنیعی [illegible] بی سلاح

مانده بود [illegible] روا نمیداشتند. در [illegible] سلطنت هانری چهارم چهار هزار نفر

[illegible] در دوئل مقتول گشتند، [illegible] بنام [illegible]

[illegible] کشته بود.

از اوائل قرن هفدهم ابراز رفتار وحشیانه از میان رفت چنانکه در عهد لوئی چهاردهم

دوئل [illegible] بیشتر نبود. یک قسمت از تغییراتی که پیش آمد نتیجهٔ سختگیریهای

ریشلیو، فرمانهای [illegible] صادر [illegible] لوئی چهاردهم نیز تجدید شد و در دوره جنگهای داخلی [illegible]
این جنگاوران پرجوش و خروش را در صف لشگریان درآورد و همچنین در اثر مساعی مارکیز
دورامبویه، در اخلاق و عادات مدنیت حقیقی پدید آمد.

مارکیز دورامبویه — مارکیز دورامبویه دختر سفیر فرانسه در دربار پاپ بود.
[illegible] هانری چهارم [illegible] خشونت [illegible] دربار بخشی داشت آنرا بکلی ترک گفت.
[illegible] شهر رم [illegible] دربار [illegible] تربیت یافته بود [illegible]
مایل نیز همان مراسم و آداب را معمول و مجری ببیند. مارکیز دورامبویه در منزل
خویش از اشخاصی معدود که خوش رفتار و هوشمند و دلپذیر بودند دیگری را راه
نمیداد. در خوابگاه اطاق خود که «اطاق آبی» نام داشت بر تختی در بالای اطاق
بود، پهلو خفته و از مردم پذیرائی میکرد. در آنجا مهمانان همه در صف نیمدایره
قرار داشته بر صندلی راحت و مردان و [illegible] بر کرسی یا چهارپایه
می نشستند. و از سخنان آرامی و نرمی سخن میگفتند و دقت داشتند که از وضعی
طبیعی و بی تکلف [illegible] خود را بازگویند و [illegible] با وضوح و آسانی و [illegible]
گفتگو کنند. [illegible] ادب و [illegible] همه [illegible] و امروز [illegible]
آدابی که مراسم [illegible] در این خوابگاه بوجود آمد...
[illegible] محترم داشتن زنان، تعظیم و تکریم [illegible] و [illegible] در کردار و رفتار
همان رسوم و [illegible] نشان [illegible]. وضع خوابگاه مارکیز دورامبویه سرمشق
دربار و [illegible] ولایات [illegible] گشت و [illegible] فتوحات لوئی چهاردهم [illegible] تفوق

از [illegible] ۳۲۷ [illegible] تاریخ قرون جدید

سیاسی او برقرار شد همهٔ اروپائیان آن را پیروی نمودند. لوئی سیزدهم بسینهٔ
خانمهای دربار آب دهن می انداخت اما پدرش لوئی چهاردهم وقتی از کنار زنی طرف
شوی میگذشت برای احترام او از برداشتن کلاه خودداری نمیکرد.

مسکن — نفوذ مارکیز دو رامبویه در طرز ساختمان عمارات و مساکن
نیز مؤثر افتاد. منزل او نه تنها محفل هوشمندان و اهل ادب بشمار میرفت بلکه عالیترین عمارتی
بود که هرگونه وسایل آسایش را فراهم داشت. بنابر آنکه او خود طرح نقشه و شهرت خانه
شده میگویند، ماری دو مدیسی برای ساختن قصر لوکزامبورگ بود، معمار خود را و ستونها
در خانهٔ مارکیز دو رامبویه اعمال کرده. تا آنزمان اسلوب قرون وسطی حتی در
خانهٔ توانگران هم فقط یک تالار بزرگ داشت که کف آن را از سنگ فرش میکردند.
پنجره های معدودی و شیشه های کوچکی که در میله های سربی قرار میگرفت چنانکه باید آن را روشن
نمیکرد و تالار هم هم خوابگاه و سفره خانه و هم اطاق مهمانخانه بود. در منزل مارکیز دو
رامبویه سرمشق تمام عمارات جدید شد این تالار وجود نداشت و بجای آن برای خواب
و پذیرائی مهمان و سایر قبیل احتیاجات یک یا چند اطاق مخصوص ساخته بودند. وسعت
اطاقها از تالارهای قرون کمتر بود و کف آنها را بعوض سنگفرش کردن از تخته میپوشاندند
و پنجره اطاقها را که شیشه های بزرگ و قابهای چوبین داشت متقارن و متناسب قرار میدادند.

~~[illegible]~~ اثاثیهٔ خانه — برای هر اطاق اثاثیهٔ خاصی ساخته شد. در سفره
خانه میزهای بیضی و در اطاق مهمانخانه پاراوان و صندلی جات و نیمکتهای مخمل و
ابریشمی و پارچه های منگوله گذاشته شد.

در عهد لوئی چهاردهم سبک تزئین تغییر داده شد ... کمال میپرورد و در اطاقها زینت و تجمل بکار
جلوه کرد، بخاریهای بلند سنگی در آن عهد تا سقف میرسید و تا زمان لوئی سیزدهم نیز در کار بود.
این زینت و بخاری مرمری سفید که طاقچه عاریه جایش را گرفت، آئینه ها ارتفاع قد آدمی یافتند
و بر روی آئینه ها برگ قرار میدادند. تیرهای سقف را می پوشاندند و بتابلوهای نقاشی مزین
می آوردند، شمعدانها نصب میکردند و در شاخه های مفرغی آن شمع میگذاشتند.
بر روی میزها آثار چینی و گلها و مجسمه های نیم تنه و مجسمه های کوچک و ظروف گرانبها قرار
میدادند. کف اطاقها را با فرش مستور میکردند، درهای بلند پایین چهارلنگه تعبیه نمودند،
تابلوی دیواری را که در قرن پانزدهم نیز زینت بخش اطاقها بود در قاب منبت و طلا
اندود جای میدادند. صندلیها، بوفه ها نوشته شد سبک محکم بدجور کرده بار اوقی
دوازدهم هم از آن پیروی کرده اند و از شکل افتاده به اسلوب کوچک چهاردهم
معروف شده مانند کسی که نام او منسوب گشته با شکوه و جلال است.

لباس — لباس مردانه — از قرن شانزدهم تا امروز قسمتهای اصلی لباس مردانه
تغییر نکرده است. شوس[1] در قرون وسطی قسمت پایین بدن را می پوشانید
با دو شوس[2] — جوراب امروزی — و هو دو شوس[3] — نیم شلوار — تبدیل
گشت. پورپوان[4] که جلیقه آستین دار بود جامه بالای تن بشمار میرفت و روی
شانه کاپ[5] که شنل کوتاهی است می انداختند. از عهد سلطنت هانری دوم یقه
بلند، لوله شکل و چین خورده که از دار معروف بود. فرز[6] (ترت فوکه) معمول شد
که در جلو پایین آمده و در پشت سر بالا رفته بود و چانه هیچوقت ... سر را بر روی

1- chausse 2- bas-de-chausses 3- haut-de-chausse
4- pourpoint 5- cape 6- fraise.

نقاب و تور داشته‌اند. مردم گاه عمامه طوق شکل بر لبه بارید داشت و کلاهی مخروطی بی‌لبه
بر سر میگذاشته. لباس مردان از منسوجات گرانبها مانند مخمل و پارچه‌ی ابریشمی و
الوان و رنگهای متناسب داشت.

لباس زن
۱۲۶

در تمام حکومت مذهبی و متعصبانه دودمان ... با این همه تجمل از سیمای ...
و در لباس زنان ... رنگ جامه سیاه‌ها مد آمد. یقه چاکشین فرز شد و
هودونوس تقریباً شکل نیم شلواری یافت. بعوض پوروان نیم تنه‌ای ابریشمی شبیه نیم تنه
صاحب‌منصبان می‌پوشیدند و جلیقه‌ای بزرگ رنگ ... از موم نرم بود و تا زانو میرسید بپا میکردند
و کلاهی ... لبه‌دار شبیه کلاه بوئر[1] بر سر میگذاشتند. این وضع و ترتیب در عهد
لوئی سیزدهم تا سال ۱۶۶۰ برقرار بود.

از سال ۱۶۶۰ تا ۱۶۶۵ در دربار باشکوه و بی‌همتای لوئی چهاردهم تجملات رنگارنگ
درخشنده‌ای رونق گرفت و سلیقه و هوس مردم در شکل و تزیینات لباس و جامه
تغییرات فراوان پدید آورد. گاه‌گاه شلواری تنگ و چسبیده بزانو شبیه نیم شلوار،
و گاه هودونوس گشاد و دهن باز ... شلوارهای لبه‌دار کوتاه می‌پوشیدند و نیز
زنان جلیقه‌ی آستین‌داری که تا زیر بازو میرسید و پیراهن دارای کمرچینه مانند ...
پیدا و بعضی اوقات جامه‌ای تنگ بدرازی قد در بر میکردند. هودونوس و
پوروان را با رنگهای زرین و سیمین و براق و نوارهای شبیه ... چنانکه
پوروان دیده نمیشد ... تر نمود داشت. یقه وسعت یافت و شکل یقه‌ی گرد
امروزی درآمد و آنرا کولرت[2] میگفتند. کولرت کمی بعد کوچکتر شد

۱ - boer
۲ - Collerette

و به رابا[1] مرسوم گشت. راباکه از توری و قسمت مقدس مرتب بود کثیف و
اختصاص داشت. چکمه‌ها هم کم‌کم زرد و کوتاه‌تر شد و نظر به ... پا تجاوز نمیکرد. اغلب
چکمه کفش قیف بود و در بالای آن چیزی شبیه ماننده از پارچه نوار دوخته آنها را می‌بستند
و هنگام راه رفتن برای اینکه آنها را نابود نشود ناچار به طرفین خمیده آورده پاها را دور از هم
می‌نهادند. کم‌کم چکمه از میان رفت و کفش قدیم دار پا میکردند.

در سال ۱۶۶۵ دوباره لباس شکل معمول شد و پوشیدن به بدن درازی تا
تا زانو میرسید و همه روپوش نیم شلوار بدل گشت. زیرین لباس ژوستوکور[2]
مرسوم بود نیم تنه‌ای برازنده آن و شبیه کلیجه آستین دار می‌پوشیدند. شاه در خرامت
کلاه بزرگ لبه‌ای داشت که بحث داروغ وارد آنگاه بیا ژوستوکور لباس معروف
به آبی[3] که مانند آن رنگی حبیبه سبزی بود در بر میکرد و تا آخر دوره سلطنت لباس رو آبی
بود. مردان گردن‌بند (کراوات) که دو طرف بر روی سینه آویخته میشد گردن می‌بستند
و کلاه بدون شکل کهنه دوره کرد پر پهلوی[4] زرین و سیمین تو بر سر میگذاشتند. دستان
موی بلند و بزرگان در دوره سلطنت لوئی سیزدهم معمول بود هنگ آن شدید در عصر لوئی چهاردهم
بر سر تراشیده گیسوان مصنوعی بسیار بزرگ که مانند جبه‌ها ... را نیز می‌پوشاند بر سر میگذاشتند.
در دوره پادشاهی ... چهاردهم به ریش داشتند و در هنگام ... از لوئی سیزدهم که ریش
تنی زیر لب و چانه مرسوم بود از سال ۱۶۷۰ شاه ریش خود را می‌تراشید این رسم هم
هیچ از میان رفت.

شغل دوزی لباسها که نجبا در دربار[5] اشتباه میکردند بورژواها نیز پیروی میکردند

1- rahat ۲ - justaucorps ۳ - habit

و میان لباس کیسه ساده و زردوزی در قیمت پارچه و تزئینات و تجملات تفاوتی نبود.

[illegible]

لباس زنانه — زینت جامه زن از لباس مرد کمتر ساده بود و پیوسته نیز تغییر

تغییرها پدید آمد. در قرن شانزدهم زنهای اسپانیا "ورتوگادن"[1] را اختراع کردند.

ورتوگادن حلقه‌ای چند شبیه به "پانیه"[2] قرن هجدهم و "کرینولین"[3] قرن نوزدهم بود

زیر لباس قرار میگرفت و آن را بشکل زنگ بلند نگاه میداشت. نصف بدن را لباسی دیگر

که بشکل نقش نیمه می‌پوشانید. یقه زنانه در سراسر ... میکرد و امروز هم یقه لباس

معروفست بجای زن یا نیم‌قیفی میماند.

در قرن هجدهم ورتوگادن از میان رفت و "مانتو"[4] در دوره لوئی چهاردهم دنبال آن

هم پیدا کرد رواج یافت. مانتو نیم‌تنه‌ای مزین بود که دامنهایش در قسمت تهیگاه روی

تواد میگرفت و دکمه‌هایش بر روی پاچین از پارچه‌های گلدار و مخمل و اطلس زربفت باز

میشد و از مصنوعات لباس مردانه قیمت بیشتر داشت. تدریجاً یقه نیم‌تنه و یقه مدیسی بود

گشت و جامه زنان طبقات امروزی پاره‌ای شباهت یافت.

در قرن شانزدهم و در قسمت بیشتر قرن هجدهم زنان برای حفظ رنگ سفید چهره

خویش بتقلید مردم ایتالیا نقابی از مخمل سیاه می‌بستند و نیز چون لکه‌ها یافته سفیدی پوست را

جلوه‌گر بخشند تکه‌هائی از مشکی موی میچسباندند. بیشتر خوشبو، با ذرات ...

عطر مانند زنان امریکائی همعصر ما عصائی هم داشتند.

[illegible]

ناپاکی بدن — مردم زمان چنین خوش‌لباس عطر زیاد بکار میبردند زیرا کثیف بودند

ناپاکی بدن تقریباً استعمال آن ضروری بود.

۱- vertugadin ۲- panier ۳- Crinoline

۴- manteau

در قرون وسطی و تا اواخر قرن شانزدهم مردم هم هفته‌ای یکبار حمام میرفتند و با آنکه
پاریس در سال ۱۲۹۲ یعنی زمان پادشاهی فیلیپ زیبا بیست و شش حمام داشت در عهد
لوئی چهاردهم در عهد سلطنت شوکت باب شد آنرا دو حمام بیشتر نبود. قانون و آداب و
مراسم و اخلاق در آن عصر [illegible] دستورش چنین بود : در مملکت برای پاک شدن بدن گاهی نزد
حمامی رفت و هر روز زحمت دست شستن با حوصله‌ای را تحمل کرد و همچنین باید
بیشتر اوقات روی را هم شست وضو داده . لوئی چهاردهم تقریباً بیرون رفتن
زنان و میشدند هم عمر فقط یک دفعه حمام رفت (۱۶۶۵) . حضرت ایشان یکی دیگر
قرن نوزدهم (از آب سرد وحشت داشت) مبالغه است .

۲۶ شهریور

فصل دوازدهم

هنر و ادبیات در قرن هفدهم

I

نویسندگان بزرگ

[illegible] ۲۲

ادبیات فرانسه در قرن هفدهم بعکس صنایع و هنرهای [illegible] در قرن شانزدهم [illegible] مانند [illegible]
شکفته و تمام [illegible] بیشتر شاهکارهای [illegible] در همین قرن هفدهم آثار بی‌نظیری
پدید آمد که در داخل و خارج فرانسه دلپذیر همگان و سرمشق نویسندگان دیگر گشت. شاهکارهای
از زمان سرمشق فرانسویان شد و [illegible] تعلیم امروزی [illegible] نیز همانست. دیگران نیز هم قریب
یک قرن فقط آثار [illegible] را تقلید و پیروی میکردند. سرچشمه الهامی [illegible]:
ادبیات فرانسه [illegible] از آن [illegible] زبان فرانسه [illegible] زبان
یونانی و لاتینی [illegible] و در قرن هفدهم نیز زبان مشترک دانشمندان اروپا بود.

کورنی[1] دکارت[2] پاسکال[3] مولیر[4] بوالو[5] راسین[6]
لافونتن[7] بوسوئه[8] لابروییر[9] و فنلون[10] مشهورترین نویسندگان بزرگ
فرانسه [illegible] بترتیب انتشار آثارشان نوشته شده.

[illegible]

دوره‌های ادبی — هرچند ولتر[11] [illegible] قرن لوئی چهاردهم
فرانسه [illegible] قرن [illegible] در حقیقت [illegible] بوده است
که بیش از ۱۶۶۰ [illegible] کورنی و دکارت و پاسکال ظهور کردند و عمده
[illegible] شاهکارهای [illegible] و [illegible] لوئی چهاردهم [illegible] تأثیر نبخشید.

1- Corneille 2- Descartes 3- Pascal 4- Molière
5- Boileau 6- Racine 7- La Fontaine
8- Bossuet 9- La Bruyère 10- Fénelon
11- Voltaire

پس از سال ۱۶۶۰ که مولیر و بوالو و راسین و لافونتن و بوسوئه و
لابرویر و فنلون به عرصهٔ ادبیات گذاشتند دورهٔ جدید و مقارن سلطنت شخصی لوئی چهاردهم
[illegible].

(ایجاد زبان ادبی) — پس از آنکه شاهکارهای نخستین بوجود آمد برای تدوین چهار اد
قوانین زبان کوشش و جد و جهد فراوان کردند. درمیان آشوب و فتنه‌ها اواخر قرن شانزدهم
زبان هم مانند مملکت دچار آشوبها بود. رونسار[1] و سایر نویسندگان دورهٔ رنسانس به بهانهٔ
پرمایه ساختن زبان لغات یونانی و لاتینی را در نوشته‌های خویش وارد کردند و نیز
اصطلاحات پیکاردی و نورماندی و لانگ دوک و گاسکونی یعنی ایالات بیگانه
از قرن سیزدهم و از قرن چهاردهم کلمات بیگانه از قبیل لغات ایتالیائی و اسپانیائی و آلمانی هم
به آورد سرانجام در ورود به زبان فرانسه حمله آورد.

در آغاز قرن هفدهم در اثر جلوس آرام مملکت را که مسلط در زبان فرانسه
نیز استقرار شد. مالرب[2] شاعر (۱۵۵۵ - ۱۶۲۸) ظهور کرد. مالرب در نورماندی
تولد یافت و بیشتر عمر خود را در پرووانس گذرانید، پنجاه سال بود که هانری چهارم
او را درصف درباریان خویش وارد کرد. همچنانکه پادشاه در صلح امور مملکت کوشید
شاعر هم به تصفیه کردن زبان از لغات بیگانه پرداخت. مالرب زبانی قطعی و واضح
و دقیق و ساده می‌پسندید و «حشو مطولات» و کلمات آنرا از مردم کوچه و
نه بعضی از پاریسیان، به گفتهٔ او «از حمالان بندر و کرم» اقتباس کنند
و معتقد بود که از کلمات آنقدر باید هر لغتی را که عامه نفهمند از زبان خارج کرد.

۱- Ronsard ۲- Malherbe

آکادمی فرانسه[1] — کشیشان نامدار دوران بوده راه داشتند مالرب را که
خود یکی از نقطه‌های ... بود در پیشرفت مقصود یاری کردند. کمی بعد از وفات او یکی دیگر
از صدرنشینان و ... آبی ... جوانی دانشمند موسوم به کونرار[2] گروهی از نویسندگان
و ادبا و متفکران علم و ادب را در خانهٔ خویش جمع کرد و ... تأثیر خانهٔ
او بویه مضاعف شد. ریشلیو به ... در سال ۱۶۳۵ کونرار و جماعت
او را به تأسیس انجمنی رسمی برای پیراستن زبان و تعیین سبک نویسندهٔ استقلال
آن ... دعوت نمود و بدین وضع آکادمی فرانسه تشکیل یافت، آنگاه انجمن مذکور با تدوین
سعی در صحیح و دقیق لغات مورد قبول نویسندگان بزرگ همت گماشت. آکادمی
فرانسه فرهنگ یعنی مجموعهٔ لغات را در شصت سال تألیف کرد و از این راه اصلاح و وحدت
زبان را بالا برد و حدود آن را تعیین نمود.

کورنی — از پیدایش آکادمی یک سال گذشته در سرزمین فرانسه
نخستین شاهکار شور تئاتر فرانسه موسوم به منظومهٔ سید[3] پدید شد (۱۶۳۶). گوینده
آن جوانی بود سی ساله به نام پیر کورنی در نهایت روانی کلمات مدتی ... و
پیش از تصنیف چندین تئاتر خنده آور شهرتی داشت. منظومهٔ سید از بسیار
برتری فکر و قدرت شور پارسیان را برانگیخت چنانکه یکشبه مجد داوری کورنی
را ... شد. در دنبال سید منظومه‌های هوراس[4] و سینا[5] و پولی یوکت[6]
یعنی تراژدی‌ها از منظومه‌هایی که سید هم عالیترین آثار اوست. به
۱۶۴۲ کورنی اولین کمدی (تئاتر خنده آور) دلپذیر تئاتر فرانسه را که

۱- Académie Française ۲- Conrart ۳- Cid
۴- Horace ۵- Cinna ۶- Polyeucte

۱- مانتور[1] – دروغگو – سرگذشت نمایش دارد.

آثار دیگر او که عددشان از سی بیشتر میگذرد نیز پایان خاطر گفت و اگرچه بعدها
و حقارت آنها در همه جا یک پایه نیست ولیکن همه دلرباست. این شاعر عالیمقام در پایان
زندگانی خویش فراموش شد و نسخه‌ات کم اعتبار شمرده شد ولی بعد کشته و تقریباً از شتایی سالها
بود چشم از جهان فرو بست (۱۶۸۴).

دکارت – چون یک سال از پیدایش شاهکار سید گذشت نخستین
شاهکار نثر در علم بسال ۱۶۳۷ فرا گرفت. نام این کتاب که نگاشتهٔ قلم دکارت
بوده چنین است: «گفتار در طریقهٔ درست راه بردن عقل و طلب حقیقت در علوم».
دکارت پسر یکی از اعضای پارلمان رن[2] بود و در جوانی سر پرشوری داشت. کنجکاوی
او را بهلند و بلغاریه رهسپار کرد و هنگام جنگ سی ساله بسرزمین آلمان کشانید تا آنجا که چندی ماه
نیز در صف لشکر ماکسیمیلین دو باویر نبرد میکرد. دکارت چون خویش را در
زمانه آزاد میدید هلند را آشیانهٔ خویش ساخت و در آن مملکت بیست سال ماند و در
تمام این مدت بریاضیات و فلسفه پرداخت. ملکهٔ سوئد وی را باستکهلم خواند و
دکارت در آنجا زندگانی را بدرود گفت (۱۶۵۰). رسالهٔ او نخستین کتاب فلسفی است
که بزبان عامه نوشته شده نه بلاتینی و بهمین سبب پیشرفت بسیار کرد و در تفکرات
دانشمندان بزرگ دورهٔ لوئی چهاردهم تأثیر بخشید و ایشان قسمت بیشتر روش تحقیق
و تعمق و روش فکر و ذوق را که مشخصات ذهن و قادانه‌شان بشمار میرود از دکارت
اقتباس کرده‌اند. طریقهٔ وی بعدها در قرن هیجدهم نیز تأثیر داشت و چنانکه ادبا را شور

1- Menteur 2- Rennes

بلکه در علما هم نفوذ کرد. مهمتر دکارت را پدر فلسفهٔ جدید دانسته‌اند اصول علم تحقیق و تتبع را بدست داد که یکی از بانیان علوم جدید است.

پاسکال – بلز پاسکال[1] مانند دکارت در ریاضیات و فیزیک عالم زاده بود. در کلرمون فران[2] بدنیا آمده است (۱۶۲۳) و پدرش منصب قضا داشت. در دوازده سالگی خود بتنهائی سی و دو قضیهٔ اول اقلیدس را کشف کرد و در شانزده سالگی رساله‌ای دربارهٔ قطع مخروطی نوشت که امروز نیز تدریس میشود. در بیست و سه سالگی برسالهٔ تجربه‌هائی که در کلرمون فران و قلهٔ پوی دو دوم[3] و بعد در برج سن ژاک[4] شهر پاریس نمود وزن هوا را تعیین کرد. پاسکال با گوشه‌نشینان پوررویال رابطهٔ بسیار داشت و در سال ۱۶۵۴ در اثر حادثهٔ کالسکه که نزدیک بود نوبتی قریب بهلاکت بود خود نیز بمحضر آنان در آمد. چندگاه دفاع وی از همعقیدگان خویش در مخالفت با ژزوئیتها و بشرف نشان آمیز معروف به پروونسیالها در اوراق گذشته نوشته شده است.

پاسکال با خود عهد کرده بود در مدح و توصیف آئین مسیح کتابی بنویسد اما کار بسیار وی را از پای درآورد و بنگاه در جوانی بمرد (۱۶۶۲) جز اوراقی چند بدست نیامد. این نوشته‌ها که پاسکال برای کتاب خویش نگاشته بود در میان یادداشتهای بسیار بر گوشهٔ کاغذ پاره‌ها یافتند و مجموعهٔ آنها بنام «افکار» چاپ کردند. یکی از منتقدان جدید ادبیات هنری آنرا از زیباترین آثار شعر و فصاحت نه تنها سرزمین فرانسه بلکه دنیا دانسته گفت که همین اوراق صاف و پراکنده

1- Blaise Pascal 2- Clermont-Ferrand
3- Puy de Dôme 4- Saint-Jacques

لوئی چهاردهم و نویسندگان — لوئی چهاردهم در ادبیات و ترجمه فرانسه دست لطف
خویش را از نویسندگان دریغ نمیکرد و بدین سبب در ادبیات عصر خویش نفوذی تمام داشت. از سال
۱۶۶۳ تا بیست سال تقریباً مقرری و عطایا داده شد چنانکه در حق نویسندگان و
علمای مملکت و حتی برای ادبا و دانشمندان بیگانه وظیفه و مستمری معین کرد تا بپردازند
وظایف از ابتدای جنگ هلند بسبب نبودن پول منقطع گشت.

شاه نویسندگان را عزیز و محترم میداشت و این خود از داوری موجب افتخار بود.
بسیاری از آنها مانند معتبرترین نجبا و اشراف عالیمقام و صاحب عنوان دربار پذیرفته
میشدند و حتی گروهی در جمع همراهان شاه بسر میبردند چنانکه راسین در زمره اشراف
خدمتگزار سفره خانه شمرده میشد و او و بوالو وقایع نگار رسمی شاه بودند. نقل میکنند
که روزی لوئی چهاردهم برابر همه درباریان مولیر را بر سر سفره خویش نشاند ولی تحقیقات
آن پادشاه ~~[illegible]~~ بعد تعیین بیشتر مولیر گشت و درباب نمایش کمدی تارتوف را که
میداد به تارتوف[1] درباریان ممنوع ساخته بود مداخله نمود. این الطاف و توجهات
پادشاه وضع و حال نویسندگان و علما و حکما را تغییر داد. فضلا را تا آن زمان
عزت و احترامی در شأن ایشان نبود و آنان را بکار بی ارزش میکشیدند که در اطراف مانند
گوئی از خدم و حرفه پس رس و صله چیزی بخواهند ولی از آن بعد مقام و منزلت
نخستین در هر مملکت متمدن بفضلا و علما معین گشت فضیلت آنان گشت.

مولیر — در میان نویسندگان معاصر لوئی چهاردهم از حیث تاریخ اول مولیر
را باید شمرد. وی در سال ۱۶۶۰ در ۳۸ سالگی بعد تاتری خود آمد نام لا زبان نکته سنج

1- Tartufe

مضحک» نوشت و بکار بردن آن حدود نویسندگی را بدرستی ~~[illegible]~~ به صاحبان ذوق جلوه داد.
اسم حقیقی او ژان باتیست پوکلن[1] و پسر یکی از تودوزهای پاریس و در همین شهر زاده شده بود.
مولیر در مدرسهٔ کلرمون[2] – که امروزه لیسهٔ لوئی لوگران (مدرسهٔ لوئی کبیر) است درس خوانده و
چون از تحصیلات دیگر فراغت شد بتحصیل علم حقوق پرداخت و اما بنهایت هواخواه و مشتاق تاتر
بود. بهمین سبب گروهی جمع آورد و مدت بیست سال مانند بازیگران سیار امروزی با ایالات گشت.
در ۱۶۵۸ با همراهان خویش بپاریس بازگشت و در سال ۱۶۶۵ او و همه رفیقانش بازیگران مخصوص
شاه شده و پیوسته رونق بخش مجالس جشن و سرور لوئی چهاردهم بودند و تاتر کمدی فرانسز[3]
از ایشان بوجود آمده است. مولیر، هم مدیر و هم نویسنده و هم بازیگر تاتر بود. از ۱۶۵۹ تا
۱۶۷۳ که سال وفات اوست قریب سی تاتر نوشت و بیشتر دلپذیر و در میان آنها شاهکارهای
پسندیده و جاودانی هست مانند «مدرسهٔ زنان» و «تارتوف» و «دون ژوان[4]»
و «مردم گریز[5]» – بیزار از بشر – و «خسیس» و «بورژوای
شریف» و «زنان دانشمند». مولیر نه تنها چیزهای خنده آور آن ایام ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ و عجب و غرور مارکیها و خودپسندی کسبه و
تجار توکیسه و دانش فروشی زنان را نمایان ساخته بلکه بکار بستن تاترهای خویش خصایص
انسان هر زمان و هر مکان را توصیف کرده و بهمین سبب آثارش فنا پذیر نیست.
لوئی چهاردهم روزی از بوالو پرسید بعقیدهٔ او بزرگترین نویسنده عصر کیست، بوالو
گفت: «اعلیحضرتا بزرگترین نویسندهٔ این عهد مولیر است.»

بوالو – نیکلا بوالو[6] ملقب به دپرئو[7] (۱۶۳۶ – ۱۷۱۱)

۱ - Jean Baptiste Poquelin ۲ - Clermont
۳ - Comédie française ۴ - Don Juan ۵ - Misanthrope
۶ - Nicolas Boileau ۷ - Despréaux

خرده دقت داده بازیان پاریس با مولیر که جوانی بزرگتر از او بود دوستی یگانگی داشت زیرا
در باب ادبیات افکار او را پسندید. در سال ۱۶۶۰ نخستین مجموعه از «هجویات»
خویش منتشر کرد. شهرتی یافت و دیگر ترس از عیب شاعران نکرده است. بوالو نویسنده
که به عقیده متوسطی که آثار شاعرانه را مردم می‌پسندیدند انتقاد میکرد و معتقد بود که نویسنده
باید ذوق سلیم و عقل و حقیقت را وسیلهٔ «هنر» خود را تعلیم نماید و آثار متقدم
هم نظر کند. در سال ۱۶۷۴ کتاب فن شعر را انتشار داد و عقاید و افکار کتاب
را دلیل روشنی تأثیر بسیار است. نسخه مذکور اورا به «مقنن شعر» ملقب ساخت
زیرا که بوالو در آن اصول نویسندگی و قواعد انواع مختلف شعر را بیان کرده بود. در
حق او گفته‌اند که شاعری خرد و هنرمندی بزرگ است. بوالو مردی بسیار عفیف و راستگو
و نیرومند و صدیق بود، ریا و خلاف‌پردازی نداشت و هرگز مساعدت خویش را از مولیر و راسین
دریغ نکرد.

[illegible]

راسین - ژان راسین[1] (۱۶۳۹ - ۱۶۹۹) که تقریباً همسال
بوالو بود در شهر فرته‌میلون[2] تولد یافت و در پور رویال
شاگردی گوشه‌نشینان گشت. بعد والدین خود استعداد وی کشف شد و کم‌کم برانگیخت تا
راسین، شاعر از میانه درآید. در عروسی شاه قصیده‌ای گفت و پاداشی دریافت کرد
و هم مقرری از دربار دائم با مولیر و بوالو آشنا گشت.

راسین پس از تصنیف دو تراژدی متوسط، بسال ۱۶۶۷ در بیست و
هشت سالگی نخستین شاهکار خویش آندروماک[3] را نوشت و نشر تراژدی دیگر:

۱- Jean Racine ۲- Ferté Milon
۳- Andromaque

بری تانی کوس (۱) برنیس (۲) بایزید (۳) میتری دات (۴) ایفی ژنی (۵) و فدر (۶)

که بیشتر شاهکارهایش در ده سال نوشته شده. فدر پرمایه‌ترین اثر او را
نتیجه حسد رشکبرانش بود و هوس هو کرده و جمعی را پول داده تا هنگام نمایش آن صفیر
زنند و او را الحانفوت و بی میل نمایند. راسین غضبناک از این کار در راسین راه یافت و
شعر و قلم نگاری شاه او را از تاتر روگردان کرد ولکن [illegible] بعد بخواهش ~~مادام~~
مادام دو منت نون (۷) برای پرورشگاه دختران جوان نجیب زاده که آن زن در سن سیر (۸)
تأسیس کرده بود دو تراژدی یکی استر (۹) و دیگری آتالی (۱۰) که سر مشق آن از کتب
عهد عتیق شده‌است تصنیف نمود. راسین هم مانند مولیر اسم پهلوانان یونانی و رومی و
عبری خود را با [illegible] در وصف میدهد. یکی از منتقدان ادبی میگوید: «زمانه بر
این عجایب میگذرد ~~[illegible]~~ از آنها هیچ نمیکاهد، هر کجا می‌خواهید باز خود
شاهکار هر چیزی دیگر را آفتاب نمی‌افتد.»

ورق برگرد

لافونتن — ژان دو لافونتن که در قصر شاتو تیری (۱۱) بدنیا آمد (۱۶۲۱)
پدرش راسین از اهر شان پائی بود. پدرش ریاست سپاه و جنگلها داشت شغل را
بپسرش منتقل کرد اما لافونتن بآن تن در نداد زیرا هرچه دلبستگی نبود او را بجهان
گران می‌آمد، با پشتکاری که در کار یافت و بیتفاوتی [illegible] خوردن و نوشیدن
او را وا می‌آورد ایام میگذرانید در بحر [illegible] هرگز نمیخورد و نمیخوابید بیشتر مردم
آن عصر که در بند تماشای دشت و صحرا نبودند و خودکار [illegible] زیبائی طبیعت نبود
و هم در آن «سه لوحی» صاحب نکته سنج و دقیق بشمار می‌آمد. ~~[illegible]~~

1- Britannicus 2- Bérénice 3- Bajazet 4- Mithridate
5- Iphigénie 6- Phèdre 7- Mme de Maintenon
8- Saint-Cyr 9- Esther 10- Athalie 11- Château-Thierry

با مولیر همسالی خوشی و با بوالو و راسین هم دوستی و یگانگی داشت.
ثمرهٔ مطالعات و کوششهای او افسانه‌های منظوم دلنشینی است بنام فابل[1] که نخستین
بار مجموعهٔ آنرا در شش کتاب سال (۱۶۶۸) منتشر ساخت. هرچند لافونتن در کتاب
خود از حیوانات سخن میگوید امّا در آن بحقیقت انسان با همهٔ عیوب و نقائص و اخلاق
مضحک بصورت حیوان درآمده، غالب لافونتن را «کمدی خنده‌آور، در صد
پرده گوناگون» و دلپذیرترین و شیرین‌ترین شعرهای آنرا بحق آورده است.

بوسوئه — دو تن از چهار شاعر بگفتهٔ خود ایشان را «چهار رکن»
هم کشور نثرنویسی شمرده‌اند. بوسوئه (۱۶۲۷ - ۱۷۰۴ م) از بزرگترین نویسندهٔ
فصیح و خطیب بوده در دیژون[2] بدنیا آمد و مدتی در پایتخت آن شهر و کشیش بعنوان بود.
در ۱۶۶۲ م بوسوئه را برای خواندن خطابهٔ مذهبی بحضور شاه بردند وی بدرجه‌ای توفیق یافت
که سکوت خود بفصاحت و بلاغت مشهور بود، کمی بعد لوئی چهاردهم اورا تربیت
گران دوفن[3] ولیعهد خویش گماشت. بوسوئه در ضمن این ایام کتب بسیار نفیس نگاشت مانند
گفتار در باب تاریخ عمومی و کتاب سیاست مقتبس از کلام مقدس. و در رسالهٔ
دوم حکمت سلطنت استبدادی و حقوق الهی را شرح داده است. مشهورترین آثارش
خطابه‌هایی است در مرگ اشخاص بزرگ از قبیل ملکهٔ انگلستان و هانریت دو فرانس[4]
و دوشس دورلئان[5] و هانریت دانگلتر[6] و ماری ترز[7] و هم اعتراض
کننده انکار کسی است. بوسوئه در تمام زد و خوردهای مذهبی دخالت داشت و بسیار
کوشید تا پیروان کالون را بمذهب کاتولیک بازگرداند و برای معتقد

۱- Fables ۲- Dijon ۳- Grand Dauphin
۴- Henriette de France ۵- duchesse d'Orléans
۶- Henriette d'Angleterre ۷- Marie Thérèse

تاریخ تغییرات مذاهب پروتستان را نوشت. خودش به درگاه دادن تکلیف گذشت،
هرگز در کار خویش سستی نکرد، به طبعی ورزش و ادبی، و برا کاملترین نثر عهد دوره سلطنت
لوئی چهاردهم شناخته است.

لابرویر — لابرویر (۱۶۴۵ - ۱۶۹۶) و فنلون نویسندگان
مختص نسل دیگری واکه این رو در ۱۶۶۰ کودک بودند ولی ۱۶۸۰ بعد یعنی در
زمانی که عواقب وخیم جاه طلبی لوئی چهاردهم روی نمود بنگارش پرداختند و بهمین علت
مصنفات آنان با آثار نویسندگان پیشتر تفاوت بسیار دارد و در نوشته‌های آنان آن
عظمت و جلال نیست. لابرویر و فنلون از شکوه و جلال ظاهری و هوس بشر در درجه
های یکسان چشم پوشیدند و بالعکس و دقت در اشخاص و اشیائی که در تمام زندگی خود
گرداگرد خویش میدیدند همت گماشتند. خلاصه، از نوشتن موضوعهای درشت به
زیبا بشر روگردانیدند ~~[illegible]~~ و بشرح اوضاع پایان قرن هفدهم و موجب
فرهنگ و عادات آنان پرداختند.

لابرویر پاریسی بود ولی بسبب شغل تحویلداری سالها در ولایت بسر برد. بوسوئه
اورا [illegible] چیزی راست بکند شغل معلمی [illegible] سپرد و برا تربیت نواده خویش منصوب
~~[illegible]~~ گردانید و اگر چنین پیشه شاید لابرویر هرگز چیزی نمی نوشت. از نویسندگان
بیدار دل در خانه کنده مبادی و اصول کتاب خود را فراهم آورد. مجموعه
مذکور که در ۱۶۸۸ منتشر شد گوئی تصویریست که از اشخاص آن زمان کشیده باشد
و در آن نمونه های شایان دقت مردم معاصر او یکایک از مقابل چشم میگذرند.

۲۴۱ [illegible]

فنلون — فرانسوا دوسالینیاک دولاموت فنلون[1] (۱۶۵۱ - ۱۷۱۵)
که از اهل پریگور[2] و از خاندان نجیب‌زادگان قدیم بود در سال ۱۶۸۹ تربیت دوک
دوبورگونی نوادهٔ لوئی چهاردهم بعهدهٔ او گشت. اثر کتاب او معروف به تلماک[3]
که انتقادی نهانی از سلطنت لوئی چهاردهم بود باعث شد وی بعنوان اسقف ناحیت
کامبره، همهٔ عمر خویش را در آن جا بسر برد. فنلون هرگز از آن سرزمین بیرون نیامد
و اندوهگین و غمناک با تمام تکالیف خویش میپرداخت و با امید تغییر اوضاع مملکت و
بهبودی یافتن روز بروز افزون ملت ایام بگذرانید.

سایر نویسندگان — و نویسندگان بزرگ و خطبای شهیر دیگر هستند نوشته
شدگان دیگر هم بودند که نامشان را باید برشمرد. بوردالو[4] بر منبر وعظ در
فصاحت با بوسوئه و فنلون همسری میکرد، دوک دولاروشفوکو[5] مصنف
مجموعه حکم و سخنوری عالیمقام و هوشیار بود و کاردینال دورتز[6] که در یادداشتهای
خود شرح دورهٔ فروند را نگاشته و مادام دوسوینیه[7] که در مراسلات خود آیینهٔ
تمام نمای اوضاع مردم آن عصر است و بالاخره دوک دوسن سیمون[8] که یادداشتهای
ساکنان گذشته همه در زمرهٔ نویسندگان بشمار می‌آیند. از آثار مذکور فقط مجموعهٔ
حکم لاروشفوکو در عهد لوئی چهاردهم انتشار یافت و نوشته‌های رتز و مادام دوسوینیه
و سن سیمون تا قرن هجدهم وحتی تا قرن نوزدهم بدست مردم نیفتاد.

خصوصیات عمومی ادبیات عصر لوئی چهاردهم — در نوشته‌ها و ادبیات
این عصر خصوصیاتی مشترک هست. همهٔ نویسندگان به آثار بلغا و فصحای قدیم

1- François de Salignac de la Motte Fénélon
2- Périgord 3- Télémaque 4- Bourdaloue
5- duc de La Rochefoucauld 6- cardinal de Retz
7- Mme de Sévigné 8- duc de Saint-Simon

آشنا و بصیر بوده و اگرچه خود را همه آنان مقلد میدانستند و برابری با ایشان را ناممکن می پنداشتند ولیکن [illegible] در فصاحت و بلاغت از قدما برگذشته و واضح و ساده نویسی [illegible] و نظم و ترتیب را رعایت نموده . سبک نگارش ایشان دقیق و خالی از حشو و ابهام بود . مقام خویش را والا میدانستند و خود را نویسنده [illegible] عزیز و محترم میدانستند . در آثار ایشان مجد و عظمت هویداست و در همه ادبیات و هنر عصری نظیر نیست .

- IV -

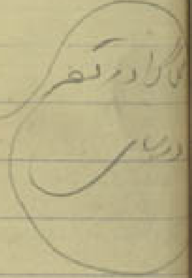
هنرمندان - ابنیه و عمارات مهم

برخلاف شعراء و نقاشان و حجاران قرن هفدهم فرانسه دارای اهمیت و اعتبار [illegible] نویسندگان همعصر خود نمیرسند ولی با این همه نقاشان بزرگی در این سرزمین مانند پوسن[1] . لولورن[2] . لوسوئور[3] . مینیار[4] و لوبرون[5] و مجسمه سازان و حجاران زبردستی از قبیل پیر پوژه[6] و ژیراردون[7] ، کوی زووکس[8] [illegible] ظهور کردند و معماران مشهور سالومون دوبروس[9] ، لومرسیه[10] ، کلود پرو[11] ، بروان[12] و هاردوئن مانسار[13] بناهای زیبائی ساختند که مردم به تحسین و تمجید و همه اروپا بتقلید آنها برخاستند . [illegible] پیدایش هنرمندان گوناگون و ذوق سلیم و [illegible] و شکوه سلطنت لوئی چهاردهم آثار هنری برتر و درجه [illegible] که تا امروز برقرار مانده است .

مختصات عمومی هنر و صنعت فرانسه در قرن هفدهم - خصائص اعم صنعت فرانسه در قرن هفدهم [illegible] و غلبه نفوذ ایتالیائی و تقلید و قرینه

1- Poussin 2- Le Lorrain 3- Le Sueur 4- Mignard
5- Le Brun 6- Pierre Puget 7- Girardon
8- Coysevox 9- Salomon de Brosse 10- Lemercier
11- Claude Perrault 12- Bruant 13- Hardouin-Mansart

در تقلید آثار کهن رومی و بیزانتی. چنانکه در دورهٔ گذشته نوشته شد هنرمندان قرن شانزدهم
کم کم از سبک اوژیوال[1] در عالیترین درجه صنعت و شیوه را داراست که روگردانیدند و نقاشان و
معماران و حجاران قرن هفدهم نیز بتقلید ایطالیائیها و بواسطهٔ اینکه از نوادر زیبای آثار قدیم را
پسندیده می پنداشتند صنعت گوتیک و آثار آن را وحشیانه و از اجداد خشن خود میدانستند
بچشم حقارت نگریستند و حتی بهانهٔ تصحیح ذوق وحشیانه در معابد اعصار قدیمه سبک
گوتیک در آنها بوجود می آورد بنابراین بخرابی آن پرداختند. بالاخره وقتی قسمتی از
بنای دونده را از میان میبردند و بجای آن نمازخانهٔ کلیسای نوتردام دوپاری[2] را
ویران نمودند و یا بر روی عمارات زمانهای سابق سبک ایطالیائی میساختند و از آن جمله است
در کلیسای سن ژرووه[3] که ساختند.



در معماری جز گنبدهای ایطالیائی مانند گنبد سوربون[4] و وال دوگراس[5]
و انوالید[6] و سقف نیم دایرهٔ رومی و ستونها و معماری و ستون سازی یونانی
مثل عمارت لوور چیز دیگری پسندیده نبود و بکار برده میشد و بر طرف عقل سلیم
در مملکت فرانسه در سرزمین برف و باران فراوان است با وجود شیب دار بام ترک کرده
بام مسطح و از قدیم را معمول کردند مخصوص آنکه خشک پر آفتاب ایتالیا و یونان که
باران بشکل در یکجا معلق در می آید. بام لوور و ورسای را بجای شیروانی با کنگره
مجسمه سازان از مرمر برنز مجسمه را بالای تیرها قدیم و یونانی
و رب النوعها و ربة النوعها و فرشتگان و خدایان دیگر و جمع خدایان هومر[7]
و ویرژیل[8] و حتی مجسمهٔ پهلوانان زمان خود را با لباس رومی میساختند. همه را با عصرهای قدیم

1- Ogival 2- Notre-Dame de Paris 3- Saint-Gervais
4- Sorbonne 5- Val-de-Grâce 6- Invalides
7- Homère 8- Virgile

را بر شکل مردم قدیم جلوه میدادند، مجسمهٔ نیم تنهٔ کنستا را با زره جنگ و شنل سردار
فاتح رومی و مجسمهٔ لوئی چاردهم را بوضع امپراطور روم می تراشیدند که بازوان و ساق برهنه
و جوشنی چرمین بر سینه و لنگ ریسمانی ران پوش و جبهٔ امپراطوری بر دوش داشت. از طرز فکر
در آن عهد که پوشش مردمان بیزنت فقط کلاه گیسوان مصنوعی را در آنها خوشتر میدیدند
پیدایش میدانستند.

در نقاشی تأثیر و نفوذ سبک ایتالیائی چنانچه بخوبی بیشتر نقاشان مدتی دراز
در سرزمین ایتالیا بسر میبردند و دلبستگی بی پایان بآثار قدیم را از عهد تناسب بجز تصویری
با جامهٔ مردم زمانهٔ خود هم و هم از نقوشی که منظور خیالات و کنایات و یا تصویر
تقاضا در تمثیلات تنها ادراک کرد، چنانکه ژوپیتر[1] و قدرت و هرکول[2] و قوت
و مینرو[3] و دانائی و ونوس[4] و زیبائی را با موضوع نقاشی راجع بجاه عصر خود هم
ساخته اند.

با وجود این اصول صنعت و بنیه را در قرن هفدهم نمیتوان فقط تقلیدی و عاری از
صفات ذاتی پنداشت چونکه هنرمندان هم با بزرگی و مهارتی که پایهٔ عقاید زیبایی‌گاه نو
داشتند، فن ترکیب را بخوبی میدانستند یعنی میتوانستند قسمتی گوناگون پردهٔ خویش را چنان
ترتیب دهند که هم نقش آن درست گردد و هم چشم از تماشای آن لذت برد. در آثار
طراوت و صفا بسیار هویداست بلکه گوئی بیان ترازدی راسین و نمای قصر ورسای و
نقوش دیوار ماهوری رنگ آن و مختصر لوئی چاردهم نوعی ایجاز است.

در حاشیه

تأثیر لوئی چاردهم در صنایع — لوئی چاردهم در دورهٔ تمام سلطنت شخص خود هنرمندان

1- Jupiter   ۲- Hercule   ۳- Minerve
٤- Vénus

نفوذ و تأثیر بسیار داشت. از سال ۱۶۶۰ صنعتگران فقط برای لوئی کار میکردند و شاه تا روز وفات
خوب جنبی قصر لوور و آن والیده . تری یانون[۱] و مارلی[۲] مشغول بود بعلاوه نقشه باغ را بکار
میگماشت . هنرمندان تقریباً برای همه دستورات یادگارهای گرانبهای جزئی را بوجود می آوردند . هر نقشه و
طرحی را پیش از اجرا لوئی نشان میدادند و از این رو بدایع صنعت و هنر بطاقتی دقیق و دلخواه شاه
همیشه نظم و ترتیب ولکو و صورت توقع داشت انجام می پذیرفت .

بناهای پیش از لوئی چهاردهم — معمارهای مشهور در نیمه اول قرن هفدهم
سالومون دوبروس و لومرسیه و در نیمه دوم دوره سلطنت لوئی چهاردهم کلود پرو
و بروان و هاردوئن مانسار بودند .

سالومون دوبروس (وفات ۱۶۲۶) قصر لوکزامبورگ را بنا کرد که امروز مجلس
سنا است برای ماری دومدیسی ساخت (۱۶۱۵ - ۱۶۲۱) . لومرسیه (۱۵۸۴ - ۱۶۵۴)
در ایام جوانی لوئی سیزدهم از روی نقشه پیرلسکو بساختن قصر لوور پرداخت و عمارت بزرگی را
که به عمارت ساعت معروف است بنا کرده همچنین برای ریشلیو کلیسای سوربون را ساخت و
تا آن زمان چشم والتوی گنبدی بزرگ گنبد کلیسای مزبور نبود .

معمارها چه در ساختن خانه ها و عمارات شهر و چه در بنای قصرها همیشه نظم و ترتیب
و قرینه سازی را مراعات میکردند . هر چند کنگره بنا و برجهای کوچک برجسته و بام
لبه دار و مخروطی نمای زیبائی که در ایام قرون وسطی بود همه را از میان
بردند ولیکن باز در خانه های حوالی پلاس روایال[۳] - میدان شاه - که امروز
پلاس دو وژ[۴] نام دارد از سنگ قرمز و آجر سرخ و سنگ لوح آبی و سیاه رنگ ترکیب

۱- Trianon ۲- Marly ۳- place Royale
۴- place des ~~Vosgeo~~ Vosges

قشنگ خانه‌ای ساخته‌اند.

بناهای عهد لوئی چهاردهم — سبک مذکور در عهد لوئی چهاردهم پیروی شد و از ۱۶۵۰ به بعد در پاریس عمارات مجلل و محکمی ساخته شد [illegible] که [illegible] از [illegible] شیمه[1] (۱۶۸۸) [illegible] ستون‌ها [illegible] عمده [illegible] معماری [illegible] ستون‌های لوور و عمارت انوالید و قصر ورسای [illegible] استعمال کرد.

ستون‌های لوور و عمارت انوالید — قصر لوور [illegible] در سال ۱۶۶۴ [illegible] و فقط [illegible] قسمت شرقی آن [illegible]. لوئی چهاردهم و کلبر خواستند از بنا عالی‌ترین قصر دنیا شود [illegible] معماری ایتالیائی رجوع کردند [illegible] از [illegible] مردم [illegible] هنرمندان آن سرزمین را [illegible] اما [illegible] کلود پرو طبیب را (۱۶۱۳ - ۱۶۸۸) که معماری [illegible].

نمای عمارت لوور بر روی پایه و بنیانی بلند قرار دارد [illegible] بزرگ [illegible] یونانی [illegible] ستون‌ها [illegible] قرار گرفته و طبقه [illegible] که در میان [illegible] زینت [illegible] نگاه میدارد. [illegible] قصر [illegible] سطح ساخته از مجموع این بنا [illegible] زینت [illegible] تناسب ندارد. وضع ستون‌های لوور را در اروپا همه جا تحسین و تقلید کردند.

در سال ۱۶۷۰ لوئی چهاردهم [illegible]

1- hôtel de Chimay

و سربازان پیر با کلیسای تازه پیر بروان (درگذشت ۱۶۹۷) را بنا نهاد
هتل دِزَنْوالید[1] — جایگاه اثر [illegible] نقش عمده — گنبد عظیم و زرین قصر و نیمی
سربازخانه است کافی است. هاردوئن دومانسار اندکی زمانی بعد در آن کلیسایی با نام
که گنبدش نشان عظمت و زیبایی اوست.

ورسای در عصر [illegible]

ورسای — کار ژول مانسار (۱۶۴۵ - ۱۷۰۸) بنای قصر ورسای
لوئی سیزدهم در ورسای شکارگاهی کوچک ساخته بود. بعدها لوئی چهاردهم به سبب
خاطرات ناگواری که از دوران [illegible] داشت پاریس را دوست نمی‌داشت و جای محدود [illegible] از آن
خود نگاه خاص می‌پسندید. از سال ۱۶۸۲ آن را دولت‌خانه کرد و بیشتر اوقات را
در آنجا به سر می‌برد. پس از انعقاد صلح‌نامه نیمگ[2] (۱۶۷۸) عزم کرد که ورسای
را بزرگ‌ترین [illegible] سازد و از [illegible] در ۶ ماه مه ۱۶۸۲ [illegible] آنجا [illegible] با [illegible]
قصر در ۱۶۹۵ یعنی بعد از سی و یک سال به پایان رسید. چند سال سی هزار نفر در آن
کار می‌کردند و قریب شصت و چهار میلیون لیره [illegible] دولت میلیون لیره [illegible] و
هزاران کس تلف گشتند. قصر ورسای [illegible] ده هزار نفر [illegible] و جلو
[illegible] هشت [illegible] بزرگ [illegible] دیوار [illegible] بنا شده و [illegible]
چهار کیلومتر [illegible] است.

نمای عمارت [illegible] نیم کیلومتر [illegible] قطعه زمین بلند [illegible] و
[illegible] دو [illegible] ارتفاع [illegible] و [illegible] بیست [illegible]
[illegible] است می‌یابند. قصر را در حقیقت یک طبقه بیشتر نیست و قسمت بالا

1- hôtel des Invalides · 2- Nimègue

با زمینهٔ صاف که دو پله‌ای مستحکم است از سنگهای سفید ساخته شده و پنجره‌های بلند دایره‌شکل
نزدیک بهم دارد. طبقهٔ بالا را ستونهائی به فاصله‌های معین و قرار گرفته از یکدیگر جدا
کرده ایوانهای کوچکی پدید می‌آورند. بر روی آن طبقهٔ دیگریست نرده دار و بسیار کوتاه
که بام مسطح عمارت را می‌پوشاند. در یک ردیف ستونها در وسط بعنوان بام برجسته
دراز جلوه کرده است هر که قصر را می‌بیند نگاه میبرد به ناچار ... و ... قیمت ...
آن را از میان برده است.

تزیینات عمارت را بسیار دقیق و ظریف و بطرزی عالی ساخته‌اند و عظمت و
شکوه آن در وجود انسان تأثیر داده است. در نمونهٔ کار معماری سبک لوئی چهاردهم
قصر ورسای مانند به لوور. نام ورسای پارک ورسای که کار صاحب ذوق
مرحوم به لونوتر[1] طرح کرده و قسمتهای زیادی در میان جنگل گسترده اندی
دارد که تا افق راه یافته و حوض فواره دار و مجسمه‌های مرمرین و انواع بسیار این بنا را
عظیم‌ترین قصر سلطنتی دنیا جلوه‌گر ساخته است.

[illegible]

نقاشان - نخستین نقاشهای بزرگ فرانسه در قرن هفدهم یعنی پوسن و
کلود ژله[2] معروف به لولورن و لوسوئور و فیلیپ دوشان پانی[3] پیش از
سلطنت شخصی لوئی چهاردهم ظهور کرده. دو نفر اول بیشتر عمر خود را در شهر رم
گذرانیدند. پوسن (۱۵۹۴ - ۱۶۶۵) [illegible] نقاشی نوربانک ... و در
صحنه ... و فن ترکیب استاد بسیار زبردستی است در رنگ آمیزی زبردستی نداشت و
پرده‌های او که موضوعات آن از اغلب افسانه‌ها ... امروز همه تیره و دودآلود می‌نماید.

1- Le Nôtre 2- Claude Gelée
3- Philippe de Champagne

کلود ژله (۱۶۰۰ - ۱۶۸۲) در حوالی تول[۱] بدنیا آمد و بهمین سبب ویرا
لورن یعنی اهل ولایت لورن میخوانند. منظره‌های دریا و دورنماهای او از آثار
قلم اوست. عکس پرده‌های او پرنور و روشن است. لوسوئر (۱۶۱۷ - ۱۶۵۵)
که پاریسی بود و از آنجا هرگز ترک نگفت و در همانجا مرد. وی سرخیلی را در پرده‌های
که راجع به زندگانی سن برونو[۲] ساخته نمایان کرده است. فیلیپ دوشان پانی (۱۶۰۲ -
۱۶۷۴) بروکسلی است ولی در شهر پاریس ایام گذرانده و با آثار نسخه‌های [illegible]
بسیار داشت. در صورتگری چیره دست بود و تصویر ریشلیو که از او بیادگار مانده از
نیکوترین آثار استادان مسلم فن صورتگری است.

شارل لوبرن[۳] (۱۶۱۹ - ۱۶۹۰) مشهورترین و تواناترین و پرکارترین
نقاش عهد لوئی چهاردهم است. لوبرن در پاریس بدنیا آمد اما سالها در روم بسر برد
و در آن شهر نزد پوسن نقاشی آموخت. ویرا لوئی چهاردهم صنایع مستظرفه
خوانده امر داد و وزیر صنایع مستظرفه شد. اول نقاش شاه و مدیر کارخانه‌های گوبلن
و مدیر آکادمی نقاشی و حجاری نیز او بود. تزئینات قصر ورسای همه بزیر دست او
انجام گرفت. بر کارهای او از فعالیت فکر و جودت قریحه تقلید نمیتوان کرد. تصاویر
دیواری عظیم و مجلل زندگانی لوئی چهاردهم در رواق آئینه قصر ورسای شاهکار اوست. در
صورتهای رواق آپولون[۴] در لوور و پرده جنگهای اسکندر و عده‌ای پرده‌های دیگر
را این نقاش بوجود آورده و از آنجمله کارتون‌ها[۵] یعنی نقشه‌ها و طرحهای گوبلن
و نیز او نقش کرده که از قبیل تزئینات کتیبه‌ها و طرح مجسمه‌ها و اثاثه و قاب درو پنجره

۱- Taul ۲- saint Bruno ۳- Charles Le Brun
٤- Apollan ۵- carton

و حتی نقوش قفل و بست هم می‌ساخت. وی زیر نظر دربار [illegible] بود و زیر دستش هنرمندان و صنعتگران هرچند بهترین استادان فن هنرهای ظریف بودند، آلتی بیش بشمار نمی‌آمدند. فقط مینیار نقاش (۱۶۱۰ - ۱۶۹۵) از قیود برتر و حکم یکه‌تاز او سر پیچید. مینیار در صورتگری چیره‌دست بود و تزیینات گنبد وال دوگراس یادگار گرانبهای شهرت اوست و پس از وفات لوبرن جانشین او شد.

حجاران

پیر پوژه (۱۶۲۲ - ۱۶۹۴) از بزرگترین حجاران قرن هفدهم از شهر مارسی بود و مدتی در روم مطالعهٔ دقیق حجاری قدیم و آثار میکل آنژ کرد و او بسیار مورد اعتنا و احترام [illegible]. پوژه معتقد است در کارهای هنری تأثیر قوت و قدرت را پدیدار سازد. شاهکارهای او مجسمه‌های دار الحکومهٔ تولون[1] و دو دسته مجسمهٔ قصر لوور است که میلون دوکروتون[2] در دهان شیر و دیگری پرسه[3] در حال نجات دادن آن درومد[4]

~~ژیراردون که در تروا تولد یافت (۱۶۲۸ - ۱۷۱۵)~~

ژیراردون که در تروا[5] تولد یافت (۱۶۲۸-۱۷۱۵) و کوی زووکس که در لیون بدنیا آمده است (۱۶۴۰ - ۱۷۲۰) هم قدرت و زبردستی پوژه را نداشتند. ژیراردون همان لطف و ظرافتی را که به مقبرهٔ ریشلیو در کلیسای سوربون بخشیده در آثار راجع به افسانه‌های قدیم بوجود آورد نیز نمایان ساخت. مجسمه‌های پارک ورسای مانند آپولون در نزد تتیس[6] و ربوده پروزرپین[7] که

۱- Toulon ۲- Milon de Croton ۳- Persée
۴- Andromède ۵- Troyes ۶- Thétys
۷- Proserpine

طرحش را لوبرون ریخته بود و هم نقش‌های دیوار برجسته‌ای بوده به حمام دیان[1] شباهت‌دار است.

کوازوکس بزرگترین پیکرتراشان هنرستان لوبرن بود، گویا نصف تزئینات تالار قصر ورسای آفریده اوست اما نیکوترین آثارش را در صف مجسمه سازان عالیمقام جای میدهد مجسمه‌هایی است که بر آرامگاه‌های آن عصر است.

صنعت و هنر در اروپا — هرچند قرن هفدهم در ادبیات و صنایع قرن فرانسه بی‌چون و چرا رتبت نخستین داشت اما در آثار پروردن ملل و هنرمندان تنها و بی رقیب نماند زیرا در اسپانیا سروانتس[2] (۱۵۴۷ - ۱۶۱۶) نویسنده کتاب دون کیشوت[3] که هنوز زنده جاوید است و در سرزمین انگلستان شکسپیر[4] (۱۵۶۴ - ۱۶۱۶) تواناترین مصنف تئاتر دنیا و میلتون[5] شاعر گوینده «بهشت از دست رفته» ظهور کردند.

در اسپانیا و فلاندر و هلند هم نقاشان زبردست پدید آمدند مثل ولاسکز[6] و وان دیک[7] و رامبرانت[8] که همه بهترین استادان دوره رنسانس ایتالیا شده و از صنعتگران قرن هفدهم هیچیک را چنین تعالی حاصل نگشت.

نقاشان اسپانیائی — ولاسکز (۱۵۹۹ - ۱۶۶۰) بزرگترین هنرمند اسپانیائی نقاش دربار بود در نقش چهره‌های [illegible] و صورتگری و رنگ آمیزی زبردستی داشت. و این نقش به دو [illegible] دیگران گذشت. دیگر از نقاشان اسپانیائی موریلو[9] (۱۶۱۸ - ۱۶۸۲) [illegible] و ابداع [illegible] ولاسکز

1- Diane 2- Cervantès 3- Don Quichotte 4- Shakespeare
5- Milton 6- Velasquez 7- Van Dyck 8- Rembrandt
9- Murillo

نمی‌رسید. سورولو گاهی اسکیس‌های تصویر مذهبی چون آبستن شدن مریم بکشید که در
لوور است و گاه از طرز زندگی روزگار خود پرده گدایان شاهکار می‌آفرید.
نقاشان فلاندری — روبنس (۱۵۷۷ – ۱۶۴۰) بزرگترین فلاندری و
یکی ... نقاشی چیره‌دست و پرکاری عجیب بود. بیشتر از دو هزار
پرده کشیده و بیشتر پرده‌ها فرود آمدن از صلیب، سوزانا، آن گونه مذهبی و
یا مانند پرده سه گونه‌ای ماری دومدیسی که امروز یک تالار لوور را زینت است.
رنگ آمیزی نقاشیهای او جاندار است و کمال آنها را دیگران کم دیده‌اند.
وان دیک (۱۵۹۹ – ۱۶۴۱) که شاگرد روبنس بود تابلوهای زیبای بسیار
... به ذوق و ... نظم و ترتیب از او پیروی کرده است و این نکته را
از پرده ... و تصویر شارل اول که در موزه لوور است می‌توان دید. در آثار
وان دیک جنبهٔ برتری و عظمت دلپذیر هویداست.
در عصر بعد تنها گروهی از نقاشان موضوع پرده‌های خود را از زندگی
روزانه و منظره‌های کوچه و دهات ... میکردند. داوید تنیه (۱۶۱۰ – ۱۶۸۵)
سرحلقه این قبیل هنرمندان بشمار می‌آید. از پرده‌های جاندار که در آن ...
است و چیز ... بیشتر نقاشی ... قدری دلپسند
عصرهای ... گرانبها تر است.
نقاشان هلندی — در آمستردام و لاهه یعنی در شهرهای بزرگ هلند پرورش
... نقاشی را ... دلپذیر ... ساختند که ...

1- Anvers ۲- David Teniers

ناتمام «روی ققه» [illegible]. صد سال بیشتر نزد فلورانس و ونیزیان فن نقاشی کمال رسیده
بود. نقاشی هلندی به اندازه‌ای حقیقت را مصور ساخت که تمام نقاشی‌های عصر و سرزمین دیگر
در دو قرن [illegible] کشیده شد. این نکته در دورنماهای رویس دال[1] (۱۶۲۵ - ۱۶۸۲)
و پرده‌های [illegible] اوضاع خانوادگی ژرار دو[2] (۱۶۱۰ - ۱۶۷۵) و در
تصاویر آزموده قلم فرانس هالس[3] (۱۵۸۴ - ۱۶۶۶) و وان در هلست[4]
(۱۶۱۳ - ۱۶۷۰) [illegible] استاد بی‌همتای مکتب هلند رامبراند بود (۱۶۰۷؟
- ۱۶۶۹). این هنرمند [illegible] ذوق و استعداد [illegible] داشت در تمام نقاشی
و [illegible] برگزید. [illegible]
[illegible] و در موزهٔ لوور پاریس زائران اماوس[5]
مشهورترین آثار اوست. [illegible] پرده‌ای از او [illegible] و تا امروز کسی به [illegible].

1- Ruysdael 2- Gérard Dow 3- Frans Hals
4- Van der Helst 5- Emmaüs

۳۰

فصل سیزدهم

انگلستان در قرن هفدهم

انقلاب ۱۶۴۸ و انقلاب ۱۶۸۸

مملکت انگلیس در عهد سلطنت سلسلهٔ تودور[1] در قرن شانزدهم با قدم‌های بلند در راه ترقی اروپا پیش می‌رفت. در قسمت بیشتر قرن هفدهم در مقابل ایام پادشاهی سلسلهٔ استوارت[2] بود یعنی تا سال ۱۶۸۸ پیشرفتی ننمود. این ضعف در نتیجهٔ اوضاع و احوال و منازعات طویل سیاسی و مذهبی بود زیرا که از طرفی پادشاهان سعی داشتند بر قدرت خویش بیفزایند و سلطنت استبدادی ایجاد کنند و از طرف دیگر ملت در حفظ حریت آزادی خود می‌کوشید و سعی می‌نمود قدرت شاه را بیشتر از پیش محدود کند.

در دو عهد شخص و ملت در زمان پادشاهی ژاک اول (۱۶۰۳ - ۱۶۲۵) و در عهد شارل اول (۱۶۲۵ - ۱۶۴۹) جنگ داخلی و انقلاب ۱۶۴۸ منتهی گشت. شارل اول کشته شد سلطنت از میان رفت و حکومتی جمهوری به سر کار آمد. قلیل مدتی دیکتاتوری نظامی کرمول[3] (۱۶۵۳ - ۱۶۵۸) مبدل گشت جای آن را گرفت. از عیوب حکومت شکل انگلیس را باز متوجه سلطنت یافت چنانچه دو سال بعد از وفات کرمول دوباره استوارت‌ها صاحب تخت و تاج شدند (۱۶۶۰) ولیکن چون تمایلات استبدادطلبی ایشان برجا بود بعد از عهد شارل دوم (۱۶۶۰ - ۱۶۸۵) از نو کشمکش درگرفت و در ایام پادشاهی ژاک دوم (۱۶۸۵ - ۱۶۸۸) شورشی دیگر یعنی انقلاب ۱۶۸۸ روی نمود و آنگاه استوارت‌ها را از مملکت بیرون کرده و

1- Tudor 2- Stuart 3- Cromwell

دیگری دو دانش را اول حفظ و مراعات آزادیهای ملت انگلیس که در اعلامیه حقوق تدوین
شده بود ملزم و متعهد کرد و بعد او را پادشاهی برگزیدند. باری قرن هفدهم که در واقع اوان
پیشرفت سلطنت استبدادیست در انگلستان زمان غلبه سلطه ملی و استقرار حکومت محدود
شمار می آید و بعلاوه در قرن هیجدهم مملکت انگلیس و اسکاتلند پیوسته با یکدیگر در یک ملک بودند
یکی شدند و کار وحدت پادشاهی انگلستان انجام پذیرفت.

تشکیلات سیاسی انگلیس — برای فهمیدن تاریخ قرن هفدهم انگلستان باید اوضاع
سیاسی و مذهبی آن سرزمین را بخاطر آورد.

سلطنت انگلستان ارثی بود و حق [illegible] جنگ و صلح و عزل و نصب عمال حکومت
و شریفها[1] که هم قاضی و هم کارگزار حکومت شهر بودند با شهریار بود، شاه اختصاص داشت اما
در عمل پادشاه، وانگهی صاحب اختیار مطلق نبود و تنها اراده او اعمال قانون نمیکرد. از
سیصد و پنجاه سال پیشتر یعنی از اوایل قرن سیزدهم که زمان جان بی زمین فرمان کبیر را صادر
نمود ملت انگلیس رسیدا نمایندگان خویش در اداره امور دولت با شاه شرکت میکردند.
از وکلای ملت پارلمان تشکیل میشد و آن از دو مجلس مرکب بود یکی مجلس لردها
و مجلس عالی که مجمع سینیورها و کشیشهای بزرگ بود و دیگری مجلس عوام یا مجلس سفلی
که انجمن نمایندگان [illegible] گشته تشکیل و مجامع [illegible] شهرهاست.

شاه در هر موضوع که وضع قانون و دیگری برقراری مالیات برای پادشاه
اقتضا داشت وا که بی شور و کنکاش و تصدیق مجلس لردها و مجلس عوام هیچ قانونی
و مالیاتی معتبر و قابل اجرا نبود و از این گذشته نمایندگان حق داشتند شاه

1 Sherifs

خطا اعتراض کنند و اورا از حمایت و انکار تخت [illegible] و دفاع حکومت آلمان بازدند
و نیز می‌توانستند در هنگام انتخاب عمال دولت و وظیفهٔ ادارهٔ مملکت و حتی سیاست خارجی
سلطنت و نظر خود را باو اعلام نمایند.

وضع مذهبی — درهم‌ترین وضع مذهبی اروپا در انگلستان حکمروا بود زیرا که در
قرن شانزدهم آن سرزمین را دو نوع نهضت اصلاح مذهب بشرح آمد یکی اصلاح رسمی
دولتی در عهد هنری هشتم و الیزابت بوقوع پیوست و بنام مذهب انگلیکانی [1] نام یافت
و دیگر اصلاحی که برای نفوذ کالوینیسم و تقلید اهالی پیرو عقاید کالوین بودند
روی نمود و آنرا طرفدار پرسبیتری‌ین [2] یا پوریتن [3] می‌خوانند. مذهب
کاتولیک نیز بکلی از میان نرفته بود و از طرفی هم جمعی بنام اندپاندان [4] مستقل
ظهور کرده و اینها با اصلاحاتی که در مذهب شده بود راضی و قانع نگشته هواخواه
تغییرات اساسی‌تر و بیشتر بودند. مختصر در انگلستان چهار مذهب کاتولیک و
انگلیکانی و پوریتن و اندپاندان حکمروائی داشت ولی مذهب کلیسای انگلیکانی
یا پوریتن بشمار می‌آمدند. [illegible] در عقاید این دو فرقه تفاوت وجود نداشت
زیرا که همه پیرو کالوین بودند اما مذهب انگلیکانی تشکیلات و طبقه بندی
روحانیان و [illegible] کشیش و غیره را طرز مذهب کاتولیک اقتباس کرده بود
چنانکه وضع درون کلیسا با لباس خوانندهٔ سرود و نیز قربانگاه و دعا، کندر و
شمع مومی و [illegible] مراسم نان و شراب تقدیس [illegible]
نیز بود و محیط [illegible]

1 La réforme anglicane
1 – anglicain 2 – la réforme presbytérienne 3 – puritain
4 – Independant

شاه و حکام او بودند همه برقرار ماند.

پوریتنها به هیچ جز مذهب کاتولیک عقیده نبودند و آنرا «اولیت پاپ» نخواندند.
پوشیدن جامه کشیشی را که «لباس زنها هواخواه پاپ و بوت حیوانه» یا جامه
نیایش مکفته کاری ناصواب میدانستند. برای کلیسا و نیز جشن و نیز تعمیری ساده
اسباب زینتی را نپسندیدند و صریحاً با طبقه بندی روحانی و اسقفی و اسقفان بزرگ و
آنها را «گرگان درنده و فرزند ابلیس» می نامیدند دشمنی داشتند و میخواستند
که بجای کشیش برگزیده شاه، مردم خود برسم ژنو روحانی انتخاب کنند و دولت
هم مثل حکومت ژنو فرمانبردار آنان شود تا روحانیان زندگی خصوصی مردم را مراقب
باشند و گناهکاران را تعقیب و مجازات کنند و «سلطنت نایبان خدا بر روی زمین»
طلوع کند ~~[illegible]~~ و انگلیسها را «قوم خدا» و «ملت
اولیاء و اصفیاء» نامند.

([illegible] ۳۰ [illegible] قرون جدید)

این دیان دانها که در ابتدا بسیار اندک بودند پس از مدتی قلیل قوی شدند و
آنان نه فقط پوریتنی می‌پسندیدند و نه کشیش کاتولیک، میگفتند هر کسی خود
باید کشیش و امام خویش باشد و دستورکار و رفتارش را در انجیل جستجو کند.
از این مذاهب مختلف فقط طریقه انگلیکان مذهب رسمی دولت شمرده
میشد تا وقتی ~~[illegible]~~ محبوب نگشت و کلیه به تکلف بودند قدرت آنرا بشناسند.
کاتولیکها و پوریتنها و این دیان دانها را که مخالف این طریقه بسیار میآمدند سرکش و
طاغی می نامیدند و ~~[illegible]~~ تشکیه آزارشان میکردند. شاه کاتولیکها را که اطاعت

مراسم مذهبی خود تعلمات بشعره بیشتد پانصد فرانک و یا ۶ ماه زندان - مراد بلند بی
دو هزار فرانک امروز - و یا توقیف دو ثلث اموال محکوم می‌شود.

جمع کثیر پوریتن‌ها هم بر ضد و قوانین مربوط بمذهب انگلیکان حمله آوردند ولی مخالفت
آنها برای آزادی مذهبی نبود چه اگر آنها آزادی مذهبی داشتند و میخواستند که عقیده
پوریتن‌ها آنرا را دین حقیقی را نگیفتند جانشین انگلیکان و مذهب رسمی کرده شود.

در امتحان حذف

تقاصد سلسله استوارت - افراد خانواده استوارت در قرن هفدهم مکرر ارتکاب
نمودند چون اوضاع سیاسی و مذهبی را نفهمیدند و بیشتر در پی احکام دادن [illegible] منظور برآمدند که
که مداخلت پارلمان را از میان برده و بیشتر قدرت جزائی و مالیات وضع و اخذ کنند
و بدلخواه خود بی رعایت احساسات ملت انگلیس سیاست خارجی را اداره نمایند. دیگر اینکه
مذهب انگلیکانی را ربط دهند و طبقه های روحانی را محفوظ دارند و حرمت
کشیشان را هم باندازه پادشاه [illegible] بکنند بلکه وقتی در حقیقت نیز نفوذ مذهبی می‌خواستند که حقیقت
هم پادشاه بوده و هم پاپ. دوام همین تقاصد و نیات قسمت باعث ظهور انقلاب
گشت.

در امتحان حذف

ژاک اول - در سال ۱۶۰۳ الیزابت آخرین عضو خاندان تودور وفات
یافت و تخت و تاج به پسر عمش ژاک اول رسید. و در از سلسله استوارت بود و از طرف
مادر نسبش به هانری هفتم میرسید. ژاک فرزند ماری استوارت پیش از اینکه تخت سلطنت
انگلستان بنشیند در اسکاتلند پادشاهی میکرد و [illegible] نشد، مادرش ماری استوارت را
از تخت قهرا بیرون و بزندان خود [illegible]. [illegible] رسیده ژاک تمام سلطنت انگلستان

مقررات اتفاق و یکی شدن این دو مملکت را فراهم آورد ولکن در عهد سلطنت وی این کار
انجام نیافت و میان این دو مملکت که فقط اشتراک پادشاه را داشتند رابطهٔ وجود داشت و هر یک
دولتی خاص بود.

شخص ژاک ~~[illegible]~~ تاج پادشاهی انگلستان را بر سر گذاشت از عمرش سی و نه
سال میگذشت و او مردی خشن و فاسق و فاجر بود، شراب‌خوار بود، پاهای کج و جثه‌ای
عجیب داشت. چون سخن میگفت دهانش پر کف میشد و از ترس و جبن در تفکر قرار
برهنه میترسید ولی ضعف نفس را صلح‌جوئی نام میکرد. هرزه و مانند خودپسند و مغرور
بود ولیکن دانش فراوان اندوخته بود و با اینکه او را ... او را داناترین کودن
عالم مسیحیت» خوانده‌اند تیزهوشی صاحب‌نظر بسیار میرفت. سلطنت را عطیهٔ خداوندی
و پادشاه را صاحب اختیار مطلق میدانست و ~~[illegible]~~ اثبات این مطلب را کتابی نوشت. هیچ
نظارتی را در امور حکومت نمی‌پسندید و میگفت «پادشاه را ~~[illegible]~~ جز در برابر خدا در برابر هیچ
کس دیگر مسئولیت نیست».

فتنهٔ باروت — هرچند مادر ژاک کاتولیک بود و او خود در مذهب پروتستانی
تربیت یافته بود معهذا میخواست با پاپ‌پرستان بسازد ولی مذهب انگلیکان بپذیرفت و فرانسویان
کاتولیک و یهودی تنها گشت چنانکه در نخستین سال پادشاهی او شش هزار کاتولیک را جریمه
کردند و حکم نمودند. پس جمعی برآشفته شدند و زیر تالار مجلس لردها چلیکهای
باروت قرار دادند تا روز افتتاح جلسه شاه و خانوادهٔ او و لردها و وکلا را یکباره از
میان بردارند ولکن شب روزی که باید مقصود انجام یابد (۱۶۰۵) پرده از روی کار

کار بر آمد. این پیش آمد بنام فتنهٔ باروت معروفست. توطئهٔ [illegible] عواقبی
وخیم ببار گذاشت و تعصب را در این دوره که نزد خلق بسیار [illegible] و
نابود ساخت و وحشتی عظیم ایجاد کرد. از آنگاه جنایات فجیع [illegible] کاتولیکها را بمذهب
کاتولیک منسوب نمودند و تا دیر زمان انگلیسیها دشمن آنها بودند و آنان را بیشتر از دو قرن
یعنی تا سال ۱۸۲۹ از حقوق عمومی محروم کردند و مانند پروتستانهای فرانسه بعد از
الغای فرمان نانت، کاتولیکهای انگلیس نیز در پرورش فرزندان خویش مختار و آزاد نبودند
و اولادشان تا باب پروتستانها تربیت می‌یافتند. مذهب انگلیکان هم که بعضی از ظواهر
مذهب کاتولیک را حفظ کرده بود از آسیب برکنار ماند و جمعی انگلیکانها به پیوریتنها پیوستند
و همچنین فکر آشتی با دول کاتولیک و علی الخصوص با دولت [illegible] انگلیسها را پسند آمد دیگر از
علل تنفر [illegible] استوارتها آن بود که [illegible] اتفاق با مملکت فرانسه گشتند.

ژاک اول و پیوریتنها — با آنکه پیوریتنها بقدر کاتولیکها آزار ندیدند ولی آنها
هم زیر فشار بودند. ژاک میگفت «لا [illegible] با شاهی و مذهب پیوریتن در حکم خدا و شیطانست
که هرگز نمیتوانند همراه باشند». پیوریتنها که حبس و زجر را در کشور خود میدیدند از وطن خویش
هجرت نمودند و در سواحل شرقی امریکای شمالی مهاجرنشینها تأسیس کردند و [illegible] نتیجهٔ مذهبی
عجیب از این تربیت فرزندان [illegible]. بعدها همین مهاجرنشینها هستهٔ دول متحدهٔ امریکا گشت.

ژاک و پارلمان — آزردگی پیوریتنها بسیاری از انگلیسها را ناراضی ساخت و رفتار
ژاک با پارلمان بر ناخشنودی ملت افزود. در بارها [illegible] سکوت [illegible] نمایندگان
مرسوم لطف و عنایات شاه و بهمین علت [illegible] فسخ و الغاء [illegible]. چهار بار

صدر را مفتوح کرده است زیرا که تا پارلمان به فعالیت او سوء ظن پیدا [illegible] میشد . با وجود
این احوال ژاک اول مذهب مردم را تقریب نکرد [illegible] بکلی [illegible] بسبب
نداشتن پول همواره در جنگهای خارجی عاجز و بیچاره بود . و [illegible] عزیز [illegible] ب
کننده [illegible] در جنگهای [illegible] شروع شده بود [illegible] گذاشت . انگلیسها که اهمیت
و اقتدار وطن خود و یکه تازی انگلستان را در [illegible] بیشتر [illegible] داشتند از این سیاست کناره
جوئی و تسلیم [illegible] شدند و [illegible] در سال ۱۶۲۵ ژاک اول [illegible] منفور خلق بود .
فعالیت استبدادی این پادشاه گذشته از اینکه [illegible] در [illegible] آزادی
فطری [illegible] را عزیزتر داشت و مردم [illegible] دفاع را قویتر و حدود
حقوق [illegible] را از [illegible] تعیین کنند و آنرا [illegible] نمایند .

شارل اول - جانشین [illegible] ژاک اول تحت [illegible] خلق [illegible]
کرده زیرا که [illegible] میدیدند . شارل تا آن وقت [illegible] انگلیس [illegible]
و جوان [illegible] وزیر [illegible] بود . انگلیسها صفاتی را که در ژاک نیافته بودند از او
باز میجستند اما از بدبختی فعالیت استبدادی و اندیشه های خودسری پدر در پسر هم نفوذ
داشت و شارل تا آن زمان عقیده و افکار [illegible] را [illegible] . وی خود را ملزم نمیدانست
تعهداتی که در [illegible] و پادشاه برعهده میگیرد وفا کند . کرومول [illegible] او را در [illegible]
مختصر [illegible] بیان کرده است [illegible] وقار [illegible] بزرگ دارد اما
[illegible] کسی [illegible] تر از او کسی نیست »
محبوبیت شارل اول دیری نپائید . [illegible] او با [illegible]

ستردهم که شهرت فتح کادیکس بوکینگهم قلمت [illegible] مشهور شد . وی در سیاست داخلی نیز واقعه بود
خونریزی پیش گرفت ، بوری تنها را از مملکت بیرون کرد ، پارلمان را در شش ماه دوبار منحل ساخت
و بزور از مردم پول قرض خواست تا بتواند امکان [illegible] شده محبوبیت از دست رفته را
بچنگ آورد پس در نوامبر جهازی جنگ داده در جزیره ره [illegible] شکست خورده
مراجعت کرد (۱۶۲۷) و چون کشتی انگلیسی شکست خورد شارل برای جنگ پول
نداشت باز پارلمان را منعقد نمود ولی وکلا عریضهٔ حقوق[illegible] را تقدیم شاه کرده تصویب
آنرا تقاضا نمودند . این عریضه آزادیهائی را که ملت انگلستان از زمان صدور ماگنا کارتا
بدست آورده بود یادآور شده و از شاه درخواست نمودند آنها را همواره محترم بشمارد و او وعده
داد که چنین خواهد کرد (۱۶۲۸) از سال بعد در باتنگاه ملت بگرفتن مالیاتهای گمرک که
تصویب نشده اعتراض کردند باز پارلمان منحل گشت . شارل گفت لا مال ازین پس هرگونه
دعاوی را در باب تاریخ افتتاح پارلمان باید از پیش تعیین شود لطفا با تقاضات خویش
فراهم بندید . فی الحقیقه شارل اول قصد آن داشت که به استبداد سلطنت کند و
پادشاه خودسر و فرمانروای مطلق باشد (۱۰ مارس ۱۶۲۹) .

حکومت استبدادی — شارل اول یازده سال ۱۱ [illegible] گشت و در آن
مدت یک دفعه هم پارلمان انعقاد نیافت . لرد استرافورد[1] که اول از مخالفان شاه و
بعد هوادار او بشمار میرفت و لود[2] اسقف اعظم کانتربری[3] وزرای او بودند .
استرافورد برای تهیه پول بنهایت بکوشید ، مالیاتهای جدید وضع کرد و مالیاتهای قدیم را که از
میان رفته بود برقرار ساخت و از فروش القاب [illegible] هر روزی همه چیز را انکار نمود . لود

1- Strafford 2- Laud 3- Canterbury

چارلز جداً در [illegible] مذهب پوریتن را درهم بشکند . کلیسا را بمذهب [illegible] [illegible] از
ش . و [illegible] آنرا بازگرداند .

ملت انگلیس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بمرگ [illegible] [illegible] [illegible] را [illegible]
بیشتر از نهضت [illegible] که اول بوجود آمد اما [illegible] تحت انگلیسی از ترس زندان و جریمه [illegible]
در مقابل این ظلم و بیداد سر تسلیم فرود آورد و فقط [illegible] [illegible] (۱) [illegible] [illegible]
[illegible] . با [illegible] در مخالفت با استبداد دلیری کرد . [illegible] تازه [illegible]
شیپ مانی (۲) (پول کشتی) را که از ایام [illegible] [illegible] برقرار ساخته بود .
شیپ مانی را در [illegible] [illegible] هنگام جنگ ، در [illegible] برای نگهداری سفائن میگرفتند ولی او در
موقع صلح و سلم با [illegible] [illegible] [illegible] و همه مملکت را نیز مشمول آن دانست و
[illegible] آنرا مالیاتی دائم و [illegible] [illegible] . [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و
[illegible] حقوق هیچ [illegible] را بی رضای پارلمان نمیتوان گرفت و [illegible] از پرداخت [illegible] و
[illegible] [illegible] شیپ مانی که ازو مطالبه میشد امتناع کرد . [illegible] کار او [illegible]
محکومش ساختند و [illegible] از [illegible] و [illegible] را توقیف کردند . [illegible] [illegible]
در انگلیس با شوق تمام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] موثر گشت [illegible]
او پیروی نکرد .

اسکاتلند و عهدنامه (کوننت (۳)) — [illegible] حکومت استبدادی [illegible]
[illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] مملکت اسکاتلند بود . هرچند اسکاتلند [illegible] از
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ، ولی [illegible] [illegible] آن مملکت هم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

1- Hampden 2- Ship-money 3- Covenant

لود میخواست اسکاتلندیها را هم که در مذهب پرسبیتری استوار بودند بمذهب انگلیکان درآورد.
روز ۲۳ ژوئیه ۱۶۳۷ در کلیسای اعظم ادینبورگ کشیش انگلیکانی با [illegible]
بمنبر رفت و بخواندن دعائی که ترجمهٔ ادعیه کاتولیک بود پرداخت. زنانی که در کلیسا
حضور داشتند فریاد برآوردند و شیطان بمعبد آمده است آنگاه صندلیها را بسوی کشیش
انداختند و کلیسا بغارت رفت و از این پیش آمد آغاز جنبش بزرگ در تمام خاک اسکاتلند شد،
دستگاهی تشکیل یافت و عهدی آن [illegible] قرارداد رسمی در برابر انگلیس گویند
خداوند بیقین متعهد گشته‌اند که تا جان دارند و همه می‌توانند در مقابل ارتداد و خطای
مقاومت و پایداری کنند. بعد مردم اسکاتلند سپاهی فراهم آوردند در سال ۱۶۴۰ م
شمال انگلستان را تصرف کردند.

شارل اول ناگهان با انقلاب و حمله‌آوری اسکاتلندیها مقابل گشت و او را چاره
جز از توجه بدان و شورشیان پشت کرده سپاهی نبود؛ پول هم نداشت تا
قشونی مهیا سازد و [illegible] [illegible] [illegible] انگلیس نیز برخاسته
و آنان را سر مخالفت است پس ناچار نمایندگان ملت را برای انعقاد پارلمان
دعوت کرد. (آوریل ۱۶۴۰)

دوران انحطاط

پارلمان طویل — پارلمان مذکور که در هفتم نوامبر ۱۶۴۰ تشکیل یافت
پارلمان طویل می‌خوانند زیرا که سیزده سال یعنی تا ۱۶۵۳ برقرار بود. وکلای این پارلمان
عزم داشتند که حکومت استبدادی را از میان بردارند و بازگشت [illegible] را ناممکن
سازند و مذهب انگلیکانی را بمذهب پرسبیتری تبدیل کنند. نخستین کارشان آن بود

که توقیف استرافورد رأی دادند و او را بسبب اعمال خلاف قانونش بخیانت عظمی
متهم ساختند و کشتند (۱۲ مه ۱۶۴۱) شارل هم در نجات او کوششی ننمود. لود
نیز اندکی بعد از استرافورد توقیف گشت و پس از چهار سال کشته شد.

بعد از توقیف وزراء پارلمان برآن شد که خود را نیز در مقابل شاه حفظ و
حمایت کند، پس نمایندگان رأی دادند که مجلس جز بر حسب رأی وکلاء انحلال نپذیرفت.
در این ایام کاتولیکهای ایرلندی که از انگلیسی جور و ستم بسیار دیده بودند شورش برخاسته و هزاران
هزار پروتستانها را از دم تیغ گذرانیدند (۲۳ اکتبر ۱۶۴۱). سران طغیان ایرلندیها
را اوامر پنهانی شاه منسوب کردند. آنگاه پارلمان رشته اعتراض عنف و اعتراض نمایندگان
تنظیم نامه‌ای بود که در آن تمام خلاف قانونهای شاه را یادآور شده بود (۲۲ نوامبر
۱۶۴۱) و در این وقت قانونی بتصویب رسید که باید سربازگیری با رضای پارلمان
و نصب صاحبمنصبان با [illegible] شورای وکلا انجام یابد (۱۰ دسامبر ۱۶۴۱).

شارل اول که یکسال تمام در برابر پارلمان گردن نهاده بود عزم کرد که
نمایندگان را بتهدید نماید پس خود بمجلس عام رفت تا بهانه خیانت، با آنکه وکلای
مصون بودند، پنج تن از رؤسای مخالفان را توقیف کند (۴ ژانویه ۱۶۴۲) آنان
آنانی از قصد او خبر یافته و بگفته شارل «پرندگان پرواز کرده بودند». عزم کودتا
کردن شاه مردم را بهیجان آورد و چنانکه در ۱۷۸۹ دهقانان پاریس بدفاع مجلس
پرداختند در این موقع نیز لندنیها سلاح برداشتند تا آزادی وکلای خود را از خطر
برهانند. شارل ششروز بعد از شورش لندن، آن شهر را ترک گفت (۱۰ ژانویه ۱۶۴۲).

جنگ داخلی – از این تاریخ به بعد مقدمات جنگ داخلی فراهم شد. شاه و پارلمان
هر یک بکار صف‌آرائی شدند و تلفیق افتادند. شاه با کاتولیکهای ایرلند و پارلمان با پیوریتنهای اسکاتلند
باب مذاکرات باز کردند. گفت و شنیدها به انعقاد پیمانی که در سال ۱۶۴۳ منجر
گردید و انگلستان کوننت را پذیرفت. انگلیسها و ملت انگلستان و اسکاتلند
قسم یاد کردند که «با عشق و اتحاد یگانه همواره برادرانه زندگی کنند تا که عیبی از
سلطنت و عظمت در سایه یگانگی پدید نیاید و ... عقیدت
و خوار شمردن مذهب نیست و نابود سازند و در حفظ حقوق و امتیازات پارلمان
و آزادیهای ملت کوشش نمایند و بوسیله اتحادی محکم و استوار دو مملکت را یکی و متفق
نمایند.» (۲۲ سپتامبر ۱۶۴۳)

وقتی این عهدنامه سیاسی و مذهبی امضا شد از شروع جنگ داخلی که شش سال
طول کشید یک سال گذشته بود (اوت ۱۶۴۲).

از ابتدای جدال ژنرال ... سواران حرب و شمشیرزن شکست داده
بودند و بهمین سبب بر قوای جنگی پارلمان که گفته کرومول را از جماعات
بی نظم و ترتیب پیشه‌وران ... و شاگردان ... بودند ... برتری
داشتند. هواداران شاه که نام سواران Cavaliers خود را انتخاب کرده بودند بار سربازان پارلمان
را که به گرد سران Roundheads معروف بودند شکست دادند. سپاهی پارلمان را ... گرد سر
نگفتند ... چون پیشرفت سلطنت خواهان را
شاه یکی از سرداران پارلمان و حتی نمایندگان هم شاه را هنوز محترم

می‌پنداشتند و رعایت جانب او می‌کردند. بقیه به پادشاهی دلبستگی داشتند و فقط بجای آنکه سلطنت
استبدادی را از میان بردارند کوشش می‌نمودند. [illegible] گفتار کرومول گوئی با مخالفان شاه از
شکست دادن می‌ترسیدند (!).

کرومول، قوهٔ جدید — کرومول از سال ۱۶۴۴ اوضاع جنگ را
تغییر داد. اولیور[1] کرومول هم ثروت چندانی نداشت [illegible] از نجبای [illegible] و مدتی
عام نماینده‌ای بی نام و نشان بود. این مرد در چهل و سه سالگی جنگ آزمائی بزرگ از میانه
درآمد. کرومول باین نکته پی برده بود که فقط تعصب مذهبی [illegible] اگر چنانچه بکار
برده شود فقدان تعلیم سربازان را میتواند جبران کند. پس از دوستان [illegible] خویش یکدسته
جمعی یک فوج سوار بوجود آورد که همه را «مردمی متقی و دیندار» و از طبقهٔ [illegible]
بودند. در سپاه او نظم و ترتیب دقیق و کاملی برقرار بود. در آن سربازخانه [illegible]
اتفاق نمی‌افتاد و از سربازان [illegible] بانگ مزامیر داود آواز شنیده میشد. این دهقانان
جنگ را جهاد و خود را مانند [illegible] قوم سربازان خدا میدانستند و با دلی پرشور
برای نابود ساختن دشمنان خداوند می‌جنگیدند. برخلاف رسم آن عهد که [illegible] کسی
نمیتوانست صاحب منصب شود ولی در فوج بی رعایت اصل و نسب، درجات و مراتب را بر
حسب لیاقت و کاردانی و دلیری و دانائی میدادند و تا چند سپاهیانی را که علم نظم و
ترتیب آموخته و با این روح پرورده شده بودند سربازانی برگزیده و شکست ناپذیر شدند. کرومول [illegible]
سپاه [illegible] عقیده داشت که وقتی [illegible] جنگیده [illegible] دیگر [illegible]
نباید [illegible] و در صورت امکان باید تعقیب کرد. [illegible] را اگر [illegible] در

[illegible] جدید

مکمل گاه در کرومول

1- Olivier Cromwell

پیدا کار را ببینیم و یرا مانند کسی عادی جز کلاه نشان اسب خواهد کرد.

نخستین روز جنگ مارستون مور[1] (۲ ژوئیه ۱۶۴۴) سواران کرومول فتح کردند و
آهنین دوره لقب یافتند. پارلمان چون از پیشرفت دید بار داد تمام سپاه را بشکل فوج کرومول
در آورند و را زمانی ان دیندار و بیست هزار سرباز عفیف که آماده کار کنند. سربازان
لشکر جدید را از سپاه ان و پیاده ها انتخاب کردند. پیش از آنکه از واقعهٔ مارستون مور
یکسال بگذرد کرومول و فرفکس جدید با شارل اول تلاقی شدند. کرومول فرماندهی
را که کنده در جنگ روکسر ها بیشتر گرفته بود پیروی کرد و شاه را در نیزبی[2] شکست
سیاه شکست داد (۱۴ ژوئن ۱۶۴۵).

عهد جدید یک ساله شد. در گرد آوردن سپاه به کار نرسید. شارل بین اسکاتلند
اسکاتلندیها بهتر از انگلیسیها با او رفتار میکنند بار دوی اسکاتلند رفت (۱۶۴۶)
اما سرداران اسکاتلندی از او در خواستند که مذهب انگلیسیها با لفظی کونت رفتار
دچار شد. از لفظی عهدنامه روی گردان اسکاتلندیها چهارصد هزار لیره در سال ده
میلیون و انگ ... گرفتند و شارل را بجعبه هر حدود انگلیسیها تسلیم کردند (۳۰
ژانویه ۱۶۴۷) و بدین طرق جنگ داخلی بسر رسید.

دوره [illegible]

(نزاع پارلمان و قشون) - بعد از جنگ داخلی بین پارلمان و قشون در
باب امور مذهبی زد و خوردی روی نمود که حرکت در میان بود و اگر پادشاه که در حبس
ایام میگذراند جانب یکی از این دو میگرفت درباره حکمروائی میبافت. بیشتر
نمایندگان ملت مذهب پوریتنی و سرداران بهم طریقهٔ ان دیان داشتند و

۱- Marston-Moor ۲- Naseby

چون پوریتن‌ها از آن جهان دانا بیزار بودند بر آن شدند مرتبت کلیسا و حبس بر شاه
را آئین خود درآورند. برای انجام این مقصود لازم بود که اول قدرت شاه منحل شود. این دیانت
کمتر پوریتن‌ها دربارهٔ پیروان مذاهب دیگر اغماض مذهبی روا میداشتند و از برای
آزادی مذهبی مخالفت میکردند. مردی هرکه از انگلیس ... میخواستند که شاه را با خود
همراه سازند و چون شارل اول با خود می‌اندیشید که میتواند پیروان را بوسیلهٔ دیگری
نابود کند، با همه عهد استوار می‌بست ولیکن منظوری نداشت. شاه بعد
جنگ داخلی و شورش دو مرتبه اسکاتلندیها را که بعد از تسلیم کردن او باز بهواخواهی
برخاسته بودند وادار کرد و بدین طریق جنگ داخلی دوم شروع گشت. کرومول
در چند روز حمله اسکاتلندیها و انقلاب را دفع کرد و چون پیروان دورویی شاه
دیدند عزم نمودند که دیگر جزا دهند پس از پارلمان درخواستند که باعث اصلی
و مسبب بزرگ انقلاب را در محکمهٔ عدالت حاضر کند تا بمجازات خیانت کیفر و
خونهائی که ریخته شده برسد.»

دوره [illegible]

اعدام شاه — با آنکه فقط عده از پارلمان که مخالف مجازات شاه را خواسته
بودند نمایندگان با شاه صلح برداشتند، آنگاه چند صد نفر ... کردند و بعد چهل وکیل
هواخواه شاه را از پارلمان اخراج نمودند و پارلمان را تصفیه نمودند (در دسامبر ۱۶۴۸) بعد
سایر وکلاء که اقلیتی بیش نبودند محکمه عالی تشکیل دادند و او را در مجلسی که از
شصت نفر تشکیل یافت محاکمه کردند ولی شارل چنین محکمه را برخلاف قانون
تأسیس شده و نامعتبر خواند. ... در میان فریادهای کینه‌آمیز انگلیسیها و نمایندگان

و دلسوزی مردم که میگفتند او فدائی اعلیحضرت را بابت بخشایش شاه را بنام ظالم خائن و مردم کش و دشمن مملکت به حکم اعدام کردند و مقابل و برابر قصر سلطنتی وایتهال سر شاه را [illegible] شربت مرگ نوشانید (۹ فوریه ۱۶۴۹).

جمهوری — پس از قتل شاه، مجلس طویل که از زمان تطهیر پارلمان سودی بود مقام پادشاهی را از میان برد آنگاه سلطنت را باسم کومنولث جمهوری را برقرار ساخت. مجلس لردها نیز منحل گشت و حکومت مرکب بود از مجلس عام و شورای دولتی دارای چهل و یک عضو مرکز قوه مجریه بشمار میآمد و اعضاء آن را وکلاء انتخاب میکردند. کرومول هم جزو اعضاء شورا انتخاب شد. حکومت جمهوری چهار سال طول کشید و وقایع مهم در آن مدت عبارتست از لشکرکشی به ایرلند، جنگ اسکاتلند و [illegible] و جنگ با هلند.

۱- لشکرکشی به ایرلند — شورش داخلی ایرلند در ۱۶۴۱ بود. کرومول از لشکرکشی به ایرلندیها که [illegible] درستی بیشتری [illegible] کرد، [illegible] انگلیس میکرد و هیچ یک از ملل جدید چنین رفتار نکرده بود [illegible] در ناحیه دروگدا حضرت قتل عام بی‌باکانه نمودند، زنان و دختران را صدصد ربودند و به رسم کنیزی در امریکا فروختند. دهقانان انگلیسی اراضی را تصرف درآورده و ایرلندیها را به [illegible] در قسمت کونوت[1] که ناسالم و بی‌حاصل [illegible] راندند، در جزیره ایرلند [illegible] ایرلندیها را جز یک مشت [illegible] چیزی نماند و [illegible] کشیده [illegible] ملاکان انگلیسی شدند.

1- Conaught

ظلم و بیداد به مردم کرد چنانکه رشته فتنه [illegible] ایرلندیها
و مسئله ایرلند معروف پیش [illegible].

پس از لشکرکشی به ایرلند کار به اسکاتلند روی نمود. کرومول با
اسکاتلندیها که به سبب بی‌جگری پادشاه شارل دوم پسر شارل اول را به سلطنت برداشته بودند ولی
مخالفت و شارل دوم را از اسکاتلند بیرون کند و مردم آن مملکت را بقوه جمهوری
تابع سازد. کرومول شهر ادنبورگ را گرفت و در دو جنگ قوه شارل دوم را
درهم شکست. شارل دوم [illegible] به هزاران زحمت از انگلستان گریخت (سپتامبر ۱۶۵۱) و
اسکاتلندیها با ستوه به انگلیس تن در دادند.

پارلمان ناقص [illegible] در این وقت [illegible] قانون بحرپیمائی را تصویب نمود.
(۹ اکتبر ۱۶۵۱) مطابق این قانون کشتیهای اروپائی و بحریه ممالک حق نداشتند
چیز دیگری به انگلستان بیاورند، حمل متاع آسیا و افریقا و امریکا [illegible] انگلیسی منحصر
گشت. [illegible] انگلیس کمتر [illegible] بقیه قانون [illegible] بخشید [illegible]
بموجب قانون بحرپیمائی [illegible] از اواسط قرن ۱۷ تا اول [illegible] ۱۸۵۰
[illegible] انگلیسی [illegible] بودند [illegible] و آنچه را که [illegible] جنس بیاورند،
این [illegible] بر حسب اقتضائات [illegible] مملکت [illegible].
خلاصه، قدرت بحری انگلستان ثمره و نتیجه قانون بحرپیمائی است.
قانون بحرپیمائی [illegible] جنگ با هلند [illegible] زیرا [illegible]
یعنی حمل و نقل از راه دریا [illegible] انداخت [illegible] تجارت [illegible]

بلند پایه را «سلطان دریا» ها نام گرفته بود. جنگ بلند پایه را برپا بود (۱۶۵۲ - ۱۶۵۴) و عاقبت فتح و نصرت انگلیس تمام شد.

[illegible] — انحلال پارلمان طویل — روزی که صلح به امضاء رسید (۵ آوریل ۱۶۵۴)

از انحلال پارلمان طویل یک سال می‌گذشت. پس از جنگ با اسکاتلند (۱۶۵۱) اینک عده‌ای بشدت در مقابل ایشان گرفتار شاه اول بود باز سپاه نمایندگان در تنه و قدرت را در دست گرفتند. از طرفی کرومول و سربازان انحلال پارلمان را میخواستند که یازده سال بود استوار داشت و بسبب طول زمان و جنگهای داخلی و اوضاع و کلیه شاه پرست در ۱۶۴۸، عده‌ای از آن بعد هم نپرسیدند و چنین مجلس نماینده حقیقی ملت بشمار نمیرفت. از طرف دیگر وکلا میکوشیدند تا ممکن است قدرت را از دست ندهند و چون در باره ختم مخارجات قشون را مضایقه میداشتند بدنبال مرخص کردن سپاه نبودند.

کرومول پس از دو سال تأخیر، آخر کار، با موافقت صاحب منصبان عزم جزم کرد که «پرگویان را خاموش سازد»، آنگاه وی خود نیز از وکلا بود بپارلمان رفت و در آنجا معرکه‌ای بپا کرد، جمعی از همکاران خویش را بنام مست و فاسد و رسوا و «باعث ننگ انگلیس» خواند، بعد پا بر زمین کوفت و گفت «آیا شما شده نمایندگان ملت خدائید! بروید، خارج شوید، چونکه دیگر هم شما شنیده نشود.» از آن پس سی تفنگدار وارد شده و وکلا طالب جهات را ترک گفتند. کرومول آنجا قفل زد و بر درش نوشته «خانه اجاره‌ای بی اثاث». شورای دولت نیز منحل گشت. (۲۰ آوریل ۱۶۵۳)

دیکتاتوری کرومول — این کودتا تمام امور انگلستان را در دست سپاه انداخت و قشون تمام اختیارات را با لقب لرد نگهبان جمهوری بکرومول داد و او همه را پذیرفت (۲۶ دسامبر ۱۶۵۳). و در پنج سال یعنی تا هنگام مرگ (۱۴ سپتامبر ۱۶۵۸) با کمال خودسری و درازدستی کرد و باستظهار لشکر رفتار پادشاهی مستبد پیش گرفت چنانکه شارل اول هم در عهد وزارت استرافورد و لود آن استبداد نداشت. کرومول نمیخواست که با او هیچ نوع مخالفت اظهار شود. چهار بار پارلمان را باز کرد و تا وکلا از استقلال دم زدند آنرا بست. انگلیسها از این [illegible] خود نمی‌جنبیدند چرا که در مملکت حکومت نظامی حکمروائی داشت و انگلستان به ناحیه‌ها که در هر یک سرتیپی حکومت میکرد تقسیم شده بود. پارلمان در سال ۱۶۵۷ رای داد که کرومول عنوان شاه اختیار کند. ولی از ترس قشون از قبول آن امتناع نمود ولی حق تعیین جانشین را قبول کرد و از این رو سلطنت ارثی برقرار گشت.

رونق سیاست خارجی کرومول که موافق طبع خودپسند انگلیسی بود در تحمل این دیکتاتوری نظامی مؤثر واقع شد. بهترین نتیجهٔ آن سیاست اقتدار انگلستان و ذلت اسپانیا است. چنانکه نوشته شد بر اثر همین اقتدار و ذلت در دون (۱) فتح کرد و انگلیسها دونکرک (۲) و در امریکا ژامائیک (۳) را که جزء مجمع الجزایر آنتیل (۴) است بدست آوردند. کرومول پیرو رفتار الیزابت بود و میخواست انگلستان را تجارت و بحریه مالک بحرستان سازد. میگفت «من اسم انگلیسی را بزرگ مانند نام رومی خواهم کرد».

وقتی که کرومول جان سپرد (۱۶۵۸) پادشاهی بزرگ و حتی لوئی چهاردهم

1- Dunes 2- Dunkerque 3- Jamaïque 4- Antilles

برادرزادهٔ شارل اول در دربار خود چگونه شاهی مرده را [illegible] نموده و پسرش ریشار که خود به جانشینی تعیین کرده بود بی هیچ مخالفتی زمام امور را بدست گرفت.

بازگشت استوارت‌ها — ریشار کرومول مردی سست رأی و ناتوان بود. خوی سربازی و شور مذهبی هیچ یک نداشت. الحاصل سرزمین جوش و خروش فرقه‌های گوناگون بشمار میرفت. و در وجود ریشار آنچه را که برای فرمانروائی چنین مملکتی لازم است نیافته بودند. این بود وی پس از هشت ماه از کار کناره جست و پارلمان ناقص عضو که بدعوت صاحبمنصبان انقلابی تشکیل یافت یکسال با سپاه زد و خورد میکرد. عاقبت ژرژ مونک[1] فرمانده قوه انگلستان با سرشت نامدار جمهوری برای تشکیل حکومت وحدت شتافت آشوب را از میان برد و ملت انگلیس که از سلطه قوه کینه‌ها در دل داشت خواهان سلطنت [illegible] کسی را بهتر [illegible] انتخاب نکرد. و کلمه شارل دوم پسر شارل اول را که آن وقت در هلند پناهنده بود بی هیچ شرط و قیدی بپادشاهی انگلستان خواندند و مردم شاه را با وجد و شعف پذیرفتند (در ۱۶۶۰).

شارل دوم — شارل دوم سی ساله بود و گذشته مردی لیبرال رفتار و بهره‌ها بشمار میرفت و در جنگ یک [illegible] از [illegible] دلیری و پایداری بسیار نمایان ساخته بود. تیزهوش و زیرک و باهوش بود اما از کار ملکداری گریزان و عشرت پرستی و هوسرانی از حد میبرد چنانکه هیچ دربار [illegible] در رفتار [illegible] و شهوترانی و خودنگهداری بپای دربار انگلستان در عهد سلطنت وی نمیرسید. وی نیز [illegible] قدرت و برتری [illegible] را به استبداد حکومت [illegible] نظارت و مراقبت پارلمان را [illegible] [illegible] [illegible] گردیم

۴۶ ص ۴۵ قرون جدید

1- Georges Monk

می‌نشینند و بلاهای بسیار سر دیگران میبرند و از من حساب میخواهند و با اعمال و رذایل خود رنگ
و عیوبی میکنند پس خود را پادشاه نمی‌بینم». با وجود این اعمال بکرات از راه احتیاط
در تعدی پادشاه و عقاید مردم گردن نهاد و راه آسایش طلبی و تن آسانی تا نهایت
استبداد وی را تعدیل میساخت. شارل دوم را بارها با لوئی چهاردهم [illegible] تشبیه
کرده‌اند، تنها وجه شبه آنست که شارل هم مثل لوئی تلخی غربت را چشیده بود
دیگر نمیخواست بآن گرفتار آید.

در سال [illegible]

تأثیرات تجدید مذهب انگلیکان — در ابتدای سلطنت، حوادث با شارل
دوم موافق گشت. پارلمان که در ۱۶۶۱ انتخاب شد و ۱۸ سال طول کشید
شاه‌پرست بود چنانکه با رضایت آن جسد کرومول را از گور بیرون آوردند و بدار
آویختند. نمایندگان بمذهب انگلیکان دلبستگی فراوان داشتند و میخواستند که
همه مملکت را پیرو آن طریقت کنند، بدین جهت با پوریتن‌ها مخالفت آغاز نمودند
و پارلمان رأی داد که هر کس سوگند تشریفات و مراسم انگلیکان تقدیسات آئینی عشاء را
نپذیرد و هرگونه اقدام مخالف شاه را بهر بهانه‌ای باشد ممنوع قانونی نشناسد
از شغلهای عمومی [illegible] محروم است [illegible] و همچنین بموجب قانون اتحاد شکل (۱۶۶۲) مقرر
شد که در تمام مملکت کتب دعای انگلیکان خوانده شود. کشیشانی را که بعقیدت اسقفی
معتقد نبودند نیز از کارهای مذهبی ممنوع گشت. مذهب را اوضاع زمان لود
باز گشت نمود چنانکه [illegible] دو هزار کشیش پروتستانی را که از جماعت سر پیچیده
بودند از صومعه‌ها بیرون کردند (۲۶ اوت ۱۶۶۲) ولی [illegible]

پیش آمد را واقعهٔ سن بارتلمی [illegible] نامیده اند.

(سیاست خارجی) — آشتی نصیحت که بوری تنها [illegible] و [illegible] کاتولیک [illegible]

از [illegible] [illegible] سیاست خارجی [illegible]

[illegible] مذهب کاتولیک را [illegible] عقد [illegible] کند [illegible] فرانسه [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] لوئی چهاردهم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] با [illegible] [illegible] را [illegible] [illegible] آورده آن

لوئی چهاردهم [illegible] در سال ۱۶۶۲ و [illegible] دونکرک را که [illegible] [illegible] پادشاه

[illegible] و در ۱۶۷۰ معاهدهٔ [illegible] عهدنامهٔ دوور، بعوض پولی که

لوئی چهاردهم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] متعهد گشت که در

[illegible] [illegible] [illegible] مذهب کاتولیک [illegible] [illegible]

چهاردهم [illegible] [illegible] لوئی چهاردهم [illegible] [illegible] [illegible]

کار بپردازد.

(جنگ با هلند [illegible]) — [illegible] عهدنامهٔ دوور شارل دوم در ۱۶۷۲

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible]

مذهبی [illegible] [illegible] کاتولیک [illegible] [illegible] آنگاه [illegible] لوئی

چهاردهم [illegible] [illegible] جنگ داد.

انگلیسیها [illegible] تغییر مذهب دوک یورک (۱۶۷۱) برادر و جانشین شاه

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شارل دوم را دیده وحشت زده و [illegible] شده و

و کم‌کم از شبهه آغاز بازگشت مذهب کاتولیک آگاه شدند. پس از الغای ... و پیوریتن‌ها
به تفاوت گرائیدند و خصوصاً پیوریتن‌ها از روزی که دیدند کاتولیک‌ها نیز مثل ایشان مشمول اغماض
مذهبی گشته‌اند دیگر هواخواه آزادی مذهب هم نبودند. در همان حال دیدند ناچار ...
را الغا کرد (۱۶۷۳) و عاقبت به قیمه ... آنان شد و اطمینان ملت
از شاه سلب گردید و کاتولیک‌ها منفور گشتند و مردم بمخالفت ایشان برخاستند. پارلمان
تصویب کرد قانونی بگذرانند که «قانون آزمایش» (آزمون) هرکس از اعضای دولت را ملزم نمود تا قسم یاد کند
که بطور حقیقی عیسی در نان و شراب تقدیس مقیم نیست. پس از تصویب این قانون کاتولیک‌ها و
دوک یورک و امیرالبحر اعظم بود، ناچار از کار کناره جستند. آنگاه شارل دوم برای
جلب افکار و آرام کردن جوش و خروش مردم، با هلند جنگ کرد (۱۶۷۴) و دختر
بزرگ برادر خویش را بعقد گیوم دورانژ دشمن پرجان لوئی چهاردهم درآورد و
حتی برای اینکه جنگ داد و در هرمورد [illegible] ملت انگلیس که کوششش
بنفع او بود. بنابراین خلق از کاتولیک‌ها بر افروخته گشت زیرا کشیشی پروتستان بنام
تیتوس اوتز[1] در سندی جعلی نهاد و دروغ‌ها را انتشار داد که پیروان
گمراه شهر لندن را آتش زدند، شارل دوم را از تخت بزیر آورند و دوک یورک را
بپادشاهی بردارند و مذهب کاتولیک را رواج دهند (۱۶۷۸). همین سند جعل
باعث گشت که دوهزار نفر را حبس کنند و چندین کس را بدار آویزند و نیز درباره
برگشتن کاتولیک‌ها در انگلستان سکوت گزینند؟ به آن سرزمین وارد شود مجازات
اعدام مقرر نمودند.

1- Titus Oates

توری و ویگ — چارلز دوم خواست پارلمان را منحل کند (۱۶۷۹) ولی
نمایندگان جدید مجلس عوام برخلاف تمایل خود او بودند و قانونی تصویب
کردند معروف به قانون محرومیت که بموجب آن دوک یورک بواسطه کاتولیک بودنش از بهره مقام
سلطنت بی‌نصیب گشت. قانون مذکور ملت انگلستان را به دو دسته تقسیم کرد و هر یک بر دیگری
اسم دشنام آمیز گذاشت. جمعی که از لحاظ اصول سلطنت به محرومیت دوک یورک مخالفت
داشتند دسته‌ی خود را توری می‌خواندند و آن نام راهزنان ایرلندی کاتولیک است. توریها نیز
هواخواهان قانون محرومیت را ویگ می‌نامیدند که اسم راهزنان اسکاتلندی
پروتستانت است. این دو اصطلاح تا مدتی و امروز هم بکار میرود. در
پایان قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم توریها طرفدار اختیارات کامل شاه در امور حکومت
و ویگها طالب تفوق پارلمان بر شاه بودند.

از طرف دیگر جمعی از ویگها بر ضد شاه عقیده مردم را از ایشان بگردانیده بودند به
جای قانون محرومیت موفق نشدند که شارل دوم این پیش آمد را مغتنم شمرد و برای
خود قدرت کوچک دائمی تشکیل داد (۱۶۸۲) و بوسیله عهدنامه پنهانی با
لوئی چهاردهم پولی بدست آورد آنگاه پارلمان را منحل نمود و تا روز وفات خود با
استقلال کامل پادشاهی کرد (۱۶ فوریه ۱۶۸۵) دوک یورک بی هیچ مانعی بنام
ژاک دوم بجای او بر تخت نشست.

ژاک دوم — در این هنگام از عمر ژاک دوم پنجاه و چهار سال میگذشت و او مردی
دلیر و کوتاه فکر و لجوج بود و از صداقت و راست کرداری شهرت داشت، کاتولیک بود

۱- Torys ۲- Whigs

و نیز بهتر انگلستان را با مذهب درآورد. دو روز پس از جلوس ژاک مراسم مذهبی با شکوه

و جلال تمام در قصر پادشاهی انجام یافت و او نمی اندیشید که با این کارها ملت انگلیس را خشمگین سازد.

این رفتار موجب احتیاط شد، از طرفی [illegible] و آزادی پروتستانها در [illegible]

از طرف دیگر کینه دیرینه انگلیسها با کاتولیکها شدیدتر گردید. در همان ایام دوک دومونموث

که فرزند نامشروع شارل دوم و از ازدواج نامشروع بوجود آمده بود [illegible] هوای سلطنت بسر افتاد. ژاک

دوم این شورش را با شدت [illegible] و عده زیادی [illegible] را جبهه [illegible]، آنگاه ظلم و جور

بیشتر گردید [illegible] انگلستان را [illegible]، پس از کشتن برادرزاده خویش

دوک دومونموث [illegible] و [illegible] حاکم جائر جفریز [illegible] چندین صد نفر را

باعدام و چندین هزار کس را [illegible] محکوم نمود. بعد [illegible] را اجازه بخشید که به انگلستان بازآیند. سفیری

نزد پاپ فرستاد و فرستاده پاپ را بسیار محترم داشت چندانکه برابر او بزانو

درآمد. ولی این رفتار در انگلیسها بغایت ناگوار بود. مخصوصاً در سال ۱۶۸۷ اعلام داشت

آزادی مذهبی را که [illegible] کاتولیکها بود [illegible] در سال بعد آنرا تجدید نمود

ولی این [illegible] اعلام [illegible] موجب مخالفت [illegible] پروتستانها گشت.

انقلاب ۱۶۸۸ — [illegible] انگلیسها حتی در [illegible] انقلاب

هم [illegible] مذهب انگلیکان [illegible] پادشاه [illegible] شمرده

میشد [illegible] ژاک [illegible] دختر او [illegible] ماری [illegible]

[illegible] مذهب پروتستان داشته [illegible] نیرو [illegible] بعد از وفات شاه

انگلستان را [illegible] مذهب کاتولیک [illegible] نماید [illegible]

---

1 — duc de Monmouth

از بزرگان مملکت و رجال سلطنت وعده داده بودند انگلیس را از تعرض و شقاق نگه دارند.

در سال ۱۶۸۸ زن دوم ژاک پسری آورد (۲۱ ژوئن ۱۶۸۸) و دیگر امید که کسی از پروتستان‌ها تخت سلطنت نشیند از میان رفت. چون دو روز از ولادت ولیعهد گذشت لردهای معتبر و اشخاص بورژواها و ویگها و توریها به گیوم دورانژ و اجازه استقرار آزادی و حمایت مذهب پروتستان به دخالت در امور مملکت خواندند.

هرچند لوئی چهاردهم توطئه‌ای انگلیس شاه را بخوبی متوجه ساخته بود سودمند نیفتاد، ژاک دوم پیشنهاد مساعدت فرانسه را رد کرد، بقبول هیچ یک از خواهشهای مردم رضا نداد و نیز نتوانست به این راه احتیاط پیش گیرد.

روز پنجم نوامبر ۱۶۸۸ گیوم دورانژ با چهارده هزار نفر در توربی[1] پیاده شد و روز ۲۷ در لندن بود. بر سر راه او همه شورش برخاستند ژاک دوم چون پیش آمد ناگهانی دید بی جنگ و جدال فرار اختیار کرد و مدتی بدست صیادانی که او را گرفته بودند گرفتار شد ولی عاقبت بسرزمین فرانسه رسید و لوئی چهاردهم او را با احترامی که در خور پادشاه است پذیرفت، و قصر سن ژرمن را تسلیم شاه انگلستان کرد (دسامبر ۱۶۸۸).

ولی ژاک دوم گوئی خانه را از بیگانه پرداخت و کار انقلاب را آسان تر نمود.

پارلمان را از راه جمع شده اعلام کرد ژاک از سلطنت برکنار است و اکنون تخت پادشاهی تهی است.

جمعی را عقیده آن بود که ماری دختر بزرگ ژاک دوم و زن گیوم دورانژ را به سلطنت بردارند و شوهرش را نایب السلطنه کنند ولی گیوم دورانژ باین کار رضا نداد و گفت من نمی‌خواهم «بنواره‌ای پیش بند زنم بسته باشم» پس، دیگر، او و زنش را اعلام شده و ملکه پادشاهی انگلستان

1 – Torbay

انتخاب شوند

اعلام حقوق – چون هم پارلمان نیز بهجهت خطر بالک ۱۶۸۹ که شارل دوم
را بی شرط و قیدی بسلطنت دعوت کرده بود بار مرتکب شود، لذا برای احتیاط عدم تجاوز حقوق
ملت را مشخص و معین ساخته در سند نوشته و پادشاه را باحترام و مراعات آنها متعهد و ملزم کند. پس،
بتدوین اعلام نامه حقوق پرداخت و آن فهرست اختیارات و حقوق و آزادیها نیست در مملکت
بموجب فرمان کبیر و عریضه حقوق بدست آمده بود. در مقدمه اعلام نامه ذکر کرده اول کارهای
ژاک دوم را ضد قانون و مخالف آزادی ملت انگلستان بشمار میرفت و بعد اصول زیر را
نوشته‌اند: موقوف داشتن اجرای قوانین، اخذ مالیات، سربازگیری و قشون داری در زمان صلح
جز با رضای پارلمان برای شاه میسر نیست، انتخاب وکلا و نطق و بحث در مجلس نمایندگان
باید آزاد باشد و لازم است در بیشتر اوقات پارلمان انعقاد یابد و هیچکس را نمیتوان بسبب
عرایضی به پادشاه اظهار میدارد تعقیب و بازداشت کرد. همچنین باید کارهای قضائی با عدالت
و رأفت و رسم مذهب پروتستان با آزادی انجام پذیرد.

اعلام نامه حقوق را روز ۱۳ فوریه ۱۶۸۹ در حضور تمام وکلا برای گیوم و
ماری خواندند. گیوم از جانب خود و زنش جواب گفت ما اصول اعلام نامه را قبول
میکنیم و در حفظ و مراعات آنها میکوشیم. آنگاه او را بنام گیوم سوم و زنش را بسم
ماری دوم پادشاه و ملکه انگلستان نامیدند.

علل و نتایج انقلاب ۱۶۸۸ – انقلاب ۱۶۸۸ بی جنگ
و جدال گذشت چنانکه یک قطره خون هم بر زمین نریخت. این شورش بهانه زدو خوردی بود

که انگیس قوه بیشتر پیدا شد و ملت پیدا آمد. شاه بیمورث با استبداد و برخلاف
حقوق را نداده بود بخشیده است حکومت کند. ملت هم بر ضد او برخاسته داماد خود صاحب اختیار هلند
را بخواند و او به انگلیس رسید تا بتواند زمام حکومت را بدست گیرد. عاقبت در سال ۱۶۸۸
سلطنت ملی فائق آمد.

انقلاب سال ۱۶۸۸ قدرت سیاسی و مذهبی را از پاپ برد و فرقه‌های
پروتستان از قبیل انگلیکان و پوریتن و آن دیگران هم آزادی یافتند ولی مذهب
کاتولیک همچنان ممنوع ماند و از آن وقت بعد تقویت پیدا به سرزمین انگلستان و پرچم
داشتن و احکام پیدا است.

از آرامش داخلی نتیجه در نیم خارجی داشت زیرا که انگلستان توانست سیاست مملکت
نیز توجه کند و در سیاست اروپا قوه مهم‌ترین مقام معتبری را که در دنیا قوه شناخته
داشت بدست آورد. گیوم سوم (۱۶۸۸ - ۱۷۰۲) در انگلستان سلسله جنگ‌ها
استمرار مخالف لوئی چهاردهم شروع نمیکند. در ایام حکمروائی آن (۱۷۰۲ - ۱۷۱۴
۱۷۱۳) هم وارث خواهر ملکه ماری و گیوم سوم بود، نیز انگلیس که تا پیدا
اروپا گشت جنگ در سال ۱۷۱۳ اخیر بنگام الحاق سلطنه او برکت تقسیم
میراث جنگ اسپانیا بدست انگلیس فاتحه یافت.

(کیش شده انگلیس و اسکاتلند) — در عهد سلطنت آن ۱۷۰۷ ملکه انگلستان، وحدت
ارضی بریتانیا انجام پذیرفت و برا کشوره انگلیس و اسکاتلند مملکت بریتانیا
بصورت امروزی درآمد. اتحاد دولتین هر مملکت نتیجه اشتراک پارلمان بود.

دو کشور ۱۷۰۷

در سال ۱۷۰۷ برضای دولتین به اتحاد حقیقی بدل گشت و انگلستان و اسکاتلند یک مملکت
بریتانیای کبیر را تشکیل داد. مخصوصاً از روزی در امور سلطنت این دو سرزمین به دست یک پادشاه
افتاد جز یک پارلمان در میان نبوده و نمایندگان آنها همیشه پهلوی پهلوی هم در مجلس وکلا نشسته اند.

۳۹ بیدار

۱

فصل چهاردهم

اروپای شرقی در قرن هفدهم

اطریش، هنگری، ترکیه، سوئد، لهستان، روسیه

اروپای شرقی — در قرن هفدهم اروپای شرقی شامل سه دولت بود: امپراطوری ترک و لهستان و روسیه. امپراطوری ترک از دو دولت دیگر عظمت بیشتر داشت و تمام شبه جزیرهٔ بالکان و در جهت شمال، در ماوراء نهر ساو[1] و دانوب[2]، قسمت اعظم هنگری و در جنوب شرقی تمام اراضی اطراف دریای سیاه یعنی جنوب جلگهٔ روسیه را فرا گرفت. مملکت لهستان از جانب شمال به بحر بالتیک محدود میگشت، از سمت جنوب جبال کارپات[3] و نهر دنیستر[4] آن را از هنگری و ترکیه جدا میکرد، از طرف مشرق نیز به دهانهٔ رود دنیپر[5] و دونا[6] منتهی میشد. امّا روسیه را که مسکوی[7] نام داشت در آن ایام بیشتر مملکتی آسیائی می‌شمردند تا اروپائی.

دو مملکت دیگر، یکی اطریش واقع در اروپای مرکزی و دیگری سوئد واقع در شمال نیز بواسطهٔ بعضی از متصرفاتشان و به لحاظ نفوذ سیاسی خود جزو دول اروپای شرقی بشمار می‌آمدند.

اروپای شرقی میدان فعالیتهای عظیم سیاسی گشت و اثرهای آنها که درازی قسمت پیش آمد در اروپای غربی ظاهر شد، مثلاً حملات ترکها باطریش که منتهی به محاصرهٔ قشون عثمانی شهر وین (۱۶۸۳) و همچنین

1- Save 2- Danube 3- Karpates 4- ~~Daniester~~ Dniester
5- ~~Donieph~~ Dnieper 6- Duna 7- Moscovie

محاربات ایشان در هنگری به شکست جنگ اکتای اوگسبورگ روی نهر لوئا
چهارم را سودمند افتاد و باعث گردید دشمن از فرانسه روگردان شود.

در تاریخ اروپای شرقی در قرن هفدهم دو واقعه مهم است که استقرار
موقت سلطهٔ مملکت سوئد بر سواحل جنوبی دریای بالتیک به موجب صلحنامه
اولیوا[1] تأیید گشت (۱۶۶۰) و دیگری که از واقعهٔ نخستین هم
اهمیت بیشتر دارد غلبه یافتن فرمان ~~[illegible]~~ هابسبورگ بر ترکها
در سرزمین ~~[illegible]~~ هنگریست. این فتح و نصرت پس از جنگ سی و
هفت ساله (۱۶۶۲ - ۱۶۹۹) دست داد و در اواخر قرن هفدهم
به عهدنامهٔ کارلوتسی[2] خاتمه یافت (۱۶۹۹)، اولین فاتح ترکها
را بالکان عقب نشاند و دامنهٔ قدرت خود را تا ساوه[3] که سرحد
امروزی صربستان است وسعت بخشید.

I

اطریش، هنگری، ترکیه

هنگری — مجارها که از نژاد زرد و از اقوام هونها[4] و آوارها[5]
میباشند در آخر قرن نهم از سواحل وولگا[6] آمدند و قدرت وسیع
دایره شکلی را که در اطراف دانوب و تیزا[7] واقع است تصرف کردند.
قدرت مذکور را از جنوب مرتفعات صربستان و بوسنی[8] و از مغرب
اولین قسمت سلسلهٔ جبال آلپ و از شمال و مشرق کوههای تاترا[9]

۱- Oliva ۲- Carlautsi ۳- Save ٤- Huns
٥- Avars ۶- Volga ۷- Tisza ۸- Bosnie
۹- Tatra

و کارهایت ادامه میکنند. یک قرن بعد (۱۰۰۴ م) مجارها قلمرو طبیعی را که
فلات ترانسیلوانی[1] در مشرق جلگه تیسا بود نیز گرفتند و این مکان
مسکن رومانیها بود.

سواران پرطاقت مجار که بمردم نورماندی شباهت داشتند میدان
تاخت و تازهای دلیرانه خود را تا آلمان و بورگونی و پروانس وسعت
بخشیدند ولی عاقبت در اواسط قرن دهم از هانری لوازلور[2] (او از لور
پرورش دهنده طیور را گویند) و اوتون کبیر پادشاهان ژرمانی در
مارسبورگ[3] و اوگسبورگ شکست یافتند و از آن پس در جلگه هنگری
رحل اقامت افکندند (۹۳۳-۹۵۵).

در هزارمین سال میلاد مسیح وایک[4]، رئیس مقتدرترین قبیله مجار،
اقتدار فراوان یافت و دین عیسی قبول کرد. پاپ سیلوستر دوم[5] تاج
پادشاهی بر سرش نهاد و او را اتیین[6] نامید. اتین مؤسس سلسله‌ای
ملقب شد معروف بسلسله آرپادی[7]. این کلمه مشتق است از اسم آرپاد
و او در ایامی که مجارها در هنگری استقرار می‌یافتند مشهورترین رؤسای
ایشان بود. باری، چون در اوائل قرن چهاردهم سلسله مذکور از میان
رفت (۱۳۰۸) مجارها شاهزاده‌ای فرانسوی را که از عقب
شارل دانژو برادر سن لوئی بود بسلطنت برداشتند. افراد خانواده
آن ژو کمتر از صد سال پادشاهی کردند و در این مدت مملکت را تبدیل

1- Transylvanie 2- Henri l'oiseleur
3- Marsebourg 4- Waïc 5- Sylvestre II
6- Étienne 7- Arpadien

غرب آشنا نشدند. قوم مجار در قرن پانزدهم، مع الخصوص در عهد
حکمروائی ماتیاس کوروَن[1] (۱۴۵۸ - ۱۴۹۰) و در ابتدای
قرن شانزدهم، در ایام فرمانروائی پادشاهان سلسلهٔ لهستانی ژاژلون[2]
(۱۴۹۶ - ۱۵۲۶) اروپا را در مقابل ترکها حفظ کردند اما
سال ۱۵۲۶ لشکر ترک مجارها را در موهاکز[3] شکست داد و در این
جنگ لوئی ژاژلون[4] پادشاه جوان از میان رفت آنگاه بموجب عهدنامه‌ای
که بین خاندان ژاژلون و هابسبورگ انعقاد یافت، فردینان برادر شارل کن
که بعد بنام فردینان اول معروف گشت، پادشاه شد، باین شرط که
اگر پس از وفات، فرزندی از او باقی نماند سلطنت دوباره بخاندان ژاژلون
باز گردد.

[illegible]

قانون اساسی مجارها — هیچ قومی در استقلال خواهی بپای مجارها
نمیرسد. ملت مجار، در سال ۱۲۲۲، پادشاه خود آندره[5] دوم را بتصویب
قانون زرین که در حکم فرمان کبیر میباشد گماشتند.
بموجب قانون زرین سلطنت انتخابی بود و در مقابل شاه دیتی
وجود داشت مرکب از دو مجلس یکی انجمن بزرگان و اعیان و دیگری مجمع
نمایندگان. دیت بایستی لااقل سالی یکبار انعقاد یابد و حق داشت
کسی که بی صدور فرمان افتتاح و حتی بخلاف ارادهٔ شاه نیز تشکیل شود و
در باب هر مطلبی که راجع بدولت و وضع مملکت باشد بآزادی رسیدگی

1- Mathias Corvin 2- Jagellons 3- Mohacz
4- Louis Jagellons 5- André II

و کمک کند و متوجه بود در غیاب شاه نایب السلطنه‌ای بجانشینی او منصوب گردد.
نایب السلطنه و جمیع عمال دولت هم باید از ملت مجار باشند. خلاصه، منظور
از مقررات مذکوره آن بود که ملیت و استقلال قوم مجار محفوظ بماند و [crossed out]
هنگری در عهد سلطنت پادشاهی بیگانه بصورت ایالتی از ایالات یک دولت
وسیع در نیاید. در ماده‌ی مشهور ۱۳ نوشته بود هر وقت شاه بنقض
قانون اساسی پردازد رعایا حق دارند اعتراض نمایند و مقاومت کنند
و در این حال عمل ایشان خیانت شمرده نشود. بدین بنیان، حق شورش
خود ضامن قانون حفظ آزادی مجارها محسوب گشت.

هنگری و خاندان هابسبورگ — هنگری که در سال ۱۵۲۶ بدست
پادشاهان هابسبورگ افتاد جزو یک مملکت قطعه قطعه‌ای بیش نبود. بعد از
فتح موهاکز شهر بوداپست[1] و تمام ناحیت تیزا و سرزمین
واقع در طرف شط دانوب تا منتهای شرقی جزیره‌ی شوت[2] بزرگ همه
باختیار سلطان سلیمان خان درآمد. گذشته از این، ترانسیلوانی هم
[crossed out] خود را مستقل ساخته است. پس هنگری متعلق بخاندان
هابسبورگ منحصر گشت بیک رشته اراضی میان آدریاتیک و
تاترا و این قسمت چنان که واقعست دو شهر وین و پرس بورگ[3]
پایتخت جدید مجارها، یکی در صد کیلومتری و دیگری در شصت کیلومتری
سرحد ترکیه قرار گرفت.

1- Buda-Pest 2- Grande Schütt
3- Presbourg

پادشاهان هابسبورگ در این قطعهٔ کوچک از سرزمین هنگری که قلمروشان بود قدرتی نداشتند
و در نیمهٔ اول قرن هفدهم کارشان بجائی کشیده بود که در مدتی کمتر از چهار سال شش بار با اعیان
عاصی خود عهدنامه بستند. مجارها مذهب کالون پذیرفتند (۱۵۵۶) و از این
راه نیز تمایلات استقلال خواهی خود را پرورش دادند و همچنین در ۱۶۰۶ رودولف[1]
را بر آن داشتند تا عهدنامه‌ای در حکم مقدمهٔ مکتوب سلطنتی چک‌ها بود تصویب کند
بموجب آن آزادی مذهبی و سیاسی قوم مجار تأمین گشت. بسال ۱۶۲۰ یعنی
در آغاز جنگ سی ساله و فردای روزی که نایب الحکومه‌ها؟ پراگ را از پنجره بزیر
انداختند، مجارها هم مانند چک‌ها، فردینان دوم را از سلطنت خلع کردند و بتلم گابور[2]
شاهزادهٔ ترانسیلوانی را بپادشاهی برداشتند. آنگاه در نیکولسبورگ[3] عهدنامه‌ای
بسته شد و گذشته از سلطنت ترانسیلوانی، هفت ولایت شرقی از هنگری نیز به بتلم
محول گشت. در ۱۶۴۴ شورش سیم بوجود آمد و ژرژ راکوکزی[4] جانشین
بتلم که با فرانسویها و سوئدیها دست یکی داشت پیشرو شورشیان بود. عاقبت
از انقلاب هم معاهدهٔ سیمی یعنی صلح نامهٔ لینز[5] سر آمد و بموجب آن باز
آزادی مذهبی و سیاسی و استقلال سرزمین هنگری تأمین گشت (۱۶۴۵).

بحکم عقل چنان لازم مینمود و بیش از عهدنامه دست خالی خاندان
هابسبورگ بسرکوب مجارها و نقض فرمان زدن همت گمارند چنانکه قدرت سیاسی
چک‌ها را نیز بعد از فتح مونتانی بلانش[6] از میان برده بود. باری، راه
رسیده متصور آن بود که پیش از وقت مجارها را از ترانسیلوانیها، بمدستان

1- Rodolphe 2- Bethlem Gabor 3- Nikolsbourg
4- Georges Rakocthy 5- Lintz 6- Montagne Blanche

همیشه ... را ترکها که امکان داشت با آنها متحد شوند، جدا سازند. پس، برای استقرار قدرت سلسله هابسبورگ در هنگری لازم آمد که ترانسیلوانی و هنگری متعلق به ترکیه را از تصرف ایشان درآورد. فتح هنگری که اهمیت بیشتر دارد در عهد لئوپولد شوهر خواهرزن لوئی چهاردهم انجام یافت.

درس مربوط

لئوپولد اول — لئوپولد در شهر ... و در آغاز جوانی فرزند دوم شباهتی مسخره آمیز داشت. وی را اول تا باب روحانی پرورش دادند و بدین جهت خشنود بود که روزی اسقف حزبی خواهد شد ولی مرگ ناگهان فرزند ارشد برادر بزرگ لئوپولد زندگی او را تغییر داد و مقام امپراطوری یافت (۱۶۵۷).
لئوپولد هم مثل جد خود عزم داشت که وسائل پیشرفت مذهب کاتولیک را در سراسر متصرفات خویش فراهم آورد و در همه جا قدرت های خود را برقرار سازد اما وی مردی بود ترسنده و دودل که از سوال ... او را با ... تشبیه میکرد همیشه کند باشد. تعلل و شک وی در اروپا مشهور شده بود. همیشه یا به بحث در حکمت الهی خود را مشغول میداشت و یا بیشتر وقت خویش را در مجلس موسیقی میگذرانید چنانکه بارها عباراتی چو آمیز در مقابر چشم دید از این قبیل که: «ای لئوپولد پادشاه باش نه موسیقی شناس، پادشاه باش نه روحانی».
بنابراین چنان بنظر میرسید که وی نتواند کارهای تصرف مجدد هنگری را بپایان برد، اما از خوشبختی لئوپولد، ایام سلطنت او با شروع تنزل ترکها مقارن افتاد چه اینکه سلاطین عثمانی کم کم تن آسان و کاهل شدند و بواسطه رقابتهای

خونین پیادگان ینی چری و سواران سپاهی قدرت لشکری ترکیه آسیب سخت دید.
نیکبختی دیگری آن بود که ~~[illegible]~~ سرداران عالیمقام داشت همه جنگاوران بزرگ
از قبیل مونتکوکولی[1] و لوئی دوباد[2] و بعد از همه پرنس اوژن دوساوا[3]

آغاز جنگ ترکیه، سن گوتار[4] — آخر جنگ را اول ترکها روشن کردند. کوپریلی[5] وزیر اعظم ترکیه که از اهل آلبانی بود چندگاهی قدرت مملکت را دوباره استوار کرد و در سال ۱۶۶۳ صد هزار سرباز به سرزمین هنگری متعلق به اتریش فرستاد. آنگاه، سراسر اروپا را وحشت گرفت و پاپ بکوشید تا یک جنگ صلیبی بمیان آورد. لوئی چهاردهم که به نمایش دامنه اقتدارات خویش می بالید نیز حاضر شد شش هزار نفر را به اختیار لئوپولد بگذارد اما امپراطور فقط شش هزار کس از آنان را بخدمت خود قبول کرد. جمع کثیری از شاهزادگان جوان هم داوطلبانه باین گروه ملحق گشتند. روز اول ماه اوت ۱۶۶۴ مونتکوکولی در سن گوتار، کنار رود راب[6] با همراهی فرانسویان ترکها را چنان سخت درهم شکست که نزدیک نصف لشکر خود را از میان رفت.

لئوپولد، شش روز بعد، بی آنکه فتح درخشان خود را دنبال کند در واسوار[7] با ترکها صلح کرد و چهار ولایت از هنگری اتریش را بتصرف ترکها داد. در عوض ترکها متعهد گشتند که هرگز با ناراضیان هنگری اتریش مساعدت نکنند.

[illegible]

(لئوپولد و مردم هنگری) — سری که در قسمت دوم این جمله نهفته عجیب نهفته

1- Montecuculli 2- Louis de Bade 3- Prince Eugène de Savoie 4- Saint-Gothard 5- Kuprigli 6- Raab 7- Vasvar

بعد از گفته درباریان آشکار گشت زیرا که میگفتند «ما کلاه‌های بلند را بزمین خواهیم انداخت و دکمه‌های طلا را بدکمه‌های سربی تبدیل خواهیم کرد» و لذا اشاره او به کلاه حقه‌وار و جبهٔ فاخر اعیان و اشراف.

لئوپولد پیرو اغلب عهدنامه، بعوض اینکه دیت را در پرسبورگ منعقد سازد. در وین [illegible] در فتح سرزمین هنگری با همه رجال بزرگ پرداخت و اولین نخستین اقدامش بود برای محو دیت و از میان بردن استقلال آن مملکت بکار رفت. بزرگان گذشته از آنکه بدعوت امپراطور جواب نگفتند در جستجوی متحد و همدست شدند و شورش برخاستند اما چون وضع کارشان بر اساس دیت قرار نداشت عاقبت در سال ۱۶۷۰ کاملاً مغلوب و منکوب گشتند.
این شکست نتایج سیاسی و مذهبی بدنبال داشت و تأثیرش تا ۱۶۷۸ بر جا ماند. صدها کشیش پروتستان ناچار شدند از مذهب خود دست بکشند و اگر چنین نمیکردند با [illegible] گرفتار میگشتند، حتی شصت تن از ایشان را نیز فروختند تا باعمال شاقه کشتی‌های گالر اسپانیائی در ناپل روزگار بگذرانند.

محاصره شدن وین بدست ترک — براثر پیش‌آمدهای مذکور در سال ۱۶۷۸ باز علم طغیان افراشته شد. لوئی چهاردهم نیز آتش فتنه را دامن میزد و اگر میخواست بدین طریق رفتار لئوپولد را در جنگ هلند تلافی کند.
هنوز شورش در میان بود که قره مصطفی وزیر اعظم عثمانی دولت نمارنز

جمع آورد آنگاه سپاه ترک در سال ۱۶۸۳ از هنگری گذشت و تا پای دیوار
وین پیش رفت و از سستی بادن و آلمانی دفاعی نبوده لشکر عثمانی بشهر
وین رسید. عساکر ترک این شهر را دو ماه در محاصره داشتند (۱۷ ژوئیه – ۱۲
سپتامبر ۱۶۸۳). هرچند لئوپولد از قلمرو آن دور گریخت و متعرض
و متفرق گشت ولکن بورژواها و شاگردان مدارس دلیرانه از آن دفاع کردند و
همه دفعه حمله ترکها را بی اثر نمودند. با وجود این اطراف برج و باروهای
خارج همه بدست سپاه ترک افتاد، سربازان نزدیک آمدند و در پای قلعه
جا گرفتند و بیم آن میرفت که شهر وین خود از دست برود. در این هنگام
ناگهان، روز ۱۱ سپتامبر، دو لشکر یکی آلمانی و دیگری لهستانی بکمک آمدند.
فرمانده سپاه دوم شاه سوبیسکی[1] پادشاه لهستان بود. فوجهای سوبیسکی،
روز دوازدهم سپتامبر ۱۶۸۳ در کالنبرگ[2] ~~سپاه ترک~~ بقشون ترک
کم کم رخنه کردند و عاقبت ایشان را سخت درهم شکستند.

فتح اراضی سرزمین هنگری — فتح کالنبرگ نخستین واقعه جنگ شانزده
ساله ای بود که در آن پادشاه لهستان و روسها و ونیزیها همراهی با لئوپولد نبرد
میکردند. و این محاربات سرانجام با خروج ترکها از هنگری منتهی شد (۱۶۹۹).
فرماندهی سپاه هنگری اول با لوئی دو باد بود. بر
اثر این زد و خوردها نقاط مهم از قبیل بودا پایتخت (۱۶۸۶) و
سگدین[3] و جز اینها را یکایک پس گرفتند. دامنه پیشرفت تا خاک

1- Jean Sobiesky 2- Kahlenberg
3- Szegedin

صربستان هم کشید چونکه مدتی بلغراد و نیش[1] را نیز در تصرف داشتند
(۱۶۸۸ - ۱۶۸۹) ، اما چون جنگ اتحاد اوگسبورگ پیش گرفته
قسمتی از عساکر لئوپولد لزوماً بطرف غرب متوجه شد. اعمال لشکری در سرزمین
هنگری کندی گرفت. با وجود این پیش آمد در ۱۶۹۷ ، قبل از انعقاد صلح
ریسویک ، جهد جهد لازم بکار رفت و در ۱۱ سپتامبر ۱۶۹۷ پرنس اوژن
در جنوب سگدین ، نزدیک پل زنتا[2] واقع بر رودی تیزا با لشکر
ترک ملاقات نمود آنگاه او بشبها در جلو انگیخت و در ساعته شش دفعه سنگر بندیهای
ترک را از میان بردند ، هفتاد توپ گرفتند ، سی هزار کس را کشتند و ده هزار نفر را
اسیر نمودند. در این جنگ وزیر اعظم عثمانی هم کشته شد.

صلح کارلوتسی[3] — ~~[illegible]~~ سلطان عثمانی جنگ را دنبال
میکرد. لویی چهاردهم نیز او را بجدال تحریض مینمود چونکه سیاستش هرچه زودتر
موضوع تقسیم ارث پادشاه اسپانیا بمیان خواهد آمد. از طرف انگلیسیها و هلندیها
هم بهیچ نحو میخواستند امپراطور را از کارهای شرق فارغ سازند ، ولی وزرای
ترک زاده و لیان وسیله شدند که سلطان میانجیگری هلندیها و انگلیسیها را بپذیرد.
خلاصه ، بموجب صلحنامه‌ای که در کارلوتسی امضا گشت ترکها متصرفات هنگری
باستثنای ولایت تمسوار[4] یعنی اراضی بین تیزا و ماروش[5] و دانوب
همه را از دست دادند و سلطنت امپراطور را در ترانسیلوانی شناختند و
دوباره متعهد شدند که هیچ وقت با ناراضیهای هنگری همراهی نکنند. عهدنامه

۱- Nich ۲- Zenta ۳- Carlowitz ۴- Temesvar
۵- ~~Maros~~ Maros

کارلوتس در تاریخ اروپا اهمیت بسیار دارد زیرا که نخستین مرحله انتقام گرفتن مسیحیان
از مسلمانان می‌باشد و در آن اولین عقب نشینی ترکها در قاره اروپا مسجل گشت.

دوره بعد از صلح

فتح سیاسی هنگری — لئوپولد در ایامی که به تصرف سرزمین هنگری مشغول
بود بفتح سیاسی نیز پرداخت و در این کار کنیگری و پول دیگری را دستاویز
پیشرفت خویش ساخت. سال ۱۶۸۷ در اپری محکمه‌ای تأسیس یافت
شبیه محکمهٔ خونین دوک آلب که یک قرن پیشتر در پی‌با بوجود
آمده بود. در تاریخ مجار «قصاب اپری» مشهور است. نه ماه تمام دارها
برپا و شش جلاد پیوسته در کار بودند. وقتی که لئوپولد مجارها را کاملاً مرعوب دید
پیشنهادهای مختلف بدیت فرستاد که مهمترین آنها ارثی بودن سلطنت هنگری
والغاء ماده ۳۱ قانون زرین بشمار میرفت. بار دیگر لئوپولد با مجارها
معامله کرده بیشتر نصف زمینهای پیشین را بچنگ نمود. دیت هرچند
باعدام اشخاص اعتراض کرد ولی عاقبت بالغای حق شورش و ارثی بودن تاج
وتخت رای داد (۳۱ اکتبر ۱۶۸۷).

با همه این احوال هنگری چنانکه لئوپولد با خود می‌اندیشید مطیع و منقاد
نبود. پس از انعقاد صلحنامه کارلوتس وین تصمیم گرفت دوباره با شرایط ۱۶۶۴
رفتار کند و بجای دیت مجمعی از ۴۰ تن در وین بطرز خارج [illegible] بوجود آورد:
اما رعایای مطیع مجار هم این بار، پیش از دیگران باعتراض پرداختند،
با افتتاح باب مذاکرات نیز تن در ندادند و از وین بیرون رفتند. آنگاه

در آغاز سال ۱۷۰۳ م، مقارن جنگ جانشینی اسپانیا، شورشی دیگر برخاست.
رهبر شورشیان که از اعقاب شاهزادگان ترانسیلوانی بود فرانسوا راکوکزی.
لوئی چهاردهم این شاهزاده را بجنگ ترغیب میکرد و اورا در مراسلات «پسرعم»
خطاب مینمود و همچنین قرار داده بود که مارشال دوویلار و راکوکزی باهم دست
یکی کرده بجنگ خواهند پرداخت. القصه تا سال ۱۷۱۰ برپا بود. عاقبت
ژوزف اول جانشین لئوپلد (۱۷۰۵) بفتح ترانسیلوانی موفق گشت و
بوسیلهٔ اعتدالجوئی درمحولی مجارها را که با خود همراه
یافت. بسال ۱۷۱۱ در زاتمار[1] صلح برقرار شد. ژوزف اول همه را شامل
عفو خویش ساخت و متعهد گشت که آزادی مذهبی و استقلال هنگری را محترم دارد.
مجارها نیز ارثی بودن سلطنت را در مورد وجود نداشتن اعقاب ذکور سلسله
هابسبورگ، پذیرفتند. این شرائط را هر دو جانب مراعات نمودند.
عقل و تدبیر ژوزف اول و برادرش شارل ششم (۱۷۱۱) نیز سبب آمد که
خاندان هابسبورگ سرزمین هنگری را آرام تصرف کنند.

اهمیت تصرف هنگری — تصرف هنگری نه تنها یکی از وقایع مهم تاریخ
ترکیه و اطریش بشمار میرود بلکه از معتبرترین حوادث تاریخ عمومی اروپا نیز هست.
این پیش آمد آغاز تنزل و انحطاط ترکیه و مقدمهٔ تجزیهٔ خاک آن بشمار
میرود، مدت دو قرن و تا عصر ما ادامه داشته است. اطریشیها پس
از تصرف هنگری خیال تسخیر شرق می‌پختند. این فتح را نخستین مرحلهٔ

1 - Zattmar

سرمنزل مقصود خویش یعنی « راه‌های بی‌جانب شرق » می‌پنداشتند. عاقبت
اندیشهٔ مسخّر کردن شرق هم در اوایل قرن بیستم با کمال تهوّر اساس کار
اطریش را ضمیمه پاک کند.

مردم آن عهد ناچار این نتیجه‌های بعیده را بنظر نمی‌آوردند زیرا وسعت
یافتن سریع روسیه و کثرت و اهمیت متصرفات آتیهٔ امپراطوری ترکیه هیچ
یک را پیش‌بینی نمیکردند ولی از طرف دیگر، هم از جهت اول، همه دریافتند که
چون سرحد ترکیه از راب به ساو تبدیل گشته است سیاست اطریش درباره‌ی
مرکزی و غربی تغییر خواهد کرد. پیشرفت اطریشیها در خاک هنگری بکار فرانسه
هم لطمه وارد آورد زیرا شهر وین دیگر در معرض حملات از جانب شرق نبود
و ترکها نمی‌توانستند در آن وقت کاری از پیش برند و دشمنان اطریش را از
جنگیدن با فرانسه روگردان کنند.

II

سوئد، لهستان، روسیه

سوئد — در قرن هفدهم میان سه دولت سوئد و لهستان و روسیه، سوئد
از همه معروف‌تر بود. این سرزمین فقیر « جز آهن و مرد » ولی مرد
کاری دلیر چیزی دیگر نداشت ثروت و سعادت خود را در خارج مملکت جستجو
میکرد. سوئد ابتدا تا سال ۱۶۶۰ یعنی در عهد سلطنت گوستاو آدولف
(۱۶۱۱–۱۶۳۲) و کریستین[1] (۱۶۳۲–۱۶۵۴) و شارل

1- Christine

دهم معروف به شارل گوستاو (۱۶۵۴ - ۱۶۶۰) برای افزایش
خاک خود میجنگید و بعد از او پادشاهی شارل یازدهم (۱۶۶۰ - ۱۶۹۷)
برعکس بیشتر بپولتیک صلح میدان بجدال میپرداخت و باین طریق سرزمین سوئد یک
قرن پیش از پروس، ملک را پیشه و وحدت ملی فراهم یافت.

در قرن سیزدهم خلیج بوتنی[1] مرکز دولت سوئد محسوب میشد. فنلاند[2]
که در قرن دوازدهم تصرف گشته و استونی[3] هم در قرن شانزدهم بدست آمده بود
(۱۵۶۱) و سرزمین سوئد یعنی دامنهٔ شرقی شبه جزیرهٔ اسکاندیناوی دولت
سوئد را تشکیل میداد. ولی قسمت جنوبی و تمام نواحی متصل به سواحل آلمان و
دانمارک و اراضی کنار تنگه‌ای که دریای بالتیک را با دریای شمال مربوط میکند،
همه بپادشاه دانمارک تعلق داشت.

منظور جنگهای سوئد و علل آنها — علت جنگهای سوئد آن بود
میخواستند بوسیلهٔ تصرف اراضی بالتیک را بصورت یک دریاچه سوئدی در
آورند یعنی تمام سواحل آن را تصرف کنند. این فکر چنانکه در اوراق پیش
نوشته شد از گوستاو آدولف بود و سوئدیها برای انجام دادن مقصود ناچار
بایست با روسها و لهستانیها و آلمانیها و دانمارکیها بجنگ بپردازند.

در جنگ سوئد با لهستان اختلافات خانوادگی هم دخالت داشت.
یکی از پسران گوستاو وازا[4] موسوم به ژان سیم (۱۵۵۸-۱۵۹۲)
شاهزاده خانم لهستانی را بزنی گرفت و مذهب کاتولیک اختیار کرد اما برادرش

1- Bothnie 2- Finlande 3- Esthonie
4- Gustave Vasa

شارل دو سودرمانی[1] بطریقهٔ لوتری باقی ماند. سی ژیس موند[2] پسر ژان
سیم در نوزده سالگی، هنگام حیات پدر، بپادشاهی لهستان انتخاب شد (۱۵۸۷)
و پس از وفات پدر سلطنت سوئد را نیز بارث برد ولی همچنان در لهستان روزگار
میگذرانید. شارل دو سودرمانی عمش در نیابت سلطنت او در سوئد بود، سوئدیهای
لوتری مذهب را بمخالفت با شاه کاتولیک برانگیخت تا عاقبت سی ژیس موند
از سلطنت عزل گشت و شارل باسم شارل نهم تخت سلطنت سوئد نشست (۱۶۰۴
— ۱۶۱۱). [illegible] پس از این دو شعبهٔ خاندان واسا رقابتی پدید آمد در شصت
سال اول قرن هفدهم همواره در میان بود. وقایع مهم این کشمکش مقارنست با
سلطنت گوستاو آدولف و پسر عمش شارل دهم جانشین کریستین، دختر گوستاو
آدولف سلطنت یافته بود.

فتوحات سوئد — تاریخ جنگهای سوئد در اول قرن هفدهم بسیار
[illegible] درهمست. کثرت عدد جنگجویان، متفرق بودن میدانهای
جدال، نیرنگهای سیاسی ونفوذ اوضاع در بلاد محاربات بکار رفته علت پیچیدگی
و درهمیست و بنابراین ذکر نتیجه‌های مهم آن جنگها کافیست:
در ۱۶۱۷ گوستاو آدولف در جنوب فنلاند، [illegible] انگری[3] و
کارلی[4] را از روسها گرفت و باین وقت سرزمینی که از یک قرن بعد شهر
سن پطرزبورگ در آن بنا شد (۱۷۰۳) متعلق بسوئد درآمد. در ۱۶۲۵
نیز لیوونی را از لهستان منتزع ساخت و پس از ده سال، بمساعی و

1- Charles de Sudermanie 2- Sigismond
3- Ingrie 4- Carélie

در سلطنت ریشلیو، لهستانیها کریستین جانشین گوستاو آدولف را القاب
افتخار سلطنت این ناحیه شناختند (۱۶۴۸). در ۱۶۴۵ سوئد براثر
جنگ با دانمارک جزایر گوتلند[1] و داگو[2] و اوزل[3] را
صاحب شد. شرکت در جنگ سی ساله و معاهده اوسنابروک هم سوئد را در
سال ۱۶۴۸ چنانکه باید از آلمان برخوردار ساخت زیرا دهانه های رود اودر[4] و
پومرانی غربی و ثلث سواحل آلمان دریای بالتیک به دهانه های رود
وزر[5] و آرشیدوکنشین برم[6] و وردن[7] بسوئد محول گشت.

دریای محیط

جنگ شمال — آرامش سوئد پس از صلح وستفالی جز مدتی
بسیار قلیل یعنی شش سال بیشتر نبود. در ۱۶۵۴ بمرض افتخارات
خانوادگی باز آتش جنگ را روشن کرد. کریستین دختر گوستاو آدولف که
اعتدال فاضلی داشت و زنی دانشمند بشمار میرفت پسرعموی خویش شارل
گوستاو را بجانشینی گزید و خود از سلطنت دست کشید. ژان کازیمیر[8] که
خود از بنی اعمام کریستین بود و سایر افراد خاندان واز که در آن مملکت
عمر بسر میبردند هم بکار ملکه سوئد اعتراض کردند. پس شارل گوستاو بجنگ
ژان کازیمیر برخاست. شارل با خود خیال تقسیم لهستان میکرد و برای
انجام مقصود خویش با روسها و امیر انتخاب کننده براندبورگ قرار نهاد و منظورش
آن بود که هنگام تقسیم، سواحل رود ویستول[9] و نصف آن هم سوئد
گردد. باری، عاقبت جنگ درگرفت و ژان کازیمیر تعقیب شد و ورشو

۱- Gottland ۲- Dago ۳- Œsel ۴- Oder
۵- Weser ۶- Brême ۷- Verdun ۸- Jean Casimir
۹- Vistule

در جنگی که سه روز طول کشید (۲۸، ۲۹، ۳۰ ژوئیه ۱۶۵۶) شکست یافت و ناچار به سیلزی[1] یعنی خاک اطریش گریخت و اندک زمانی بعد اتکای بر حمایت سوئد [illegible] گشت زیرا روسها و امپراتور و انتخاب کنندهٔ براندبورگ از قدرت سوئد اندیشناک شدند و از اینرو بجانب ژان کازیمیر گرائیدند. پادشاه دانمارک هم با ایشان پیوست. شارل گوستاو دلیرانه و با سرعت تمام بمقابله پرداخت و معروفترین پیشرفت آن بود که در سال ۱۶۵۸ از تنگه‌ها بر روی یخ عبور نمود و تا پای دیوارهای شهر کپنهاگ[2] رسید (۱۵ فوریه ۱۶۵۸).

دولتهای دیگر یعنی فرانسه و هلند و اطریش با کمال دقت نگران این جنگ شمال بودند. فرانسویها میخواستند سوئد، متحد جنگی ایشان قوی‌تر گردد تا هر وقت ضرورت، برابر امپراطور اطریش پایداری و استقامت بیشتر نماید. هلندیها از آن مراقبت داشتند که مبادا دولت فاتح سوئد تجارت ایشان را در دریای بالتیک از میان ببرد. فقط امپراطور اطریش بدلیلی که فرانسه افزایش قدرت سوئد را میپسندید از آن بیم داشت. عاقبت هلندیها رویتر[3] را فرستادند تا بیاری شهر کپنهاک که گرفتار بود حملهٔ شارل گوستاو و سوئد را [illegible] و صلح تحمیل کند که امپراطور هم خود را آماده کرد که بمتحدین ملحق شود. این پیش‌آمدها مقارن با اتفاقی که تخت و تاج سوئد را بواسطهٔ مرگ ناگهانی شارل گوستاو بپایان رسید و او پنج سال بیشتر نزیست (فوریه ۱۶۶۰).

---

۱ – Sillaie ۲ – Copenhague

۳ – Ruyter

انعقاد صلح‌نامه پیرنه (نوامبر ۱۶۵۹) فرانسه را مایل آن دارد که خود
بآزادی وارد میدان عمل شود و حس مازارن امپراطور را آگاه ساخت و گفت که اگر باز
میان او و فرانسه آتش جنگ روشن گردد امید هست که کار امپراطور را آن ارزش
که در مونستر[1] گذشت بپایان نرساند». ~~[illegible]~~ آخر بوساطت فرانسه
لهستان و براندبورگ در اولیوا[2] (۳ مه ۱۶۶۰) و دانمارک در شهر
کپنهاگ (۲۷ مه ۱۶۶۰) با سوئد صلح کردند. پادشاه لهستان از ادعائی
که بر تاج و تخت سوئد داشت چشم پوشید و لیوونی[3] را از دست داد. قسمت جنوب
شبه جزیره اسکاندیناوی، ناحیت اسکانی[4] و سواحل شرقی دیترواه[5] از
تصرف دولت دانمارک بیرون رفت. بنابراین معاهده گوستاو آدولف تقریباً
انجام یافت و دولت سوئد بر نقاط واقع در دهانه رودخانه‌ها ویستول و ناحیه
یمین رود اودر، گرداگرد دریای بالتیک را متمرکز بود واگرفت.

دوران انحطاط

ضعف امپراطوری سوئد. — صلح‌نامه اولیوا نظیر معاهده پیرنه
شمرده میشد زیرا ~~[illegible]~~ یکی تفوق سوئد را در اروپای شرقی و دیگری سلطه
فرانسه را در اروپای غربی آشکارا میساخت. با وجود این احوال امپراطوری سوئد
بسیار متزلزل و ناپایدار بود و اکنون میان فنلاندیها و روسها و لهستانیها و
آلمانیها و لیتوانیها که بر اثر فتح و نصرت سوئدیها در صف رعایای این
مملکت درآمده بودند رابطه طبیعی و منافع مشترک وجود نداشت.
از طرفی هم امپراطوری سوئد که از اراضی مختلف تشکیل مییافت دهانه‌های رودها را

1- Munster 2- Oliva 3- Livonie
4- Scanie 5- Détnoits

ضمیمهٔ متعلقات خود ساخته. و قسمت شرقی سواحل بالتیک را از آن دریا
جدا کرده بود. اما بحکم قانون عمومی عمر این نواحی شرط آن بود که بدریا
متصل باشند. پس امپراطوری سوئد نمیتوانست پایدار بماند زیرا که اجزایش
دائم در کار از هم گسستن بود و بر خلاف طبیعت، فقط زور و قدرت موجد
آن بشمار میرفت. انحطاط سوئد در زمان وفات شارل دوازدهم نوادهٔ شارل
گوستاو (۱۷۱۸) از فتوحات قرن هفدهم چیزی در دست نداشت و
در این وقت نیز از لشکر امپراطوری آن شهرت را نگذاشته بود.

دوران انحطاط

سوئد در عهد شارل یازدهم — در روزگار سلطنت شارل یازدهم آثار ضعف
حقیقی مملکت هرچه زودتر هویدا گشت. در این ایام سوئد لشکر خود را وسیلهٔ کسب
پول ساخت و چنانکه در ادوار گذشته مسطور گشت گاه بهلندیها و پروسیها با لوئی
چهاردهم میجنگید و گاهی با لوئی چهاردهم متحد شده با هلند نبرد میکرد. تقارن
جنگ هلند فردریک گیوم امیرانتخاب‌کنندهٔ براندنبورگ و مغلوب جنگ
تورکهیم[1] سوئدیها را در فهربلین[2] شکست داده شکست (۱۸
ژوئن ۱۶۷۵)؛ آنگاه پومرانی بدست فردریک افتاد و عاقبت بقرار صلح
نیمگ[3] و دخالت لوئی چهاردهم باشد که بموجب عهدنامهٔ سن ژرمن[4]
دوباره آن ناحیه بسوئد بازگردد.

بقیهٔ ایام پادشاهی شارل یازدهم به قرین امن و امان گذشت. بیوقتی
شاه با کمک ادگیورگه بکشش اطاق اقتباس بود و همچنین غصب دوک نشین

1- Turckheim 2- Fehrbellin 3- Nimègue
4- Saint-Germain

متعلقات خود ضمیمه ساخته و قدرت نروژ سواحل بالتیک و سکنه آنها را
از بحر بالتیک

دوپون[1] دیت لوئی چهاردهم هیچ یک دیری نپائید. کوشش شارل یازدهم همه
برای آن بکار میرفت که دوباره پی تشکیلات نیروی سوئد را استوار سازد تا
با فزایش قدرت مملکت قادر آید. پس بهمین نظر قانون اساسی سوئد را تغییر
داد و بجای سلطنت محدود سلطنت استبدادی برقرار کرد.

تا عهد شارل یازدهم پادشاهان سوئد بهمراهی سنا و دیت حکمرانی میکردند.
سنا یا شورای سلطنتی از بزرگان و رؤسای مشاغل عمومی از قبیل سالار امور لشکری و
بحریه و خارجه و عدلیه تشکیل مییافت. دیت مجمع نمایندگان چهار طبقه ملت
یعنی اشراف و روحانیان و بورژواها و دهقانان بود. پادشاه هرگز بی شور
در رضای دیت و سنا نمیتوانست اقدامی کند. اشراف که طبقه ممتاز
مملکت بشمار میآمدند نفوذ و اعتبار بسیار داشتند مجموعه کمیم و گذشته از آنکه
بیشتر اراضی بآنان تعلق داشت از پرداخت مالیات نیز معاف بودند.

شارل یازدهم باستظهار سه طبقه بی امتیاز که از خودپسندی اشراف بخشم آمده
بودند خویش را اول از قید نظارت اعضای سنا رهانید و آن را بصورت مجمع
مشاوره درآورد (۱۶۸۰) و بعد اختیارات قانونگذاری دیت را هم از میان
برد (۱۶۸۲). قدرت استبدادی شارل یازدهم که بدین طریق پدید آمده بود
به بهبودی حال دهقانان و نظم امور مالیه و افزایش عایدات دولت و
لشکر و خزانه و استوار کردن کار بحریه و لشکر صرف شد. [illegible]
بهمین سبب هنگامی که این پادشاه در ۱۶۹۷ چشم از جهان فرو بست

1 - Deux-ponts

برای خود خویش ، شارل دوازدهم ، وسایلی که داشت بوی بتواند در مقابل اتکای دشمنان سوئد یعنی روسها و لهستانیها و پروسیها و دانمارکیها پایداری و مقاومت نماید.

[illegible]

لهستان — در قرن هفدهم که مقدمات پامال شدن لهستان پدید آمد روسیه در صف دول معتبر اروپا جا گرفت.

انحطاط لهستان نتیجهٔ اوضاع سیاسی مملکت بشمار میرفت. تا اواسط قرن شانزدهم سلطنت در این سرزمین ارثی بود ولی در سال ۱۵۷۲ که آخرین عضو سلسلهٔ ژاژلون وفات یافت مقام پادشاهی انتخابی گشت. نخستین بار که موضوع انتخاب شاه بمیان آمد شاهزاده‌ای فرانسوی را بسلطنت برداشتند موسوم بهنری دوالوا که بعد نام هانری سوم اختیار کرد و او برادر شارل نهم بود. از این وقت دائم بین داوطلبان تخت و تاج و انتخاب کنندگان یعنی اشراف لهستان بازار داد و ستد رواج داشت. در انتخابات مذاکرات و گفت و شنیدها شروع میگشت و بقراردادها ختم میشد و بموجب آنها عوامل قدرت سلطنت یکایک از میان میرفت.

قریب سه ربع قرن (از ۱۵۸۷ تا ۱۶۶۸) خاندان وازا سلطنت ارثی را برقرار کنند ولی در همین دوره یعنی سال ۱۶۵۲ که ژان کازیمیر پادشاهی داشت ، اشراف لهستان منحوس‌ترین امتیازات حقوقی یعنی حق ردکردن پیشنهادها را بدست آوردند. شاه در آن وقت بحرانی دست

حکومت میکرد. دیت از سنا ی مجلس اشراف بزرگ و از نمایندگان اشراف توسط
تشکیل مییافت. از سال ۱۶۵۲ هم بر آن شد در تقویت دیت همه با اتفاق
تصویب گردد و مخالفت یکی از وکلا کافی بود که گذشته از لغو کردن موضوع
اختلاف سایر آراء آن جلسه را نیز بی اثر سازد. این اختیار نامعقول پیشرفت
هر نوع حکومتی را تقریباً محال مینمود و مقدمات اغتشاش را فراهم آورده
در قرن هجدهم باعث ویرانی لهستان شد.

تجزیه نخستین سرزمین لهستان — لهستان در ابتدای قرن هجدهم فقط
از لحاظ وسعت خاک بصورت دولت بزرگ جلوه داشت و آن از دو دولت تشکیل
یگشت که دو قرن پیشتر (۱۳۸۶) باهم متحد گشته و تحت اختیار امیری
واحد موسوم به ولادیس لاس ژاژلون[1] در آمده و پیوسته با هم یکی و
متفق [illegible] بودند. از آن دو مملکت یکی لهستان یعنی نواحی اطراف
ویستول بود که ورشو پایتختش بشمار میرفت و دیگر دوک نشین بزرگ
لیتوانی واقع در سمت مشرق و سرزمین نیه من[2] و پری په[3] که شهر
معتبرشان ویلنا[4] محسوب میگشت (ص) [illegible]
روسیه صغیر و جلگه اوکرن[5] واقع در دو طرف ساحل دنیپر و در
سمت مشرق [illegible] سواحل دونا که روسیه سفید نام دارد همه را
فتح کرده بمتصرفات خود افزود. در اوائل قرن نهم اسمولنسک[6]
و کیف[7] پایتخت قدیم روسیه نیز بلهستان تعلق داشت و این مملکت در

(ص) دولت سوئد گرفتار از دوک نشین بزرگ لیتوانی در جنوب

1- Vladislas Jagellons 2- Niemen 3- Pripet
4- Vilna 5- Ukraine 6- Smolensk 7- Kiev

جانب شمال دوک‌نشین کورلاند[1] و پروس یعنی املاک مریم شوالیه‌های توتون[2]
را که در قرن شانزدهم جزء املاک غیر روحانی گشت نیز مستخر کرده بود.

در قرن هفدهم تقریباً تمام متصرفات لهستان از میان رفت. چنانکه گذشته
شد نخستین تجزیه این سرزمین بدست سوئدیها انجام پذیرفت و ایشان در سال
۱۶۲۵ لیوونی را هم گرفتند. دومین تجزیه لهستان بمنفعت روسها خاتمه
یافت. در سال ۱۶۴۸ قزاقها که در ناحیت اوکرن عمرا بیچادرنشینی
بیگه رانده علم طغیان برافراشتند و چون مذهب ارتودوکس داشتند روسها
را بمدد طلبیدند. سبب شورش آن بود که قزاقها بنیان آزادی خویش را متزلزل
دیده و حتی بیم آن میرفت که اشراف لهستان ایشان را بنده و برده خویش
کنند. تقارن زمانی که شارل گوستاو خود را برای حمله بورشو آماده
میساخت (۱۶۵۵) روسها اسمولنسک را تسخیر نموده آنگاه
لیتوانی را گرفتند و شهر ویلنا را تصرف کرده و عاقبت در سال ۱۶۶۷ که
زد و خورد بسر رسید لهستان اسمولنسک و کیف و قسمتی از ناحیت اوکرن
که در ساحل چپ رود دنیپر واقعست همه را بروسها واگذاشت.

فردریک گیوم دوک پروس و امیرانتخاب کننده براندبورگ هم
رقابت میان شارل گوستاو و ژان کازیمیر را غنیمت شمرد و خود را
از قید اطاعت و فرمانبرداری رهانید، دوبار خیانت کرد یعنی هر دفعه،
از این دو رقیب یکی را بسلطنت لهستان شناخت و ایشان هم در عوض او را

1- Courlande 2- Teuton

دوک مستقل پروس خواندند.

کار بجائی رسید که ترکها نیز از خوان یغمای لهستان حصه‌ای بردند.
قزاقهائی که در اطاعت لهستانیها باقی مانده بودند سال ۱۶۷۱ باز شورش
کردند. این بار ترکها بیاری آمدند و جمعی از خاک اکراین تا لمبرگ[1] هم تاختند
اما یکی از نجیب‌زادگان لهستانی که ژان سوبیسکی نام داشت نزدیک دنیستر
فتح نمایانی کرد (۱۶۷۳) و همین پیشرفت باعث شده که زمانی بعد
وی را بپادشاهی لهستان بردارند (۱۶۷۴). با وجود این اکراین قسمتی
از اوکرن بترکها داده شد (۱۶۷۶) ولی در عهد صلح کارلوویتس (۱۶۹۹)
سهم ترکها بلهستان بازگشت.

آخرین پیشرفت نظامی لهستان را در کالنبرگ[2] حاصل گشت بدست
سوبیسکی انجام پذیرفت اما جلوه این فتح بر اقتدار وی چیزی نیفزود و نفاقش
همراه با برخاست چنانکه وقتی سوبیسکی جان سپرد (۱۶۹۶) لوئی چهاردهم
و اوگوست دو ساکس[3] اشراف لهستانی را آماده کردند که در فتنه انگیزیهای
خارجیان برای انتخاب پادشاه لهستان شرکت جویند. بین امپراطور اطریش
و روسیه و امیر انتخاب کننده براندنبورگ جانب اوگوست دو ساکس
گرفتند. نجبای لهستان هم پسر سوبیسکی را از تخت و تاج برکنار
داشتند و بعد مدعی پرنس دوکونتی[4] برادرزاده کننده که از طرف لوئی
چهاردهم نامزد سلطنت لهستان بود اوگوست دو ساکس را بپادشاهی گزیدند

1- Lemberg 2- Kahlenberg
3- Auguste de Saxe 4- Prince de Conti

برگزیده (سپتامبر ۱۶۹۶).

[illegible]

روسیه، تاریخ گذشته آن — در اواخر قرن نهم روسیه را بنا ساخت
پایتختش که مسکو نام داشت، مسکوی[1] میخوانند. علمای جغرافیا درست نمیدانستند
که آیا باید آن را جزء آسیا بشمارند یا اروپا ولی بحقیقت روسیه از نظر نژاد
یکسره شده همه از اقوام لهستانی و چک و صربستانی (۹۸۸) بوده و همچنین
بواسطه مذهب ارتدوکس با اروپا وابستگی داشت. مذهب ارتودکس
و نخستین مبادی تمدن را کشیشهای قسطنطنیه در پایان قرن دهم باین سرزمین آورده
بودند. باری، سوئدیها متصرف اراضی کنار بالتیک، و ترکیه مالک سواحل
دریای سیاه و مملکت لهستان روسیه را از اروپا جدا میکرد و بنا براین روسها
برای رفت و آمد مستقیم با اروپا جز اقیانوس منجمد و دریای سفید که هشت
ماه سال یخ بسته است راهی دیگر نداشتند. روسیه را قرنها با نژاد زرد
آسیائی و علی الخصوص با تاتارهای مغول مجاورت و همسایگی بود و باین
سبب تمدن آن بیشتر جنبه آسیائی دارد. قوم تاتار در قرن سیزدهم
از آسیا باین نواحی آمده ~~[illegible]~~ خان یعنی امیران آن روسهای ولایات
شرقی را خراج گزار خویش ساخت. در آن ایام سرزمین روسیه قطعه
قطعه و بنصب دولت کوچک تقسیم شده بود. کیف «مادر شهرهای
روسیه» و قدیمترین پایتخت بشمار میرفت. امیر آن را سایر ~~[illegible]~~
نواحی تفوق و برتری میشناختند و اورا «امیر بزرگ» میخواندند.

1— Moscovie

در قرن سیزدهم مسکو در اهمیت و اعتبار جانشین کیف شد زیرا وقتی لیتوانیها
ولایات غربی را گرفتند این شهر بدست ایشان افتاد. امیر روحانیان هم مسکو
را مقر خویش نمود. پس مسکو خود مرکز مذهبی ممالک روسیه شد و
فرمانروایانش امیر بزرگ گشت.

کم کم امرای بزرگ مسکو دامنه اقتدار خویش را در ولایتهای مجاور
وسعت بخشیدند و بحقیقت ممالک روسیه را ایشان جمع آوردند. در اواخر
قرن چهاردهم یکی از آنها موسوم به ایوان[1] سیم که ایوان کبیرش نیز مینامند،
باستظهار قدرت خویش از پرداخت خراج بتاتارها سر پیچید (۱۴۸۵).
ایوان چهارم نواده او هم که بسبب بیدادگریهایش ایوان وحشتناک خوانده
میشود در ۱۵۴۷ لقب تزار یعنی قیصر اختیار کرد. آنگاه سواحل ولگا
را از تاتارها گرفت و ایشان را بطاعت خویش درآورد. قزاقان از اتباع
حادثه جویان دلیر از اورال[2] ~~گذاشتند~~ گذشتند و قلمرو سلطنت تزار را
در آسیا در دشت سیبری تا ایرتیش[3] بسط دادند. ایوان چهارم
میخواست چنانکه در آسیا فتح کرده بود از طرف مغرب هم بجانب
دریای بالتیک راه یابد اما در اینجا سعی او بی ثمر شد و سوئدیها
و لهستانیها پیشرفتش را مانع گشتند.

[illegible]

بسلطنت رسیدن خاندان رومانف — در اوایل قرن هفدهم سلسله
ایوان از میان رفت و مملکت پانزده سال (۱۵۹۸ - ۱۶۱۳) گرفتار

۱- Iwan ۲- Oural ۳- Irtych

بحران گشت. تخت و تاج روسیه بارها غصب شد، مردم بکرات علم
طغیان برافراشتند، سلطنت را مدعیانی پدید آمدند و هریک خود را از خاندان
ایوان منسوب میساختند. لهستانیها نیز باین سرزمین دست اندازی
نمودند و حتی بمساعدت یکی از این مدعیان بجریان پرداختند و او را تا مسکو
پیش بردند. عاقبت روسها در سال ۱۶۱۳ میشل رومانف خواهر
زاده ایوان وحشتناک را بپادشاهی برداشتند و دوران پریشانی بسر
رسید. اعقاب میشل رومانف تا انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه سلطنت
کردند و از ابتدای قرن هجدهم آن مملکت نیمه آسیائی را بدولتی اروپائی
تبدیل ساختند.

درسال [illegible]

تشکیلات روسیه — در آن ایام وضع روسیه از بسیاری جهات
بتشکیلات چین میماند. تزار روسیه هم مثل امپراطور چین پدر رعیت
شناخته میشد یعنی، مانند پدر خانواده قدرت اقتدار و ~~[illegible]~~ و اختیار بی
حد داشت. روسها میگفتند «ای تزار، در ملک تو، ~~خدا~~ خدا را
و ترا هر کاری مجاز است» تزار هم ازاین اجازه استفاده میکرد و
سر هر کس را که با طاعت در برابر او فرود نمی‌آمد از بدن جدا میساخت.
~~در ایوان~~ مثلاً در ایام پادشاهی ایوان وحشتناک هزاران سر بریده شد.
مردم هنگام سخن گفتن با تزار سجده میکردند و پیشانی بخاک میسائیدند.
اوامر او بصورت فرامینی ~~صدور~~ که آن را اوکاز[1] مینامیدند

1— ~~Oukh~~ oukase

صدور می‌یافت. در قرن پانزدهم ایوان سوم میان شهر مسکو شهری دیگر
ساخت بنام کرملن[1] و تزارها مثل امپراطوران چین در درون شهر امپراطوری
واقع در آن زندگی میکردند کرملن را مقر خویش ساختند.

در عهد ایوان وحشتناک لشکری دائم بوجود آمده آنرا استرلتسی[2]
می‌نامیدند. استرلتسی‌ها بعد کم‌کم ~~ینی~~ ینی‌چری ترکیه شباهت داشتند
و مانند ایشان همه عمر را در خدمت سربازی بسر میبردند و اگر میخواستند
زن هم اختیار میکردند. استرلتسی‌ها از عوائد زمین که تزار بایشان میداد
و یا از ~~...~~ شغلی که در خارج از وقت خدمت بآن می‌پرداختند
زندگی میکردند.

جامعهٔ روسی — جامعه روسی از دو گروه تشکیل می‌یافت. اشراف
یا بویارها[3] و دهقانان یا موژیکها[4]. طبقه بورژوا وجود نداشت
زیرا فقط یهودیها بکار تجارت می‌پرداختند.

اشراف که مالک زمین بودند مردمی سخت وخشن و کاهل بشمار
می‌آمدند و از عوائد کار روستائیان ~~...~~ نان میخوردند. فلاح
روسی مثل دهقان ولایه(?) در قرون وسطی بزمین وابستگی داشت و برده محسوب
نگشت اما بردگی در سرزمین روسیه رسمی قدم نهاد زیرا بوریس گودونف[5]
~~...~~ که از جانشینان ایوان وحشتناک، در سال ۱۵۹۷ برای
آنکه نگذارد روستائیان از خاک روسیه جهت گریزند و بزمینهای جدید برسیده(?)

1- Kremlin 2- Streltsi 3- boiards
4- moujiks 5- Boris Godounov

روش بزرگها را برقرار نمود.

روحانیان طبقهٔ خاص نداشته و همه مردم بودند متعصب و
مانند سایر مردم نادان و جاهل. تعصب ایشان در عهد سلطنت
الکسیس رومانف[1] (۱۶۴۵ - ۱۶۷۸) آشکار گشت.
این پادشاه با موافقت رئیس روحانیان خواست غلطهائی را که نویسندگان
بی‌علم سوقی [illegible] استنساخ در کتب مذهبی وارد ساخته
بودند تصحیح کند اما جمعی از کشیشان و معتقدان ایشان بازدید و مقابله
کتب مقدس را بدعت خواندند و گفتند جواز این عمل [illegible] خداوند
عالم را واژگون کند. این گروه متن تصحیح شده کتب مقدس را نپذیرفتند
و از کلیسای ارتودوکس بدین گرا شدند و خود را [illegible] مؤمنان قدیم [illegible] نام نهادند
ایشان را با صطلاح مذهبی راسکول نیک[2] یعنی خارجی نیز می‌خوانند. راسکول‌نیکها
هر قدر شکنجه و آزار دیدند از مذهب پایداری و استقامت نمودند و امروز
هم در ولایات شمالی از ایشان بسیار میتوان یافت.

[illegible]

تمدن و اخلاق — تمدن روسیه از قسطنطنیه مایه گرفته بود. در قرن
پانزدهم بر اثر وصلت ایوان کبیر با سوفی پالئولوگ[3] برادرزاده آخرین
امپراطور قسطنطنیه تأثیر تمدن بیزانس بیشتر گشت، چنانکه زیورها و بناها
و مع العرض کلیساها همه را به سبک شهر مذکور می‌ساختند. هنرمندان روسی
فقط بر نقشه‌های قسطنطنیه اکتفا نکرده ذوق خود را نیز در آثار خویش بکار می‌بردند.

1- Alexis Romanov 3- Sophie Paléologue
2- Raskolniks

روسها چندان شرقی داشتند . موی سر و ریش آنان دراز بود . کفش بی پاشنه بپا میکردند
و لباسشان چون جامه کاهنان وقتی آسانی بشمار میرفت چراکه جبه‌ای بود بلند و دارای آستینهای آویخته
گشاد . زن را در عادات مخصوص مردم به ترم[۱] که بجای ترک ... جای میدادند
و او همه عمر را در بیکاری بسر می‌برد و مثل زنهای ترک وقتی که از خانه بیرون میرفت صورت
خود را با نقابی می‌پوشاندند . روسها با زن تندی و سختی رفتار میکردند . در زبان روسی مثلی است
که «شوهر باید زن را مثل جانش دوست بدارد و مانند پوستینش بزند» . دختر
تا روز عروسی شوهر خویش را نمی‌بایست ببیند . توده مردم همه خشن بودند و شرابخوار
چنانچه هنوز ... عیب ملی روسها شمرده میشود .

نخستین روابط روسیه با اروپا — میشل رومانف (۱۶۱۳ - ۱۶۴۵)

و پسرش الکسیس (۱۶۴۵ - ۱۶۷۸) و نواده‌اش فئودور[۲] (۱۶۷۸ - ۱۶۸۲) بجانب اروپا توجه نمودند و جمعی از خارجیان را بمسکو دعوت کردند و اینان
هرچه بودند در آن سرزمین جاهای ... دادند . بیگانگان که تاجر و کارگر بودند خوی و روش
خود را جریان داشتند و مثل بردگانی که اکنون هم در شهرهای ساحل مراکش هستند بامید
کسب ثروت باین نواحی می‌آمدند . از اوایل سال ۱۶۵۲ مقرر گشت که بیگانگان
در محله خاص جمع آیند و امروز هم اروپائیان در شهرهای آزاد مملکت چین همین حال
دارند .

تزارها میخواستند با دول مهم رابطه سیاسی برقرار سازند . پس سفیرها بجانب ونیز
و دربار ... مامور ساختند . سفیری که الکسیس بدربار ... گسیل داشت به پاریس آمد ۱۶۵۴

۲ – terem ۲ – Feodor

روزی چند گرچه دوفین ، تیز سفارت ، غوغائی چنان گشت برخاست که قرارداران
احترام ، ناچار ، رفتند تا ببینند چه پیش آمده است ، چون وارد شدند سفیر و منشی را
در کار زد و خورد دیدند ، یافتند پس آن دو را از هم جدا کردند و آشتی میان آوردند . آنگاه
سفیر و منشی برای تحکیم بنیان صلح و صفا با سربازان باده زدند و سرمست
شدند ولی مدتی بعد ، یادگار این سفارت عجیب در رفتار لوئی چهاردهم با پطر کبیر
تأثیرها نمود .

هر چند ساعی تزارها در جانب مغرب بی حاصل ماند اما در اروپای شرقی که
با جد و جهد تمام دست بکار زدند فایده ها بردند ، چنانکه نوشته شد اسمولنسک و
کیف و اراضی ساحل یسار دنیپر یعنی قزاقها همه را از لهستان گرفتند .
این فتوحات بدست الکسیس انجام یافت . وی در باب اصلاح مذهب نیز کوشید ،
سفیرها بدربار دیگر ، بیگانگان را برای آبادی روسیه دعوت کرد ، بر مستعمرات مملکت
افزود ، چنانکه گوئی نخستین طرح سلطنت پر افتخار پطر کبیر را او کشید . پطر
موجد روسیهٔ جدید ، در سال ۱۶۸۲ بمقام تزاری رسید .

(۲) از ۱۹ تا ب قرون جدید

[illegible]

فصل پانزدهم

قرن هفدهم در تاریخ نهضت فکری بعلت از قرون دیگر مشخص و ممتاز است.
اکتشافات و اختراعاتی که دراین عصر حاصل شد، قوانین جدیدی که پدید آمد و
مخصوصاً استعمال قواعد اصلح ترتیب کار و معمول داشتن طریقهٔ تحقیق و تتبع که شرائط
ضروری پیشرفت علمیست قرن هفدهم را مهم و معتبر جلوه گر میسازد.

علم و فلسفه

مختصات نهضت علمی — چنانکه در اوراق پیش نوشته شد دارالعلمهای قرون وسطی،
عقاید فیلسوفهای قدیم و مخصوصاً ارسطو را که بوسیلهٔ ترجمه های عربی و لاتینی با آثار ایشان
آشنائی یافته بودند بنهایت احترام مینمودند. شدت علاقه بنوشته های قدما و
روش تعلیم و تعلم مدارس قرون وسطی مانع تحقیق و مطالعه و تجربه و سد راه ترقی
علمی بشمار میرفت. از نیمهٔ دوم قرن پانزدهم که مردم بآموختن زبان یونانی پرداختند
و آن عقاید را بهتر شناختند اعتبار قول نویسندگان قدیم از میان رفت.
بر اثر تأمل در اصول کتب نیز ثابت شد که بارها آراء قدما را معکوس و ناصحیح
ترجمه کرده اند و همچنین آشنائی با نوشته های علمای پیش از افلاطون که تا آن
وقت مجهول یا فراموش شده بودند آشکار ساخت که قدما همه بر یک رای
اتفاق نداشته اند و ایشان را طریقه های مختلف و گاه روشهای متضاد بوده است.
پس، جمعی بر آن شدند که علم و معرفت را در جائی غیر از کتب قدیم و
بوسیله ای جز راه قیاس منطقی بدست آورند.

لئونار دو وینسی در اواخر قرن پانزدهم نوشته است که یگانه ترجمان عالم طبیعت
آزمایش است. پس . باید همیشه بتجربه پرداخت و هر کاری را بهزار شکل آزمود.
مقارن این ایام (۱۵۰۱) کشیش لهستانی موسوم به کوپرنیک[1] (۱۴۷۳-۱۵۴۳)
بر اثر مطالعات و حسابهائی که کرد در کتابی بنام انقلابات اجرام آسمانی ثابت
نمود (۱۵۴۳) که زمین دور خورشید میگردد نه خورشید گرد زمین و این موضوع
با عقیده بطلمیوس که مردم قرون وسطی آن ایمان بسیار داشتند مخالف بود.
از اواخر قرن شانزدهم لزوم و فایده طریقه تجربی و تحقیق عملی که رکن اساسی
علوم جدید است هویدا گشت . بکار بردن قواعد مذکور یکی از مختصات نهضت
علمی قرن نوزدهم و علت اصلی عظمت آن بشمار میرود.
یکی دیگر از مختصات شایان توجه آنست که از این عهد ببعد ~~...~~ مدارس
مرکز نهضت علمی نشد زیرا اصحاب و تجمه‌ها که روی نحو آنها را از آراء
جدید ترسنده و گریزان کرد و بعقاید قدیم دلبستگی بیشتر داده بود که
مدرسها همه در تعلیم چیزی بهم راه از طریقه‌های کهن دست بر نداشتند و
نتیجه آن شد که دارالعلمها هر چه زودتر تنزل کرد. بنابراین موسسات مذکور
که در قرون وسطی مرکز کار و حتی جای حل و عقد مسائل مهم سیاسی بود
در تاریخ جدید اهمیت و اعتباری ندارد. پس عشاق و دوستداران
علم و دانش در پی کسب معرفت ~~...~~ کمر بستند و علی الخصوص در سرزمین
ولنه بورژواهای تربیت یافته باین کار پرداختند. کسی که در آن ایام

1- Copernic

عالم خزانه بسیار معلومات بسیار نداشت زیرا که اطلاعات وسیع و مبسوط
نبود و با مطالعه دقیق کتابی چند این معلومات را بدست میداد و بقیهٔ کار
را هوش و استعداد شخص بپایان میبرد.

کسانی که بواسطه عشق و علاقه در پی کسب معرفت میکوشیدند تخصص
در فن خاصی نبودند و این نیز خود یکی از مختصات قرون متقدم بوده که
تا قرون معاصر دوام داشته است. در آن عصر دامنهٔ علوم چندان محدود
بود که یک نفر اگر تمام معلومات را فرا میگرفت لااقل چندین شعبه از
علوم ~~را فرا میگرفت~~ را تحصیل میکرد. مثلاً گالیله[1] در هیأت و
فیزیک عالم فرزانه بود و پاسکال در فیزیک و ریاضیات هر دو دست
داشت.

اگر علما و مردانی غیر از معلمان مدارس بودند برای بیان آراء و
اکتشافات خود بجای لاتینی زبان مادری خویش از قبیل فرانسه، ایتالیائی و یا
انگلیسی را انتخاب میکردند، منتهی بعد نسخه‌های آن را بزبان لاتینی ترجمه مینمودند.
بکار بردن زبان ملی باعث گشت که بیشتر مردم بکتب راه یابند و اطلاعات
جدید زودتر منتشر گردد.

دانشوران بوسیلهٔ روزنامه‌ها، نشر روزنامه‌ها که از ۱۶۶۵ در پاریس
انتشار یافته و هنوز هم برقرار است و یا از راه تشکیل انجمن با یکدیگر روابط
منظم داشتند و تأسیس چنین ~~مجمع~~ مجمع را از ادبای فرانسه آموخته بودند.

۱- Galilée

دولت هم با ایشان مساعدت می‌نمود. در مملکت انگلستان تحت حمایت
شارل دوم انجمن سلطنتی لندن ایجاد گشت و در سرزمین فرانسه کلبر بتقلید ریشلیو
که آکادمی فرانسه را بوجود آورده بود (۱۶۳۵) لوئی چهاردهم را بتأسیس
آکادمی علوم گماشت (۱۶۶۶)، علمای بیگانه از قبیل هوی ژنس[1]
هلندی را نیز بپاریس مجمع دعوت کرد. دول اروپا مؤسسات علمی ساختند و ازاین
وقتی نیز همراهی نمودند مثل رصدخانهٔ پاریس که بامر کلبر بپایان رسید
(۱۶۶۷ - ۱۶۷۲) و رصدخانهٔ گرین ویچ[2] که بفرمان شارل
دوم بنا گشت و همچنین آلات و اسباب گرانبهای دیگر که علما تنها از عهدهٔ
تهیهٔ آن برنمی‌آمدند در دسترس ایشان گذاشتند و از همه بدان سبب
بعضی دولتها بفواید عملی ترقیات علمی پی برده بودند و شاید نیز گفتند
که اکتشافات علمای هیئت تا چه اندازه در کشتی رانی مؤثر است.

علم و علما ... بیشتر ترقیات و پیشرفتهای مهم در رشتهٔ
ریاضیات و هیئت و فیزیک حاصل شد. دکارت و پاسکال فرانسوی،
گالیله و توریچلی[3] ایتالیائی، کپلر[4] و لیب‌نیتس[5] آلمانی،
هوی ژنس هلندی و بیکون[6] و نیوتون[7] انگلیسی علمای ~~[illegible]~~
نامبردار این عهد در رشته‌ای بر دانشمندان دیگر مقدم است.
اگر دورهٔ فعالیت و کوشش علمای مذکور را در نظر آوریم ایشان را
میتوان بدو قسمت قرن هفدهم چنین که نوشته شد تقسیم کرد. در نیمهٔ

1- Huygens 2- Greenwich 3- Torricelli
4- ~~Keplet~~ Kepler 5- Leibnitz 6- Bacon
7- Newtan.

اول قرن هفدهم بترتیب سال ولادت بیکون (۱۵۶۰ - ۱۶۲۶)
گالیله (۱۵۶۴ - ۱۶۴۲)، کپلر (۱۵۷۱ - ۱۶۳۰)،
دکارت (۱۵۹۶ - ۱۶۵۰)، توریسلی (۱۶۰۸ - ۱۶۴۷) و
پاسکال (۱۶۲۳ - ۱۶۶۲) و در نیمهٔ دوم ~~[illegible]~~ هوی گنس
(۱۶۲۹ - ۱۶۹۵) و نیوتون (۱۶۴۳ - ۱۷۲۷)
و لیب نیتس (۱۶۴۶ - ۱۷۱۶) را باید شمرد.

طریقه های علمی. بیکون و دکارت — در میان علمای مذکور بیکون
و دکارت را محل و منزلتی خاص می‌باشد که اصول طریقه های جدید علمی
را بیان و تدوین کردند و علی الخصوص اهمیت بیکون هم باین سبب است
زیرا هرچند وی اندیشه اکتشافاتی بزرگ در سر داشت ولکن هیچ یک را
صورت خارجی نداد.

بیکون (۱۵۶۰ - ۱۶۲۶) اول نماینده مجلس عام و بعد
در عهد الیزابت عضو شوری و از آن پس در ایام سلطنت ژاک اول رئیس
دیوان عالی گشت. احمق از مرد بپایه هوش و فطانتش نمیرسید و
او بطور خوبی بندگی و خدمتگزاری داشت در کارهای ناشایستی منفعت
شاه و بوکینگهام[1] محبوب شاه انجام می یافت همدستی میکرد. عاقبت
مجلس عام او را متهم ساخت و مجلس لردها ~~[illegible]~~ بجرم فساد اخلاق و
رشوه گیری محکومش نمود (۱۶۲۱). بیکون در رساله اثر معروف به طریقه جدید

1 - Buckingham.

که قسمت اصلی کتاب معتبر و تمامیت بنام اصلاح بزرگ، فقط مطالعه
و دقت و تجربه را می‌ستاید. بعقیدهٔ وی مرد عالم نباید مسائل را مقدّر و
فرض کند و بر اوست که از راه امعان نظر و تعمق بکنه طبیعت
پی برد و بعد نظر آن را بحد آزمایش بوجود آورد. طریقه مذکور قیاس
را که خود نتیجه‌ای مفید دارد مردود نمود و باین واسطه نقص داشت.
رأی بیکون در معاصرانش تأثیری نکرد چونکه قبل از انتشار آن کتاب
ایشان بپایان رسیده بود.

دکارت که یکی از تواناترین نوابغ قرن هفدهم و در شعب مختلف
علوم دانشمندی فرزانه بود تنها بتعریف و بیان روش علمی قناعت
نکرد و بوسیله اختراعات و اکتشافات مهم قدر و قیمت طریقه جدید را
ثابت و مبرهن ساخت. چنانکه در اوراق پیش نوشته شد وی مردی کنجکاو
بود و علم و دانش را «در وجود خویش و در کتاب بزرگ عالم» باز
می‌جست. کتابش موسوم به «گفتار در طریقه درست راه
بردن عقل و طلب حقیقت در علوم» بسال ۱۶۳۷ منتشر گشت
و اصل مقصد آن بود که «هیچ چیزی را بحقیقت درست و صحیح
ندانند نپذیرند» و دیگر اینکه نباید در تصدیق موضوعات بیش از
مدرکات و محسوسات چیزی افزود.
اصول اولیهٔ دکارت در همه جا صادق می‌آید و چنانکه در مسائل خاص علمی

بکار برند. در انواع گوناگون تحقیق نیز قابل انطباق بود زیرا در هر تتبع و تحقیق ادراک را بر سایر چیزها برتری است و بطابق گفتهٔ دکارت . لا اشیائی که ادراک آنها مترجح بگردد هر قدر مختلف و متنوع باشد در قوه دراکه تغییری هویدا نشود و آلات قوه همواره بیک درجه می ماند . طریقهٔ دکارت تنها در علما نفوذ نداشت و در ادبا و نویسندگان هم مؤثر افتاد .

ریاضیات — در ریاضیات و هیأت ترقیات مهم حاصل شد . علمای بزرگ ریاضی بسیار بودند و مع الخصوص سه تن ازینها در این فن دانشمند اند چند داشت . دکارت و پاسکال و فرما و لیب نیتس هلندی و سعود ... بسیاری ریاضیات نشاندند ترتیب، هندسه تحلیلی و حساب نسبی و حساب فاضله را بوجود آوردند .

در اواخر قرن شانزدهم یکی از مستشاران پارلمان پاریس موسوم به وی‌یت[1] (۱۵۴۰ — ۱۶۰۳) در جبر و مقابله التغییراتی بوجود آورد و آن را چنان کامل کرد که میتوان گفت این علم را وی بنا نهاد . دکارت در بیست و سه سالگی اصول جبر و مقابله را در هندسه بکار برد حروف را وسیلهٔ نمایش خطوط نمود، روابط بین خطها را نیز بحروف بیان کرد و صور هندسی را بشکل معادلات جبری درآورد و باین طریق هندسه تحلیلی بوجود آمد .

پاسکال، چنانکه در اوراق گذشته نوشته شد، در دوازده سالگی سی و دو قضیه

1- Viete

اوراق هندسه را کشف کرد و در شانزده سالگی رساله‌ای در باب قطع مخروطی نوشت و
امروز هم تدریس ~~میشود~~ میکنند. در هجده سالگی هم اولین ماشین حساب کردن را که در
عصر ما تکمیل شده است اختراع نمود. وی در طی مراسلاتی که با فرما[1] (۱۶۰۱ -
۱۶۶۵) می‌نوشت اصول حساب نسبی را بدست داد. فرما که مستشار
پارلمان تولوز[2] بود خود یکی از علمای بزرگ ریاضیات فرانسه است.
در نیمهٔ دوم قرن هفدهم لیب‌نیتس (۱۶۴۶ - ۱۷۲۶) ظهور
کرد. هرچند وی مثل پاسکال دارای هوش و ذکاوت بسیار نداشت ولی در
عرض عالمی جامع بود. هم در فلسفه و تاریخ و حقوق و فن مملکتداری و سیاست
دست داشت. برای لوئی چهاردهم کتابی نگاشت در باب منافع فرانسه
[illegible] از تسخیر مصر جنگ کند و آن نوشته‌ای بسیار شایان توجه است.
لیب‌نیتس در علم السنه و فیزیک و ریاضیات دارای مقامی ارجمند بود و در
تمام این فنون و علوم بسیار خدمات نمود. ولادتگاهش شهر لیپزیک و اصلش
از نژاد ساکسون و پدرش معلم حقوق بود. در بیست و شش سالگی به پاریس
آمد و در این شهر چهار سال ماند (۱۶۷۲ - ۱۶۷۶) بعد به انگلستان
رفت و در انجمن سلطنتی لندن عضو شد. از آن پس به آلمان بازگشت و
با میر انتخاب کنندهٔ هانوور پیوست. آکادمی علوم وی را در زمرهٔ
اعضای خود پذیرفت. لیب‌نیتس در نزد بیشتر پادشاهان عصر عزت و
احترام بسیار داشت. مؤسس آکادمی برلن و اولین رئیس انجمن مذکور او بود (۱۷۰۰)

1 - Fermat. 2 - Toulouse.

[illegible]
[illegible]

این دانشمند، هنگام اقامت در پاریس، یکباره به ریاضیات پرداخت و
در آن شهر در بیست و نه سالگی حساب فاضله را کشف کرد (۱۶۷۳) اما
نتیجه کشف خود را چند سال بعد انتشار داد (۱۶۸۴). نیوتون در این
باب با او معارضه پرداخت زیرا چهار سال پیشتر از وی حساب فاضله را
با کیفیتی بی اهمیت‌تر از تحقیقات کشف لیب‌نیتس پیدا کرده و پیدایش
آن را ~~مخفی داشته~~ پنهان داشته بود. حساب فاضله دامنه ریاضیات
را چندان وسعت بخشید که یک قرن کار و جد و جهد هم برای تحقیق و تتبع آن
کفایت نکرد.

هیئت — بر اثر اکتشافات کپلر و گالیله و هوی‌ژنس و
نیوتون علم هیئت در قرن هفدهم از نظریه‌ای مجرد جزء علوم صحیح و دقیق
شمرده شد.

ژان کپلر (۱۵۷۱ - ۱۶۳۰) از اهل وورتمبرگ[1] و
در کودکی شاگرد میخانه بود. بعدها در ریاضیات عالمی بزرگ شد
رودولف[2] دوم را که بنجوم دلبستگی بسیار داشت متوجه او ساخت و
کپلر منجم دربار گشت (۱۶۰۱). وی طریقه کوپرنیک را پذیرفت
و هنوز این نکته پی برده که مدار سیارات در گردش دور خورشید دایره
نیست و بیضی مانندیست که یکی از کانونهایش خورشید باشد. قوانین
ریاضی حرکات سیارات را نیز او بدست آورد (۱۶۰۹ - ۱۶۱۸).

1- Wurtemberg 2- Radolphe

دید . مقارن این ایام . گالیله (۱۵۶۴ - ۱۶۴۲) قرائن
کوپرنیک بعد کپلر در هیئت شمسی آن را بحد کمال رسانیدند و از این راه کیفیت
تحقیق در سایر نجوم بکلی تبدیل یافت . پدر و مادر گالیله فلورانسی بودند
و او در سال ۱۵۶۴ که میکل آنژ جان سپرد در شهر پیز[1] تولد یافت .
اول بتحصیل طب و بعد بریاضیات و فیزیک پرداخت . ابتدا در دارالعلم
پیز شغل تدریس داشت و بواسطه سبک نظریه تعلیمش که بیشتر بتجربه متکی
بود بسیاری با او دشمن شدند . در سال ۱۶۰۹ ، هنگامی که در دارالعلم
پادو[2] مدرس بود دوربین را ساخت . این نخستین دوربینی بود که در تحقیق
علمی بکار رفت هر چند از پنجاه سانتیمتر تجاوز نمیکرد و نمی توانست اشیاء
را چنانکه باید بزرگ نماید ولی چیزهائی را نشان داد که تا آن وقت
چشم انسان ~~[illegible]~~ وجود آنها را بخاطر هم نمی آورد از قبیل کوههای ماه
~~[illegible]~~ اقمار چهارگانه مشتری ، لکه های خورشید ، جنبش و طبیعت
کهکشان و کواکب ~~[illegible]~~ سحابی .

در اینجا بعضی از کشفیات مذکور اصول کوپرنیک را تقویت
میکرد معتقدان بطلمیوس بلوثه حمله کردند حمله آوردند و در بحث و جدال
پای مذهب را نیز بمیان کشیدند و انجمن فهرست را برآن داشتند که
عقیده ~~[illegible]~~ نظریه را مخالف کتب مقدس و مردود بخواند (۱۶۱۶).
اما چنین حکمی هنوز از لحاظ مذهبی قطعی نبود . ~~[illegible]~~ گالیله در چهار سوال و جواب

۱- Pise ۲- Padoue

که بزبان ایتالیائی نوشت اصول کوپرنیک را تأیید نمود و انتشار بعضی
بزبان ایتالیائی خود باعث شهرت آن گشت. دشمنان گالیله انکیزیسیون
را از رفتار او با خبر ساختند. انکیزیسیون رأی داد که چون گالیله در
کتاب خویش برای اثبات والقای عقاید مخالف کتب مقدس خوانده شده
دلایل مؤثر اقامه کرده ظن غالب ارتداد اوست)) و آن دانشمند را
بحبس و ارتداد محکوم کرد (۱۶۳۳). بعد چنانکه پاپ مقرر نمود، گالیله
اول در قصر اسقف اعظم سی ین[1] که از دوستان پاپ بود و از آن پس در
قصر ییلاقی پاپ نزدیک فلورانس و عاقبت در شهر فلورانس ایام حبس
را گذراند.

هوی گنس (۱۶۲۹-۱۶۹۵) که از اشراف هلند بود در
جوانی بپاریس آمد. دکارت بتربیتش پرداخت و نخستین آثار وی را تحسین
و آفرین کرد. وی دوربینی کاملتر و قوی‌تر از دوربین گالیله ساخت و باین
وسیله حلقه‌های زحل را کشف نمود (۱۶۵۹). کمی قبل رقاصک را
که آن نیز از مخترعات گالیله بشمار میرفت برای منظم کردن ساعات
ساعت بکار برده بود. چون رقاصک را در اختراع خود در سنجش
اوقات دقیق برای صحت حساب نجومی لازمست پیدا کرد.
هوی گنس بواسطه اختراعات و آثار خویش شهرت بسزا یافت. لوئی
چهاردهم در حقش وظیفه مقرر کرد و از نخستین اشخاص بود که ...

1 — Sienne

علوم فرانسه [illegible] که او بود را پس از الغای فرمان نانت (۱۶۸۵)
این خردمند از سرزمین فرانسه بیرون رفت.

نیوتون (۱۶۴۲ - ۱۷۲۷) انگلیسی، متفکر بزرگ [illegible]،
بدیع‌ترین و کامل‌ترین کشفیات نجومی را بپایان رسانید و انجمن سلطنتی لندن
صحت آن را تصدیق کرد. وی در آغاز جوانی در ریاضیات آثار شایسته
تحسین بوجود آورد ولکن آنها را سالها پنهان داشت. میگویند نیوتون
سیبی را دید که از درختی جدا شده بزمین افتاد و از آن وقت در
اندیشه فرو رفت و سرانجام قانون جاذبه را ثابت کرد. این گفته خطا است
او فقط بوسیله مطالعه دقیق قوانین کپلر و [illegible] منفصل بکشف قانون
معروف جاذبه عمومی موفق گشت و ثابت کرد که اجرام سماوی یکدیگر
را بتناسب ثقل و بنسبت معکوس مربع فاصله جذب میکنند.
هر چند نیوتون قانون مذکور را در ۱۶۸۰ کشف کرد ولی تا ۱۶۸۴ آن
را بانجمن سلطنتی لندن عرضه نداشت و تا ۱۶۸۷ که مقاله
[illegible] انتشارش نداد. این کشف
اساس و بنیان علم جدیدی شد موسوم بعلم مکانیک.

فیزیک و طبیعیات — در قرن هفدهم ترقی فیزیک با
پیشرفت ریاضیات رابطه بسیار دارد و تاریخ بسط و توسعه آن نیز
بنام دکارت و گالیله و پاسکال و هویگنس و نیوتون [illegible].

گالیله و هوی‌ژنس و نیوتون به ترتیب قانون سقوط اجسام
و قانون حفظ قوه فعاله و قانون جاذبه را یافتند. علم حرکات و تعادلات
را ایجاد نمودند.

مبحث نور بر اثر اکتشافات دکارت و هوی‌ژنس و نیوتون
بوجود آمد. دکارت قانون انکسار را بدست آورد و نیوتون
قانون تجزیه نور را بوسیلهٔ منشور کشف کرد. هوی‌ژنس هم باین نکته
پی برده که نور مانند صوت بواسطه ارتعاش انتشار می‌یابد. هرچند نیوتون
و پیروانش در قرن هیجدهم این عقیده را مردود خواندند ولیکن امروز علما
صحت آن را تصدیق میکنند.

پاسکال فرانسوی و توریسلی ایتالیائی (۱۶۰۸ - ۱۶۴۷)
علم کیفیات و آثار تعادل مایعات را بنا نهادند. توریسلی، یکی از
شاگردان گالیله، ثابت کرد اگر لوله‌ای را که یک طرفش باز باشد از
جیوه پر کنند و آن را بر روی طشتی پر جیوه معکوس قرار دهند
جیوهٔ لوله در ارتفاع معینی خواهد ایستاد. اولین کیفیت را نتیجه تعادل
بین وزن ستون جیوه و فشار هوای خارج دید (۱۶۴۳).
صحت فرض وی بواسطه تجربه‌ای که پاسکال یکی در
پوی دو دوم[1] و دیگری در تورسن ژاک[2]، در پاریس، آنها را
گشت (۱۶۴۸) زیرا سطح آزمایش هرقدر بالاتر میرفت ستون

1 — Puy de Dôme 2 — Tour Saint - Jacques

جیوه پائین تر می‌آید. خلاصه از وقتی میزان الهوا اختراع گردید.
دو سال بعد، رئیس بلدیه شهر ماگدبورگ که اوتو دو گریک[1]
(۱۶۰۲ - ۱۶۸۶) نام داشت ماشین
تخلیه هوا را اختراع نمود (۱۶۵۰) و از این راه تولید خلاء در ظروف
ممکن شد. مخترعات مذکور و ترقیاتی که گالیله آن را با
میزان الحراره داد و نیوتون ترتیب مدرج گردش را بدست داد نخستین
آلات فیزیک تجربی بشمار میرود.
چنانکه دوربین منجمان را در سیر آسمان مفید گشت اختراع
ذره بین - میکروسکوپ[2] هم در کار مطالعه و دقت چیزهای بینهایت
کوچک سودمند افتاد. گروهی برآنند که ذره بین در آغاز قرن شانزدهم در
هلند ساخته شد و جمعی دیگر معتقدند که آن را در قرن هفدهم در پاریس
اختراع کرده اند. باری بسال ۱۶۲۸ هاروی[3] طبیب انگلیسی
(۱۵۷۸ - ۱۶۵۷) بکشف مهم گردش خون پی برد.
فلاسفه - قرن هفدهم را در تاریخ فلسفه، اهمیت و اعتبار
کمتر از تاریخ علوم نیست. گو اینکه در بسط و توسعه این دو رابطه ای در
میان نیست چنانکه دکارت و لیبنیتس، دو تن از مشهورترین
علما خود از معروفترین فلاسفه اند. بیکون و اسپی نوزا[4] و لاک[5]
نیز از فیلسوفان آن عهد بشمار می‌آیند.

۱- Otto de Guericke ۲- microscope ۳- Harvey
۴- Spinosa ۵- ~~Loke~~ Locke

در قرون وسطی و حتی در ایام رنسانس هم مردم روش فلسفی قدما و
علی الخصوص افلاطون و ارسطو را پیرو بودند ولی در قرن هفدهم طریقهٔ بدیع
و نوینی بدست آمد و اول بیکون بوسیلهٔ کتب خود مردم را باصلاح بزرگ
راه را باز نمود. مهمترین طریقهٔ جدید را دکارت در کتب معروف خویش
بیان کرد و بعد در رسالهٔ تفکرات که بزبان لاتینی نوشت بتکمیل آن
پرداخت. بیشتر فلاسفه در حقیقت شاگرد دکارت بودند و بنابراین ویرا
بسزا پدر فلسفهٔ جدید نامیده‌اند. در سرزمین فرانسه پاسکال، بوسوئه،
فنلون، مال برانش[1] (۱۶۳۸-۱۷۱۵) که یکی از کشیشان معبد
اوراتوار[2] بود از پیروان طریقهٔ دکارت بشمار می‌آیند.

باروخ اسپینوزا (۱۶۳۲-۱۶۷۷) اول شاگرد و
شارح عقاید دکارت محسوب میگشت. پدرش یهودی و در آمستردام رحل
اقامت افکنده بود. یهودیان اسپینوزا ویرا باتهام ارتداد از کنیسه خود
بیرون کردند و او برای خلاصی یافتن از جور و ستم آنان بشهر لاهه رفت و
در آنجا بقیهٔ ایام عمر را گذرانید. هرگز بخششها و مساعدتها که بوی دوستانش
را نمی‌پذیرفت، در کمال رضا عمر خود را در فقر و تنگدستی بسر میبرد و از
مزد پاک کردن شیشه‌های آلات نوری لقمه نانی بدست می‌آورد. وی عقاید
خود را که مطابق فلسفهٔ اشراقیست در رساله‌ای بزبان لاتینی نگاشت
و آن را بیان علم اخلاق بطریقهٔ هندسی نامید. این کتاب پر از

۱- Malbranche ۲- Oratoire

وفاتش اتفاق افتاد ~~[illegible]~~ (۱۶۷۷).

فکر لیب نیتس این بود که آن بود فلسفه قدیم و جدید را با هم پیوند دهد و آراء افلاطون و ارسطو را و حکمای قرون وسطی و دکارت را با یکدیگر تلفیق کند. نوشته است «چنان بنظر می آید که از اینها نیکوترین جنبهٔ فلسفه را از هر طرف جمع خواهم کرد آنگاه در روش مذکور پیشرفتی حاصل خواهد شد تا امروز کسی بآن نرسیده است». لیب نیتس نکته ای اصلی عقیده جدیدش را در دو رساله ~~مختصر~~ مختصر بزبان فرانسه نگاشت یکی بنام رسائل جدید درباب ادراک انسان و دیگری موسوم به ~~[illegible]~~ مونادولوژی[1] که در آن اصل کیفیت منع را شرح داده است.

لاک انگلیسی (۱۶۳۲ - ۱۷۰۴) طبیب و معلم دارالعلم اوکسفورد[2] بود و چون از معتقدان پادشاهی و یگها بشمار میرفت ناچار در ایام سلطنت ژاک دوم بسرزمین هلند ~~[illegible]~~ پناه برد و پس از آنکه مدتی در غربت گذرانید همراه گیوم دورانژ بانگلستان بازگشت. هرچند لاک ذوق و سلیقه تتبع و تحقیق فلسفی را از دکارت اقتباس کرد ولی پیرو او نگشت و از اثر گذشته در کتاب جزئیات دانش رساله راجع به ادراک انسان است آراء مخالف عقیده او اظهار نمود. دکارت افکار مادر زادی انسان و قوه تمیز و فهم را اساس دانش و معرفت میدانست و لاک محسوسات را. درقرن هجدهم عقیده فیلسوف انگلیسی

۱- Monadologie ۲- Oxford

دوم جان لاک – در سال ۱۶۹۰ یعنی اندکی زمانی پس از انقلاب انگلستان، لاک کتابی درباب حکومت کشوری منتشر ساخت و در رساله مذکور که از نظر تاریخی اهمیت بسیار دارد شورش انگلستان را کاری صواب خواند. در آن با انتقاد سلطنت استبدادی و شرح و بیان حاکمیت ملی پرداخت. مطابق عقیده او حق حاکمیت ملی آنست که مردم برای تهیه قانون و اجرای آن قسمتی از قدرت خود را بوکلای خویش منتقل میسازند ولی اگر نمایندگان از حدود وکالت تجاوز نمایند ملت میتواند معزولشان کند چراکه شاه و وکیل بیش نیستند. باری بنابر بنابر آنچه نوشته شد اصول و مبادی جنبشهای انقلابی قرن هیجدهم در پایان قرن هفدهم تدوین یافت.

